آقای سلطانی
۸۶/۵/۱۱

جُنگ قلمی

مجموعه از علوم متنوعه دینی و مذهبی
از محمد جمعه مدرس در سنه ۱۳۱۶ قمری

۱۸۲۸۲
۲۰۹۴۴۷

مجموعه از علوم متنوعه دینی و مذهبی
از محمد جمعه مدرس در سنه ۱۳۱۶ قمری

۱۸۲۸۲
۲۰۹۴۴۷

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب جنگ
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۲۸۲
۲۰۹۴۴۷
خطی
۱۸۲۸۲

در بیان عدد روزهای شهور: حمل مارت ۳۱، ثور اپریل ۳۱، جوزا مای ۳۱، سرطان اویون ۳۱، اسد ایول ۳۱، سنبله اوغوست ۳۱، میزان سپتمبر ۳۰
عقرب اوکتابر ۳۰، قوس نوابر ۳۰، جدی دیکابر ۳۰، دلو عشور ۳۰، حوت فیرال ۲۹ — تمت عدد یوم شهور در وقت العصر

مجموعه از علوم متنوعه دینی و مذهبی
از محمد جمعه مدرس در سنه ۱۳۱۶ قمری

بسم الله الرحمن الرحیم

حساب جمل

ارقام هندی: ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰

س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ
۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰

ذ	ض	ظ	غ
۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰

در بیان اسم اعداد

عمل تربیع ازین

قاعده در میزان جمع آنکه اولا مجموع عداد در میزان ...
بعد از مهم عمل کرده میشود مسابه که بعد از عمل میزان حاصل جمع
برابر میزان مجموع عداد باشد صواب والا خطا است

عمل ضرب ذیل ...

هذا المثنوی من مقولات عبید الله مجذوم ابن رواه لاسافع بابا نور الله مرقده شیخ مرحوم استاذ شفیق مرظله

مثنوی مقولات حضرت شاه کرم الله حیه جهته ضرب مفردات

عمل ضرب مفردات در مفردات

۲×۲=۴ ۲×۳=۶ ۲×۴=۸ ۲×۵=۱۰ ۲×۶=۱۲ ۲×۷=۱۴ ۲×۸=۱۶ ۲×۹=۱۸

۳×۳=۹ ۳×۴=۱۲ ۳×۵=۱۵ ۳×۶=۱۸ ۳×۷=۲۱ ۳×۸=۲۴ ۳×۹=۲۷

۴×۴=۱۶ ۴×۵=۲۰ ۴×۶=۲۴ ۴×۷=۲۸

۴×۸=۳۲ ۴×۹=۳۶ ۵×۵=۲۵ ۵×۶=۳۰ ۵×۷=۳۵ ۵×۸=۴۰ ۵×۹=۴۵

۶×۶=۳۶ ۶×۷=۴۲ ۶×۸=۴۸ ۶×۹=۵۴ ۷×۷=۴۹ ۷×۸=۵۶ ۷×۹=۶۳ ۸×۸=۶۴ ۸×۹=۷۲ ۹×۹=۸۱

تمت ضرب مفردات فی المفردات

عمل ضرب مفردات در مرکبات

چون زغت زمفردات امد
وقت مشق مرکبات امد

لا تأثیر للواحد فی الضرب لهذا اذا ضرب لواحد
بای عدد کان یحصل ذلک العدد بغیر زیادة ونقصان

۱۱×۲=۲۲ ۱۱×۳=۳۳ ۱۱×۴=۴۴ ۱۱×۵=۵۵ ۱۱×۶=۶۶ ۱۱×۷=۷۷ ۱۱×۸=۸۸ ۱۱×۹=۹۹ ...

عمل تفریق میزان

قاعده در میزان تفریق آنکه اولا منقوص منه را میزان میگیرند و حفظ میکنند
بعد از عمل تفریق میزان منقوص با باقی نقص میگیرند برابر میزان منقوص منه صواب والا خطا است

دراستحان صحت عمل تفریق از غیر میزان اینکه بعد از عمل کردن منقوص را با باقی نقص
جمع کنند اگر حاصل الجمع برابر منقوص منه صواب والا خطاست

عمل تفریق صفر

عمل ضرب مرکبات فی المرکبات

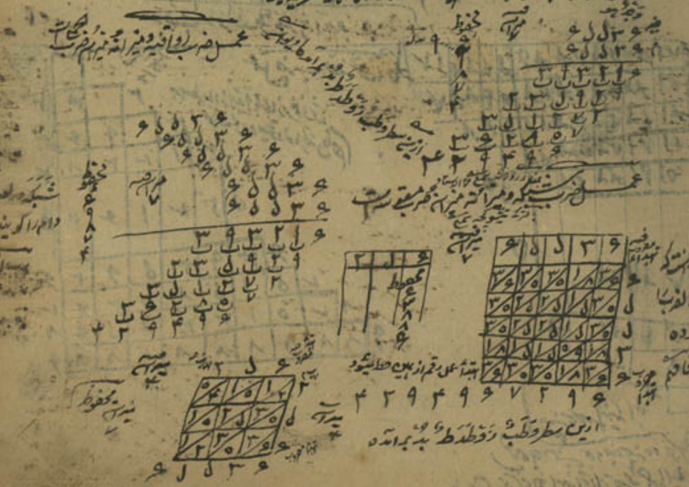
عمل ضرب مقسّم

باید دانستن که اولا میزان مضروب فیه را گرفته بعد از آن میزان مضروب را گرفته در میزان مضروب فیه ضرب کرده
از حاصل الضرب میزان گرفته محفوظ دارند بعد از آن عمل ضرب را جاری کرده مضروب را در مضروب فیه ضرب
کرده از حاصل الضرب میزان میگیرند می باید که این میزان برابر میزان محفوظ باشد صواب والا خطا است
مراد از مضروب فیه مجموع سطر اول است سطر گفته مجموع خط را گویند مراد از مضروب یک عدد ضرب کرده شده
مراد است نه مجموع سطر [illegible] تعین از بر میزان گرفتن است والا در نفس الامر مجموع سطر مضروب است



عمل ضرب الجمع و هذا العمل الضرب مقوسه مختصر نیز میباشد

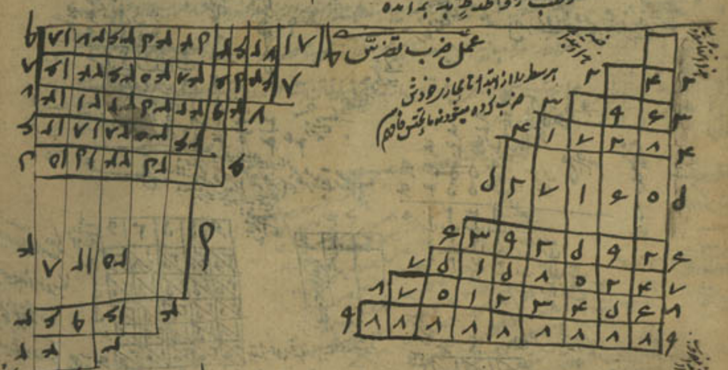
باید که دانستن که میزان ضرب الجمع اینکه میزان مضروب را در میزان مضروب فیه ضرب کرده از حاصل الضرب
میزان گرفته محفوظ میدارند باید که میزان حاصل الضرب برابر محفوظ باشد صواب والا خطا است و در ضرب
میزان مضروب در میزان مضروب فیه ضرب کرده از حاصل میزان گرفته این میزان را همراه میزانیکه در ضرب اول
محفوظ داشته بودیم هر دو محفوظ را جمع کرده از حاصل الجمع میزان گرفته محفوظ میدارند باید که میزان
حاصل الضرب برابر محفوظ باشد و اینچنین در هر مرتبه میزانها را همینطور [illegible] میکنند تا زمانیکه ضرب تمام شود



عمل ضرب جدولی و میزانش نیز [illegible] ضرب بقوسین است بدینصورت



عمل ضرب [illegible]



بهذا روایت جواز بیع وشراء ام صغیر وصغیره بنا بر فواید
ویا بنا بر احتیاج نفقه صغیر

وا طلاقه شیراء جواز بیع کل شی ام اتر که منقولاً کان او عقاراً
وبهذا الحکم افتی هر او اینکه ذخیره وقال الحلوانی ان بیع العقار لا یجوز
الا اذا رغب فیه المشتری بضعف القیمه او لا احتیاج
... فی الظهیریه

عمل تقسیم مفرداتی منطلق ...

مسئله رکابیه

سئل الیهودی علی کرم الله وجهه حین وضع رجله فی رکابه ای عدد له نصف وثلث وربع وخمس وسدس
وسبع وثمن وتسع وعشر ... فقال رضی الله عنه اضرب ایام سنتک علی ایام اسبوعک ... فحصل فهو مقصود
فاسلم الیهودی

۳۰	۱۲	۳۶۰

باید دانست که خط اول حاصل
مقسوم گویند خط دوم را
القسمه گویند و خط سوم را
مقسوم علیه گویند

استخراج همین عدد از کسور تسعه بطریق ملاحظه چهار نسبت بدینصورت

هذا کسور تسعه: ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

وبیز استخراج کرده میشود همین عدد از کسور تسعه از آنجمله که
در تکلم بعربی الّا عین داشته باشد از غیر ملاحظه نسبت کل را
بکل ضرب کنند همان عدد حاصل میشود بدینصورت

ربع سبع تسع عشر — هر چهار لفظ عین دارد

۲۵۲۰ هذا جوابه

بهذا روایت جواز بیع وشراء ام صغیر وصغیره بنا بر فواید
ویا بنا بر احتیاج نفقه صغیر
وا طلاقه شیراء جواز بیع کل شی ام اتر که منقولاً کان او عقاراً
وبهذا الحکم افتی هر او اینکه ذخیره وقال الحلوانی ان بیع العقار لا یجوز
الا اذا رغب فیه المشتری بضعف القیمه او لا احتیاج
عنده مشایخنا فی الآذار غب ... فی الظهیریه
الصغیر الی ثمنه لنفقته ... یجوز بیع عقاره کما فی ...
جامع الرموز
والفتوی علی قولهم کما فی ...

مسئله رکابیه
سئل الیهودی علی کرم الله وجهه حین وضع رجله فی رکابه ای عدد له نصف وثلث وربع وخمس وسدس
وسبع وثمن وتسع وعشر ... فقال رضی الله عنه اضرب ایام سنتک علی ایام اسبوعک ...

باب قسمة التركات

باب فی قسمة الترکات بین الورثة والغرما فاضرب سهام کل وارث من التصحیح فی جمیع الترکة ثم اقسم المبلغ علی التصحیح وان کان بینهما مباینة واذا کان بین التصحیح والترکة موافقة فاضرب سهام وارث من التصحیح فی وفق الترکة ثم اقسم المبلغ علی وفق التصحیح فالخارج نصیب ذلک الوارث فی الوجهین هذا لمعرفة نصیب کل فرد واما لمعرفة نصیب کل فریق فاضرب ما کان لکل فریق من اصل المسئلة فی وفق الترکة ثم اقسم المبلغ علی وفق المسئلة ان کان بین الترکة والمسئلة موافقة وان کان بینهما مباینة

دفع الدعوی — صحیح شاه

هذا المحضر دفع دعوی الوکالة

دعوی میکیم ... عنایت الله ولد عبد النبی ولد عبد الغنی ... برمحضر هذا ... فیض الله ولد عبد الله وکیل ...

[illegible]

باب قسمة التركات

باب في قسمة التركات بين الورثة والغرما فاضرب سهام كل وارث من التصحيح في جميع التركة ثم اقسم المبلغ على التصحيح اذا كان بينهما مباينة واذا كان بين التصحيح والتركة موافقة فاضرب سهام كل وارث من التصحيح في وفق التركة ثم اقسم المبلغ على وفق التصحيح فالخارج نصيب ذلك الوارث في الوجهين هذا لمعرفة نصيب كل فرد واما لمعرفة نصيب كل فريق فاضرب ما كان لكل فريق من اصل المسئلة في وفق التركة ثم اقسم المبلغ على وفق المسئلة ان كان بين التركة والمسئلة موافقة وان كان بينهما مباينة فاضرب في كل التركة ثم اقسم الحاصل على جميع المسئلة فالخارج نصيب ذلك الفريق في الوجهين واما في قضاء الديون فدين كل غريم بمنزلة سهام كل وارث في العمل ومجموع الديون بمنزلة التصحيح

مثال بلا غريم — النسبة مباينة بين التصحيح والتركة — تركة ٧

٢ دينار	٢ دينار	١ دينار	١ دينار
٢	٢	١	١ سدس دينار

مثال للوارث بلا غريم — النسبة موافقة — تركة ٢١

٢	٢	١	١
٧	٧	٣ نصف	٣ نصف

مثال للغريم بلا وارث — واما في قضاء الديون فدين كل غريم بمنزلة سهام كل وارث في العمل — بمنزلة التصحيح — تركة ١٧

زيد	عمرو	بكر	خالد
٢ استمان دينار	٥	٨	٩

غرما — ديون — ميت

قال النبي عليه السلام تفقهوا وعلموا العلم ... الناس فانه ...

محضر رفع

بر بوجهكه دعوى محضر هذا كه ... مذكوره ... المسطوره ... بسبب ... محضر هذا ... جميع دعاوى كلية وجزئية ... نموده بوديم شرعا دعوى ... ثابت است ... دعوى مذكوره ... بر محضر هذا كه ... دعوى مذكوره ... تسعع ... است

لا تسمع الدعوى بعد الابراء العام — اشباه ونظائر

هذا الدفع تحرير بخط ... بر نوع كه ... محضر هذا از وجه دعوى مذكوره در محضر ... المسطوره في محضر ... بسبب آنكه ... محضر هذا ... از وجه مذكوره ... بر محضر هذا كه ... بعد ابقاء ... وجه مذكور ... تشويش ... است مطلع ... حضرت ... حاكم شرع

المديون اذا ادعى الايفاء وانكر الدائن ... عمادي ...

اذا ادخل يده في الانا ... في كره بباطن كفه ... لا تفسد صلوته — هداية المفتيين ...

قوله ويا زايد الخضر في علمه اى افزاينده خضر را در علم ودانش وى چنانچه در قرآن مجيد در سورة كهف كمال علم وى وصحبت داشتن موسى عليه السلام با وى تا آخر ... مذكوره است ... خضر بكسر خا وسكون ضاد ... وسكون ... وكنيت او ابو العباس وخضر لقب اوست زيرا كه چون او بر زمين خشك ... سبز شدى وگفته اند كه وى پيش از ابراهيم عليه السلام بود وبعضى گويند بعد ازوى ... ليكن ... بسيار از علما صوفيه برآنند كه وى زنده است وموجود است در ميان ما ... از چشم ما پنهان ... تا روز قيامت ... از آب حيات ... بعضى ... ملاقات ميكنند

شرح دلائل الخيرات

قال النبي عليه السلام تفقهوا ...

مثال الموافقة بلا غريم — مثال للوارث — عول ٩ — تركة ٣٥

ح	ح	ح	ح	ح	حلام	حلام
٢/١٥		٢/١٣				٢/٤

مثال المباينة بلا غريم — مثال للوارث — عول ٩ — تركة ٣٢

ح	ح	ح	ح	ح	حلام	حلام
٣/١٥		٣/١٤				٢/٧

مثال للغريم بلا وارث — مثال موافقة — تركة ٩

زيد	عمرو
١٥/٤	٨/٣

مثال للغريم بلا وارث — مثال مباينة — تركة ١٣

زيد	عمرو
١٥/٨	٨/٤

بر محضر هذا كه ... بعد ابقاء وجه مذكور ... تشويش ... حضرت ... حاكم شرع

المديون اذا ادعى الايفاء وانكر الدائن ... عمادي

العبرة للطاهر وهو قول محمد وقد ذكر في الفتوى

ودر نیمه مسئله که بز نعیت بر تقدیر آنکه آب با خاک یکی ازین دو نجس باشد مخلوط یافته کل شده باشد در صورت

.بروایت راجحه وآن کل طاهر باشد بشر ایطابنا بیـــ ـسنوا توجروا

ودر نیمه مسئله که شیر که بره صغیره میخورد و در شکم او جمع میشود و بعد از ذبح آن شیر را بعد از

فوت بره صغیره بخورد ... بهمراه پنیر میسازند بشر یعت این پنیر حلال باشد بشر ایطابنا بیـنوا توجروا

اگر کسی بر جامه نجاستی ... شرعی و مفید اند که لی رسیده آنحکم نمازهای وی چه شود و بعضی از مشایخ گفته اند که

اگر پیش جامه ... روز نماز را قضا کند و اگر در پس جامه است سه روز نماز را قضا کند و بعضی گفته اند اگر جامه یک روز

نماز را قضا کند و اگر بر استر باشد سه روز نماز را قضا کند وسیلة السعادات اما صحیح آنست که از امام اعظم اگر ... است

تا بست یک روز نماز را قضا کند و در مستانیک روز نماز را قضا کند اگر خشک باشد صلوة مسعودی

ویجوز للمفتی ان یاخذ لاجل الکتبة ستین مثقالا من الذهب ظهیریه ... ویجوز للمفتی اخذ الاجرة

علی کتبة الجواب بقدره لان الکتبة لیست علیه لان الواجب اما بالکتابة او اللسان قنیة اجرة المقام

ویحل للمفتی ان یاخذ ستون مثقالا من الذهب تمولی ویحل للقاضی ان یاخذ ...

العلامات المعلمة علی الافتاء وبه یأخذ وعلیه عمل الائمة وعلیه العمل وعلیه الاعتماد وبه یفتی

وبه یعتمد وهو الصحیح وهو الاصح وهو الظاهر وهو الاظهر وهو المختار فی زماننا وفتوی مشایخنا

وهو الاشبه وغیرها

رواه فقیه ابواللیث ... روایت ... عن ... فلا اثم علیه

در نوادر صهیل ترمذی مذکور است که ارواح مسلمانان تا ده سال برا قربای خود میاید هر روز و هر شب و ده سال دیگر

شبها و روزهای آدینه میایند و ده سال دیگر روز عیدین میایند و بعضی گفته اند که ده سال شب برات میایند و بعد از آن

در گورستان و مقابرهای خود بیایند اگر کسی که یاد کند بدعا بیایند و اگر نه همانجا باشند والله اعلم نوادر صهیل ترمذی

وفی الصلوة التی بعدها تطوع کالظهر والمغرب والعشاء کره له ان یمکث مستقبل القبلة القوم لانه ...

من احد القوم سقط عنه فرض الجماعة بل السنة له ان یمکث مستقبل القبلة ...

یستحب للامام اذا فرغ من الصلوة ان ینحرف الی یمین القبلة ... اراد ان یصلی بعدها

تطوع یستحب انه یکون التطوع فی یمین القبلة لان الیمین فضل ... یسار ... القبلة ... الامام

یسار المستقبل لها ویسار القبلة بحذاء یمین المستقبل لها شرح ... والفرق بین السنة والتطوع

والنفل اربع ان السنة مقدرة والنفل غیر مقدرة والسنة موقت والنفل غیر موقت وتارک السنة تلام

وتارک النفل لا تلام والسنة یحتاج بلفظ السنة والنفل لا یحتاج فما یسد من نفسها

جلوس الامام بعد الفراغ من الصلوة مستقبل القبلة بدعة مبسوط ... یکره مسح الاصابع

والسکین بالخبز الا اذا اکله بعد ذلک ویکره السکوت حالة الاکل لانه یشبه المجوس سراجیه

اگر نماز بلند خوانند نرم آغاز کرد هر کی که یاد آمدش باید که هم از آنجا بلند نماز کنند اگر باز از سر آغاز کند

باک نبود صلوة مسعودی واگر کسی بند قبا نماز کند از کراهت باشد کذا فی جامع النادرات

وروی من صلی صلوة وجیبه مشدود وکان خیرا ممن صلی سبعین صلوة وجیبه المکشوف فوائد العبادات

ولا تعق عن الغلام وعن الجاریة وهذا عندنا وعند الشافعی العقیقة سنة واحتج بما روی ان رسول الله عق عن الحسن

والحسین کبشا کبشا ولنا ما روی عن رسول الله انه قال نسخت الاضحیة کل دم قبلها ونسخ صوم رمضان کل صوم قبله

ونسخت الزکوة کل صدقة کانت قبلها والعقیقة کانت قبل الاضحیة فکانت منسوخة بها کالعتیرة والعقیقة ما کانت قبلها

فضایل کانت فضلا ولیس بعد نسخ الکراهة بخلاف صوم عاشورا وبعض الصدقات المنسوخة حیث جاز النفل بها

بعد النسخ لان ذلک کان ... انتساخ الفرضیة لا یخرج عن کونه قربة بدایع ... کتاب الکراهة

القابلة تخذها ویطبخ ... ویتصدق بدون الشوربقا فتاوی صوفیه ...

عقیقه سنت مؤکده است دختر را یک گوسفند و پسر را دو گوسفند و اگر بر یکی اختصار کند رخصت است عایشه رضی الله عنها

گوید که استخوانهای عقیقه نباید شکست و سنت است چون کودک بوجود آید اول شیر بکام او باز کردن و در روز هفتم موی سر

سترون ... بسیم یا زر صدقه کردن هفت تکان ... نفع

رجل قال لآخر حلق رأس او قلم اظفار فان هذا سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال

ذلک الرجل لا افعل وان کان سنة فهذا کفر لانه قال ذلک علی سبیل الانکار والرد وکذا فی سایر السنن

خصوصا فی سنة هی معروفة وثبوتها بالتواتر کالسواک ونحوه فصول عمادی

ومن موجبات التعزیر ازهد البارد وفی الیواقیت روی ان رجلا قد وجد تمرة ملقاة فی سوق المدینة فی زمن عمر رضی الله عنه

واخذها وقال من فقد هذه التمرة وهو یکرر کلامه ویعرفها ومراده من هذا الکلام اظهار زهده وورعه ودیانته علی الناس

فسمع عمر رض کلامه وعرف مراده فقال کل یا بارد فانه ورع یبغضه الله تعالی وضربه تاتارخانیه

وفی الفتاوی رجل زنی بامرأة میتة لا حد علیه ولکن یعزر خلاصه ولا یحد ... ولا یجب الحد

ولا یجب الحد بالوطی فی الدبر عند الامام الا اذا تکرر فیقتل علی المفتی به ... اما اللواطة فلا یجب الحد

عند ابی حنیفة بل یعزر بان یحرق بالنار او یجلد او ینکس من اعلی موضع ویتبع بالحجارة او یحبس فی انتن

المواضع حتی یموتا او یتوبا ... علی اختلاف اقاویل الصحابة ملا برجندی نور الله تعالی مرقده

وان کان الفاعل کبیرا والمفعول به صغیرا فحکم الفاعل علی الاختلاف معدن الحقایق شرح کنز

ولیس لفرج البهیمة حکم الفرج حتی لا یجب ستره ولا ... فیه بمنزلة الادخال فی کوز او کوة ولهذا قلنا انه لا ینقض

طهارته بمجرد الایلاج من غیر انزال خزانة المفتیین فی کتاب الحدود

هر تقدیر آنکه در خم نیل رقیق سائل موش افتاده و ریزیده باشد که بسبب آن

آب نیل مذکور نجس گردیده باشد بعد از آن در نصوص سبب بر کردن خم مذکور

آب طاهر و خارج گردیدن شی از آب نیل خم مذکور آب نیل مذکور طاهر میگردیده باشد

بشر ایطابنا چون آب نیل خم مذکور مثل آب جاری بوده است

صدر اول شی چهار قفاره مخلوط از جو کندم صدر ثانی بست چهار قفار نیز مخلوط از جو کندم
دعوی میکنم که مدعی علیه قاری خوشوقت بای هم به محضر این عزیزان که حاجی بیر ولد شاه مرزا و ایشان نقل
و لدکل مرزا کسان کنیم اند در موضع جاشتیه ولایت نسف از محکوم دار الفاخره
بخارا شریف صانها الله عن جمیع الآفات والبلایا به این وجه که ایشان نقل هذا کاه مذکور
در صدر اول حق و ملک مدعی را و صاحب هذا کاه مذکور در صدر ثانی حق و ملک
مدعی را از کاه دان خانه مدعی علیه که در موضع مذکور است خفیةً اخذ نموده متصرف
گردیده اند بغیر حق واجب است به محضر این عزیزان که هرکدام کاه ها اخذ نموده را
مثل آن به مدعی بدهند متمرا اند میطلبم از حضرت حاکم شرع شریف دام
عزکم فرمایند محضرین هذین را که اقدام بر وجب مذکور نمایند

[illegible]

تاریخ حب بهار حروف ... و سال ... شود تاریخ فوت ذوالفداء

ولا یجوز اکل القمرة وهی لبن الذی بعد ولادة البقرة والغنم والجوامیش وغیرهم ثم اختلفوا فی العلة فعند ابی حنیفة
سبب مشارکة الدم المسفوح فی الفرع وعند ابی یوسف وزفر رحمهما الله العلة انه شارک بذلک المنی وهی محرمة ولهذا
ذهب الی انه یحل الی ان اللبن بعد ... ولکن الاصح عندهما الاختلاط لدم المسفوح بذلک اللبن وحده
عند علمائنا ثلاثة ایام ذلک اللبن فی الفرع غالبا وعند ... فی زفر ما دام ... علقا لا یؤکل والفتوی
علی قول علمائنا
مبسوط سرخسی نقل من الکفایة

یحرم اکل لبن البقرة اذا تولد فی اول مرة لانه اختلط بالدم وقیل الی ثلاث مرات وقیل یکره ...

ومس الیدین علی الوجه عقیب الدعاء سنة وقیل لیس بشیء والاول اصح قال علیه السلام اذا سألتم
فاسئلوا ببطون اکفکم ولا تسئلوا بظهورها فاذا دعا احدکم ففرغ من دعائه فلیمسح بیدیه علی وجهه
ینبغی والافضل ان یبسط کفیه ویکون بینهما فرجة وان قلت ولا یضع احدی یدیه علی الاخری فی
کان وقت عذر او برد ... بالمسبحة قام مقام بسط الکفین قنیه فی اول کتاب الکراهة
المستحب ان یرفع یدیه عند الدعاء بحذاء صدره کذا روی ابن عباس عن فعل النبی علیه السلام قنیه فی اول الکتاب الکراهیة

والضابط فی استخراج الاسم ... ان یفرق بعد وکل حرف حرف ... ذلک الاسم العزیز
ویحمل العدد الذی دل علیه مجموع الحروف بحساب الجمل ... ضعف العدد ...
الذی بازاء ذلک الاسم ... ثم یحمل من مجموع ... حتی صار مجموع ...
الذکر او ... ویعمل ... بلا تفاوت حتی یخرج الاسم المطلوب
تمت الرسالة ...

در تاریخ شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۰۳ بود که ... و ... اولاد ... از ... ساکن در دار
الولایت ... حاضر آمده اقرار صحیح معتبر شرعی نمودند حال ... اقرار هم بر این وجه که ما مقرون فروختیم بیع باتی نافذ
لازم شرعی ... واقع است در موضع ...
... برین ... ادریس ...
برین ... جمیع الحقوق ...
... بالاجماع ...
... وکان ذلک بمحضر من المسلمین

یا رب بخلق ... که هم کمنی
محتاج وزیر و پادشاه هم کمنی
موی سیهم از کرمت گشته سفید
با موی سفیدم رو سیاهم کمنی

در بیان ستاره مسمی به ... هر کس این ستاره را بر شناخت او ... در سفر به وقت ... ستاره
در شناختن هر روز در کجا ساکن بوده ... ضرورت است لهذا نظم داده شد نظم این است

مثنوی
نظم کردم ...

حکایت حاتم اصم با شیخ شقیق بلخی نور الله مرقدهما

بل سيصير لكون مع جنس ما روي عن حاتم الاصم تلميذ شقيق البلخي انه قال له شقيق منذ كم صحبتني فقال حاتم منذ ثلث وثلثين سنة
فقال فما تعلمت مني في هذه المدة فقال ثماني مسائل قال شقيق انا لله وانا اليه راجعون ذهب عمري معك ولم تتعلم
الا ثماني مسائل قال يا استاذ لم اتعلم غيرها ولا احب ان اكذب فقال هات هذه الثماني مسائل حتى اسمعها
قال حاتم الاولى نظرت الى هذا الخلق فرأيت كل واحد يحب محبوبا فهو مع محبوبه الى القبر فاذا وصل الى القبر
فارقه فجعلت الحسنات محبوبي فاذا دخلت القبر دخل محبوبي معي فقال احسنت يا حاتم الثانية قال نظرت في
قول الله تعالى واما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى فان الجنة هي المأوى فعلمت ان قوله سبحانه هو الحق
فاجهدت نفسي في دفع الهوى حتى استقرت على طاعة الله الثالثة اني نظرت الى هذا الخلق فرأيت كل من معه
شيء له قيمة عنده ومقدار رفعه وحفظه وادخره ثم نظرت في قول الله ما عندكم ينفد وما عند الله باق فكلما
وقع معي شيء له مقدار وقيمة وجهته الى الله ليبقى لي عنده والرابعة اني نظرت الى هذا الخلق فرأيت كل واحد
منهم يرجع الى المال والحسب والشرف والنسب فنظرت فاذا هي لا شيء ثم نظرت الى قول الله تعالى ان اكرمكم عند الله
اتقيكم فعملت في التقوى حتى اكون عند الله كريما والخامسة اني نظرت الى هذا الخلق وهم يطعن بعضهم بعضا واصل هذا
كله الحسد ثم نظرت الى قول الله تعالى نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحيوة الدنيا فتركت الحسد واجتنبت الخلق
وعلمت ان القسمة من عند الله وتركت عداوة الخلق عني والسادسة نظرت الى هذا الخلق يبغض
بعضهم على بعض ويقاتل بعضهم بعضا فرجعت الى قول الله سبحانه وتعالى ان الشيطان لكم عدو مبين فاتخذوه عدوا
فعاديته وحده واجتهدت في اخذ حذري منه لان الله تعالى شهد عليه انه عدوي فتركت عداوة الخلق غيره
السابعة نظرت الى هذا الخلق فرأيت كل واحد منهم يطلب هذه الكسرة فيذل فيها نفسه ويدخل فيما لا يحل له
ثم نظرت الى قوله تعالى وما من دابة في الارض الا على الله رزقها الثامنة نظرت الى هذا الخلق فرأيتهم كلهم متوكلين

متوكلين هذا على ضيعته وهذا على تجارته وهذا على صناعته وهذا على صحة بدنه وكل مخلوق متوكل على مخلوق مثله
فرجعت الى قوله تعالى ومن يتوكل على الله فهو حسبه فتوكلت عليه حسبي قال شقيق يا حاتم وفقك الله تعالى
فاني نظرت في علم التورات والانجيل والزبور والفرقان العظيم وهي تدور على هذه الثماني المسئلة فمن استعمل
فقد استعمل الكتب الاربع فهذا الفن لا يهتم بادراكه والتفطن له الا علماء الآخرة واما علماء الدنيا فيشتغلون

احیای العلوم

هذا فایده عول

فرایض علمینک عمل دیلان بر قاعده سی بار دور عول معنی سی یوقاری چقا قلیق دور صاحب فرضلر
چقر مخرجدین چقار بولسه اول مخرج تنک لیق قیلسه هذین یوقاری بر مخرج غه بارسه انکا عول دیرلر
مثلا ستة یعنی التی نصف غه و ثلث غه و ثلثان و سدس غه مخرج دور اگر مسئله ده بو تورت فرض
بولسه هم سین التی دین بیر باشکی بولب انکا التی تنگ لیق قیلور چونکه نصف التی دین اوچ دور و ثلث
ایکی دور و ثلثان تورت دور و سدس بیر دور اوچ و ایکی و تورت و بیر نی هم سین جمع ایلاسنک
اون بولور التی اون غه چقدی مونکا عول دیلار التی دین بر حق اون دین بر حق لی بولدی عول
سهم کم بولور ورثه زیاده بولور رقضه عول دور انینده یعنی فرض لار مخرجی یتی قسم دور
اثنان نصف مخرجی وثلثه ثلث مخرجی واربعه ربع مخرجی وثمانیه ثمن مخرجی بو تورت مخرجده عول
بولماز اما اوچ مخرج بری التی و بری اون ایکی و بری یگرمه تورت بولارده عول بولور التی
اون غه چه خواه طاق و خواه جفت بولسون عول قیلور اگر مسئله ده نصف و ثلثان بولسه یتی غه عول قیلور

مثل زوج واختین لاب وام اگر مسئله ده ایکی نصف و بر ثلث بولسه سکز غه عول قیلور مثل زوج واخت لاب
واختین لام وتوقوز غه عول قیلور اگر نصف و ثلثان و ثلث بولسه مثل زوج واختین لاب وام واختین لام
التی اون بر توقوز اون بر بیلان داون غه عول قیلور نصف و ثلثان و سدس بولسه مثل زوج واختین لاب وام
واختین لام وام بولسه اون ایکی اون یتی غه چه عول قیلور طاق طاق اگر مسئله ده ربع و ثلثان و سدس
بولسه اون اوچ غه عول قیلور مثل زوجه واختین لاب وام واخت لام وام پیش غه عول قیلور ربع و ثلثان
و ثلث بولسه مثل زوجه واختین لاب وام واختین لام بولسه واون یتی غه عول قیلور ربع و ثلثان و ثلث و سدس
بولسه مثل زوجه واختین لاب وام واختین لام وام بولسه اما یگرمه تورت غه عول قیلور بت هفت غه بیر مرتبه ده
اگر مسئله ده ثمن و ثلثان و سدسین بولسه مثل زوجه و بنتان و ابوان بو مسئله غه منبریه دیلار انینک
اوچون کیم حضرت علی کرم الله وجهه جواب بردیلار خاتون نینک ثمنی تسعی بولدی دیدیلار اینده یگرمه تورت
توقوز غه بر بولور مونده زیاده عول بولماز جمهور صحابه تورتیغه مگر ابن مسعود رضی الله عنه تورتیغه اوتوز بر غه
عول قیلور تمت والله اعلم بالصواب

وبعد از عمل کردن میزان حاصل القسمت او رمیزان مقسوم علیه ضرب کرده از حاصل الضرب میزان میگیرند میباید که این میزان
برابر میزان مقسوم باشد صواب والا عمل خطاست واگر در جانب مقسوم کسر باشد میزان حاصل القسمت او رمیزان مقسوم علیه
ضرب کرده میزان گرفته کسر در جانب مقسوم را همراه کرده میزان میگیرند میباید که این میزان برابر میزان مقسوم باشد والا عمل خطاست

شل زوج واختین لاب دم واکسلوده ایکی نصف وبر ثلث بولسه سکزغه عول قیلور شل زوج واخت لاب
واختین لام وتو قوز غه عول قیلور اکانصف وثلثان وثلث بولسه شل زوج واختین لاب وام واختین لام
التی دن بر تو قوز دن بر بلدی واون غه عول قیلور نصف وثلثان وثلث وسدس بولسه شل زوج واختین لاب وام
واختین لام وام بولسه واون ایکی اون یتی غه جه عول قیلور طاق طاق اکسلوده ربع وثلثان وسدس
بولسه اون اوچ غه عول قیلور شل زوجه واختین لاب وام واخت لام وان بیش غه عول قیلور ربع وثلثان
وثلث بولسه شل زوجه واختین لاب وام واختین لام بولسه واون یتی غه عول قیلور ربع وثلثان وثلث وسدس
بولسه شل زوجه واختین لاب وام واختین لام وام بولسه واما بیست غه عول قیلور بت هفت غه بدمرتبه ده
اکسلوده ثمن وثلثان وسدس بولسه شل زوجه وبنتان وابوان بر مسئله غه منبریه دیملار انیک
اوچون کیم حضرت علی کرم الله وجهه جواب بردیلر خاتون نیک ثمنی تسعی بولدی دیدیلر اینه ی یکرمه یتی ویه
عول قیلور بلار جمهور صحابه تو ریغه لکن ابن مسعود رضی الله عنه تو ریغه اوتوز بر غه
عول قیلور تمت والله اعلم بالصواب

٦٥ ه ل آ و ه غ

[illegible]

۲۴

[illegible]

روایت مهر دختر که از زن خود برده شد

بر تقدیر آنکه مسماة ... بالغه عاقله بالغه مکلفه باختیار خود برضا ورغبت نفس خود ...
بمرتقی قلی ... بکفو خود فاتحه کرده تزویج نموده ... شده مبلغ دو هزار تنکه مهر معجل خود را
باشه بیک محمد ... مسماة مذکوره مهر مسمای مذکوره ابمرتقی قلی بی مذکور تزویج کردن ...
از غیر رضای وی جبراً همراه خود بولایت خلیج کرجاینیده برده بکسی دیگر داده مهر ویرا خود ...
میگفته باشد جهة عیب درینصورت شرایط جواز نکاح رضا اراده برده تزویج کردن آن نفس مسماة مذکوره
باختیار خود بمرتقی قلی مذکور بکفو خود درست ونافذ بوده مهر مسمای مذکوره حق وملک خود بوده
واختیار ... نزد ... مسمای مذکوره همراه برادر خود درست بوده ... مذکور ...
... شرعاً معتبر ... حالا ... الیه باشد ... جز نکاح ... بینوا توجروا

۲۵۵

روایت بطلب مدعی علیه را سوکند داده تاجیل داده حکم نماید

درینمسئله که بر تقدیر آنکه ... دعوی ... بمحضر شرع نزد قاضی اسلام ... نموده باشند جهة عیب درینصورت رسد جناب ... مدعی علیهما مذکورین حکم بتسلیم ... عنه الانکار بطلب ... مدعی علیهما مذکورین سوکند داده از عرض ... مدعی علیهما مذکورین مهلت داده تاجیل ... بینوا توجروا

[illegible]

روایت قائل اسلام که یک قسم خورد جایز

بر تقدیر که دولت کیلدی نام بر عبد الکریم نام دعوی ... نموده ... اقامت بینه ... طلب تحلیف عبد الکریم مذکور را
نموده میگفته باشد که عبد الکریم ... جمیع ... اسلام ... قسم خورد ... قسم خوردن آن درست
نیست جهة عیب درینصورت ... مسلم ... ایمان ... که اقرار ... الله وبرسالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شده ... مسلم ... شهادت ... مقبول ... درست ... شده
جوابات بینوا توجروا

[illegible]

در بیان عمل جذر

باید دانست که جذر بر دو نوع است جذر منطق و جذر اصم و جذر منطق آن است که از او کسر باقی نماند و جذر اصم آن است که از او کسر باقی ماند و آنرا جذر تقریبی می‌گویند زیرا که آن جذر را کما ینبغی با خطا یافته واقع می‌شود که خطای آن قریب بصواب بوده بسیار خطای فاحش نمی‌شود بنابر این تقریبی نامیده‌اند و عمل در تقریبی در وقت جمع کردن مخرج یکعدد را از حاصل جذر اجاد همراه کرده جمع میکنند و هر واحد از منطق و اصم دو قسم میشود جذر واو بلا جذر واو قاعده در میزان جذر را ... او لا جذر در میزان گرفته حفظ میکنند و بعد از عمل جذر میزان حاصل الجذر را در نفس ضرب کرده میزان ... باید که این میزان برابر میزان مجذور باشد ... حاصل الجذر را در نفس ضرب کرده کسر در جانب مجذور را اعتبار کرده میزان ... هر باید که این میزان برابر میزان مجذور باشد عمل جذر صواب والا خطاست

بیت

در صفت زلف تو ای محترم	از زده چون مار سیه حلقها
کلک تقسیم زده اینک رقم	سنبل مو عود تو کرده بهم

هر عدد در ... نقش زده
جذر رود نام ... جم

مرتبه اول
جذر
کعب ۲
مال ۳
[illegible]

هذا روایت مدعی مقدم میباشد از دعوی مدعا علیه

در مسئله که بر تقدیر آنکه ای محمد ... دعوی کذا را در مجلس شرع ... قبل ... مدعی علیه نموده باشد مدعی علیه مذکور قبل از تمام شدن دعوی مدعی مذکور تماماً دعوی کذا را ایضاً بر مدعی مذکور نموده باشد ... در این صورت دعوی مدعی ... بر مدعی علیه مذکور ... اولی بسماع بوده قبل از تمام شدن دعوی مدعی مذکور دعوی کردن مدعی علیه مذکور بر مدعی ... غیر مسموع بوده اگر جناب قاضی اسلام تا تمام شدن دعوی مدعی مذکور مدعی علیه مذکور را از دعوی ... منع ... نماید ... مثاب ومأجور شده باشند جواب ... بینوا توجروا

هذا روایت مادر صغار ... از وطن ... بولایت دیگر بردن درست نبوده

در مسئله که بر تقدیر آنکه ... [illegible]

هذا روایت دفع ... دعوی میراث درست نبوده

در مسئله که بر تقدیر آنکه عبد العزیز ... از قبل عبد الحفیظ ... دعوی ... از متروکه ... مذکوره ... عبد الحفیظ ... در جواب دعوی رفع ... جواب ... در این صورت ارث جبری بوده ... ثابت ... از جمله ... دعوی میراث ... باشد جواب ... بینوا توجروا

ولو قال ترکت حقی ... الارث جبری لا یصح ترکه
... خلاصه ...
ولو قال ابرأت ...
ولو قال لم اکن ... هدایه

ولو قال ترکت هذا قسمت ...

در مسئله که بر تقدیر آنکه ... [illegible]

هذا انچه در روایت ... موقوف ...

ولا یدفع شی الی احد من الورثه الا ... لا ... وعدم ... فواید ...
وروی ... عن ابی یوسف انه یوقف نصیب ابن واحد وعلیه الفتوی ...

در مسئله که بر تقدیر آنکه جو مرد با حال حیات ونفاذ جمیع تصرفات اراضی و اموال که از حق وملک خودش را تقسیم نموده بر کدام پسران خود را افراز نموده تسلیم کرده هر کدام از انها قبض نموده باشد در ذلک المجلس ... در این صورت این تقسیم از جو مرد مذکور درست ومعتبر بوده ولایت طلبه حصه ارثیه ... دختر جو مرد بای مذکور ... ونقض تلک القسمة ودعوی توریث از ... مذکوره بعد از موت جو مرد مذکور ... از ورثه ... باشد جواب ... بینوا توجروا

روایت دفع ... صغار درست نبوده

در مسئله که بر تقدیر ... [illegible]

هذا السجل قد تقرر بحضرة في هذه الصحيفة مطابقة هذه الورق يعني محضر سجل سوم

در تاریخ شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۳۳ بود که ثابت شد در دار القضاء ولایت ... نزد حاکم فخر الدین ملک ... و خانه زاد بودن ... المذکور
في الفصل مر مدعی رفع مذکور في الفصل ما بدعوی شرعیه او که مذکوره في الفصل است بر وجه خصم جاحد شرکه مدعا علیه في الفصل است در خصم مرفوعه
شرعیه شهادة خود قبل ... بار و رجال ... ملا ... قبل ... هر یکی ... و مقبول الشهاده بعد ادا شهادتهما بشرایطها و تحلیف
الشاهدین المذکورین علی صدق شهادتهما حکم کرده مدعا علیه في الفصل ... بعدم تعرض خود بر مدعی مذکور في الفصل ... مدعا علیه
بحکم این استحقاق این طریقه رجوع نماید بطریق قد تقرر المحکوم به خود بحکم قاضی مذکور در سجل اول بر ... خود حتی انتهی الرجوع
الی ... و کان ذلک الحکم الواقع في السجل حکما صحیحا شرعیا جامعا جمیع شرایطها و کان ذلک بمحضر من المسلمین

هذا محضر سجل

دعوی میکنم مدعیه فاصل بای ... بر محضر هذا که ... بای ولد ... در موضع ... کرکی
از المحکوم دار القضاء ... حضرت سلطان ... جمیع الآفاق ... السلام ... بر نوم که دعوی محضر هذا
رجوع ... داد ... مذکور در همین سجل ... مستحق ... در آن ... محضر دعواه ... بر ... نادرست
و غیر ... بسبب اینکه ... مذکور در همین سجل ... ملک تاجر و خانه زاد ... که از ...
حال کونها ملکا في ... بوده ... بر وجه مذکور در همین سجل سهوا و غلطا واقع شده است و اجبت
بر محضر هذا که از دعوی مذکوره ... مستمر ... میطلبم از حضرت ... حاکم شرع شریف ... حکم فرمایند
محضر هذا را که تمام بر واجب مذکور نماید

... در ... که ... دعوی بر وجه مذکور درست باشد ...

هذا السجل سیوم

در تاریخ شهر جمادی الثانی سنه ۱۳۳۳ بود که ثابت شد بحضور حضرت ... خاتم في الذیل ... ولد عبد ... المحکوم به
في السجل الاول ... المحکوم علیه في السجل الثاني ... بعض من البدلین و حکم حاکم في السجل الاول و الثانیة بدعوی صحیحة شرعیة ... في السجل
الثانیة ... مذکور ... بیع و حکم حاکمین مذکورین بود ... ولد محمد ... ولد ...
معدل و مقبول الشهادة بود ... بعد ادا شهادتهما بشرایطها و تحلیف الشاهدین ... علی صدق شهادته ... المذکور ایضا
علی صدق دعواه بعد عجز عن الدفع ... في الذیل برفع مثل ثمنه المؤدی الیه و المبایعة بعضهم الی بعضهم
... البیوع الفاسده ... حکما صحیحا ... و کان ذلک بمحضر من المسلمین

حاشیه:
ان دارا استحق ... البائع ... فسخ ... دون القضاء ... ولیس ... الرجوع ... بین ... بقبل ... مستحق ... الرجوع ... الورثة المفتین ...

هذا السجل سیوم

هذا روایت عزل الموکل وکیل بناء بر آنکه وکیل دعوی الموکل

در مسئله که بر تقدیر آنکه ... برای قبض خود ... وکیل مطلق شرعی نموده باشد و وکیل مذکور ... از دعوی ... کرده باشد
آیا درین صورت ... تبرع ... بوده و وکیل ... وکیل مطلق عام ... بروایت مفتی به مالک تبرع ... بوده
... مذکور ... قبول نکرده و ... عزل نموده دعوی ... خود را بر ... نماید
بینوا توجروا

حاشیه: و ... الوکیل ... مطلقه ... لا الطلاق ... و به یفتی ... الوکیل ... التبرع ... قول ... و علیه الفتوی شرح ... الوکالة ... الوکیل ... الوکالة ... الوکالة مرسلة او معلقة ... جامع الرموز

روایت زمین ناشته که بیع لا یجوز

بر تقدیر آنکه زید قطعه معینه خصه خود را از زمین که ناشته که بین خود و عمرو قبل از قسمت بکر فروخته باشد
آیا درین صورت این بیع از ذوی لا یجوز فی نصیبه و لا فی نصیب صاحبه باشد ... بینوا توجروا

حاشیه: و ... المبیع ... غیر مقسوم ... بین رجلین ... قبل القسمة ... احدهما ... جامع ...

هذا روایت در بیان ... زوجها ... بر ضرر شوهر او که ...

و ... مسئله ... امرأة ادعت عنده ... و طلبت فسخ النکاح ... ذلک و فسخ ... الاول ... فسخ النکاح ...
... بنیة ... بفسخ النکاح ... المرأة ...

بر تقدیر آنکه ساله ... زوجه شرعیه ... دعوی ... ملک ... و وصول النفقه ...
لعدم وصول نفقه در مدت شش ماه ... زیاده ... شوهر غایب خود ...
اسلام ... اقامت بینه علی صدق دعوی ... خود ده نفس خود ...
مذکوره ... بنابر وجود شرط مذکور ... بین ... باشد حکم قاضی اسلام بفسخ نکاح
مسماة مذکوره ... یافته باشد آیا درین صورت ... حنیفه ... روایت صحیح ...
فسخ نکاح و طلاق بر وجه مذکور ... درست و نافذ باشد ... دعوت ...
بعد الحضور اقامت بینه بر خلاف ما ادعی امرأه ... مسماة مذکوره ...
مسماة مذکوره ... حکم ... نقض ... ان ما درست باشد ...

بینوا توجروا

حاشیه: ... القضاء ... النفقه ... قاضی ... ان لم تمنع المرأة ... النفقه ... تستحق النفقه ... فالقول ... الصحیح ...

روایت ... در دعوی ودیعت ...

در مسئله که ... دعوی ... ودیعه ... آیا درین صورت دعوی ...
... بینوا توجروا

... الدعوی ... الودیعة ... المودع ... قال المودع ...

روایت صحت دعوی زنی که بخط مهر طلاق گردیده بشوهر دوم رسیده را

در مسئله که بر تقدیر آنکه سماة او غل نیاز آن زوجه مدخوله شرعیه نوبت بایکیلدی را غایب گشته نفقه را ترک نموده مدت شش ماه بل زیاده از آن از وی بهم نرسیدست گفته دو شاهد گذرانیده قسم خورده خط مهر مختوم مهر قاضی ولایت گذارا گرفته بحکم مراد رسیده باشد و نوبت کیلدی مذکور بعد حضور دفعا دعوی نفقه و ایصال نفقه مدت مذکور را مع شاهد مذکوره منکره آن بوده باشد و دو شاهد مکذب دهنده باشد حجت در منصوص چون شرط بینه قبول حضور خصم و شرط صحت بودن طلب خصم است شهادت هاں دو شاهد مذکوره و بودن شاهد مذکوره قاطع مخصوصات نوبت کیلدی مذکور نبوده این دعوی انفا و ایصال از نوبت کیلدی مذکور درست و بینه آن مقبوله و عند عجزه عنها او کندر بر شاهد مذکوره متوجه باشد حرره [illegible] و حالا آنکه نوبت کیلدی مذکور مدعی است تا شش کشت بدست ظالم اسیر گردیده بوده است که اگر بعد شاهد مذکوره نمیگردیده است رسد جناب حاکم شرع شریف را امر باعاده بینه نزد وجود خصم جا صادر نماید یا در مکه نکاح اول با درست نکاح ثانی بحکم مراد درست نکرده [illegible]

در درست نموده است حرره [illegible]

در مسئله بر تقدیر آنکه بیعی بیقول در سماة بازار بکیطلار زمین کذا حق و ملک خود را بیقیا باغ ببیل کما قبل از این تاریخ بیست و چهار سال رستم بردی لد بیای مرا الفا کاو فروخته باشد مع اتصال بفرع البدیل و مشتریان مذکوران حال حیوة تمام در زمین مذکوره تصرف مالکانه نموده انداگاه باز کرده بعده و فات نمادر بدون توقف ورثه وی بجهت تا بیعا قبل از این تاریخ بدو ماه با [illegible] مذکوران زمین مذکوره را به نارقل بروخته باشد حجت در منصوص زمین مذکوره بسبب بیع اول از ملک بایعین مذکورین خارج گردیده در ملک مشتریین مذکورین داخل گردیده و بعد موت ملک ورثه آنها گردیده بیع ثانی بر تملیک ملک غیر باطل بوده ادا جناب حاکم شرع شریف نارقل مذکور را که تعلیقا در زمین مذکوره احداث نموده است از زمین مذکوره اخراج نموده بورثه مشتریین مذکورین که صاحب ملک بوده اند تسلیم نماید مثاب بشده گشته حرره [illegible] بیسنوا توجروا

روایت خط تلبیس لیس لا اعتبار بوده

بر تقدیر آنکه شرائط [illegible] فوتیده ورثه از وی بکرت سماة فاطمای و یک عمک بچه یعنی اورون بای بوده باشند و بس حجت در منصوص متروکه متوفای مذکور را از چهار تیر قسمت یافته سماة الف [illegible] و یک تیر و اورون بای مذکور را سه تیر میرسید باشد حرره [illegible]

و بر تقدیر آنکه سکنات یکطلار زمین کذا از جمله متروکه متوفای مذکور بوده احیدی نام خط ناطق به بیع متوفا نموده مذکوره سکنات مذکوره مذکوره را چیدی مذکور را افواج نموده احتجاج میمنوده باشد و وارثان مذکورین ملکیت میکنند که در حالی محتضر بودن متوفا مذکور ترکمی را ایلم و نسب متوفا را ساخته لیس [illegible] خط مذکور که فی وجه و تزویر را کار فرموده حجت در منصوص را که جناب حاکم شرع شریف بخط مذکور اعتماد ناکرده و التفات نانموده احیدی مذکور را او به بینه نماید متاب بشده گشته حرره [illegible] بیسنوا توجروا

روایت [illegible] روایات ارض [illegible]

[illegible]

روایت تقسیم دوم علیحده بابت ظهور غبن فاحش در قسمت که اولاً [illegible]

بر تقدیر آنکه برهان خواجه ترقی فوتیده از وی اموال بسیاری من العقار والمنقول مانده و ورثه از وی بکرت سکینه و دو پسر ملا بهادر خواجه و شاه فیض خواجه مانده باشند در غیبت سماة مذکوره لیک قسمت اول در زمان قاضی سابق واقع شده سماة مذکوره واقف شده که این قسمت غبن فاحش ظاهر شده در حق حصه ارثیه زنکه مالی بسیاری میرسیده لهذا این قسمت در نزد اصحاب حنفیه باطل گردیده حجت در منصوص بابت ظهور غبن فاحش این قسمت مردود گردیده لا یجوز بالاتفاق چونکه در قسمت ترکه ستر و غیرها بطریق عدالت شرط بوده قسمت اولی واجب النقض بوده اگر خبر [illegible] دوم علم متروکه توقف متوفا را مذکور را از رویک ترک میباشد بابت ظهور غبن فاحش علیحده قسمت واقع شده [illegible] نمادر سیده باشد حرره [illegible]

هذا روایت ذوالارحام

در مسئله که بر تقدیر آنکه شراف بای فوتیده ورثه از وی یک نفر سماة او غل ای ای و یک پسر عمه عینیه از صنف رابع ذوی الارحام عبد النظر بای بوده باشند و بس حجت در منصوص متروکه متوفای مذکور را از چهار تیر قسمت یافته سماة مذکوره را یک تیر و عبد النظر مذکور را سه تیر میرسیده باشد حرره [illegible] و نزد وجود عمه بچه به نبیره خاله که عمه بچه بیک درجه اقرب میت است از متروکه چیزی نمیرسیده باشد حرره [illegible] بیسنوا توجروا و همچنین نبیره عمک که موقت بوده است به یک درجه از عمه بچه بعید بوده بان نیز چیزی نمیرسیده باشد حرره [illegible] بیسنوا توجروا

هذا روایت شاهد [illegible] بوده [illegible] بر [illegible] حضرت نبی علیه السلام درست بوده باشد

در مسئله که بر تقدیر آنکه دو نفر مسلم از اهل شهادت از برای نکاح سماة رو زینکای با دینه مراد مجنون [illegible] طریقها شهادت میداده باشند که آنها بر ان تفوض ایمان و واجبات و سنن و مستحبات و غیرها عالم نبوده و در نزد سوالی همینه ایسته باشند حجت در منصوص حضرت مراد ذوالعلم بنفس خود انها بیان نماینده کرده [illegible] همچنین [illegible] اگر ازی شهادت انها مقبوله باشد حرره [illegible] بیسنوا توجروا

هذا روایت در وکیل مدعا علیه درست نبوده

در نسخه‌ای که بر تقدیر آنکه اگر شخصی بر شخصی دعوی اموالی کند ... مدعا علیه منکر باشد از جمله شرایط دعوی مجلس شریف قضا والقضا دعوی بر وجه خصم حاضر بوده لهذا اگر جناب حاکم شریف ... دعوی مدعا علیه را بمجلس شریف قضا حاضر گردانیده انگاه تکلیف بجواب نمایم ... عنده مدعی شده باشد ... والقضا حکم جناب ... از بهر مدعی ... مدعا علیه ... با اقرار یا نکول از یمین ... خصومت بوده چون یمین ... خصومت مختص بمجلس شریف قضاست ونکول از یمین مذکوره که سبب حکم مذکور است مختص بمجلس مذکور باشد ...

دراما شرط صحتها على الخصوص فمجلس القضا لان الدعوى لا تصح في غير مجلس حتى لا يجب على المدعا عليه جوابها ومن شرائط صحتها الفا ... ان يكون دعوى المدعي على خصم حاضر ... [illegible]

هذا روایت رد دفع که با بر خصومت قسم خورد مفتی منصور ... نوشته

بر تقدیر بعد بردی تمادی دعوی نکه کذا ... مدعی علیه ... بطلان دعوی مذکوره مدعی مذکور را بر مدعی علیه مذکور ... عند الکار ... بعدم اقرار مذکور ... استحلاف نموده باشد ... روایت ... دعوی اقرار مذکور ... مسموع بود ... بعدم اقرار مذکور ... بسنعا توجه ...

[illegible]

باب فی البیان المثلیات والقیمیات

ذکر شیخ الاسلام علا الاسبتی بفر شرح الصحیح ان النحاس والصفر مثلیان والشمش والخوخ کلها من ذوات الامثال لانها عددی متقارب کذا فی الفصول العمادیة العنب جنس واحد وانما اختلف انواعه والوانه کذا الزبیب کذا فی فتاوی قاضیخان فی باب البوائع والشحم والنحم مثلی والتراب مثلی ذوات القیم الغزل مثلی وکذا المصبوغ منه کذا فی القنیة فی الفساد الخل والعصیر مثلیان وکذا الدقیق والنخالة والجص والنورة والقطن وغزله والتین بجمیع انواعه والکتان والابریسم والنحاس والصفر والرصاص فی الشبه والحدید ... الیابسة کلها مثلی واللحم مثلی کذا فی فتاوی رشید الدین وفی موضع آخر انه قیمی وفی فواید صاحب المحیط ان الماء من ذوات القیم والصابون والسکنجبین والسرکه من ذوات القیم وفی فتاوی رشید الدین کل موزونین اذا اختلطا بحیث لا یمکن بینهما التمیز یخرج من ان یکون مثلیا ویکون من ذوات القیم ... یکون کذلک لان ... یکون ... الحذ ...

روایت ... قاضی را امر باداء مؤنت مدعا علیه هر دو تا که متوجه شود قسم بر مدعا علیه

در نسخه‌ای که بر تقدیر آنکه عوض ای وکالة از قبل جعفر برادر پسر ... خود دعوی ... در محضر شرع ... بعد ذلک ... مدعی ... مدعا علیه ... اگر جناب شریعت پناه ... مدعا علیه ... باشد ... مذکورین ... قطع خصومت ... [illegible]

[illegible]

روایت بیع ... منقلب ... زمین مسموع ... قیمت زمین ...

در نسخه‌ای که بر تقدیر آنکه ... زمین ... ملک ... شراء نموده بعد از بیع ... مذکور ... بیع مذکور ... این بیع صحیح ... روایت ... مشتری مذکور ... بعد از ... زمین ... مشتری مذکور ... بسنعا توجه

ثم ان ذکر الفسخ ... [illegible]

قالی محمد ... بعد از بیع هر دو عاقد اتفاق ... این بایع این ... مشتری این مبیع ... منقلب بیع ... گردد فتاوی ...

[illegible]

روایت بیع ... هر قتاکه ... در تقدیر بیع ... واله ... نوشته ...

در نسخه‌ای که بر تقدیر آنکه استاد عبد العزیز ... عبد الواحد ... وفا داده ... شصت وچهار ... از وجه ... خود ... استاد عبد الواحد مذکور گرفته باشد ... در این صورت ... بیع زیاده از راس المال ... استاد عبد الواحد مذکور را ولایت آن بوده که ... بیع ... نموده زیاده از آن ... استاد عبد العزیز مذکور ... بسنعا توجروا

این روایت ... ایشان ... نوشته

[illegible]

ورایت فی عدة فتاوی ... خوارزم ... لا یجب الاجرة بعده ... وکان یوجب الاجرة ... فتاوی کبری

[illegible]

روایت فسخ عقد بیع حیوان منقلب شده حرونی نشود

درین مسئله که بر تقدیر آنکه محمد نظر ولد حسن ولد کاهی باز بار از اشتر خوابانیده عمر نام ولد تورد تبلیغ
بطریق اجیر خاص استیجار نموده بشند و عمر نام مذکور اشتر را بالحجار بر ده های بر کدام را بسته بجوال
شهر میداده است روزی در وقت بای بستن اشتر اشتر دیگر بار نرگرده آمده بشتر پای او را ی بیتکی
در افتاده بسبب آن اشتر مذکور عمر مالک مذکور تلف یافته باشد حکم شریعت درین صورت صاحب اشتر مذکور
چون راکب نی و سائق نه و قائد نبوده است فعل اشتر مذکور که از جمله عجماء است و فعل عجماء
بحدیث صحیح هدر باشند حکم الحکم لهذا بنابر عدم رکوب و سوق و قود و نسبت اشتر از
صاحب آن ملک منقطع بوده بر صاحب اشتر جزا واجب و لازم از برای وارث عمر مالک مذکور
نباشد حکم الحکم و توقف کردن رحمت هم بیکدام کرا رو رضوان بیکدام
قاضی که بیدخل نهد وارث نیستند بر صاحب اشتر درست نبوده بلکه آن نقش
انتقام از صاحب اشتر سبب شرعی لایجوز ظلم بوده کف از ظلم واجب باشد

حکم الحکم بیستوا توجروا

روایت شفعه

درین مسئله که بر تقدیر آنکه خدای نظر لطیف زمین ملک را از جانبها آن بیگانه تاتر انموده باشد
و محمد قلی و ... نظر شفیعین آن طلب شفعه را فوراً بفور علم خود ها قبل از کلمه است یاد اده باشند و بایع
زمین مذکوره میگفته که حق زمین مذکوره را قبل ازین شش ماه شر انموده بودم ثمان را آن وقت
برده طلب شفعه کی خود ها را نموده پید لهذا بسبب که نقض شش ماه شفعه کی شان باطل کرده است
و شفیعین مذکورین میگفته باشند که مشتری مذکور تا و الآن منکر بیع بوده ما تا الآن غافلین
حکم شریعت درین صورت بر شفیعین مذکورین بوده و عند عجز ها عنها بطلبیها سوکند بر خدای نظر مشتری مذکور
متوجه باشد حکم الحکم بیستوا توجروا

درین مسئله که بر تقدیر آنکه حکم شریعت غرا احمدیه بر مذهب حضرت سید المرسلین و ملت بیضا حنفیه و لایت نکاح
مسماة فاطمه آن فات الاب بجد مرداو ابی عم ابن عم عینی و دیگر که از اقرب عصبات مسماة مذکوره بوده است
ثابت بوده و ما بعداز عصبات نزد وجود اقرب محجوب بوده باشد حکم الحکم بیستوا توجروا

روایت عدم وجوب اجره بدون عقد و تسمیه

بر تقدیر آنکه عظیم قل در مدت سنین کذا خدمت های را در حالت صغر تبرعاً بر و اداده نفقه و کسوة داده باشند
و خدمتها مذکور بعد بکره بر عظیم قل مذکور دعوی میکرده باشد که خرج در مدت مذکوره تو خدمت کرده بودم از آن روز
خدمت میکردم و حال آنکه هر دو قائل که عقد اجاره و تسمیه در عقد بینهما واقع نشده است حکم شریعت درین صورت چون
منافع بدون عقد و تسمیه متقوم نمیشده است این دعوی از خدمت مذکور غیر صحیح و غیر مسموع باشد حکم الحکم بیستوا توجروا

درین مسئله که حکم شریعت غرا احمدیه و ملت بیضا مصطفویه علی صاحبها من الصلوات افضلها
و من التحیات اکملها عمل بقول مرجوح جاهل و فوق مراجع بوده روایتی که مرتبه عمل و معلوم بوده صحیح باشد
عمل بمخالف آن درست نبوده واجب باشد بر مفتی و قاضی که اتباع ما رجحوا و ما صححوا نمایند حکم الحکم
بیستوا توجروا

ولد ... ... من ابن الاخ المنسب ... بالتساع ... الامور ... ما ... فلو انجر التساع فیها

درین مسئله که بر تقدیر آنکه حاشی محمد ولد رجب ولد شریف یافوتیده ورثه از یک زن و شر پسر عمک بجهایی
اعیانه او راق با ولد رحیم با ولد قربان با ولد شریف یا مذکور و رجب ولد حلیم با ولد نوروز با ولد شریف مذکور
و قابل با ولد ولی بای و لدتر سون بای ولد شریف یا مذکور بوده باشند و پس تعارف در مابین قضاة
اسلام آن بوده است که اگر شخص متوفی گردد با خبار مسلمین بوارث بودن و رشوی که این پسروی
یا برادر و یا عمک متوفی مذکور شمانند آن اعتماد علی قولهم متروکه وی را بین ورثه مذکوره شرعاً با خبار
مذکور قسمت کرده داده تکلیف با ثابت بینه از برای پسر بودن و یا برادر بودن بمتوفی مذکور
نمیکرده اند حکم شریعت درین صورت نیز اگر جماعه از مسلمین اخبار به پسر عمک بجه کان بودن
با مرده کان بمتوفای مذکور نزد جناب حاکم شرع شریف نمایند آن را بینه منصوبه لایطلب
حق الا المستحق بنابر غلبه ظن که در احکام قائم مقام یقین است و موافق تعارف مذکور
ترکه متوفی مذکور را بر چهار تیر قسمت کرده بهر کدام از زوجه و ما بر ده کان مذکور یک تیر
داده و فع خرج ادمسلمانان کرده با حاجت بینه از برای نسب خودها ادعا نموده اینده متعاب
دعاجو رسیتند عند المد میباشند حکم الحکم چونکه خرج عند الشرع مدفوع بوده در شریعت
مطهره بوده است بیستوا توجروا

روایت دین داین بر صغار رسیده اولاً بر ثبوت دین اقامت بینه نمایند تا شوکنند داده حکم نمایند

درین مسئله که بر تقدیری آنکه رحیم قلی فوت نموده ورثه از وی یک زن مسماة حبای آی
و دو پسر و یک دختر صغار بوده باشند و بسی متروکه از وی مولطاب زمین بوده باشد
وصیت بای ماس فروختن یک خط ناطق بمدیون بودن متوفا مذکور را از وی بدچند تنگه
اخراج نموده احتیاج بان نموده جناب ملازم و نایب حاکم شرع شریف خط مذکور را بحجت شرعیه
اعتقاد کرده بعضی از زمین مذکوره را بیعه بهمان تنگه بمدعی مذکور فروخته باشد آیا حجیت
درینصورت خط مذکور از جمله حجج شرعیه بوده نظر باجماع علما باید داین مذکور را که
اولاً نزد حاکم شرع شریف اقامت بینه معدله از برای دین مذکور نماید و بعد از آن اقامت
بینه باید ثبت رالیه را که داین مذکور استیفاء دین خود حالا حیوت مدیون بوجه
از وجوه مذکوره در حاشیه شوکنند داده تا حاکم بدین مذکور بر صغار مذکور بیع
نماید و بدین سبب مثاب رسیده باشند جواب الهیه یا لهذا این بیع از تاثیر دور
لا یجوز واجب الفسخ باشند جواب الهیه یا بینوا توجروا

روایت تقاسم بر قشلاق در خود معتبر بوده

بر تقدیری آنکه جماعه چند و قشلاق رهشت یکجا بوده که زنده بر یکجا شانزده نفری بوده در میان جماعه مذکوره تقاسم
از قدیم ابا عن جد چنین شده آمده باشد که بعضی از جماعات زده نفر فوت نموده از وی پسر باقی مانده جای آن ساقط شده
و بعضی دو سه پسر عامل متعلقدار پیدا کنند جای به یکجای دخل شده آمده باشد که عمو زیق و ملا قلیچ و اتا جلی وصیت های
و عاشور ... و اتی بای که در یک یکجای شرکت بوده در یکجا بر آمده سه شمرده تقسیم نموده گفته باشند که دو اتی های
مذکور با تنا قوض نموده چنین میگفته باشند که ما سر شمر را از وی عرف تقاسم قبول نمیکنیم و دو سه نفر با ادبان هر فوت شده
جای آنها بما میرسد ما حصه آنها را زیاده کرده میگیریم میگفته باشند آیا حجیت درینصورت تقاسم بر قشلاق معتبر در همان قشلاق
بوده و قول اتی های مذکور حصه پدران آنها فوت شده هم بخلاف تقاسم قدیم زیاده کرده میگیریم بحجت شرعیه لا یعتبر باشند جواب الهیه یا

درین مسئله که بر تقدیر آنکه احد از مدعی و مدعا علیه بهمراهی وکیل ایشان دیگر نزد جناب حاکم شرع شریف حضور شده و ...
و جانب رالیه سماع دعوی نموده باشند و ثانیاً مدعی مذکور توکیل مذکور را راضی نیشوم ...
آیا حجیت درینصورت انعقاد از مدعی مذکور غیر مسموع باشند جواب الهیه یا
بینوا توجروا

روایت اخذ بجل و ادا ثمن آداده وارث صغیر قایم مقام مورث بوده

درین مسئله که بر تقدیر آنکه بها ورقل یکجا ده گاو را از بیون شرا نموده بعد از مدت گذا ماده گاو مذکوره
دعوی نیز نتاج ها
فروخته باید اقل ورا بیدی مشتری بجیم اخیر داده گاو مذکور مستحق با بینه گردیده بجل شده
بها ورقل مذکور رسیده دعوی بجل مذکور را بیون بایع خود رسانیده بیون با مذکور فوت نموده
بجل مذکور بیون بایع تعلق میکرفته است باشد آیا حجیت درینصورت ورثه بیون ها قایم مقام
مورث بوده اخذ بجل و ادا ثمن بها ورقل بایفا لازم جواب الهیه یا وقول آدمان که بیون ...
... فته میدهی بایع خود را حاضر میکردانید لا چند عدد گاو که کرده ام و ضمان او را از تو جرا
ستانیده میگیرم اتقعل از اینها بحجت شرعیه لا یعتبر باشند جواب الهیه یا

روایت رضاع

درینمسئله که حجیت غیر آنبویه و بنت بیضا مصطفو به تزویج کردن زید خواهر برادر رضاعی
و یا در خواهر و برادر رضاعی را حلال و جایز باشند جواب الهیه یا
بینوا توجروا

و روایت جانب الا ب اولی بوده از مادر و خواهر کرده

درینمسئله که بر تقدیر آنکه مر اموال ایزو یقل صغیر دعا زده ساله و خنونان اکیفوه شنتی ... قابق الابی
حمیت آی مادر شان وصیه بوده ای کی تو هر جنسی کرده نشده اموال صغیرین را تلف میکرده باشد
و مر صغیرین را محمد شریف بای که ظاهر الصلاح بوده باشد و پدر ایزو یقل صغیر تا ای کی در حضانت
مادر شان ای ای مستغنی از حضانت گردیده باشد آیا حجیت درینصورت جناب قاضی اسلام که
نظر در صغار را اندا اموال صغیرین را از وصیه مذکوره رحلی گرفته عند ظهور خیانتها در حفظ
صغیر جانب اب اولی بوده وصیه مذکوره را از وصایت عزل نموده بجای آن محمد شریف بای
وصی نصب نموده اموال صغیرین را بوی سپارد عند الله مثاب باشند جواب الهیه یا و نیز آیا بعد
استغناء صغیر که در حضانت صغیر بر روایت لا اجر فیه دیر ... بهفت سال گرفته ... عصبه ولی
بوده اگر جناب آنحضرت رالیه ایزو یقل صغیر مذکور را بمحمد شریف بای گرفته بسپارند عند الله مثاب بوند
جواب الهیه یا

درینمسئله که جمعه قلی متوفی اراضی گذارا ... مدت گذار زعادنیان متصرف بوده است که مسماة آن نوروزی و تودی ...
با وجود علم بتصرف مذکور جمعه قلی مذکور را از تصرف مذکور منع نزده دعوی ملکیت اراضی مذکوره را
از بهای خود باز داده نه آیا حجیت درینصورت بعد ذلک اگر مسماة آن مذکوره ملکیت اراضی مذکوره بعد از
فوت جمعه قلی مذکور بر ورثه وی دعوی میکرده باشند این دعوی از ایشان نا مسموع باشند جواب الهیه یا بینوا توجروا

روایت عدم وجوب نفقه اجنبی فقیر را

درمسئله که برتقدیر آنکه عمرو قول معسر بلا کاغایب لایدری مکانه اوبیده ازوی یکی ان و ما آورد وصغیر یتیم مانده کلمراد نام که عمک غایب مذکور برده است ودرمدت سه سال بخصه شکه بکمر حق وملک خود را شفقة وترحماً باینان انفاق نموده ای کلمراد مذکور معسر فقیر اوبیده از نفقه دادن عاجز مانده باشند که باوجود نا مبرده کان نفقه ایان بتو واجب است از تو جبر استانیده میگیریم میگفته باشند حجت شرعیه درینصورت نا مبرده کان بکلمراد مذکور اجنبی بوده ونفقه اجنبی بکمر لازم نبوده انیقول از انفاق بحجت شرعیه لا یجبر باشد جواب ایشان با وجود آن کلمراد مذکور معسر بوده عاجز خود بوده است بینوا توجروا

روایت دفع السارق لا یقبل بوده

برتقدیر آنکه زید مدعی علیه موقوف مشهور بین الناس قسم درجواب شکوی یالیه کذا الا محمد رحیم از جهت اسقاط خلف از ذمه خود بعد از توجه سوگند دفع کذا بگفته باشند حجت درینصورت دفع از سارق مذکور لایسمع بوده اقرار سارق درست ومعتبر باشد جواب ایشان

[illegible marginal notes]

مجضر دعوی برسارای غماز ونمام شکه کذا بحج

به بوجه که من درعمر از فقرا کاسب لازم با وجودیکه در خدمت تو شوق لب رفته ام ونام من در دفتر فقرا خدمت رفته مثبت است که مجضر هذا الذی باسعایت بغیر حق نموده بملازمان سلطان رسانیده است در موضع کذا از توان کذا خالد دیگر نیامده باقی شده با آنکه در موضع مذکور یک سال است که منم وبخدمت مذکور رفته ام لهذا شکه مذکوره فی الصدد باقی چنان از من گرفته اند شرعاً مراد ورایت جمیع تنکه مذکوره از مجضر هذا بوده است وجب است بر مجضر هذا الذی شکه مذکوره فی الصدد را از وجه مذکور مثل آن عمده عهده بتمرد است میطلبم الی آخره

روایت ضمان ساعی غماز آن فی زماننا

برتقدیر آنکه رحمن نظر وقره خان از روی غمازی کذا باسعایت بغیر حق نموده باینظرهای ولایت ظالم مذکور با ان رسانیده باشند لهذا ملازمان ظالم از باینظرهای مذکور صد شصت تنکه راجبراً وتعدیاً گرفته باشند حجت درینصورت رسد بر باینظرهای ولایت اخذ تنکه مذکوره را از آنان با ید ضمان سعی ناحق بروایت راجح ومعلم علیه الفتوی اگر حضرت مرافع حکم بر رجوع باینظرهای از قره خان ورحمان نظر غایبند ثواب یابند جواب ایشان بینوا توجروا

برتقدیر آنکه عمرو برادران حاکم وقاضی رفته برمسلمانان بظلم کاذب خبر داده سعی بغیر حق نموده باشد بسبب آن اخوان مذکوره ن ملک حق وملک امتنای ما از ایجهه ویدبخوت شرعی بینه از انکار عذر نموده باشند حجت درینصورت این سعی از ساعی موجب ضمان بوده اگر جاب قاضی اسلام مرافع اندر نحوت سعی بغیر حق مذکور بالاقرار یابیّنه ساعی مذکور را امر بادای اموال ماخوذه بسعی علیه نموده ونزد انکار وعدم بینه ساعی مذکور را سوگند داده قطع خصومت نماینده مثاب باشند جواب ایشان بینوا توجروا

[illegible marginal notes]

روایت عدم اخذ الکفیل بعدم علم مکان المکفول عنه

درمسئله که حجت غرا ابوبه وبمذهب بیضا حنیفه وعلی صاحبها افضل الصلوة واکمل التحیة رسد جناب قاضی اسلام مرافع الیه الشرع الشریف اگر نزد غایب لایدری مکانه ولا یوقف علی اثره کردیدن مکفول عنه دعوی کفالت معروف ابر کفیل درست معلوم شدن مکان وی لحاظ فرمایند ماجور ومثاب شوند الحال ما اب باشند شرایط ماجور بعلم مکفول عنه مذکور ابر تا نه موت بوده است بینوا توجروا

درمسئله که برتقدیر آنکه حجت غرا ابوبه وملت بیضا مصطفویه دفع کفالت از مدعا علیه مشهور موصوف بحیل ابا طیل وتلبیس بین الناس است غیر مقبول وغیر مسموع باشند جواب ایشان بینوا توجروا

[illegible marginal notes]

هذا روایت دعوی زوجیت واسترداد اموال لکلم زاده

درمسئله که برتقدیر آنکه عبد القادر خوش هدایت آب مبلغ سه هزار تنکه را بجهه بوعده ترویج مسماة مذکوره از عبد الجبار بعمر مدرک کبیر اخذ نموده حالا بوعده خود با بجهه وفا نکرده مسماة مذکوره بکسی دیگر ترویج کرده داده شده باشند حجت درینصورت ولایت استرداد مبلغ مذکور مر عبد الجبار را بی مذکور بنابر عدم وفا از آنان از عبد القادر ودر هدایت آب مذکورین باشند جواب ایشان بینوا توجروا

هذا روایت افلاس

مسئله که برتقدیر آنکه اوده نام مشهر معدوم الحال از حسین علی کذا تنکه مدیان بوده بدیون مذکور را در باط خود چیزی وابسته باشند مع ذلک این مذکور مدیون خود را از دیون مذکور یکباره میکرم گفته آن را حبس کنانیده باشند حجت درینصورت تاجیل کردن واین تا بوقت یسر بدیون درست وثابت بوده رسد حیدیون مذکور را کسب کرده از ما حصل آن اولا قدر قوت خود وعیالی خود را اخذ نموده بقیه آنرا بدا یت خود داده ادا نماید درست بوده جواب ایشان بینوا توجروا

[illegible marginal notes]

الامس ان اقرار الاب مع نفره صحیح وعلی غیره باطل وان یکون اقراره مع نفره اذا صدقه الاقرار مقصورا علیه لما اذا لقرم اقراره
بالغیر باطل لی حق علیه ضرره مضاف الی الاقرار یکون اقرار علی الغیر

هذا روایت عدم الاعتداد بالکبیره من قبل ابیه

در مسئله که بر تقدیر انکه رحمت بسبب از منصور باسه صد شلک قرض گرفته از زمان خود خط اقراری داده بزیارت
کعبه معظمه رفته باشد وخالد که عاقل بالغ بوده است پسر همان رحمت بوده است یتیم وجوابان شده میگفته است
همان منصور دائن بوی توقف نموده چنین میگفته بتمیر پدر تو سه صد شلک وثیقه هالی دارم از تو ستاینده میگیرم
از غیر اینکه خالد مذکور از قبل پدرش کفیل ووکیل بوده باشد آیا جایز است در خصوص پسر در حق پدر مثل اجنبی بوده
کسی از جانب کسی کفالت ووکالت خصم شرعی بوده لهذا تو من منصور بخالد مذکور دید حجت شرعیه لازم باشد
بیّنوا توجروا

در مسئله که آیا حجت قول زید مدعا علیه که تمسک کند الی خالد مدعی او معاف نمودم قول...
از مدعا علیه مذکور اقرار مدعا بها مذکور مدعا نبرا مذکور باشد حجت الطیار...

بر تقدیر انکه سیده بدیه ولیکن جد به دعوی حقی ارثیتی خود ها را از متروکه عتابخوجه پدر و مورث
خود ها را بر وجب خوجه ذی الحیات میشوده باشند که مدعا علیه مذکور در جواب آنها دعوی ابراء کرد
برا آنها نموده وثیقه اظهار میکرده باشند که مدعیان مذکوران وثیقه او را انکار کرده چنین میگفته باشند
بایان وثیقه ویرانه بدیم ونمیدانیم وبر تقدیر شدن آن در حالتی صغری ما باشد آیا حجت است در خصوص
حجت در شرع بینه یا اقرار یا نکول بوده ووثیقه لیس حجت لیده اگر جناب حضرت مفتی الانام در غیر ملاحظه
وی اتفاقا نموده مدعیان را بعدم ابراء شان سوگند داده تا دعوی انکار استماع نماید عند علماء حنفیه باشند
حجت الطیار بیّنوا توجروا

در مسئله که جماعه از مسلمین در جول بلا مالک چاهی کنده از قدیم الایام عمارت کرده از ان مواشی خود ها را آب
میداده باشند وجماعه از حکیمه عمارت وتصرف مالکانه جماعه سلیمان در چاه مذکوره در مدت چهل سال دیده دانسته
سالکتین کفت الآن دعوای ملکیت آن از ارث خود ها میکرده باشند آیا حجت در خصوص این دعوی از ایشان باطل
وغیر مسموع باشد حجت الطیار چونکه سکوت ایشان اقرار در ضا لحقیقه ایشان بوده است
بیّنوا توجروا

هذا روایت وجوب قصاص بر قاتلین

بر تقدیر انکه قاعت تهنا وصدیو که در جای مطلب با معا شمشیرهای تیر وطبک
دو اجمقل را قصد زده مجروح بجا کاتی که رسیده بقتل رسانیده باشند که جرح هر یک ازان
قاتلین مذکورین در زهوق روح مقتول مذکور مهلک کافی بوده باشد آیا حجت است
در خصوص عند تو مر ورثه مقتول مذکور را قصاص قاتلین مذکورین لازم
وواجب باشد حجت الطیار بیّنوا توجروا

روایت وصی میت از مال میت منفرداً از مال ای وارث

در مسئله که بر تقدیر انکه معلمین خواجه مقام فوتیده از وی ترکه مانده بوده ومبلغ کذا از مال هندو
وهندوی مذکور بزعم اینکه تو ملک متعلق ای مذکور میباشی دین مذکور مرا از مال خود میدهی
وحال آنکه بکفالت ووکالت بوده باشد آیا حجت در خصوص دین ادای لیقضی از مال
وکذا دین المیت بوده ووارث را ادای دین میت از مال خود لازم نبوده باشد حجت الطیار
بیّنوا توجروا

روایت مدعا علیه مدعا به را طیار کرده در پیش مفتی منده قسم خورده گیر

بر تقدیر انکه از ائمه ها کذا را از بابمیر شاه قرضا گرفته از زبان خود وثیقه اقرار نوشته از مضی مدت کذا عند
طلب دعوی انکار ابراء دین مذکور نموده میگفته که مدعا بها را نزد احضار کرده بابمیر از داین الاسوگند داده میدهیم
میگفته باشند آیا حجت است در خصوص این احضار نمیکند وابن طلب یمین از اتاقتی مذکور درست باشد حجت الطیار
بیّنوا توجروا

روایت خط حجت قویه

در مسئله که بر تقدیر انکه اردم قلی مدیون در نزد قاضی اسلام بدین کذا بمیرزا باداین خود از زبان خود وثیقه مختومه
از نشان الیه مذکور بداین مذکور داده عند طلب الدین المذکور منه از اقرار خود انکار کرده از ادای دین مذکور ابا
وامتناع مینموده باشد آیا حجت در خصوص وثیقه شرعیه مختومه قاضی اسلام قدیمه کانت او حدیثه بروایت راجحه
مذکوره معمول وعلیه الفتوی حجت قویه بوده رسید بر قاضی حکم الیهم الا که عند طلب الدین منه جبرا باداء نموده تا انکار
آن از دین مذکور حکم بحبس نماید عند علماء مثاب ماجور باشند حجت الطیار بیّنوا توجروا

۵۹

در مسئله که بر تقدیر آنکه سیو نام مطلقه بائنه کریم با بعد از مضی مدت محتمله الانقضا اقرار بانقضا
عدت خود کرده نمود ایل قشلاق تو رماش شده نفس خود حتی القربان بالکفو حاجیش تزویج نموده بهم وی
معیشت از دواج نموده گشته حالا که از نشنی ما ولد آورده باشد که ایم با مذکور تزویج و معیشت او را
دیده سکوت کرده ای ها بعد از ولد آوردن توقف نموده عنایت میگفته باشد که قبل از زن شدن
ده ماه بچه آورده است بچه از حرامت و نکاح نادرست است چه حیثیت در منصوص فلا نکاح نادرست
و نسب ولد از ورثه ثابت و توقف ایم با مذکور حجت شرعیه نادرست باشد جزا الطیبات بینوا توجروا

روایت قسم آوردن مدعا علیه و دفع گفته به مدعی آوردن عند عجزه عن اقامة البینة

در مسئله که بر تقدیر آنکه مصطفی قل بیک دعوی کند از مجلس شرع گرفته ده هزار یک نموده باشد بعد فلک شد ده هزار یک مذکور
دعوی ابرا آورده به مدعی مذکور نموده عاجز از اقامت بینه ادعیه باشد چه حیثیت در منصوص بینه بر مدعی و دفع مدعا
بوده عند عجزه از اقامت بینه آن آن حضرت مراد ایده در غلام مصطفی قل بیک مذکور سوگند داده بعد از آن
دعوی اثنا سماع نماینده مثاب باشند جزا الطیبات

هذا روایت از برای درستی دفع

بر تقدیر آنکه دولت محمد سردار دعوی اموال کند او را در نزد قاضی اسلام شرع شریف الاقصد
دیهات و قیمه او را ستیدها و توله ها نموده باشد که مدعی علیهم در این از همین دعوی
خود کلیه و جزئیه مدعی تا گذشته ابرا عام ذمه ها نموده و مدعا علیه مذکور نموده بودند گفته دعوی
ابرا مدعی مذکور را نموده باشند چه حیثیت در منصوص بینه بر مدعی دفع مذکور بوده عند عجزه
عنها الطلبه اگر جناب شما را این مذکور دیهات ها دولت محمد سردار را سوگند داده تا ثانیاً دعوی
وی را استماع نماینده عند الله مثاب باشند جزا الطیبات و قول آنکه جواب دعوی رد الدفع
میباشد مقبول از ورثه است شرعی لاالعیب باشند جزا الطیبات بینوا توجروا

هذا روایت عبد القادر با شمله کند از رو گرفته به بنهایت تنگه دو طناب زمین رهن مانده قبل از حیدر مذکور
که کسی دیگر زمین مذکور را رهن مانده باشد در منصوص قاضی از برادر دیه حیدر یا مذکور حکم میکرده
زیرا که رجوع از اقرار لا یصح و لا یجوز بوده

بر تقدیر آنکه عبد القادر شتصد بنجاه دو تنگه را از حیدر با قرضاً گرفته دو بنهایت زمین گذاشته خود را
بعد از آن رهن شهر کرده نزد حاکم شرع شریف آمده با بنهمون اقرار نموده و ثیقه شرعیه خود را بدین مذکور
داده تا ثانیاً عند طلبی از اقرار به وجه مذکور خود رجوع مینموده باشد چه حیثیت در منصوص را این رجوع از مدیون
مذکور لم یقبل بوده و مدیون مذکور مواخذ با قرارش بوده اگر جناب شما را این دین او را از روی وثیقه
گیرنده به بهشند عند الله مثاب باشند جزا الطیبات

۶۱

بر تقدیر آنکه یک تن محضر شرعی قلیج بای و جمعه گل زوجه اش نزد حضرت مرافع الیه ولایت کرده دعوی
نموده باشد که جمعه گل مذکوره از محکوم ولایت مذکوره بمحکوم افغانیه باشد و قلیج بای مذکور نزد حضرت
مرافع الیه حاضر شده جواب شرعی میداده باشد و مدعیه مساة مذکوره را حاضر نمای میگفته باشد و قلیج بای
احضار مساة مذکوره بتفصیل بوده قادر بر احضار آن نیستم میگفته باشند چه حیثیت در منصوص احضار
مساة مذکوره بر قلیج بای مذکور غیر لازم بوده و آنچه مذکور است شرعی معتبر باشند جزا الطیبات
بینوا توجروا

هذا روایت محصن محصنه در یک مکان بر زنا دیدن بعد قتل هر دو درست باشد

در مسئله که بر تقدیر آنکه ملا عبد الله محصن در خانه منلای بای در آمده و مساة جمعه گل محصنه زوجه منلای بای مذکور را
زنا کرده استاده در آن حین منلای بای واقف شده از بیرون خانه مذکوره انکار را با آواز خود آگاهاینده
مع ذلک انها ممتنعا شده دیده تا ثانیاً در آمده هر دوی آنها را در یک جای بقتل رسانیده باشد
چه حیثیت در منصوص قتل مذکور وی جائز و مشروع بوده بعد ثبوت قتل مذکور بر وجه مذکور بر قاتل مذکور
شیء از قصاص و دیت مقتولین مذکور است لازم نه باشد جزا الطیبات بینوا توجروا

روایت حبس متهم و مفسد درست است تا ظهور توبه

در مسئله که بر تقدیر آنکه کرمقیل و امیرقل اکثر قصد اتلاف اموال مردم و با اتلاف انفس ناس با انها
ضرر و نقصان میرسانیده باشند چه حیثیت در منصوص حبس متهم و عارکه متهم بوده مشروع بوده
اگر جناب حضرت قاضی اسلام و اعلم انعام تا ظهور توبه شان حبس نماینده عند الله مثاب باشند
بینوا توجروا

روایت قوة یمین

هذا روایت بر تکه یمین را سوگند خورنده استغفار نموده و از ضروریات اسلام نیز
بر تقدیر آنکه در حادثه کذا ای معمور سوگند متوجه شده باشد که سید نیاز مستحلف از حضرت مرافع الیه شرع شریف درخواست
میکرده باشد که از ضروریات اسلام و دعا قنوت از معمور بای مذکور استفسار نموده از عظم حرمت یمین بیان کرده سوگند دهند
تا که بغیر حق نشود چه حیثیت در منصوص درست اگر جناب شریعت مآب بر زیادة حرمت یمین را بالاتفاق مذکور بیان نموده و تغلیظ
در سوگند کننده عند الله مثاب ماجور باشند جزا الطیبات بینوا توجروا

برتقدیریکه اوسینه محمد بلکیفیت تنش لمان زمین حق وملک خود را بخصوص اطفال فرزند خود بیع بات نافذ لازم شرعی بسند کرگه لنداکلیتیکی فروخته وثیقه داده باشند مع قبولها و اتمام البیع بعد البین مشتری مذکور در مدت کم از زرعی و غیر تصرفات مالکانه نموده باشد اما حاضر مذکور در وقت بیع حاضر بوده تصرفات مذکوره را دیده سکوت نموده دعوی ملکیت نموده باشد بعد ذلک یطلع الی سلکیات مذکوره ملک جوانب گفته دعوی میکرده باشد آیا حجت درینصورت سکوت حاضر مذکور بدو و مذکور اقرار بملک بائع مذکور بوده دعوی مذکوره وی بر مشتری مذکور غیر مسموعه باشد جواباً بینوا توجروا

روایت روشن شد

بر تقدیر اگر از حضرت مرافع الیه شهادت شهادین که از ابنا بنقصان تقریر سماع نموده رد کرده شده باشند
آیا درینصورت شهادت آنها در این حادثه غیر مقبول باشد جواباً

برتقدیریکه قیلیچ بای رستم اوغول ان زوجه وی هر دو در یکروز فوت شده تقدم و تاخر موت آنها معلوم و معین نابوده باشد آیا حجت درینصورت نام برده گان که با که معا فوتیده اموال متروکه هر کدام از آنها مر ورثه زنده وارثان آن بوده و هر کدام نام برده گان از اموال متروکه آن دیگر بوده ست را جح هو المختار عند نا میراث برنا بوده و قول جمعی که ورثه سماة مذکوره که اول قیلیچ بای مذکور فوتیده ثانیا سماة مذکوره فوتیده بوده بینه بر جهت مدعی تقدم و تاخر و عند العجز منها یمین بر عدم علم بر کل ورثه قیلیچ بای مذکور متوجه باشد جواباً بینوا توجروا

روایت مهلت دادن تا هفته و بر یفتی بوده

برتقدیریکه ولی یا وکیل یکی از برای جواب دعوی خصم خود از ائمه روایت میکنم گفته از جناب حاکم شرع شریف مهلت طلب میکرده باشد آیا حجت درینصورت امهال مفتی به بوده از جناب شان الیه مدت یک هفته و یا سه روز عند الله مثاب باشند جواباً بینوا توجروا

روایت مهلت سه روز

درینصورتیکه برتقدیریکه بازار بای دعوی کذا از ارخ حجت بر مرتبه دعا در قریه نموده باشد که مدعی علیهم مذکورین در جواب دعوی وی دفع کرده گفته از برای ثبوت دفع مذکور خود طلب مهلت از ائمه شده از جناب شرع فی ... سه روز مهلت طلب نموده باشد آیا حجت درینصورت اگر آن شارالیه شرع شریف مدعی علیهم مذکورین سه روز مهلت داده زیاده از سه روز نمیدهند مثاب باشند جواباً

روایت اخذ صغیر مال موروث خود را از وصی و غیر آن در حال رشید بودن

برتقدیریکه سلطان صغیره ذی الجمال رشیده بالغ گردیده اموال موروثه آن من العقار والمنقول در اید میر ادیب و روزی مراد و غیرها استاده باشد آیا حجت درینصورت ولایت بشخص سلطان بای بالغ مذکور را اموال موروثه حق وملک خود را از اید میر ادیب و روزی مراد مذکورین و غیر آنها طلب نموده بگیرد جواباً بینوا توجروا

روایت مجرد همکفویت کفاءت بدون نسب و جواز آن که بینه معدله حجت

برتقدیریکه سماة جمه گل حره مسلمه مکلفه خالیة از فراش و عده غیر نفس خود را در نزد جمع از مسلمان بقیلیچ بای ولخواه خود بذات خود تزویج نموده باشد بعد تحقیق جمیع شرایط صحة انکاح قبول قیلیچ مذکور مدة سه سال بل بیشتر معیشت نیز واقع شده باشد آیا حجت درینصورت نکاح مذکور درست و نافذ بوده مجرد دعوی تحدیر پدر سماة مذکوره و ملاحذر و سلطان نیاز بای او را از آنکه مایان سید حسینی میشویم و قیلیچ با سماة مذکوره همکفویت بدون بیان نسب و جواز آن و بینه معدله حجت در احکام شرع نباشد جواباً و چون قیلیچ مذکور منکر سید صحیح النسب بودن آنها بوده است

وبه اذا اعترف
بقیة الورثة بان الميت

روایت عدم جواز فسخ نکاح بنا بر غیر کفو بعد از حامله بودن زنکه

برتقدیریکه سماة جمه گل حره مسلمه مکلفه خالیه از فراش و عدة غیر نفس خود را در نزد شهود بقیلیچ بای و مکلف بذل بخشیده قیلیچ بای مذکور انکاه از برای نفس خود تمکین نموده مع تحقیق سایر شرایط صحت عقد نکاح بعده قیلیچ مذکور مع سماة مذکوره مدت سه سال بل زیاده از آن معیشت ازدواج نموده سماة مذکوره از قیلیچ بای مذکور حمل هفت ماهه کرده باشد با وجود مذکور ترور بای پدر و سه نفری برادر سماة مذکوره مایان سید حسینی میشویم قیلیچ مذکور بعد سماة مذکوره غیر کفو است فسخ نکاح مذکور مینمایم گویان بر قیلیچ مذکور تعرض مینموده باشند آیا حجت درینصورت نکاح مذکور درست و نافذ و ولایت اعتراض جراولیا را الملائکه تا ولی نبوده و حمل و احل و ولد حکماً بوده هنیتوغوا انها لایجوز ولا یعتبر باشد جواباً بینوا توجروا

روایت رجوع از اقرار لایصح ولایجوز

برتقدیریکه بیکتر در شیخ حر مکلف بنفسش اقرار طوعی نموده گفته باشد که من بر قیلیچ بای و سماة جمه گل هیچ دعوی و خصومت ندارم خصوصاً از وجه نکاح جمه گل بعد ذلک دعوی زوجیت سماة مذکوره لا بر سماة مذکوره و بر قیلیچ مذکور نموده باشد آیا حجت درینصورت رجوع از اقرار لایصح بوده دعوی مذکوره بیکتر در شیخ مذکور بعد الاقرار لنقض ما دخل تحت الاقرار بر قیلیچ بای و سماة مذکورین از وجه مذکور غیر صحیح باشند جواباً بینوا توجروا

روایت کردن قاضی از شاهد [illegible] ایمان و اسلام و فروض علیه

در مسئله که بر تقدیر آنکه دو نفر شاهد مستوری الحال که عالم بفروض علیه و واجبات و غیرها نبوده است در حادثه کذا بموضعت بدون معرفت ایمان و معنی شرعی شهادت میداده باشند چه جهت در منصورت رسد مر قاضی اسلام مرافع الیه را که ایمان و اسلام و فروض اعیان و واجبات و دیگر قنوت و معنی شرعیه شهادت را از ایشان سوال نموده عند علمهما و معرفتهما بها شهادت ایشان را قبول نموده و عند عدم علمهما بها رد نماید عند الله مثاب و ماجور باشند جواب

روایت صحت وکیل عند عجز موکل

بر تقدیر آنکه قلیچ با و مسماة جمعه گل بنا بر عجز خود ها از بیان خصومت [illegible] قول و [illegible] برای احق و خصومت و یا جواب دعوی چند نفر معلومین وکیل بالخصومه نموده باشند از خبر آنکه وکیل مذکور اشتغال بتخلیل و ابطال نموده باشد چه جهت در منصورت این توکیل از موکلین مذکورین نزد امامین رحمهما الله صحیح و لازم بوده و فتوی بر قول امامین باشد هر چند خصم مذکور راضی بتوکیل نباشد جواب

روایت در حالت عدت سکنی بر منزل زوج اولی بوده و اختیار بر تجدید بوده

بر تقدیر [illegible] جمعه گل [illegible] بالله متوفی زوجها عنها در منزل زوج مذکور خود در خانه بوده بر اداء خود [illegible] آن سکنی نموده میکفته باشد حدر بر [illegible] اوکی [illegible] و قدر مسماة مذکوره از غیر رضا و طلب وی [illegible] بجای دیده برده با خود ضم منیم میکفته باشند چه جهت در منصورت چون مسماة جمعه گل مذکوره که ایام [illegible] احق بنفس خود از ولی خود بوده تحویل مذکور [illegible] بلا مسوغ شرعی غیر معتبر باشد جواب بینوا توجروا

روایت نکاح ولی اقرب زنکه را باذنش بغیر کفو درست بوده اگر چند که ولی ابعد قبول نکند

بر تقدیر آنکه مسماة بلبل [illegible] بنت محمد شیخ [illegible] راغبة در اضیة بنفس خود اباذن و رضای [illegible] و عینی و اقرب اولیاء خود بولی با غیر کفو تزویج نموده معیشت ازدواج با وی کرده باشد چه جهت در منصورت اینکه تزویج از مسماة مذکوره بموجب مذکور درست و نافذ بوده دعوی ابعد اولیاء مسماة مذکوره که ولی [illegible] مذکور غیر کفو است نادرست باشد جواب بینوا توجروا

هذا روایت دفع روایت مدعی علیه که ذوی الید مدت دو سال کشت زراعت کرده بعد حق القرار ثابت نمی [illegible]

در مسئله که بر تقدیر آنکه عالمزاده [illegible] از قبل مسماة آیدین [illegible] دعوی ملکیت یک قطعه زمین [illegible] را بمحضر شرع بر [illegible] نموده و بمحضر شرع تصحیح دعوی خود کرده میکفته باشد که زمین محدوده مذکوره [illegible] المحضر بوده حق و ملک مورثه موکله مذکوره هم مدعیست که محضر بها اتغلباً احداث ید نموده متصرف شده و بنا بر مدعا علیه در جواب وی انکار تغلب خود را کرده ما مدت [illegible] که در زمین مذکوره کار زنده بوده حق القرار ثابت کرده ام و ذو الید میباشم چه جهت در منصورت بمجرد احداث و تغلب ذو الید نمی گردیده و عند الانکار احداث ید را اثبات جهت مرافع الیه هم نظر الحکم [illegible] مدعا علیه را سوکند داده بنها قطع خصومت نماید عند الله مثاب باشد جواب بینوا توجروا

روایت [illegible] بعد عجز [illegible] توجه یمین [illegible] علیه

در مسئله که بر تقدیر آنکه [illegible] مسماة [illegible] اول [illegible] دو [illegible] زمین [illegible] بمحضر شرع [illegible] علیه مذکور [illegible] نموده بنا بر عدم انکار [illegible] اثبات نموده [illegible] بعد از [illegible] اقامت بینه [illegible] استحلاف مدعی علیه مذکور را [illegible] نموده [illegible] حکم [illegible] جهت در منصورت [illegible] شرع شریف [illegible] بطلب یمین مذکورین مدعی علیه مذکور را استحلاف نموده و عند نکوله عن الیمین حکم [illegible] یمین مذکورین بر مدعی علیه مذکور [illegible] نماید مثاب ماجور باشند جواب بینوا توجروا

در مسئله که بر تقدیر آنکه بهادر خواجه [illegible] کذا [illegible] دعوی نموده بمحضر شرع نموده بمحضرش چنین میکفته باشد که مر احمد [illegible] دختر [illegible] شرعی کرده [illegible] خود را [illegible] کی [illegible] بودم که الی الیوم [illegible] عقد نکاح بنیاد [illegible] مذکور [illegible] بوده [illegible] مذکور چنین میکفته باشد که مسماة مذکوره را عقد [illegible] بازی کرده [illegible] و لازم است و بهادر خواجه مدعی نکاح او را انکار میکرده باشد چه جهت در منصورت [illegible] حضرت مرافع الیه [illegible] بهادر خواجه مذکور را اولا بانکار [illegible] سوکند داده تا [illegible] دعوی [illegible] نماید مثاب باشند جواب بینوا توجروا

در مسئله که بر تقدیر آنکه [illegible] بمدت [illegible] عند [illegible] الغرب از [illegible] دیگر [illegible] باشد که [illegible] رفته [illegible] دو [illegible] بر [illegible] باشند که [illegible] میکفته باشند که [illegible] چهار [illegible] میکرده ام [illegible] مذکور [illegible] درست [illegible] غیر مسموع باشد جواب

وصح اقرار الوكيل بالخصومة عند القاضي لا عند غيره

در بیمسئله که بر تقدیر آنکه مختار خوجه وكالةً از قبل ورثه سید مرد خوجه مقتول و یحیی ها وکالةً از قبل ... مرحومه مقتول هر کدام وکالةً دعوی قصاص هر کدام از مقتولین بمحضر شرعی چند نفر معلومین نموده بجهت آنکه خوجه دلیل آنها مراد را مرافعه نموده که خوجه مذکور در هر مجلس جواب بانکار داده تا ثانیاً دلیل مذکور در نزد جناب قاضی ... مرافع الیه بحضور موکلین مذکورین خود طوعاً اقرار بقتل مذکور انکار نموده چنین میگفته باشد هر کدام از مقتولین مذکورین در بالای موکلین مذکورین تمشیر کشیده آمده بودند که انکار از قتل رسانیده اند جهت در اینصورت اقرار وکیل بخصوص بضرر موکلش درست بوده که خوجه مذکور ما دامیکه سیف کشیدن مقتولین را در همان مجلس مرافعه به بینه ثابت ننماید از روی اقرار آن قود لازم باشد جواب الجواب

در بیمسئله که بر تقدیر آنکه مختار خوجه وکالةً از قبل ورثه سید خوجه مقتول و یحیی ها وکالةً از قبل ورثه جابر خوجه مقتول دعوی قصاص آنها را بمحضر شرعی چند نفر معلومین نموده هر کدام از مدعا علیهم از برای مدعای خود دو نفر مسلمان را بینه داده باشند که خوجه وکیل مدعا علیهم مذکورین وکالةً هر کدام از شاهدین از مدعا علیهم جرح کرده بینه دارم میگفته باشد جهت در اینصورت ثبوت جرح مقید بمجلس جرح بوده که خوجه مذکور از برای جرح خود در همان مجلس اقامت بینه نماید درست و مقبول بوده و بعد از قیام قاضی اسلام دعوی حکم از همان مجلس تا درست و غیر مقبول باشد جواب الجواب بینوا توجروا

در بیمسئله بر تقدیر آنکه زید در زمین مملکه سلطانیه و خالیه از بنا و سکنه غیر را مدت چندین کارنده شرعی شده هر سال در آن از بذر حق و ملک خود کشت و زراعت نموده حقه کار انتفاع را اقرار واقع بمقابله الاحذاث حق القرار خود را ثابت کرده آمده باشد بعد عمرو دعوی ملکیت زمین مذکوره را به زید مذکور نموده مرا از تو جبراً استاینده میگیرم میگفته باشد جهت در اینصورت دعوی زمین مملکه بدون بنا و سکنه درست نبوده و غیر اخذ زمین امیریه از حق القرار درست نبوده لهذا این دعوی از عمرو مذکور بحجت شرعیه الاعتبار باشد جواب الجواب بینوا توجروا

هذا روایت یک شتر از جهان شتر مسروقه شناخته به بینه گرفته سه دیگر را طلب کردن درست بوده

در بیمسئله که بر تقدیر آنکه ملا جمعه چهار رأس شتر خود را مسروقه کرده اینده بعد از مضی مدت یکی از آنها را در دست کاکل بیلوان شناخته به بینه استحقاق برده سه دیگر از آنها را بمحضر شرعی کاکل بیلوان مذکور دعوی نموده طلب میکرده باشد جهت در اینصورت این دعوی و این طلب ملا جمعه مذکور درست و مسموع باشد جواب الجواب بینوا توجروا

بعد صحة الدعوى لا الا بعد صحة الدعوى ... ان النفي في موضع جاز القضاء لا يجوز القضاء

بجواب روایت حبس مقدار بیست روز بوده

در بیمسئله بر تقدیر آنکه رحمن قلی اسمال کفا را بر مراد ها و مرتا قلی و ملا مقیم دعوی کرده باشد و قربان قلی از برای ثبوت دعوی مدعی مذکور همراهی چند مسلمانان شهادت داده باشند از ما بین مدعی علیهم مقیم نام قربان باش شاهد را خصومت بخود ش شریک کرده شده حیل کشیده باشد بعد از آن قاضی اسلام از برای حقیقت این واقعه شاهد را همراهی شهود علیه هر دو را بحبس فرموده باشند جهت در اینصورت حبس متهم مقدار بیست روز بوده رسد جناب مرافع الیه ملا که قربان باش شاهد محبوس را از حبس باورده کفیل محمد داده مقیم نام مشهود علیه را اقرار را در حبس انداز ند جواب بانی بینوا توجروا

بر تقدیر آنکه فلانه دعوی که ارا بمحضر شرعی بر فلانه نشکراتی در نزد جناب قاضی اسلام نموده از غیر اقامت بینه طلب حبس مدعا علیه مذکوره را از آن جناب شاید نموده حبس کنانیده باشد جهت در اینصورت حبس فلانه مذکوره از غیر اقامت بینه لا یجوز بوده اگر جناب شاید مذکوره مدعا علیه مذکوره را از حبس بر آورده بتنها اجرا احکام شرع شریف نمایند عند الله ماجور بوده و مثاب باشند جواب الجواب

در بیمسئله که بر تقدیر آنکه حاجی محمد فوتیده اموال کذائی زمان موته داشته خود را بورثه خود میراث گذاشت ورثه از وی سه حقیقی را لقب آق و منه آق و سلطان و دو عمک عمی یا محمد با و سلطان ... مانده فقیر تهذیب ترکه مذکوره مابین ورثه آنان بر هجده تیر قسمت یافته هر کدام حقیقی را چهار تیر و هر کدام از عمکعمی را سه تیر رسیده باشد جواب الجواب بینوا توجروا

در بیمسئله که بر تقدیر آنکه عبد الخالق با سه ... ی دختر جلیبه خود را به قربان بای ... تحت نکاح داده از طرفین توی کرده خرج و خراجات میکرده باشند بعد از آن ... ثبوت رضاع و یا بوت احد ها از ایشان پدر معلوم شده ... الضیافه طلب میکرده باشند جهت در اینصورت ضیافت از طرفین محض تبرع بوده رجوع با تبرع نبود رجوع هر واحد ما فرق علی الناس باذن صاحبه صریحاً او دلالة و رجوع با نکاح از اطعمه ذاکر لا یکون بوده و ... عبد الخالق بای پدر دختر را از اوای خود نشان نماید و که سفینه و جهیزها معدوده من امهر را بگیرد نماید جواب الجواب بینوا توجروا

در بیان تقدم ولیه اب برده

وولیه ابوه ثم وصیه ثم جده ثم وصیه ثم القاضی او وصیه مختصر وقایه من ...

سئل فی صغار ماتت امهم عنهم وعن ابیهم فلمن التصرف فی مالهم اجاب قد اتفقت کتب الحنفیة علی ان التصرف فی مال الصغیر للاب ثم الاب الاب ثم الوصی الاب [illegible] ثم بعد هؤلاء الی القاضی ثم الی من نصبه القاضی انتهی وفی الاشباه لا یملک القاضی التصرف فی مال الیتیم مع وجود وصیه ولو کان منصوبه وفی جامع الفصولین الولایة فی مال الصغیر الی الاب ثم وصیه ثم وصی وصیه ولو بعد فلو مات الاب ولم یوص فالولایة الی اب الاب ثم الی وصیه ثم الی وصی وصیه فان لم یکن ذلک فالقاضی ومن نصبه القاضی ولیس لغیر الاب وجده ووصیهما التصرف فی [illegible] انتهی وکذا فی کثیر من الکتب المعتبرة والمسئلة فی مشاهیر کتب الحنفیة کالدرر وغیرها والحاصل ان ولایة القاضی فی مال الصغیر متأخرة عن ولایة الاب والجد وعن وصی کل واحد منهما وفی الحاوی الزاهدی مدرکة البسوع فی فصل بیع الاب والام والجد والوصی والقاضی والملتقط والاخ والعم للصغیر وشراء الام وسائر تصرفاتهم [illegible] ان القاضی محجور عن التصرف فی مال المیت عند وصی المیت وعند من نصبه هو وصیا عن المیت فراجعه ان شئت واقوی [illegible] تکلیف مع الاب وهو اولی الناس بالولایة علی ولده وقد [illegible] بعض القضاة فی هذا العصر العجب العجیب وهو انهم ینصبون مع الاب بالحکم وصیا ویلزمون الاب باخذ مال ابنه [illegible] ویکتبون ذلک فی سجلاتهم فلا حول ولا قوة الا بالله انا لله وانا الیه راجعون والله اعلم فتاوی خیریه فی الوصایا ٢٣١

سئل فی یتیم له اعمام منهم من هو عم لاب وام ومنهم من هو عم لاب هل یجوز لاحد منهم التصرف فی ماله بغیر وصایة ام لا وهل له ان ینال قاضیا یکون رفع امر الیتیم الیه اجاب لیس للاعمام التصرف فی مال الیتیم بغیر وصایة مطلقا سواء کان عما لاب وام او لاب والله اعلم فتاوی خیریه فی الوصایا ٢٣٢

الباب السادس عشر فی الحضانة

الباب السادس عشر فی الحضانة احق الناس بحضانة الصغیر حال قیام النکاح او بعد الفرقة الام الا ان تکون مرتدة او فاجرة غیر مأمونة کذا فی الکافی: سواء لحقت المرتدة بدار الحرب اولا فان تابت فهی احق به کذا فی البحر الرائق: وکذا لو کانت سارقة او مغنیة او نائحة فلا حق لها هکذا فی النهر الفائق: ولا تجبر علیها فی الصحیح لاحتمال عجزها الا ان لا یکون له ذو رحم محرم غیرها فحینئذ تجبر علی حضانته کیلا یضیع بخلاف الاب حیث یجبر علی اخذه اذا امتنع بعد الاستغناء عن الام کذا فی العینی شرح الکنز: فان لم یکن له ام تستحق الحضانة بان کانت غیر اهل للحضانة او متزوجة بغیر محرم او ماتت فام الام اولی من کل واحدة وان علت فان لم یکن للام ام فام الاب اولی ممن سواها وان علت کذا فی فتح القدیر: ذکر الخصاف فی النفقات ان کان للصغیرة جدة من قبل ابیها وهی ام امها فهذه بمنزلة من کانت من قرابة الام من جهة امها کذا فی البحر الرائق: فان ماتت او تزوجت فالاخت لاب وام فان ماتت او تزوجت فالاخت لام فان ماتت او تزوجت فبنت الاخت لاب وام فان ماتت او تزوجت فبنت الاخت لام [illegible] الولایة فی ترتیب هذه الجملة انما اختلف الروایات بعد هذا فی الخالة والاخت لاب فی روایة کتاب النکاح الاخت لاب اولی من الخالة وفی روایة کتاب الطلاق الخالة اولی وبنات الاخوات لاب وام او لام اولی من الخالات فی قولهم واختلف الروایات فی بنات الاخت لاب مع الخالة والصحیح ان الخالة اولی [illegible] اولی الخالات خالة لاب وام ثم خالة لام ثم خالة لاب وبنات الاخوة اولی من العمات والترتیب فی العمات علی نحو ما قلنا فی الخالات کذا فی فتاوی قاضیخان: ثم یدفع الی خالة الام لاب وام ثم لام ثم لاب ثم الی عماتها علی هذا الترتیب: وخالة الام اولی من خالة الاب عندنا ثم خالات الاب وعماته علی هذا الترتیب کذا فی فتح القدیر: والاصل فی ذلک ان هذه الولایة تستفاد من قبل الامهات فکانت جهة الام مقدمة علی جهة الاب کذا فی الاختیار شرح المختار: بنات العم والخال والعمة والخالة لا حق لهن فی الحضانة کذا فی البدائع: وانما تبطل حق الحضانة لهؤلاء النسوة بالتزوج اذا تزوجن باجنبی فان تزوجن بذی رحم محرم من الصغیر کالجدة اذا کان زوجها جد الصغیر او الام اذا تزوجت بعم الصغیر لا یبطل حقها کذا فی فتاوی قاضیخان: ومن سقط حقها بالتزوج یعود اذا ارتفعت الزوجیة کذا فی الهدایة واذا کان الطلاق رجعیا لا یعود حقها حتی تنقضی عدتها لقیام الزوجیة کذا فی العینی شرح الکنز: ولو تزوجت الام بزوج آخر وتمسک الصغیرة معه ام الام فی بیت الراب فللاب ان یأخذها منها

(٣١)

صغیرة عند جدة تخون حقها فلو تمان ان تأخذها منها اذا ظهرت خیانتها کذا فی القنیة: وان ادعی الزوج ان الام تزوجت بزوج آخر وانکرت فالقول قولها وان اقرت انها تزوجت بزوج آخر ولکن ادعت انه طلقها وعاد حقها فان لم تعین الزوج فالقول قولها وان عینت الزوج لا تقبل قولها فی دعوی الطلاق حتی یقر به ذلک الزوج: واذا وجب الانتزاع من النساء او لم یکن للصبی امرأة من اهله یدفع الی العصبة فیقدم الاب ثم ابو الاب وان علا ثم الاخ لاب وام ثم لاب ثم ابن الاخ لاب وام ثم ابن الاخ لاب وکذا من سفل منهم ثم العم لاب وام ثم لاب فاما اولاد الاعمام فانه یدفع الیهم الغلام فیبدأ بابن العم لاب وام ثم بابن العم لاب واما الصغیرة فلا تدفع الیهم: ولو کان للصغیر اخوة واعمام فاصلحهم اولی فان تساووا فاسنهم کذا فی الکافی قال فی تحفة الفقهاء فان لم یکن للجاریة من عصباتها غیر ابن العم فالاختیار الی القاضی ان رآه اصلح یضمها الیه والا فیضع عند امینة کذا فی غایة البیان: واذا لم یکن للصغیرة عصبة تدفع الی الاخ لام ثم الی ولده ثم الی العم لام ثم الی الخال لاب وام ثم لاب ثم لام کذا فی الکافی: ابو الام اولی من الخال ومن الاخ لام کذا فی السراج الوهاج: ویدفع الذکر الی مولی العتاقة ولا تدفع الانثی کذا فی الکافی: ولا حق لام الولد فی الحضانة ما لم تعتق فالحضانة لمولاه ان کان الصغیر من الرقیق لا یفرق بینه وبین الام لانه فی ملکه وان کان حرا فالحضانة لاقربائه الاحرار واذا اعتقتا کان لها حق الحضانة فی اولادهما الا ان والمکاتبة احق بولدها المولود فی الکتابة بخلاف المولود فی الکتابة قبلها کذا فی العینی شرح الکنز: المدبرة کالقنة کذا فی التبیین: لا حق لغیر المحرم فی حضانة الجاریة ولا للعصبة الفاسق علی الصغیرة کذا فی الکفایة: والحضانة لمن یخرج کل وقت وتترک البنت ضائعة کذا فی البحر الرائق والام والجدة احق بالغلام حتی یستغنی وقدر بسبع سنین وقال القدوری حتی یأکل وحده ویشرب وحده ویستنجی وحده وقدره ابو بکر الرازی بتسع سنین: والفتوی علی الاول والام والجدة احق بالجاریة حتی تحیض وفی نوادر هشام عن محمد اذا بلغت حد الشهوة فالاب احق وهذا صحیح هکذا فی التبیین: والصغیرة اذا لم تکن مشتهاة ولها زوج لا یسقط حق الام فی حضانتها ما دامت لا تصلح للرجل کذا فی القنیة وبعد ما استغنی الغلام وبلغت الجاریة فالعصبة اولی یقدم الاقرب فالاقرب کذا فی فتاوی قاضیخان ویمسکه

ویمسکه هو الی ان کان غلاما الی ان یدرک فبعد ذلک ینظر ان کان قد اجتمع رأیه وهو مأمون علی نفسه یخلی سبیله فیذهب حیث شاء وان کان غیر مأمون علی نفسه فالاب یضمه الی نفسه ویولیه ولا نفقة علیه الا اذا تطوع کذا فی شرح الطحاوی والجاریة ان کانت

بر تقدیر آنکه بین زید وفاطمه زوجه وی فرقت بطلاق باین واقع شده ثانیا فاطمه مذکوره زینب نام دختر تولد کرده باشد جمعیت در خصوص حق حضانت بیان دختر فاطمه مذکوره را بوده وفاطمه ای مذکوره مستحقه اجر رضاع وی تا دو ساله وی بوده وزید مذکور مجبور به ادای آن در مدت مذکوره عند الکل بوده قول زید مذکور که ما اجره مذکوره را نمیدهیم ووی را از دوت مادرش گرفته باجنبیه متبرعه بارضاع میسپارم لا یعتبر وحضرت شرع باشد [illegible] بلکه در صورت وجود مرضعه اجنبیه متبرعه میباید که وی در نزد ام وی ارضاع نماید زیرا که حضانت مر مادر راست

واذا طلق امرأته وله منها صغيرة وعمتها تربيها مع غيرها ... والام تطلب الاجرة ... فالعمة اولى

روایت در حضانت صغیره عصبه اولی ... در تزویج کرده ...

در مسئله که بر تقدیر آنکه اوغل صفوای نه ساله صغیره فاطمه اى صغیره فایتی الام ولجد در حضانت مسماة یازگل مادرشان بوده ای یازگل مذکوره از خانه پدر صغیرتین که در آنجا بوده است بر آمده بخانه خویش اقربا رفته که در خلیج بوده است و حیده رفتنی شده باشند آیا جهت درینصورت هم جده که در حضانت و تربیت صغیرتین آیا بجد استحقاق که نه ساله کیست اولی بوده بعد از آن عصبه اولی بوده رسد ... یا بازیاد قلیل نیاز اکه های علاوه صغیرتین بوده صغیرتین را از یازگل مادرشان گرفته مانند جرا یطیا بینوا توجروا

روایت رضاع ... حق الحضانة ... تسقط حقها ...

در مسئله که بر تقدیر آنکه کامل از پستان آفتاب ای شیر خورده باشد که عبدی احمد فرزند بطیه ... نفس حمیده ای بنت تحفه ای بنت میداى که خواهرزاده همان کامل مذکور بوده است بخود تزویج نموده باشد جهت درینصورت این تزویج از عبدی مذکور روا فذ باشد جرا یطیا چونکه کامل ای طفلیا حمیده ای از پستان مادر عبدی مذکور شیر خورده نکاح آنها صحیح نمیکرده است بینوا توجروا

روایت ... ولی صغیره خود ... بعد از نه سال ... از مادر ماردش

جهت غزانبویه ام وماور در حضانت و تربیت صغیره که نه ساله کیست اولی بوده بعد از پدر و عصبه اولی بوده رسد مرعبدالرؤف باز الحاده ای سیزده ساله دختر صلبیه خود را از او غل ای مادر ماردش گیرد جرا یطیا

٧٩

در مسئله که بر تقدیر آنکه چند نفر از متوضئین به نوبت کیلدی ... و تورده و نور محمد و محمد بای تحوضی نموده میگفته باشند که بر قم اوده و فرمان و خدی نظر و دولت حقوق کذا ... را خفیة آخذ نموده تصرف کرده کیخته اند و شمایان خویش قریب آنها اید که با عدم کفالت دهان بجدار از اقربا بوده آنها را یافته حاضر مینماییدالا ... ملازم ... مبهم را از شمایان میگیریم جهت درینصورت چون احضار احد احدی را به ثبوت کفالت بالنفس غیر لازم بوده است و چون ... احدی را ... او یا جنایت احد دیگر هر چند که بینهما ابوة و بنوة و اخوة و زوجیة ثابت بوده باشد نادرست بوده است این توضی از متوضئین مذکورین نادرست بوده الحاکم مرافعه آنها را از توضی مذکور منع نمایند مثاب باشند جرا یطیا بینوا توجروا

روایت تزویج کردن ولی اقرب صغیره را از مادرش گرفته تربیت نماید

در مسئله که بر تقدیر آنکه مرحیمی ای صغیره نه ساله فاتیت الام والجد را از اقرب عصبه قدرت احد صوفی ... ظاهر الصلاح بوده باشد جهت درینصورت مرعصبه را ولایت تزویج صغیره بوده رسد مرقدرت احد صوفی ... نفس صغیره مذکوره را بشخص کفو طالبش تزویج نماید درست و نافذ باشد جرا یطیا و نیز هم جده در حضانت و تربیت صغیره تا بحد اشتهار که نه ساله کیست اولی بوده بعد از آن عصبه اولی بوده رسد قدرت احد صوفی مذکور صغیره مذکوره را از زینده ای مادرش گرفته تربیت نماید جرا یطیا بینوا توجروا

فیجوز التوکیل باثباته عند ابی حنیفة ومحمد والتوکیل باستیفاء القصاص فان کان الموکل وهو المولی حاضرا جاز ... عالمگیری
ویستحق القصاص من یستحق المیراث ... فیدخل فیه الزوج والزوجة ... قاضیخان
الوکالة باثبات الدم من جانب المدعی والمدعی علیه مقبولة فی قول ابی حنیفة اما الوکالة باستیفاء القصاص فی النفس وفیما دون النفس لم یکن للوکیل ان یستوفی الا بحضرة الموکل عندنا ... قاضیخان ...
دعوی العمد لا ینافی وجوب المال اذ القصاص قد ینقلب مالا ... اما دعوی الخطأ فینفی وجوب القصاص ...

کافی ۳۲۱

محضر دعوی قصاص بالوکالة

دعوی میکنم من احمدی که تولیه ای ام وکالت مطلقه عامه از قبل مرحم ... بنت قلی محمد قبضها که اصیلة و وصیة شرعیة است از قبل ... صغیر ولد محمد مراد ولد او در از بای ... و تعیین من له ولایة الایصاء بعد تحقق جمیع شرائط صحة الایصاء بمحضرین تولادکث ... ولد عبد الخالق ولد عبد الحکیم و توله بای ولد عبدی ... مذکور فی حجة قبل از ... ولد شیر احمد که ساکنین ... محمد ... هولاء ... ولد احمد بای ... معاً عمداً با عصای ... ثقیل زده مجروح بجراحات گردانیده بقتل رسانیده اند بغیر حق ... از محضرین هولاء ... مقتول مذکور ... قصاص نفس مقتول مذکور بمحضرین هولاء واجب شده است ورثه از مقتول مذکور ... مدعی ... پسر صغیر ... قصاص بر سبیل کمال بوده و قصاص عند الامام ... منتظر ... ببلوغ صغار غیر لازم بوده است واجب است بر محضرین هولاء ... تمکین من المدعی ... بر نفس خود ... نمایند تا که من المدعی بر نفس محضرین هولاء را بحضور موکله مذکوره ... بشمشیر قصاص ... بقتل رسانم ... بحج

روایت در حضانت ام الام اولی من ام الاب

در مسئله که بر تقدیر آنکه میان زید شوهر و مساة فاطمه ای زوجه ان فرقت واقع شده ... صغیره ... در حضانت ... مساة مذکوره ... به اجنبی کرده ... حضانت صغیره ... جرا یطیا بینوا

واجرة الشخص الذی یحضر القاضی قبل ... علی المدعی ... علی المدعی علیه ... فی الاصح ...
وقال فی المحیط مؤنة الشخص علی المدعی علیه وقال مشایخ زماننا علی المدعی لانه یعمل له وهو الاصح ولا امتناع علی المدعی علیه خلاصة الاحکام ...

در مسئله که بر تقدیر آنکه زید بر بکر دعوی کنانیده

قبل از خط حضار ... قبل ... آمده ... با همراهی ... مرافعه میکرده باشد جهت درینصورت ... لازم بر روایت راجح ... زید مدعی میباشد ... چونکه ملازم ... عمل میکرده است بینوا توجروا

روایت ... از اقوی حجت میباشد

در مسئله که بر تقدیر آنکه اراضی موضع ... چند یکان بوده قبل از ... در میانه بعض اهل یکان ... مساله ... وسهم آنها آباد گردیده لهذا به اتفاق کرده چنین تعامل کرده باشند که ... بعد یکان ... قسمت جدید ... ثم ... هر ... اهل هر یکان بسهم خودشان ... کرده ... مواده ... مذکوره ... تصرف ... باشند که ... وصیت ... حرام وله ها ... بوحت ... چار ... دعوی نموده ... تعامل قدیم ... تقسیم ... جهت درینصورت القدیم ... تعامل ... قدیم ... شرعیه درست ... اید دعوی از آنها بحجت شرعیه لا تسمع باشد جرا یطیا بینوا توجروا

روایت تقدم دین بر میراث

ما قولکم رحمکم الله تعالی ایها العلماء الدین رضی الله عنهم در این مسئله که بر تقدیر آنکه جهان نام هزار فوتیده تخمیناً بیست هزار تنکه بمقدار تنهای خود میراث گذاشته و ورثه از وی یک زوجه مسماة بدل آی و سه پسر جوره و خدا داد و عبدی و یک دختر مسماة الله آی مانده باشد و متوفی مذکور هفتاد و سه هزار تنکه از چندین آدمان وام معلوم شده و بخط حجت وام گشته باشد جمعیت درین صورت دین مقدم بر میراث بوده ادای دین باحجت متوفا بر اهل ورثه واجب و لازم گردیده اکثرین اهل ورثه قبل از قسمت بر ادای دین باحجت مورث خود راضی بوده قبل از ادای دین قسمت اموال مذکوره درست نبوده و در مابین اهل ورثه مسماة بدل آی مذکوره حصه ارثیه خود را قبل از ادای دین تقسیم کرده میگیرم میگفته باشد این قول از مسماة مذکوره لایعتبر و لایسمع الا جبا بلا فرق ایلده و تعلقه الکلام به آورده بقوله ... مذکوره التفات ننمایند عند الله ماجور باشند جواباً

بینوا توجروا

روایت ولی زینب و خواستن زن کفو

ما قولکم رحمکم الله تعالی ایها العلماء الدین رضی الله عنهم در این مسئله که بر تقدیر آنکه مسماة ای توده عاقله بالغه نفس خود را بطوع و رغبت بعبد الرحیم کفو طلب بخشیده باشد بعده برادر وی نکاح عبدالرحیم مذکور را قبول میکرده باشد بزند جمعیت درین صورت از جمله شرایط نکاح رضای مرأة بوده بسبب ایجاب و قبول آنها نکاح بینهما درست و نافذ بوده و قول منع کنی متوفی بعدم نکاح و مدعی شدنکه که مرأة انکار از نکاح کردن نمی مانم و دعوی مرأة کند بعد از این نکاح کنند بحجت شرعیه لایعتبر باشد جوابا یا جونکه بسبب نه نکاح نکاح غیر و یا عده غیر بوده تنکه و مال بسبب مانع نکاح نمیگردیده است

بینوا توجروا

روایت ثیبه بودن زن که در اختیار کردن شوهر دلخواه خود

در این مسئله که بر تقدیر آنکه شوهر مسماة نوت آی عاقله و بالغه قبل از این بیک فوتیده و مسماة مذکوره در مذکوره ثیبه گشته چنین میگفته باشد که خواهم که خود را بشوهر میکنم و خواهم برضای خود بیک شخص کفو خالص دلخواه خود تزویج مینمایم و حق با مذکور مسماة مذکوره را به شوی میشده چنین میگفته باشد مسماة مذکوره بیسر حاجت هرچند راضی نباشد جبراً بنکاح خود میدرآرم و حق بابای مذکور نیز از زبان مسماة مذکوره میگفته میاورده باشد که در وی میدهم وقتا که شوهر کنم تمام اختیار میکنیم جمعیت درینصورت مرأة احق بنفس خود از ولی خود بوده در نکاح رضای زن شرط بوده و نکاح لایورث و خط لیس بحجت بوده و بر تقدیر ثبوت وثیقه مجرد دعوی و وعده لازم شی نبوده لذا قول حقی بابای که هرچند راضی نباشد جبراً بنکاح خود میدرآرم بحجت شرعیه لایعتبر باشد جوابا

بینوا توجروا

روایت دفع دعوی براة

ما قولکم رحمکم الله تعالی ایها العلماء الدین رضی الله عنهم در این مسئله که بر تقدیر آنکه قابل دعوی در حجت بدر بخشی بمسماة جهره آی نموده باشد و مدعی علیه مذکور را قلاً جواب باقرار یا انکار نداده ابتداءً دفعاً جواب بابرا داده مدعی مذکور را بعدم ابراء سوگند میدهم میگفته باشد جمعیت درینصورت مدعی مذکور مستحق بجواب دعوی مذکوره خود بوده دعوی ابراء لیس بجواب بوده مدعی علیه مذکور قبل از جواب باقرار یا انکار غیر مسموع شده جبرا مجبور بجواب بوده اینده دعوی ابراء از مدعی علیه مذکور قبل از جواب باقرار یا انکار ...

بینوا توجروا

روایت نکاح بدون رضای ولی درست

بر تقدیر آنکه مسماة زینت آی حره عاقله بالغه خالیه از نکاح و عده غیر نفس خود را بعبد الله کفو طالب خود تزویج نموده نشده زینت بیدر و یا غیرات ولی او ب مسماة مذکوره بعقد مذکور راضی نشده مسماة مذکوره را بشخص آخر تزویج مینمایم میگفته باشد جمعیت درینصورت بروایت راجحه مختاره و مفتی بها عقد نکاح مسماة مذکوره منعقد گردیده رضا و عدم رضای ولی مذکور روی غیر معتبر باشد جوابا

نقض عهد و وعده و فصول العمادی

حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم اینده ... و حبیب لعله بالعهد ... الفتاوی

ما قولکم رحمکم الله تعالی ایها العلماء الدین رضی الله عنهم در این مسئله که بر تقدیر آنکه جماعة نوازجینان خود ها را بصور مجسمه وی وجب شده بر جماعة مسلمین از جماعة مذکوره الکل لا از اقرار بوجود و رشا ... در بسیاری عجیبه آراسته در خواب یا بیداری در نظر مسماة فاطمه مسلمه مؤمنه یک از اقسام آن جناب ... موجودات حبیب حضرت آنحضرت علیه السلام شفاعت خواه استان عاصی در روز جزا یعنی بنم در آمده بودی ضرر و زحمت میرسانیده باشند برخلاف عهد خود ها که در لیلة الجن بانگ عهد کرده بوده اند که ما یان نجانه استان جناب شما نه در آمده خود ها را ... ثابت ایشان هر چه میارم جمعیت درینصورت نقض عهد و اصرار الکفر ... جنس حرام بوده جماعة مذکوره بسبب نقض عهد خود ها مباح القتل گردیده باشند جوابا

بینوا توجروا

روایت اعتبار مدعی علیه را باشد

ما قولکم رحمکم الله تعالی ایها العلماء الدین رضی الله عنهم در این مسئله که بر تقدیر آنکه قاضی زید مدعی بخارا بوده و قاضی عمرو مدعی علیه شخص دیگر بوده مدعی مذکور میخواسته باشد که مرافعه خود در پیش این قاضی خود دعوی کند و مدعی علیه مذکور میخواسته است که پیش قاضی خود دعوی کند جمعیت درینصورت بروایت راجحه معلمه و علیه الفتوی عبرت و اعتبار مر مدعی علیه را باشد جوابا

بینوا توجروا

روایت ادا کردن کفالت عاین اقرار است

در صورتیکه بتقدیر آنکه محمد نام کذا دعوی کذا را بر عبد الله نموده قبل ملفوظ آن ادعا ...
باشند که مدعی علیهم مذکورین در جواب مدعی منکر شده باین مضمون میگفته باشند آیا جمعیت در صورت مذکوره اگر جناب حضرت مرافع الیه
ایشان هم بحکم الطلب مدعی مدعی علیهم مذکورین را سوگند داده بینهم قطع خصومت نموده و عندالمولی بعد غیاب مدعی حکم نمایند
عند الله مثاب باشند جزاکم الله بینوا توجروا
جمعیت در صورت مذکوره اگر حضرت مرافع الیه ... امر باداء بینه نمایند و عند اقامت بینه حکم براداء آن نمایند
عند الله مثاب باشند جزاکم الله

در صورتیکه بتقدیر آنکه ... اولی فولاد ... صغیر ... مقصد آن ... مادر ... بوده ...
بعضی اموال صغیر مذکور را تلف میکرده باشد جمعیت در صورت اگر جناب قاضی ... ناظر صغار ... مذکور ...
عند ظهور خیانت ... از وصایت عزل نموده صغیر مذکور را ... امین ... ظاهر الصلاح بوده از ... حفظ ...
صغیر جانب اب ... بوده ... نصب نموده اموال صغیر را بوی بسپارند عند الله مثاب باشند جزاکم الله
بینوا توجروا

در صورتیکه بتقدیر آنکه مسماة هندة نام عاقله بالغه نفس
نفس خود را به پسر ... کفو ... بحضور ... نکاح بخشیده باشد پسر مذکور بر نفس
نفس او ... قبول کرده باشد جمعیت در صورت در نکاح عاقله بالغه نفس خود را احضور
ولی عقد ولی شرط نبوده لهذا نکاح مذکور ... درست و نافذ بوده اگر جناب حضرت حکم شرع
شریف دام ... خطبه خوانده که در نکاح مستحب است خطبه خوانده ... مذکوره ابیه پسر مذکور را ...
تا قطع خصومت نمایند بینهما بینوا توجروا
عند الله مثاب باشند

در صورتیکه بتقدیر آنکه احمد نام ... فر رستم ... بامعان
در بعضی وقت جنایت کرده و ضرر رسانیده و همراهی بعضی آدمان داد معامله
نموده ... کرده ... و ... از جاهلان آمده که الکار ... بلا آدینه و عاشورا که
خویش های بعید ... بوده ... تعرض نموده چنین میگفته باشند که شمایان خویشهای ... هستید ...
جانبان را یافته ... خود ... جبرا ستانیده میگیریم و یا خود شمایان ... حبس میکنیم
از عزم ... آدینه ... عاشورا ... کفیل و ضامن بوده باشند جمعیت در صورت
رجل مواخذه بافعال غیر ... یکه باشد ... و یا اب و یا اخ و یا زوج ... بوده ... ضرر ... هر چند
راضی باشد مجبور ... بوده این قول ... بینوا توجروا

در صورتیکه بتقدیر آنکه زید دعوی کذا ... بر خالد ... در نزد قاضی الاسلام شرع شریف دام علم
برخالد ذی الید زمین مذکور نموده وثیقه اخراج کرده زمین مذکور را از ... میگفته باشد جمعیت
در صورت ... زید ... حجج شرعی بوده و قول ذی الید معتبر از قول ذی الخط بوده وثیقه زید مذکور
حجت مثبته نبوده ... لا یعتبر بوده اگر جناب ... شرع شریف بوثیقه آن
التفات نموده بینهما ... احکام شرع شریف نمایند عند الله ماجور و مثاب بوده باشند جزاکم الله
بینوا توجروا

در صورتیکه بتقدیر آنکه ... زوجیت خود را ... محمد جعفر
... شرعی نموده باشد که مدعی علیهم مذکورین در جواب ... دعوی ... مذکور نموده چنین ...
دعوی خود ... میگفته باشند که ... مذکور قبل از این ... دعوی مذکوره ... مدعی ... دعوی ...
... وثیقه ... قاضی ... رفته ... کرده ...
احتجاج نموده باشند جمعیت در صورت وثیقه شرعیه بتقدیر ... موافق قواعد شرعیه از جهت ...
... اگر جناب حضرت مرافع الیه دام علمکم بوثیقه ... عمل نموده ...
نمایند عند الله مثاب باشند جزاکم الله یا ... وثیقه حجت ... دعوی ... جزاکم الله
روایت جواز ... بیع وفا ... بیع بات ... تعلیق ... بینوا توجروا
اگر خواهند که بیع وفا منقلب به بیع بات شود چنین توانند که مشتری مذکور تعلیق کند با بایع مذکور که تا
گذشتن مدت یک ... پیوسته ... هر که این بایع مال ... مشتری ... این بیع را فسخ کند و اگر
مدت مذکوره منقضی شود ... مال ... مشتری ... این بیع بات ... شود ...

چه می‌فرمایند علمای دین رحمهم الله تعالی عنهم درین مسئله که بر تقدیریکه خواجه حقبل و محمد علی و قوبان ظور داد

چه یا قربان را و ر با بو د نس بخش کرده ورا آمده سه عدد قصبه ابریشم سر انداز و چهار جامه ابریشم زری

ودیگر از پنجاه پنج تنگه نقده او را با همراهی روز رای زوجه منکوحه مدخوله او را گرفته رفته اموال مذکوره

جمیعاً متصرف این کردیده و خواجه حقبل مذکور روز راه مذکوره را بنکاح خود در آورده همراهی در معیشت

از دواج نموده گشته باشد جایست درین صورت از جناب حاکم شرع شریف در حکم عند ثبوته بحد و

اموال مذکوره بر غاصبین مذکورین حکم نموده و خواجه حقبل مذکور بنا به نکاح کرده نشی منکوحه غیر او فقا

للفقه موافق را شریف خود تعزیر نموده مسماة روز رای را از خواجه حقبل مذکور تفریق نموده گرفته بتو با

شوهر شی سپارند مثاب باشند و الطاف با الکه نامبرده کان دعا بوده و حکم دعا تا ظهور توبه حبس نموده

بینوا توجروا

ولا تصح بدین ... دلو ح وارث عن میت مفلس الا اذا کان به کفیل او رهن در المختار رحمه الله قال فی البحر وقید بالکفالة بعد موته لانه لو کفل فی حیوته ثم مات مفلساً لم تبطل الکفالة

چه می‌فرمایند علمای دین رحمهم الله تعالی عنهم درین مسئله که بر تقدیریکه زید آجال حیوته و نفاذ تصرفاته اقرار بدیون

نموده از ملا عبد الشکور بای نموده که تمام بای و حق بر در تمامان کفیل و ضامن یکهزار و ششصد تنگه قبله داده شده باشد

تا بیاوراند بای مذکور و فوت شده باشد درین صورت سبب مذکور کفالت مذکوره بالکلیه کو دیده و ملا عبد الشکور

مذکور ولایت مطالبه دین مذکور از کفالین مذکورین بحکم کفالت مذکوره باشد یا اصلاً بینوا توجروا

اما الکتاب الذی وجد فی ید الخصم بل یدفع دعوی الخصم من غیر بینة و الفتوی علی انه یدفع و تحمل القضاة

بکتاب القضاة الماضین برسمهم جامع الفتاوی نعم العطار ... فیه لا یخرج من یدی الیه ما لم یبرهن المدعی

واما الخط الذی وجد فی ید الخصم بل یدفع دعوی الخصم و الفتوی علی انه یدفع کما فی ... عالمگیری رحمه الله

یعمل القاضی بالخط اذا تیقن انه خطه وان لم یتذکر الحادثة قال فی ... لا ما یتوهم کنفس

بتقبیل الحکم ... دعوی ملکیت اراضی ... باشد و مدعی علیه از جناب قاضی قضاة ماضیه

وثیقه بملکیت آن از بهر خود داشته باشد ... درین صورت وثیقه شرعیه قضاة ماضیه ... خط جائز العمل

چه می‌فرمایند علمای دین رحمهم الله تعالی عنهم درین مسئله که بر تقدیریکه محمد رحیم بدعوی سه هزار تنگه ثمن

قبل ازین یازده روز و بنا عل ... بای المیت بر شاد ... و حافظ بابا و ستا ... فاطمه ای زهرا ای عوام

آن نموده از نایب ... بوده ... ثابت ... را فراهم نموده تا بیا جناب

لطرفین مهلت داده باشند که قبل تمامیت دعوای مدعی علیهم مذکورون در شهر آمده دعوی کذار ابد عدد ...

نموده باشند شریف درین صورت ... قبل از تمامیت دعوی مدعی علیهم ... سموع ...

از جناب حضرت مرافع الیه ... محمد رحیم را ... بعد از تمام شدن دعوی مدعی علیهم مرکوز ...

نمایند مثاب باشند خیرا بینوا توجروا

وان خصم غریبان ... لا یتوفی عند قاضی بلده فانه یصح قضاؤه و یکون ذلک بمنزلة التحکیم ...

حتی لو کان الدعوی فی دین او عین منقول یصح قضاؤه ... الدعوی فی عقار ...

٩٤

جواهر الفتاوی ... قاضی ... من اهل الولایة ... ادب المفتین ... و القضاء ... الافتاء لا یختص ببلد ...

ولو دخل بقرا یضرب القرآن فی السرج فضرب ... ان قتل ... صاحبه ...

ان دخل بغیر اذن صاحب الدار ضمن وان دخل باذنه لا یضمن ... المعتلم ... فقط ... شهو ...

ودیگری ... آمده ... دیگری آمده و اندرین رز خود ... را ها کرده آن خوک ... دهد ... را مجروح کرد

الجواب دستوری خداوند رز خود را ها کرده باشد خداوند خوک ... تاوان دار باشد خزانة المفتین فی الغصب فی جنایة الدواب

افرا ... علی رجل ... ثیابه ان کان هو خلفه ضمن وان لم یکن خلفه لا یضمن فکذلک عند ابی یوسف و علیه الفتوی کما فی ...

ولو دخل رجل دار قوم فعقره کلبهم فلا ضمان علیهم لانه لا یوجد الاعقرا ...

ما قولكم ايها العلماء الكرام رحمكم الله عليهم در مسئله كه جميع عزائم و مطلب چه خبر

افتا فرض علماء الكرام و اقل مرتبه آن مندوب بلكه نزد ثقات جواب فتوى داده
جرم محض باشند على الظاهر هر چند تجويز بد مسند جميع كتب حنفيه را حفظ و ضبط
كرده باشند على الظاهر بينوا توجروا

و درين مسئله كه بر تقدير آنكه شخص بعد انتقال دعوى ملكيت بعضى مدعا در زمين كذا از ابا عن ابا
و محمد موروث دور الاباد و متصرف فيه آن نموده باشد كه مدعا عليهما در جواب وثيقه اظهار
نموده از مالكش شرا نموده بودم بنا بر احتجاج مينموده باشند جهت در ينصورت وثيقه قاضى
از جهت تماس حجت بوده اگر جناب حضرت شرافعه هم حكم بوثيقه القاضى عمل نموده دعوى را
استماع نه نمايند عند هذا مثاب باشند على الظاهر بينوا توجروا

خط بيزارى از فرزند

در تاريخ كذا بود كه اقرار فلان بن فلان بدانجمله كه بيزارم از انفعال نامشروعه واو خارج نافرمانيست
فلان فرزند صلبى خودم والوزر فرالدارين عليه الى ان يتوب و يظهر فيه سيما الصالحين و كان ذلك بمحضر الثقات

روايت رد شهادت شاهدين

و درين مسئله كه بر تقدير آنكه دو شاهد مستور الحال كه عالم بفروض اعيان و واجبات ضروريه نبوده اند مجهول
از غير معرفت معانى عقيده شهادة در حادثه كذا از بهر فلان شهادت ميداده باشند جهت در ينصورت از جناب
شريف ارشاد هذين مذكورين معانى عقيده شهادت را سوال كرده عند علمهما بهما شهادت انكار را رد كرده و عند علمهما بها
انكار آنها فروض اعيان و واجبات را سوال كرده عند عدم علمهما بها انكار را رد نمايند عند هذا مثاب باشند على الظاهر
بينوا توجروا

محضر دفع مدعى عليه بر هندو مدعى

دعوى ميكنم من مدعيكه اطهر مرام بمحضر هذا كه رامو هندو ولد ..... هندو ذمى كه حاضر است در دار القضاء تومان فرا او كه
از توابع بلده فاخره بخارا شريف حميت حضرت سلطان عظام جميع الافاق و البلاد يا بوجه كه دعوى محضر هذا الى المطوره
نامحمد دعواه و خطه برگه عرضنايد بالطوع مسموع است البته كه بمحضر هذا اتمام تسكه مدعاهاى خود را از من مدعى
كرده استيفا نموده اقرار باستيفاء آن كرده بود شرعا دعوى حق بعد از استيفاء آن يكبار هر چند خط اقرار
داده باشد نادرست و نامسموع بوده است وجب است بر محضر هذا كه از دعوى مذكوره خود باز ايستد تمرد است

ذوى الارحام

افراكون ابو حنيفه فى جانب و جميع الاصحاب في جانب آخر الفتوى على قول ابى حنيفه تخيير مرتهم

و درين مسئله كه نزد بعضى از ائمه اگر باشند در صور مذكوره حضرت امام اعظم در جانبى و حضرت صاحبين در جانبى
مفتى مخير نبوده فتوى بقول حضرت امام اعظم لازم باشد بشرايط يا نه

و درين مسئله كه علامت افتا و عليه الفتوى و به يفتى و به نأخذ و عليه الاعتماد و عليه العمل اليوم و عليه عمل الائمه
و هو الصحيح و هو الاصح و هو الاظهر و هو الاشبه و هو الاوجه و هو المختار و هو الاحوط و هو الاحتياط مانند اينها
بشرايط يا نه بينوا توجروا

و درين مسئله كه بعض فتوى آكد از بعض بوده پس لفظ عليه الفتوى الصحة آكد از لفظ هو الصحيح هو الاشبه والاوجه و غيرها
بوده و لفظ به يفتى آكد از لفظ الفتوى عليه و الاصح بوده و لفظ صحيح آكد از اصح و احوط بوده و لفظ احوط آكد از
لفظ احتياط باشد بشرايطها بينوا توجروا و نزد بعضى از ائمه لفظ اصح آكد از لفظ صحيح باشد بشرايطها بينوا توجروا

و درين مسئله كه بر تقدير آنكه اگر باشد دو از امامان معتبر در حكم مسئله واحده بنظريقه كه تعبير كرده باشند
احدهما بعلامة الصحيح و آن ديگر بالاصح بشرايط در ينصورت اخذ مفتى بروايت معلم بصحيح اولى و احق باشد بشرايطها
بينوا توجروا

و درين مسئله كه بر تقدير آنكه باشد در كتاب معتمد مسئله معلم با صح و باشد بكتاب معتمد ديگر مسئله معلم هو الاوفق
و مانند آن رسد مر مفتى را كه بكدام طرفيكه ترجيح نمايد قوت دليل آنرا فتوى بدهد و اگر باشد در كتاب معتمد مسئله بصحيح او به يفتى
رسد مر مفتى را كه بعلامت مسئله و به يفتى كدام جانبى كه باشد فتوى داده بمخالفت آن فتوى نه دهد و اگر باشد مثلا در هدايه در حكم
مسئله واحده هو الصحيح در جانبى و در ديگر ... مثلا بمخالف آن هو الصحيح در ينصورت مفتى مخير در افتا باشد بشرايطها يا نه

بسم الله الرحمن الرحيم

ما قولكم ايها ائمة الاسلام رحمهم الله تعالى عليهم در مسئله كه بشرط افتاء از غير تلمذ
نزد استاد هر چند مفتى عالم بمسائل كتب اصحاب حنيفه باشد غير جايز باشد بشرايطها يا نه
بينوا توجروا

و درين مسئله كه افتاء از فروض كفايه بوده با فتاء بعض ائمه در حادثه كذا سوال سائل از باقيين
ساقط بوده باقين آثمين نه باشد بشرايطها يا نه

و درين مسئله كه بعد رعايت افتاء در مسائل مطلقه از غير تقييد آن بعلامت افتاء و غير آن بمثل او لا
بقول سراج الامم حضرت امام الائمه نعمان بن ثابت و بعده بقول امام ثانى و بعده بقول محمد بن حسن الشيبانى
و بعده بقول حسن بن زياد و بعده بقول امام زفر بن هذيل رحمهم الله باشد بشرايطها يا بينوا توجروا

و درين مسئله كه بر تقدير بودن قول حضرت امام اعظم در مسائل مطلقه در حادثه كذا در جانبى و قول امامين
در جانبى مفتى در افتاء مخير بوده و بر تقدير بودن طرفين در جانبى و امام ثانى در جانبى افتاء بقول طرفين
لازم بوده و اينچنان در بودن شيخين در جانبى و امام محمد در جانبى فتوى بقول شيخين احق باشد بشرايطها يا نه

در بیان مسئله که بنابر تحریر شرایط الصحت افتا در مفتی فهم سلیم و عقل کامل و حفظ مسئله وارده حادثه از کتب معتبره مشهوره متداوله و بودن مفتی منبسط الوجه ولین القول وسلیم الوضع باشد بتحریر الشرایط بانه

در بیان مسئله که ابتر لعبت مدعی من اذا لا یجبر علی الخصومة اذا امتنع عنها و مدعی علیه من یجبر علی الخصومة اذا امتنع عنها باشد و نزد بعضی مدعی علیه هو المنکر بوده اگر چندیکه صورة مدعی باشد بتحریر الشرایط باچه

در دعوی رد ودیعت از مودع صورة مدعی است و معنی منکر ضمان است بینوا توجروا

در بیان مسئله که در دعوی منقول ذکر جنس آن و صفت و قدر آن بوده و در دعوی کیلی نیز جنس و صفت و نوع و قدر آن شرط صحت دعوی مذکوره بوده و در دعوی شجر و غیره اتصال تابید و قرار در ارض وابسته باشد تحدید ارض مذکوره که شجر قائمه در آن است بر مدعی دعوی مذکوره لازم است بتحریر الشرایط
بینوا توجروا

در بیان مسئله که ابتر لعبت در دعوی عقار ذکر حدود اربعه و با میان حدود وجوب ثلاثة در محضر مدعی لازم بوده و ترک حد واحد مخل بدعوی مدعی نمی باشد بتحریر الشرایط بینوا توجروا

در بیان مسئله که ابتر لعبت غلط در یک حد موجب بطلان دعوی و شهادت بوده و ترک آن مخل بدعوی و شهادت نیست و در دعوی حنا ذکر رنگ و سوده شرط بوده و در دعوی لباس بیان مردانه و یا زنانه و یا خورد و کلان و نو باشد و یا استعمال بودن آن شرط باشد بشرط الشرایط بینوا توجروا

996

محضر ودیعت

هزار تنگه نقره سره وزن سبعه رایجه مضروب بخارا
حضرت امیر سلمه الله

دعوی میکنم من مدعیه عبد السلام بر محضر هذا که عبد الله ولد عبد الحکیم که ساکن است در موضع قشقان ولایت حصار اشما اهالیها عن الآفات والبلیات بر نوجه که هر مدعی هزار تنگه مذکوره در صدد حق و ملک خودم را در موضع شکر جو ولایت مذکوره بودیعت بمحضر هذا سپارانیده بودم مع قبول و قبضه والتزام الحفظ واجب است بر محضر هذا که باین من ودیعت مذکوره تخلیه نماید متمردست مطلبم از جناب حاکم شرع شریف دام عزکم فرمایند محضر هذا را که اقدام بر واجب کور نمایند بینوا توجروا

محضر کفالت بمال

دعوی میکنم من مدعیه محمد رحیم ام بر محضر هذا که عبد الصمد ولد عبد المومن که ساکن است در موضع کوشکک ولایت نسف از توابع بخارای شریف صانها الله عن الآفات والبلیات بر نوجه که هر تنگه مذکوره در صدد بر ذمه عبد الکریم ولد عبد الرحیم از وجه ثمن یک اسب اشقر دین صحیح لازم الاداست که عند الطلب محضر هذا الکفیل و ضامن باداء دین مذکور از جانب مدیون مذکور را بر من قبول دیده اذا امر قبله بعد داذن نمود مع قبولها هذه الکفالة فی مجلسها کفالة صحیحة شرعیة جاریة بیننا و واجبست بر محضر هذا که تنگه مذکوره را بمن اداء نماید متمردست المطلب بینوا توجروا

هذا محضر دین بطریق قرض

دعوی میکنم من مدعیه عبد المومن ام بر محضر هذا که عبد الکریم ولد عبد الرحیم که ساکن است در موضع کوکلتاش بخارای شریف صانها الله عن الآفات والبلیات بر نوجه که محضر هذا تنگه موصوفه در صدد حق و ملک من مدعی قرض گرفته بجواب خودم صرف نمود و واجبست بر محضر هذا که تنگه مذکوره را بمن اداء نماید

محضر دین

والتسبیب متی کان بطریق التعدی فهو کالمباشرة فی الضمان مبسوطا شرح

هزار تنگه نقره سره وزن سبعه رایجه مضروب بخارا
حضرت امیر سلمه الله

دعوی میکنم من مدعیه عبد الله ام بر محضر هذا که عبد الکریم ولد عبد الرحیم که ساکن است در موضع قشلاق از بخارای شریف بر نوجه که محضر هذا در بیع یک جل املاک خودم گفته بمبلغ تنگه مذکوره در صدد بعهد فروخته بود مع اتفاقهم فی احد المبیع تا آنکه مرکب مذکور در بیع یک جل ابا دعوی بحجه شرعیه و بینه معدله و بحکم قاضی حاکم فرا گرفته و در بیع یک جل از دست مشتری از ذمه حق بوده مذکور در بیع یک جل مستحق یافته شد و مشتری مذکور بجهت مذکوره خود بر محضر رجوع نموده ثمن قبض بر من نمود واجبست بر محضر هذا که تنگه مذکوره در صدد که تلف کرده است بمن اداء نماید متمردست بیع

در بیان مسئله که ابتر لعبت تنعو بروجه مذکور است بتحریر الشرایط

محضر اجارة بتیمت رباعی
هزار تنگه نقره سره وزن سبعه رایجه مضروب بخارا

دعوی میکنم من مدعیه الیاس محمد ام بر محضر هذا که عبد الله ولد عبد المومن که ساکن است در موضع بر ولایت نسف از توابع بخارا بر نوجه که هر تنگه مذکوره در صدد بر ذمه محضر هذا از وجه اجره خدمت یک سال تیمم من مدعی بمحضر هذا باجاره صحیحه شرعیه جاریه بیننا استیفاء النفع بوده لازم الاداست و واجبست بر محضر هذا که تنگه مذکوره را بمن اداء نماید متمردست

در مدت مذکوره

در بیان مسئله که ... بروجه مذکور است

محضر شناخت حیوانات مملوکه

دعوی میکنم من مدعیه عبد المومن ام بر محضر هذا که عبد الله ولد عبد الکریم که ساکن است در موضع قورغان ولایت نسف بر نوجه که همین مرکب حاضر وشار الیه حق و ملک من مدعی است در بیده تصرف محضر هذا بغیر حق است واجبست بر محضر هذا که قصر ید از همین مرکب حاضر وشار الیه نموده بمن تسلیم نماید متمردست بیع

محضر ... اوله
هزار تنگه نقره سره وزن سبعه رایجه مضروب بخارا

دعوی میکنم من مدعیه عبد المومن ام بر محضر هذا که عبد الله ولد عبد الرحیم که ساکن است در موضع ... ولایت نسف بر نوجه که هر تنگه مذکوره در صدد بر ذمه محضر هذا از وجه ثمن یک اسب ... مشتری مقبوض محضر هذا لازم الاداست و واجبست بر محضر هذا که تنگه مذکوره در صدد را بمن اداء نماید متمردست

محضر دعوی زوجیت

محضر زوجیت

دعوی میکنم من مدعیه عبد الصمد ام بر مخدره هذه که مسماة بیبی زینب بنت عبد الله که ساکنست در موضع قیر غاج از بخارای شریف بر نوجه مخدره هذه نفس خود را در حالیکه حره مسلمه مکلفه خالیه از فراش و عده غیر بوده بمن بمهر معین شرعیه صحیحه نکاح بینما بمن مدعی بخشیده بود مع قبوله نزد شهود عدول احرار مسلمین مکلفین که می شنیدند معا لفظ ایجاب و قبول ما یا مرا و در یک مجلس باشنیدن هر کدام از ما یان لفظ ایجاب و قبول یکدیگر را در مجلس مذکور لهذا مخدره هذه زوجه شرعیه من مدعی شده و بوده است و واجبست بر مخدره هذه که مستوفیه تمام مهر معجل خود است در امور زوجیت بمن اطاعت نماید متمرده است

محضر دفع حضرت امیر سلمه الله

دعوی میکنم من مدعیه عبد المومن ام بر محضر هذا که عبد الله و عبد الکریم که ساکن است در موضع ... از توابع ولایت نسف بر نوجه که دعوی محضر هذا که محکی المسطوره فی محضر دعوی است بر من مدعی مینماید نادرست و غیر مسموع است بسبب آنکه محضر هذا از دعوی مذکوره ببدل یک هزار تنگه رایجه بعد گذشته ابراء عام ذمه مرا نموده بود و حالا بمعنی الاقرار و هم الاسقاط مسقط و واجبست بر محضر هذا که از دعوی مذکوره خود دست بازایستد متمردست

محضر دفع حضرت امیر سلمه الله

دعوی میکنم من مدعیه عبد الصمد ام بر محضر هذا که عبد الکریم ولد عبد الرحیم ساکنست در موضع ... از توابع ولایت نسف بر نوجه که دعوی محضر هذا از وجه ثمن یک اسب کبود که محکی المسطوره فی محضر دعواه است بر من مینماید نادرست و غیر مسموع است بسبب آنکه من ثمن مذکور را بمحضر هذا اداده ایفا نموده بودم مع قبوله و قبضه لهذا ذمه من از ثمن بریه گردیده است و واجبست بر محضر هذا که از دعوی مذکوره خود دست بازایستد متمردست بیع

محضر فوات الزوج

دعوی میکنم من مدعیه عبد الصمد بر محضر حاضر که عبد الصمد ولد عبد الرحیم و بیبی عایشه بنت عبد الکریم که ساکنین ام
در گذر محمد قاسم بخارای شریف حمانها الله عن الآفات بر منوجه که محضره هذه نفس خود را در حالیکه حره مسلمه مکلفه عاقله
از فراش عده غیر بود بمنه بر من مدعی قبل ازین بخشیده بود بمواضع شرعیه صحت نکاح بیننا با قبول من مدعی نزد
شهود عدول احرار مسلمین مکلفین که میشنیدند معا لفظ ایجاب و قبول ما را در یک مجلس و میشنیدند
هرکدام از ما لفظ ایجاب و قبول یکدیگر را در مجلس مذکور لهذا محضره هذه زوجه شرعیه من مدعی گردیده است با وجود
قیام نکاح مذکور بیننا محضر هذا محضره هذه را قبل ازین پنج ماه بنکاح باطل خود در آورده است بغیر حق واجبست
بر محضر هذا که قصر ید از زوجیت محضره هذه نماید و واجبست بر محضره هذه که مستوفیه تمام مهر معجل خود از من است در امور زوجیت
بمن مدعی اطاعت نماید متمرد است لها

محضر التماس

التماس میکنم من ملتمسه که ساجده بنت ساجده ام و ساکنه ام در موضع کوشکک [illegible] از جناب شما که حاکم شرع شریف
دام استقامتکم علی شریعة الغراء بر منوجه که عبد الله ولد عبد الکریم شوهر من ملتمسه در صلب عقد نکاح بخود تعلیقا شرط کرده
چنین گفته بود که اگر من مدت شش ماه کامل پیوسته بلا نفقه کفایت از زن خود غیبت نمایم مخیره بطلاق نفس خود بر
باشی هر وقتی که خواهی عبد الله مذکور بعد از دخول بها مدت شش ماه کامل پیوسته بل زیاده از آن است که بلا نفقه کفایت
از من ملتمسه غیبت نمود لهذا شرط مذکور که متعارف و معتبر است موجود گرفته من ملتمسه مخیره بطلاق نفس خود گردیده
نفس خودم را از شوهر مذکورم بیک طلاق بائن حرام گردانیدم میطلبم از جناب شما که حاکم شرع شریف دام حکم حط امرا
کتابت فرموده تاریخ طلاق مرا در آن درج کرده مزین بمهر شریف خود گردانیده آنرا بمن عطا نمایند تا آن عند الحاجه
بمن بکار آید و الا

محضر طلاق

محضر طلاق مع طلب بقیه مهر

دعوی میکنم من مدعیه که بیبی عایشه ام بر محضر هذا که عبد الله ولد عبد الله که حاضر است در مجلس دار القضا بر منوجه که
محضر هذا من مدعیه را که زوجه منکوحه شرعیه مدخوله محضر هذا بودم بر خود بیک طلاق حرام گردانید لهذا مبلغ مذکور
مدعیه را که بقیه مهر من مدعیه بوده دین لازم الاداء گردیده و واجبست بر محضر هذا که مبلغ
مذکوره مثل آنرا بمن داده از وجه زوجیت خود بر من توقف نماید متمرد است لها

محضر دعوی زوجیت بر حق

دعوی میکنم من مدعی که عبد الصمد ام بر محضرین هذین که عبد الله ولد عبد الکریم و عایشه بنت عبد الرحیم که ساکنند در
بر منوجه که پدر مذکور محضره هذه نفس محضره هذه را در حالیکه صغیره و خالیه از فراش و عده غیر بود قبل ازین پنج سال
ولایة ابوه بمنه بمن مدعی که در آنوقت نیز صغیر بودم بخشیده بود با قبول شریف پدر من مدعی ولایة ابوه
من قبل عند شهود عدول احرار مسلمین مکلفین که میشنیدند معا ایجاب و قبول متعاقدین مذکورین را
در یک مجلس و میشنیدند هرکدام از متعاقدین مذکورین لفظ ایجاب و قبول یکدیگر را در مجلس مذکور لهذا محضره هذه
زوجه شرعیه پدر بخش من مدعی گردیده است با وجود آن محضر هذا محضره هذه را قبل ازین یک سال بنکاح باطل خود
در آورده است بغیر حق واجبست بر محضر هذا که قصر ید از زوجیت محضره هذه نماید و واجبست بر محضره هذه که
بالغه و مطیقه جماع گردیده است و پدر مذکورش حال صنو حاتم مهر معجل محضره هذه را از پدر مذکور من قبض
شرعی نموده است در امور زوجیت بمن مدعی اطاعت نماید متمرد است لها

دعوی میکنم من مدعیه که عبد الغفور ام بر محضره صدیقه بنت عبد الکریم که بر منوجه که پدر مذکورم که محضره هذه در حالیکه
صغیره و خالیه از فراش و عده غیر بود قبل ازین ده سال ولایة ابوه بمنه بمن مدعی که در آنوقت نیز صغیر بودم بخشیده بود
با قبول رحیم پدر من مدعی ولایة ابوه من قبل عند شهود عدول احرار مسلمین مکلفین که میشنیدند معا ایجاب و قبول متعاقدین
در یک مجلس و میشنیدند هرکدام از متعاقدین مذکورین لفظ ایجاب و قبول یکدیگر را در مجلس مذکور لهذا محضره هذه زوجه شرعیه پدر
بخش من مدعی گردیده است و واجبست بر محضره هذه که بالغه و مطیقه جماع گردیده است و پدر مذکورش حال صنو حاتم مهر معجل محضره هذه
از پدر مذکور من قبض شرعی نموده است در امور زوجیت بمن مدعی اطاعت نماید متمرد است لها

محضر دعوی عدم کفاءة

دعوی میکنم من مدعیه که احمد مرادم بر محضر هذا که عبد الله ولد عبد الرحیم که لها بر منوجه که محضر هذا معتق است مسماة
حره و احرار الآباء و الامهات را بدون اذن و رضای من مدعی که عینی و اقرب عصبات وی ام بنکاح باطل خود
در آورده است بغیر حق و من مدعی بنا بر عدم کفاءة نکاح مذکور را نقض و فسخ نمودم واجبست بر محضر هذا که
قصر ید زوجیت ای سلطان مذکور نماید متمرد است لها

محضر دعوی اجرة خدمت بوعدة تزویج خود زن

بر منوجه که مرا مبلغ در صدد بر ذمه محضره هذه از وجه اجرة المثل خدمت یک ساله من مدعی که محضره هذه که بوعده تزویج محضره
بمن بدون تعیین اجره نموده ام با استیفاء نفع محضره هذه از من در مدت مذکوره و عدم وفاء محضره هذه بوعده
مذکوره خود دین لازم الاداء است واجبست بر محضره هذه که مبلغ مذکوره در صدد را مثل آنرا بمن بدهد متمرد است لها

محضر مخیره گردیدن امة عند العتق

بر منوجه که خالد مولای من مدعیه و لآیت مالکیته من مدعیه را بمحضر هذا تزویج نموده ثانیا من مدعیه را آزاد
مطلق العنان شرعی گردانید شرعا خیار عتق مرا ثابت بوده نکاح مذکور را فسخ نمودم با وجود آن اجال محضر هذا
از وجه زوجیت خود به سبب حادث بر من مدعیه دخل مینماید بغیر حق واجبست بر محضر هذا از تعرض مذکور خود باز ماند

محضر یک وثیقه طولانی

بر منوجه که محضر هذا وثیقه در صدد حق مرا از خانه من بدون اذن من مدعی گرفته نگاه داشته است بغیر حق
واجبست بر محضر هذا که وثیقه در صدد را که در دست محضر هذا قائمست بمن تسلیم نماید

محضر دعوی خداع بعوض تقویق

بر منوجه که محضر دین بولا مسماة عایشه بنت عبد الله زوجه منکوحه شرعیه مدخوله من مدعی مقره بنکاح من و مستوفیه تمام مهر معجل
خود را از من مدعی از خانه مسکنه در موضع کذا است بعوض تقویق بدر برده داده برآورده بخانه خود ها برده نگاه داشته
وی را از اطاعت در امور زوجیت بمن تعنت امتناع مینماید بغیر حق واجبست بر محضرین بولا که از منع مذکور خود باز ایستند لها

محضر دعوی خداع

بر منوجه که محضر دین بولا مسماة فاطمه بنت مومن زوجه منکوحه شرعیه مدخوله من مدعی مقره بنکاح من و مستوفیه تمام مهر معجل
خود از من مدعی را از خانه مسکنه در موضع کذا است خداعا برآورده پنهان کرده اند بغیر حق واجبست بر محضرین بولا که
مسماة مذکوره را حاضره گردانیده بمن بسپارند متمرد و نند میطلبم از جناب شما که حاکم شرع شریفید دام عزکم محضرین بولا را
حبس نمایند تا بوقتیکه اقدام بر واجب خود نمایند و یا علم بموت وی حاصل آید لها

محضر دعوی قسم

بر منوجه که محضر هذا که شوهر من مدعیه است دو محضر هم از وجه دیگر هست مرا با همراهی زوجه دیگر خود که هر دو حره ایم
در قسم برابر نمیدارد بغیر حق واجبست بر محضر هذا که مرا با همراهی زوجه دیگر خود در قسم برابر دارد متمرد است لها

محضر انفاق رجل که زنی را بنا بر وعده تزویج

بر منوجه که من مدعیه که مذکوره در صدد حق و ملک خود مرا بوعده تزویج محضره هذه بمن در مدت کذا بمحضره هذه
نموده بودم بشرط رجوع من بآن بر محضره هذه عند عدم تزویج اجل محضره هذه بوعده مذکوره خود و فا ننمایند
واجبست بر محضره هذه که مبلغ مذکوره در صدد را بمن بدهد متمرد است لها

محضر زوجه عنین با شوهر عنین

بر منوجه که محضر هذا که شوهر من مدعیه است عنین و در فرط طویل است که از زمان تزویج محضر هذا مرا من مدعیه را بخود تا الآن
مدت یکماه است که با همراهی من مدعیه معیشت از دواج نموده از ازالة البکارت و وطی من مدعیه عاجز آمده است و در جانب
من مدعیه مانع از وطی محضر هذا شئ موجود نیست میطلبم از جناب شما که حاکم شرع شریفید دام عزکم بیننا تا مدت یکسال
تاجیل نمایند تا که حقیقت حال ظاهر گردد

بیست و دو

محضر ما یبعث الی الزوجة

بر نوجه که محضره هذه که تنکه مذکوره در صدد رجوع و ملک مرا بوعده تزویج نفس خود بجهر کوی از مدعی گرفته بجوایج خود صرف نموده بوعده مذکوره خود وفا ننماید واجب است بر محضره هذه تنکه مذکوره در صدد را تسلیم ... متمرد است

محضر ازالة البکارة ودعوی مهر

بر نوجه که محضره هذه که دوره ساله مکلف است باصبع خود بکارت صغیره مذکوره زایل کردانیده است بغیر حق شرعا فمهر مثل صغیره مذکوره که تنکه مذکوره در صدد است برذمة محضره هذه از برای صغیره مذکوره لازم و واجب شده است چون مهر مثل فاطمه ای عمه عینیه صغیره مذکوره بود و صغیره مذکوره مثل عمه مذکوره هست سناً و جمالاً و مالاً و عقلاً و دیناً و بکارة و بلداً و عصراً واجب است

محضر دعوی زوجه نفقه

بر نوجه که محضر هذا ابراهیم مدعیه که زوجه منکوحه شرعیه مرحوله محضر هذا ام ... نشده ... نیستم نفقه و کسوت نداده سکنی تعیین نمی نماید بغیر حق و واجب است بر محضر هذا که نفقه کفایه و کسوت موافق القدر حالهما بمدعیه داده سکنی تعیین نماید متمرد است

محضر دعوی زوجیت با بیان سبب

بر نوجه که محضره زوجه منکوحه شرعیه مرحوله ... مستوفیه تمام مهر معجل خود از قدم است در امور زوجیت بهم الطاعت نمی نماید بغیر حق واجب است بر محضره هذه که در امور زوجیت بهم الطاعت نماید متمرد است

دعوی دفع فسخ نکاح الکه بکنی

بر نوجه که دعوی مذکوره در محضر محضره هذه که از وجه فسخ خود نکاح عبد ... که خود کاهی الحور ... برهمه دعی مینماید نادرست و غیر مسموع است بسبب انکه محضره هذه که بارها ... البلوغ حال کونها عالمة بنکاح مذکور سکوت کرده نکاح مذکور را فسخ ننمود شرعا این سکوت از محضره هذه رضای بنکاح مذکور ... محضره هذه بوده است و واجب است بر محضره هذه که از دعوی مذکوره خود باز ایستد متمرد است

مهر

محضر دعوی نکاح بسبب شنیدن مردوزن

بر نوجه که محضره هذه در حالیکه حره مسلمه مکلفه خالیه از فراش و عده غیر بود نفس خود را بنکاح مدعی بخشیده بود بموانع شرعیه بصحت نکاح بشاهدین مدعی انفس محضره هذه را بنزد از بر خود قبول کرده بودم نزد شهود عدول احرار مسلمین مکلفین که میشنیدند معا لفظ ایجاب و قبول ما را ... در یک مجلس ما شنیدند هر کدام از ما یا لفظ ایجاب و قبول یکدیگر را در مجلس مذکور ... محضره هذه زوجه منکوحه شرعیه مدعی کردیده است و مستوفیه تمام مهر معجل خود لازم است و واجب است بر محضره هذه که در امور زوجیت بمدعی اطاعت نماید متمرد است

محضر دفع دعوی عقار کردن

بر نوجه که دعوی محضر هذا از وجه یکباب حویلی کما هو مسطورة فی محضر دعوی هست بر جهه مدعی مینماید نادرست و غیر مسموع است بسبب ... خالد ولد فلان در وقت صغر محضر هذا و اوصایه شرعیه حویلی مذکور را ببیع بات بتات نافذ لازم شرعی ... مثل آن بنا بر خوف ... بجهه مدعی فروخته بود مع التقابض ... شرعا آن بیع ... واجب است بر محضر هذا که از دعوی مذکوره خود باز ایستد متمرد است

دعوی قصاص دندان

بر نوجه که محضر هذا مسلم مکلف محقون الدم علی التابید است بدست خود بدهان مدعیه که در او دندانهای مذکوره مثل ... محضر هذا ام عمداً بغیر حق که بسبب ضرب مذکور محضر هذا الکه دندان سفید صحیح مدعی ... مثل مدعی از بیخ آن مقلوعه کردیده ساقط شده و در مکان آن ... حاصل شده است که ... آن عاده از مثل مدعی ممکن نیست و رعایه مماثلة بینهما ممکن است لهذا قصاص دندان مذکوره مدعی بر محضر هذا لازم شده است و واجب است بر محضر هذا که تمکین مدعی ابر نفس خود نماید تا که مدعی مثل دندان مذکوره خود ... در دهان محضر هذا اقامت بسوهان قصاصاً ... متمرد است

محضر دعوی ... دیت چشم

بر نوجه که محضر هذا که مسلم مکلف الدم علی التابید است بکارد ... چشم ... صحیح سلیم ... مدعی را که فته ... بغیر حق لهذا دیت چشم مذکوره که نصف دیت کامله نفس ... و آن از ذهب عبارت از ... رایج بمثقال شرع شریف ... و از فضه عبارت از ... سبعه ... شتر ... بنت لبون و حقه و جذعه است بر محضر هذا از برای مدعی لازم شده است واجب است بر محضر هذا که کدام از این دیات مذکوره که مختاره جناب ... باشد در ... سال ... ادا نماید متمرد است

محضر دعوی دیت دندان

بر نوجه محضر هذا که ... بدست خود بدهان مدعیه که در او دندانهای مذکوره ... عمداً ... بغیر حق ... عدم جواز قصاص میان رجل و مرأة ... دیت دندان مذکوره مدعیه که نصف عشر دیت کامله ... و آن عبارت از ... شرع شریف ... سبعه ... شتر ... بنت مخاض و بنت لبون و حقه و جذعه است بر محضر هذا از برای مدعیه لازم ... واجب است بر محضر هذا که کدام از این دیات ثلاثه را که مختاره جناب ... باشد ... ادا نماید متمرد است

محضر دعوی مجروح ساختن بعض اعضای مرکب

بر نوجه که محضر مرکب مذکور در صدد حق و ملک مرا بدون اذن مدعی گرفته بروه بار کرده است ... مرکب مذکور ... مجروح شده است ... واجب است بر محضر هذا که مرکب مذکور ... قیمت یوم الاحداث ... متمرد است

محضر دعوی زوجه مهر را از ورثه زوج

بر نوجه که ... مذکوره در صدد ... از وجه مهر ... زوجه منکوحه شرعیه ... مذکور بود ... لازم الادا ... مذکور ... ورثه ... مذکوره در صدد را ... متمرد است

محضر دعوی ... ورود

... زمین ... بر نوجه که محدود فی الصدر ... قدیم حق و ملک مدعی است از قدیم الایام الی یومنا هذا ... آن منع مینماید بغیر حق واجب است بر محضر هذا که از منع مذکور خود باز ایستد متمرد است

بر نوجه که محدود در صدر ... حق و ملک مدعی است از قدیم الایام الی یومنا هذا ... از سقران ... منع مینماید بغیر حق واجب است بر محضر هذا که از منع مذکور خود باز ایستد متمرد است

محضر تعدی کردن بر علف

بر نوجه که محضران هولا ... علف حق و ملک مرا که قائمه ... از بیخ آن ... تلف کرده اند بغیر حق لهذا محضران هولا ضامنون قیمت یوم ... تنکه موصوفه در صدد است ... واجب است بر محضران هولا که تنکه موصوفه در صدد ... متمرد است

محضر دعوی ... زراعت ...

بمنوجه که محضران هولا ... جوی ... زیاده از قدر معتاد ... جوی مذکور ... زراعت کندم قائمه در زمین حق و ملک ... سبب آن زراعت ... اب مانده ... تلف کردید لهذا محضران هولا ضامنین قیمت زراعت مذکوره ... تنکه مذکوره در صدد است ... متمرد است

محضر نقصان رسانیدن بزمین بنا بر غلط ...

بر نوجه که محضر هذا که ... درخت ... باغ ملک مرا ... قطع نموده ... مذکور را ... نقصان ... شرعا محضر هذا ... نقصان ... باغ مذکور ... تنکه مذکوره در صدد است ... واجب است

بر نوجه که دعوی محضر هذا از وجه قتل فلان پسر خود که فی المسطور فی محضر دعوی است بر مدعی علیه نادرست بسبب آنکه فلان مذکور حال که زنده مجروح بود اقرار و استشهاد نموده گفته بود که مرا زید نام زده مجروح کرده و از عمرو مرا هیچ و بکر بزده و مجروح نه کرده است با وجود آن اهل محضر هذا از موت وی بسبب حادثه دعوی نمی کنند مرا بر قتل نموده تشویش میدهند بغیر حق و واجب است بر محضر هذا که از دعوی مذکوره خود باز ایستند متمردست

بر تقدیر آنکه زید حال که زنده و بحاد و جمیع ارکان چنین اقرار و استشهاد کرده گفته باشد که مرا خالد نام زده مجروح کرده از عمرو وی مرا کس و بکر بزده و مجروح نه کرده است با وجود آن اهل بعد از موت مجروح مذکور ورثه وی دعوی قتل و قصاص نفس وی را بر بکر نموده باشند [illegible] در خصوص ثبوت اقرار مذکور وی این دعوی ورثه مذکوره بر بکر مذکور نادرست و غیر مسموعه باشد [illegible]

محضر دیت انگشت دست

بر نوجه که محضر هذا که مسلم مکلف محقون الدم علی التابید است بشمشیر تیز زده است صحیح سلیم که برای مدعی علیه در اوصاف مذکوره مثل محضر هذا ام عمداً زد بغیر حق که بسبب ضرب مذکور دو انگشت خنصر و بنصر دست مذکوره ام مقطوعه گردیده است جراحت آن صحت شده منفعت کیرای همان دو انگشت فوت شده است لهذا دیت همان دو انگشت که جنس دیت کامله است و آن عبارت از دو صد شتر [illegible] بمثقال شرع شریف و از فضه دو هزار سکه وزن سبعه و از شتر بیست شتر از با غاز بنت مخاض و بنت لبون و حقه و جذعه است بر محضر هذا که از عجم است و عاقله ندارد از بیت المال لازم شده و واجب است [illegible]

محضر دیت هر دو گوش که دیت کامله

بر نوجه که محضرین هولاء احرار مسلمین تیر فی [illegible] عمداً بر سر و گوش مدعی که در اوصاف مذکوره مثل محضرین هولاء ام زدند بغیر حق که بسبب ضرب مذکور محضرین هولاء بر سر و گوش مدعی مجروح شده و رم کرده منفعت سمع و شنوای هر دو گوش مدعی که شنوا بود فوت شده و از زمان ضرب مذکور محضرین هولاء که تا الآن یک سال بیشتر شده است هر دو گوش مدعی ادراک سمع صوتی را نمی نماید لهذا دیت کامله نفس مدعی که از ذهب هزار مثقال و از فضه ده هزار [illegible] اخماساً بر محضرین هولاء که از عجم اند و عاقله ندارند از بیت المال لازم و واجب شده است که در مدت سه سال متوالیات هر سال ثلث آن ادا داده ادا نمایند

بر نوجه که مسلم تیز غیر مستو یا شکسته ساقط شده است شرعاً بعدم امکان استیفای قصاص و دندان نصف عشر دیت کامل است و آن عبارت از پنجاه شتر یا پانصد سکه و یا پنج اشتر از باغاز بنت مخاض و بنت لبون و حقه و جذعه است بر محضر هذا که از عجم است و عاقله ندارد از بیت المال لازم و واجب شده است که کدام از این دیات ثلاث را که مختار جناب باشد در مدت یک سال بمدعی داده ادا نماید متمردست

محضر قصاص بر مسلم و ذمی و مرقوق از ورثه ذو الارحام قتل الاب

و عورت مسکینه مادعون که ای محمد و بدایکار و بدل ساجده ایم بر محضرین هولاء که صابر و عابد [illegible] ولد فاضل و ایشان یهودی و لد عیسی یهودی و لد کاظم یهودی و دولت بخت مرقوقه [illegible] ولد شریف بای و لد سید بای اند بر نوجه که صابر و جابر که مسلم مکلف محقون الدم علی التابید است و ایشان اهل ذمه مکلف محقون الدم مادام ذمیه و دولت بخت هذه مرقوقه مسلمه مکلفه محقونه الدم علی التابید است مسماة فاطمه حره مکلفه مسلمه محقونة الدم علی التابید بنت سید مراد ولد بورمراد بجویها عمداً زده مجروح بجراحات کرده بقتل رسانیده اند بغیر حق بر وجهیکه جرح هر کدام محضرین هولاء [illegible] ورثه مقتوله مذکوره لازم شده ورثه از وی یکی عم عینیه و دیگر خاله عینیه [illegible] مادر فاطمه مذکوره هم و یک خاله عینیه [illegible] ماده عیان نمایند تا که مادعین محضرین هولاء را بشمشیر قصاصاً بقتل رسانیم متمرد و نند

محضر قصاص ثلث گوش

بر نوجه که محضر هذا که مسلم مکلف محقون الدم علی التابید است ثلث اسفل گوش صحیح سلیم مدعی اکه در اوصاف مذکوره مثل محضر هذا ام بکارد تیز قطع نموده عمداً بغیر حق قطعاً مستویا یمکن فیه القصاص و از ابن بزء حاصل شد که رو بیدن آن ممکن نیست لهذا بر محضر هذا قصاص ثلث مذکور از بر این محضر هذا لازم شده است و واجب است بر محضر هذا که تمکین من مدعی نماید تا که مدعی ثلث گوش محضر هذا را که محضر هذا قائم است قصاصاً بکارد تیز قطع نمایم متمرد است

محضر قصاص اصبع

بر نوجه که محضر هذا که مسلم مکلف محقون الدم علی التابید است از مفصل اول ابهام دست چپ صحیح سلیم مدعی که در اوصاف مذکوره مثل محضر هذا ام کز نیده قطع نمود بغیر حق [illegible] حاصل شد که رو بیدن آن از مثل مدعی ممکن نیست لهذا بر محضر هذا قصاص مفصل اصبع مذکور لازم شده است واجب است بر محضر هذا که تمکین مدعی نماید تا که مدعی ابهام مذکور محضر هذا را که قائم است از مفصل مذکور قصاصاً قطع نمایم

محضر قصاص یک چشم

بر نوجه که مسلم مکلف محقون الدم علی التابید است یک چشم راست صحیح سلیم مدعی که در اوصاف مذکوره مثل محضر هذا ام بسنگ عمداً زده مجروح کردانید بغیر حق بر وجهیکه نور بینای چشم مذکور مدعی بالکلیه زائل شده و از آن مدت یک سال گذشت لهذا بر محضر هذا قصاص چشم مذکور محضر هذا لازم شده است و واجب است بر محضر هذا که صحیح است [illegible] نموده چشم مذکور محضر هذا را با مرآة محماة مقابل کرده بینای چشم مذکور محضر هذا را زائل کردانم متمرد است

محضر دعوی قطع کیپای مرکب

بر نوجه که محضر هذا کیپای مرکب است صحیح سلیم مرکب هذا فرو ملک مدعی [illegible] قطع نموده است بغیر حق لهذا مدعی آن را رفع بهای مرکب بمحضر هذا و اخذ قیمت آن از محضر هذا او بین [illegible] مخیر بوده ام که مدعی اختیار تسلیم آن و اخذ قیمت آن نمودم لهذا واجب است بر محضر هذا که [illegible] مرکب [illegible] سکه [illegible] قیمت مرکب مذکور است بما ادا بدهد متمرد است

محضر دعوی دین بر وارث

بر نوجه که مدعی [illegible] سکه ذکر کرده در صدر حق و ملک مخدوم [illegible] خالد ولد زید بعبارت حویلی و دکان وی صرف نموده بودم بشرط رجوع [illegible] بر خالد مذکور و قبل الایفا [illegible]

محضر دین علی الوارث

بر نوجه که خالد مذکور [illegible] سکه در صدر حق و ملک مرا از من مدعی قرض گرفته بحوایج خود صرف نموده قبل از ایفا [illegible] از این خالد مذکور فوت شده سکه مذکوره در صدر دین در ذمه وی کرده است از وی ترکه وافیه بل فاضله بدین [illegible] در دست محضر هذا که پسر وارث وی است و قابل و حصول ترکه از وی بسویر خود دست مانده است و واجب است بر محضر هذا که سکه [illegible] در صدر [illegible] از مالیه ترکه [illegible] بمن بدهد متمرد است

محضر قصاص بند یک دست

بر نوجه که محضر هذا که مسلم مکلف محقون الدم علی التابید است بشمشیر تیز دست راست صحیح سلیم مدعی اکه در اوصاف مذکوره مثل محضر هذا ام از بند دست قطع نمود قطعاً مستویاً یمکن فیه القصاص و از این بزء حاصل شد که رو بیدن آن از مدعی ممکن نیست لهذا بر محضر هذا قصاص مفصل دست مذکور لازم شده است و واجب است بر محضر هذا که تمکین من مدعی نماید تا که مدعی دست محضر هذا را که محضر هذا قائم است بکارد تیز از مفصل مذکور قصاصاً قطع نمایم متمرد است [illegible]

محضر دعوی قصاص دندان

دعوی حرره مسکه عبد الصمد بمحضر هذا که سید مراد ولد محمد شریف آنست بدینوجه که محضر هذا جو مکلف مسلم محقون الدم علی التابید آنست که مدعی را که دو دندان مذکوره مثل محضر هذا هم ست نفر عبید خود را فرموده خابانیده با بنور دندان کمرارسنی دو دندان صحیحات سلیمات اصلیات بیضا مدعی را از انواع و طواحین و ضواحک و انیاب و رباعیات و ثنایا علویه و سفلیه مدعی را کشیده بر آفت عمداً بغیر حق که از این بُرءٍ حاصل شده و روییدن آن از مثل مدعی ممکن نیست عادةً لهذا بمحضر هذا قصاص دندانهای مذکوره هر از برای مدعی لازم شده واجبست بمحضر هذا که تمکین مدعی نماید تا که مدعی بر سنی دو دندان موصوفه محضره هذا را که الی الان بر محضر هذا قائمست قصاصاً بانور قلع نمایم متمردست

محضر قصاص موضحه جراحت سر

برینوجه که محضر هذا که مسلم مکلف محقون الدم علی التابید آنست بسر مدعی علیه که او دو هفتاد مذکوره مثل محضر هذا زد عمداً بغیر حق که بسبب ضرب محضر هذا از فرق سر مدعی طولاً بمقدار چهار انگشت با انگشت سبابه و ... با انگشت مذکور تر قیده با استخوان سر مدعی رسیده موضحه کردیده از این بُرء حاصل شده که اثر آن ظاهر و هویداست لهذا بمحضر قصاص موضحه مذکوره از برای مدعی لازم شده واجبست بمحضر هذا که تمکین مدعی نماید تا که مدعی بر محضر هذا بقدر مقدار مذکور قصاصاً با آله جارحه جرح موضحه کردانم متمردست

روایت فسخ اجاره آسیا

در مسئله که بر تقدیر آنکه اب هشت آسیا وقف کند ... را ادو جوی آن را دیران کرده باشد که مدة سه ماه باز نوروزهای مستاجران را تمکن انتفاع از آن فوت شده باشد بعلت درینصورت اجره سه ماه آن از ذمه مستاجر مذکور ساقط بوده مر مستاجر مذکور را فسخ اجاره آن بعد هم لطیا بینوا توجروا

در مسئله که بر تقدیر آنکه خالد دعوی کند بر ورثه بایجید متوفی نموده باشد و چند کس بدون لفظ اشهد از بالای سر بدعا مذکور مدعی مذکور خبر میداده باشند بحیثیت درینصورت این اخبار ایشان ازانها لا یعتبر بوده لفظ اشهد مع العدالت شرط قبول شهادت باشد هم لطیا بینوا توجروا

هذا روایت حبس مدعی علیه بمجرد دعوی قبل از اقامه بینه از برای تو عادت نیست

در مسئله که بر تقدیر آنکه ورثه رحیم بار دعوی قتل وی را بر ملا جعفر و خورسند خوجه و موسی خوجه منکرین آن نموده باشند بحیثیت درینصورت مادامیکه یک شاهد عادل و یا دو شاهد مستور الحال هر طریقه شرعاً بقتل مذکور شهادت ندهند جناب حاکم شرع شریف مدعا علیهم مذکورین را حبس نمی نمایند عند ... باشند هم لطیا بینوا توجروا

روایت علما

در مسئله که بر تقدیر آنکه عبد الحلیم حاجی و عبد الستار دو ورثه محمد از دعوی آنکه کنند که بر بابا حاجی یهودی داشته اند و میکرده اند بر بدل دو بوده الله مقبوض خود ... از وی ورثه وجمیع از سالیان گذشته ابرا عام نموده مع ذلک الان بدان دعوی ابروی میکرده باشند بحیثیت درینصورت این دعوی از انها باورثت ... مسموع نمی باشد هم لطیا بینوا توجروا

روایت علما

در مسئله که بر تقدیر آنکه زید مبتلا بدرم جرح بوده که در وقت نماز بدان آن نماز گذاریدن ممکن نبوده باشد بر زید مذکور در هر صلوة وضو جدید لازم و خروج وقت ناقض و دخول ناقض وضو بوده وی باشد هم لطیا درینصورت هم مذکور را از نیابت بقول ابن مقاتل شستن لازم و بقول ابن سلم لکونه لیس بنجس شستن آن لازم نباشد هم لطیا

روایت علما

در مسئله بر تقدیر آنکه عبد الرحیم بای شوهر مسماة قند نساء مبتلا بعیب جنون مطبق اصلی بوده مسماة مذکوره را امقام با همراهی وی بدون ضرر ممکن نبوده باشد بحیثیت درینصورت مر مسماة مذکوره را بقول امام محمد شیبانی رحمه الله تعالی علیه ... بمعلوم با خذ بست و عمل قضاة با آن پیوسته ولایت رد و فسخ نکاح بوده بحکم قاضی اسلام بر رد و فسخ مذکور درست و نافذ باشد هم لطیا بینوا توجروا

روایت

در مسئله که بر تقدیر آنکه خالد مسماة عایشه مملوکه خود را بزید نکاح کرده آنگاه او را آزاد کرده باشد و مسماة مذکوره بنا بر جهل خود بخیار خود در کذا با همراهی زید مذکور معیشت از دواج نموده نموده گذشته بعد عالم بخیار آزادی خود گردیده نکاح مذکور را فسخ کرده وی قضاء قاضی اسلام غیر لازم بوده این فسخ از مسماة مذکوره درست و نافذ باشد هم لطیا

روایت

در مسئله که بر تقدیر آنکه زید اخ علاتی مسماة فلانه صغیره و ولایت اخوة صغیره مذکوره را بخالد صغیر بخشیده باشد بزوجیت با قبول ملا مقیم ولایت ابوة هم قبل البلوغ درینصورت مر مسماة مذکوره را بروایت راجحه مفتی بها حین بلوغها در وقت علمها به ولایت فسخ نکاح مذکور بوده بحکم قاضی اسلام بفسخ مذکور وی بحضور پدر زید کر صغیر مذکور درست و نافذ هم لطیا

١١٩

باب في معرفة التماثل والتداخل والتوافق والتباين بين العددين وتماثل العددين كون احدهما مساويا للآخر وتداخل العددين المختلفين ان يعد اقلهما الاكثر اي يفنيه او نقول ان يكون اكثر العددين منقسما على الاقل قسمة صحيحة او نقول ان يزيد على الاقل مثله او امثاله فيساوي الاكثر او نقول ان يكون الاقل جزءا للاكثر مثل ثلاثة وتسعة وتوافق العددين ان لا يعد اقلهما الاكثر ولكن يعدهما عدد ثالث كالثمانية مع العشرين يعدهما اربعة فهما متوافقان بالربع لان العدد العاد لهما مخرج لجزء ذلك الوفق وتباين العددين ان لا يعد العددين معا عدد ثالث كالتسعة مع العشرة وطريق معرفة الموافقة والمباينة بين العددين المختلفين ان ينقص من الاكثر بمقدار الاقل من الجانبين مرة او مرارا حتى اتفقا في درجة واحدة فان اتفقا في واحد فلا وفق بينهما وان اتفقا في عدد فهما متوافقان في ذلك العدد ففي الاثنين بالنصف وفي الثلاثة بالثلث وفي الاربعة بالربع هكذا الى العشرة وفيما وراء العشرة يتوافقان بجزء اعني في احد عشر بجزء من احد عشر وفي خمسة عشر بجزء من خمسة عشر فاعتبر هذا

بر موجب که محضر هذا چو مسلم مکلف محقون الدم على التأبيد است مدعی علی اکه در او وصف مذکوره مثل محضر هذا کلوله که وده بکلستک انضای محامد علی باشیین مدعی عمدا زد بغیر حق که بسبب ضرب مذکور محضر هذا احد از نشیین مدعی خشک کردیده و نیز منفعت جماع و در دکر از وی فوت شده و انقطاع ما کردیده ولهذا دیت کامله نفس مدعی علیه از دیت

محضر دعوی لواط

بر موجب که هذا اکه چو مسلم مکلف محقون الدم على التأبيد است که این مدعی علی الفعل شنیع لواط که ادخال ذکر در دبر است اجبار ساینده بغیر حق میطلبم از جناب که حاکم شرع شریف بقید دوام حکم محضر هذا را یکی از امور فکر در حاشیه تحریر نماید رای شریف خود فرمایند لح

محضر غره جنین

بر موجب که محضر هذا که چو مسلم مکلف محقون الدم على التأبيد است بمشت خود بشکم عائشه بنت عبد الله زوجه شرعیه مدعی عمدا زد بغیر حق که بسبب ضرب مذکور محضر هذا یک جنین چو مستبان بخلق از شکم عائشه مذکوره میتا ساقط شده است لهذا غره جنین مذکور که بخصد شکه نقره سره وزن سبعه رایجه است بر محضر هذا که از عجمت وعاقله ندارد از بهر ورثه جنین مذکور مانده ایم پس تا غره جنین مذکور میشاید بنا بر وجود نخیان از اخوه دا خوات برنشش تیر قسمت یافته عائشه مذکوره را یکتیر و مرا پنج تیر میرسد واجب است بر محضر هذا که حصه مرا از غره جنین مذکور در دست بمن داده ادا نماید متمردست لح

محضر قصاص سن

دعوی مدعی علیه بما شوهر بر محضر هذه که مسماة عائشه بنت عبد الله نادر است بر موجب که محضره هذه که حره مکلفه مسلمه محقونة الدم على التأبيد است بشک بدهان مدعیه کرد او وصف مذکوره مثل محضره هذه ام عمدا زد بغیر حق که بسبب ضرب مذکور محضره هذه که یکی دندان سفید صحیح سلیم اصلا از طواحین علویه اقصی از جانب یسار مدعیه بیخش شکسته افتاد که امستو بامکن فیها القصاص لهذا بر محضره هذه قصاص دندان موصوف مدعیه لازم شده است واجب است بر محضره هذه که تمکین نماید تا که مدعیه دندان موصوف محضره هذه را که امثال مدعیه قایم است قصاصا بشکند تا بقدر کسر مذکور بر ابر متمردست لح

محضر

باب التصحيح انما يحتاج في تصحيح المسائل الى سبعة اصول ثلاثة منها بين السهام والرؤس واربعة منها بين الرؤس والرؤس اما الثلاثة فاحدها ان يكون سهام كل فريق منقسمة عليهم بلا كسر فلا حاجة الى الضرب كابوين وبنتين والثانيها ان يكون الكسر على طايفة واحدة ولكن بين سهامهم ورؤسهم موافقة فيضرب وفق عدد رؤس من انكسر عليهم السهام في اصل المسئلة وعولها ان كانت عائلة كابوين وعشر بنات او زوج وابوين وست بنات والثالثها ان لا يكون بين سهامهم ورؤسهم موافقة فيضرب كل عدد رؤس من انكسر عليهم السهام في اصل المسئلة وعولها ان كانت عائلة كزوج وخمس اخوات لاب وام واما الاربعة فاحدها ان يكون الكسر على طائفتين او اكثر ولكن بين اعداد رؤسهم مماثلة فالحكم فيها ان يضرب احد الاعداد في اصل المسئلة مثل ست بنات وثلاث جدات وثلاثة اعمام والثانيها ان يكون بعض الاعداد متداخلا في البعض فالحكم فيها ان يضرب اكثر الاعداد في اصل المسئلة مثل اربع زوجات وثلاث جدات واثنا عشر عما والثالثها ان يوافق بعض الاعداد بعضا فالحكم فيها ان يضرب وفق احد الاعداد في جميع الثاني ثم ما بلغ في وفق الثالث ان وافق المبلغ الثالث والا فالمبلغ في الثالث

عمدا زد بغیر حق که بسبب ضرب مذکور محضر هذا یک جنین چو مستبان بخلق از شکم عائشه مذکوره میتا ساقط شده است لهذا غره جنین مذکور که بخصد شکه نقره سره وزن سبعه رایجه است بر محضر هذا که از عجمت وعاقله ندارد از بهر ورثه جنین مذکور مانده ایم پس تا غره جنین مذکور میشاید بنا بر وجود نخیان از اخوه دا خوات برنشش تیر قسمت یافته عائشه مذکوره را یکتیر و مرا پنج تیر میرسد واجب است بر محضر هذا که حصه مرا از غره جنین مذکور در دست بمن داده ادا نماید متمردست لح

محضر قصاص سن

دعوی مدعی علیه بما شوهر بر محضر هذه که مسماة عائشه بنت عبد الله نادر است بر موجب که محضره هذه که حره مکلفه مسلمه محقونة الدم على التأبيد است بشک بدهان مدعیه کرد او وصف مذکوره مثل محضره هذه ام عمدا زد بغیر حق که بسبب ضرب مذکور محضره هذه که یکی دندان سفید صحیح سلیم اصلا از طواحین علویه اقصی از جانب یسار مدعیه بیخش شکسته افتاد که امستو بامکن فیها القصاص لهذا بر محضره هذه قصاص دندان موصوف مدعیه لازم شده است واجب است بر محضره هذه که تمکین نماید تا که مدعیه دندان موصوف محضره هذه را که امثال مدعیه قایم است قصاصا بشکند تا بقدر کسر مذکور بر ابر متمردست لح

محضر

[illegible]

محضر قصاص شجه اوذن

بر نوجه که محضر هذا اگر چه مکلف مسلم محقون الدم عالما بأن البيد آلت بالکارد تیز شجه اوذن را است صحیح سلیم مدعی را که در او مذکوره مثل محضر هذا ام بر بید عمدا بغیر حق که از ان بمعه حاصل شد لهذا بر محضر هذا اقصاص شجه اوذن از بر مدعی لازم شده است واجب است بر محضر هذا که تمکین بدهد مدعی را تا که مدعی شجه اوذن را ست محضر هذا را که اجلا بمحضر هذا اقامت قصاصا بکارد تیز قطع نمایم تمرد است میطلبم

محضر قصاص حشفه

بر نوجه که محضر هذا اگر چه مکلف مسلم محقون الدم عالما بأن البيد آلت جهد علی اکه در او وصاف مذکوره مثل محضر هذا ام بدر والفظ ام خود غلط یعنی حشفه ذکر صحیح سلیم مدعی را بکارد تیز ببرید عمدا بغیر حق که از ان بمعه حاصل شد لهذا بر محضر هذا اقصاص حشفه ذکر مذکور را از بر مدعی لازم شده است واجب است بر محضر هذا که تمکین نماید تا که مدعی حشفه ذکر محضر هذا را بقدر ضرورت دیده قصاصا بکارد تیز قطع نمایم تمرد است میطلبم

محضر طلب صغیر بالغ شده مال خود را از وصی خویش

بر نوجه که محضر هذا اشکه موصوفه در صدر بدل صلح صحیح شرعا از دعوی دیت خاله مقتول پدر و مورث مدعی را از بد قاتل وی وصایة شرعیة مدعی قبل گرفته از تسلیم آن بمدعی که رشید بالغ گردیده ام ابا مینماید بغیر حق واجب است بر محضر هذا که تنکه مذکوره را عینا اگر باشد قائم والا عند الاستهلاک مثلا بمدعی بدهد تمرد است میطلبم

محضر احداث ید

بر نوجه که محدود مذکور حق و ملک مدعی است که محضر هذا بغیر حق خود حال صوفی در محدود مذکور احداث ید نموده است متصرف گردیده واجب است بر محضر هذا که قصر ید از ان نموده بمدعی تسلیم نماید تمرد است میطلبم

[illegible]

محضر دعوی قرض و بدل اجاره

بر نوجه که محضر هذا اشکه مذکوره در صدر را اول حق و ملک مرا از مدعی قرض گرفته بحوایج خود صرف نموده و نیز محضر هذا حویلی مذکور در بین و نیم خود را بیع بات شرعی بدل مذکوره در صدر ثانیا مدعی فروخته بعد از تقابض فی البدلین ام از مدعی گرفته هر یکماه کامل قمر بدل تنکه مذکوره موصوفه باجاره صحیحه شرعیه گرفته و در مدت مذکوره استیفاء منفعت نموده است که حال مدعی بیع مذکور را فسخ نمودم واجب است بر محضر هذا که تنکه مذکوره در صدر ادا نماید تمرد است میطلبم

مثل محضر دعوی حریت عبد

بر نوجه که مدعی حر و حر الاصل ام در فراش حریت از ما در حره خود تولد یافته ام با وجود آن محضر هذا مدعی را استعباد مینماید بغیر حق واجب است بر محضر هذا که از استعباد بغیر حق خود باز ایستد تمرد است میطلبم

محضر سجل قهری

بر نوجه که تو وش محضر هذا که از وجه اخذ تنکه کذا ثمن اسب مذکور در بین سجل مشترای خود از مدعی بنا بر مستحق گردیدن آن بملک مطلق بوجه مسطور در بین سجل بر مدعی مینماید او در ست او بغیر حق است بسبب آنکه اسب مذکور فی هذا السجل حق و ملک نتاج مدعی از مادیان مدعی حال کون ملکه تولد یافته بود که استحقاق بوجه مذکور فی هذا السجل سهوا و غلطا واقع شده است لهذا واجب است بر محضر هذا که از بوض مذکور خود باز ایستد تمرد است میطلبم

محضر قصاص مرفق و محضر قصاص مفصل آنو

بر نوجه که محضر هذا اگر چه مکلف مسلم محقون الدم عالما بأن البيد آلت بشمشیر برآورت ساعد صحیح سلیم مدعی را که در او وصاف مذکوره مثل محضر هذا ام از مفصل مرفق آن قطع نمود عمدا بغیر حق ممکن حد القصاص از بر فاصل شد لهذا بر محضر هذا اقصاص مفصل مذکور را از بر مدعی لازم شده است واجب است بر محضر هذا که تمکین نماید تا که مدعی مفصل ساعد محضر هذا را قصاصا بکارد تیز قطع نمایم تمرد است میطلبم

محضر دعوی بقیه مهر بعد از فوت زوج

بر نوجه که تنکه مذکوره در صدر حاصل بر ذمه محضر هذا از وجه بقیه مهر و اصلات مسماة عایشه بنت حلیمه منکوحه زوجه شرعیه مرحومه محضر هذا بود از بر بعض وی دین لازم الادا بود که قبل از استیفاء شی از آن از محضر هذا عایشه مذکوره وفات نموده اتمام اموال مذکوره در صدر را ما که الی زمان موتها حق و ملک وی بود بورثه خود میراث گذاشت و ورثه از وی شوهر محضر هذا و پدر مدعی ماندیم پس شرعا متروکه مذکوره بیننا بر دو تیر قسمت یافته هر که ام از آن مدعی و محضر هذا را یک تیر رسید با وجود آن محضر هذا تمام اموال مذکوره در صدر را گرفته متصرف شده حصه مرا از اموال مذکوره بمن نمیدهد بغیر حق واجب است بر محضر هذا که حصه مرا از اموال مذکوره از آنچه قائم است عینا والا از مثلی آن مثل و از قیمی آن قیمه مذکوره بمن بدهد تمرد است میطلبم

محضر دفع

بر نوجه که محضر هذا اقرار طوعا بکذب دعوی مذکوره در محضر خود کرده گفت که تو بر من دعوی کذا کردی لهذا انه عدی در و غاید تو نمودم واجب است بر محضر هذا که از دعوی مذکوره خود باز ایستد تمرد است میطلبم

بر نوجه که عبد مذکور که سعید نام مذکور در صدر حق و ملک مرا از بهای تو پرداخته گفته از محضر هذا گرفته قبل از رد مجهول گردیده است از وی ترکه وافیه بل فاضله بضمان آن در بد محضر هذا که از ورثه وی و قابض بر جمیع ترکه از وی است مانده است واجب است بر محضر هذا که تنکه مذکوره در صدر را که قیمت عبد مذکور روز موت وی است او الا از مال ترکه وی بمن بدهد تمرد است میطلبم

محضر دفع

بر نوجه که دعوی محضر هذا از وجه اموال مذکوره در محضر خود در این از مسماة آیم جان بنت زبید که بمسطوره است فی محضر هذا دعوا است بر مدعی مینماید او در ست او غیر مسموع است بسبب آنکه عبد الله و الد موص وکاله مطلقه عامه شرعیه ثابته بالبینة از قبل مسماة آیم جان مذکوره بعد از تنکه کذا مقبوضه خود از دعوی اموال مذکوره و غیرها وکالة موصوفه بعمور بابی پدر و مورث من مدعی و میکر و گذشته ابرا عام ذمه وی را نموده بود عالما بمعنی الابراء و مع الاسقاط مع قبوله واجب است بر محضر هذا که از دعوی خود باز ایستد تمرد است میطلبم

[illegible]

محضر اموال قیمی بر سارقین

یک جامه نور ساقیه قیمت یک اشرفی طلا احمر کم ثقاله بنجار الضرب ... ویک ... عرضا و طول ... متاع بخارای شریف قیمت ده اشرفی موصوف وسه جامه الاجه ریسمان نور ساقیه قیمت هر کدام یازده تنکه نقره سره وزن سبعه بخارای شریف الضرب رایجی ... یک کورته ... یک اشرفی موصوف و دیگر چیزها بهمین قیاس است

دعوی میکنم من مدعیه ... بر محضرین ... ولد ... شریف ولد کریم ... بدین وجه که محضرون ... اموال مذکوره فی الصدر حق و ملک من مدعی را از خانه من که در موضع کذا است شب خفیه اخذ نموده برده متصرف شده اند بغیر حق واجب است بر محضرین ... که اموال مذکوره فی الصدر را از آنچه قائم است عینا و از آنچه هالک ... بالمثل قیمت مذکوره که قیمت یوم الاخذ ... است بمن مدعی ... تسلیم نمایند ...

محضر سرقه اموال قیمی و مثلی بطریق غصب

... [illegible]

محضر اموال بر سارقین از مثلیات فقط

... [illegible]

محضر

محضر شفعه که بسبب اقاله

بر بنوجه که محضر هذا ... در صدر اول حق و ملک خود را ... بیع بات ... بمدعی ... فروخته بعد از تقابض فی البدلین بیع مذکور را برضای ... اقاله و فسخ نموده مبیع مذکور را قبض شرعی نموده است ... من مدعی در مبیع مذکور شفیع و جار ملاصق ام ... که حد کنار ... در صدر ... حق و ملک ... کنار مبیع مذکور ... طلب مواثبه ... طلب ... تسلیم نماید ...

محضر غبن در قسمت

... [illegible]

محضر فسخ غبن در قسمت

... [illegible]

محضر اموال و اشیا قیمی و مثلی بر غاصبین

یک ... اسپ ... سفید ... بخارای شریف ... قیمت ... نقره سره وزن سبعه رایج ... و یک ... پنج ساله قیمت ... اشرفی طلا احمر ... بنجار الضرب

دعوی میکنم من مدعیه ... بر محضرین ... بدین وجه که محضرون ... اموال مذکوره فی الصدر حق و ملک من مدعی را ... اخذ کرده برده متصرف شده اند بغیر حق واجب است بر محضرین ... که اموال مذکوره را از آنچه قائم است عینا و از آنچه هالک ... قیمت مذکوره که قیمت یوم الاخذ است بمن مدعی ... تسلیم نمایند ...

محضر گاو و مرکب و اسپ بر اخذان

یک گاو ... سیاه تخمینا ... ساله قیمت ... اشرفی طلا احمر کم ثقاله بنجار الضرب رایجی ... و یک مرکب ... پنج ساله قیمت ... [illegible]

محضر قیمی اموال ... [illegible]

... [illegible]

محضر

محضر دعوی گندم و کاه

شش ... گندم ... کشت ... بزرگ بخارا ... کاه ... گندم سفید میده ... وسط ... [illegible]

بدین وجه که محضر ... گندم و کاه مذکور ... حق و ملک ... بغیر حق واجب است بر محضر ... بمن ... تسلیم نمایند ...

محضر دعوی برابر کردن زمین

... [illegible]

محضر ... [illegible]

... [illegible]

محضر ... [illegible]

... [illegible]

محضر دعوی حصة الارض

برین موجب که گندم موصوف بصد ساز حاصل چهار ساله سر طناب زمین حق مدعی بمزارعت صحیح شرعیه بالنصب جاریه بینها در حصة الارض مدعی تعلق یافته است که محضر هذا گندم مذکور را گرفته متصرف شده بهم رسانیده بغیر حق واجب است بر محضر هذا که گندم مذکور را در صدر از عینا اگر باشد قائم والا عند الاستهلاک مثلاً در موضع مذکور که مکان اخذ آن است بمدعی بدهد متمرد است

محضر حق القرار

برین موجب که مدعی در محدود فی الصدر که ملک سلطانیه و خالیه از بنا و سکنه غیر است در مدة ده سال زنده شرع شده هر سال دوران از بذر ملک خود کشت و زراعت نموده حصة الخراج اما از قرار واقع آن بحاله الاخذ آن داده آمده لحال زمین مذکوره مشغول بعلامات و کردارات مدعی و در ید و تصرف مدعی است با وجود آن لحال محضر هذا زمین مذکوره قبل از مدت مذکوره بکار زنده که در دست پدر من بود و ما انه الآن ظلماً منه از دست تو میگیرم گفته بلا وجه شرعی بر مدعی دخل و تعرض مینماید بغیر حق واجب است بر محضر هذا که از تعرض مذکوره خود باز ایستد متمرد است

روایت حق القرار

بر تقدیر آنکه زید در چهار طناب زمین مملکه سلطانیه و خالیه از بنا و سکنه غیر بوده است در مدت بیست سال کار زنده شرع شده هر ساله دوران از بذر ملک خود کشت و زراعت نموده حصة الخراج اما از قرار واقع آن بحاله الاخذ آن داده آمده باشد که لحال زمین مذکوره مشغول بعلامات و کردارات و اشجار و بر بوده باشد حالت عمرو میگوید زمین مذکوره زید مذکور اول از غیر بوده تحول خالد که زمین مذکوره قبل از مدة مذکوره در دست تراب بر خویش من بود و لحال ما انما از دست زید مذکور استرداد نموده میگیرم بسند شرعی لا یعتبر باشد بدلیل آنکه قول خالد مذکور که من مذکوره را بکار زنده داده بودم و انما از دست و استرداد نموده میگیرم این دعوی را از روی بودن بنا بر آن درست و غیر صحیح بوده و دعوی مذکوره بینه و خلف مترتب نباشد بدلیل

محضر

محضر قیمه خشبات بر اخذ متلف

ده چوب سفیدار و نه چوب بکم و سی چوب قایمه سفیدار و دو چوب توت و یک زردآلو متلفات قیمت سه اشرفی جدید حمر یکمثقالی بخارایی الشریف

دعوی میکند مدعیه عابده بارم بر محضر هذا که سیدهای ولد نظر بای است برین موجب محضر هذا چوبهای مذکوره فی الصدر حق و ملک مدعی را از درون رباط من که در موضع کذا است علانیة گرفته برده متصرف شده تلف نموده است بغیر حق واجب است بر محضر هذا که چوبهای مذکوره را قیمه مذکوره که قیمه یوم الاخذ آن است بمدعی بدهد متمرد است مطلوب شرعی

محضر انواع هیزم متلفه بر متلف

پنج اشتر هیزم خار بیتاق و یک اشتر هیزم تراشه زردآلو و سه اشتر بیده خشک کبود و دو اشتر هیزم پوست و ده اشتر هیزم متلفات قیمه چهل حبابگه نقره سره وزن سبعه ایجه بخارایی الشریف بیغرب

دعوی میکند مدعیه عابده ام بر محضرین بولاء که قربان و شریف و صادق اولاد فیض احمد که ساکنین اند در موضع لسته گنت ولایت شف از توابع بخارای شریف صانها الله عن الآفات و البلایا برین موجب محضرون بولاء اموال مذکوره فی الصدر حق و ملک مدعیه را از حویلی من که در موضع کذا است گرفته متصرفون شده تلف کرده اند بغیر حق واجب است بر محضرین بولاء که اموال مذکوره را قیمه مذکوره که قیمه یوم الاخذ آن است بمدعیه بدهند متمردون

محضر گاه و جواری بابه و بیده متلفات بر متلفات

برین موجب که محضرون بولاء اموال مذکوره فی الصدر حق و ملک مدعی را از درون رباط من که در موضع کذا است اخذ نموده برده متصرفون شده تلف نموده اند بغیر حق واجب است بر محضر بولاء که اموال مذکوره را [illegible] در موضع مذکور را قیمه مذکوره که قیمه یوم الاخذ آن است بمدعی بدهند متمردون

محضر قیمه برگ توت که بیخ مع اغصان متلفه

هفده درخت توت پیوندی که بیخ کلان کثیر الاغصان خوش برگ قایمات در لب جوی عام موضع کذا قیمت سه اشرفی جدید احمر یکمثقالی بخارایی الشریف

دعوی میکند مدعون که نذر و شریف و رحیم ایم بر محضرین بولاء که ظریفه و کریم و سلیم اولاد [illegible] اند برین موجب که محضرون بولاء درختهای مذکوره فی الصدر حق و ملک مدعین را اصلاً مع اغصان الآن قطع نموده شاخ و برگ مع اغصان آن گرفته برده برگهای او را بکرم پیله خورانیده اغصان او را هیزم کرده سوزانیده تلف نموده اند بغیر حق واجب است بر محضرین بولاء سه اشرفی موصوف فی الصدر که قیمه یوم الاخذ و الاتلاف آن است بمدعین بدهند متمردون مطلوب شرعی

شرح علی بکم وجوب الضمان اتلاف مال الغیر

محضر قیمه پوشش خانه متلفه بعد نقض

دعوی میکند مدعیه که من عبد جهدم وصایة شرعیه از قبل بابای مجنون منصب شریعت پناه قاضی عابد جان قاضی حالی تومان کذا العدم الاب و الجد الصحیح و وصیهما و وصی وصیهما و در تحت شرع آقوا و کونه تحت ولایة بر محضر هذا که یوسف ولد کریم مذکور است برین موجب که محضر هذا یکدر خانه نه بار و سه جفت بلند پوش مع سه در بعداد و چهار ترانش و هشت و قلمه سفیدار مع سنگ تنشو فرکال حق و ملک مجنون مذکور را که قائم در حویلی ملک مجنون مذکوره در موضع کذا است علانیه سکینات مذکوره او را کلاً گرفته برده تلف نموده فاما قیمه آن از برای مجنون مذکور داده واجب است بر محضر هذا که اشرفی مذکوره فی الصدر را که قیمه یوم الاخذ و الاتلاف آن است بمدعیه بدهد متمرد است مطلوب از حقوق صغیر

محضر هیزم و کنده جوان چوب تخته و قایه و چوب بکم و تخته بیخ باب

دو هزار هیزم خار چوب مالی چوب خشک کلان بند قیمه یکصد تنگه و یک کنده چنار روغن خورده کنده خوب قیمت پنج تنگه موصوف و دو چوب کنده توت نو بر کلان غوش چهار تراش قیمه هر کدام شانزده تنگه موصوف و نه جفت در بعدادی کنده کار درست قد نو عمده خوب قیمه پنج اشرفی موصوف و سیزده عدد چوب بکم مقطوعات کلان و دو از خشک بیخ باب خوب قیمه شش اشرفی موصوف و ده چوب قایمه سفیدار طولاً هفت گز مقطوعات خوب خشک قیمه یازده تنگه موصوف و تخته توت طولاً سه گز عرضاً یک گز مساحت متعارف از قبل مشابهت اموال محضرین نار بای و مار بای اولاد ملا نظر مذکور اند برین موجب محضرین بولاء اموال مذکوره فی الصدر حق و ملک موکل مذکور مدعی از درون رباط موکل من که در موضع کذا است گرفته متصرفان شده بغیر حق واجب است بر محضرین بولاء که اموال مذکوره را اگر قائم است عیناً در موضع مذکور والا قیمه مذکوره که قیمه یوم الاخذ آن است بمدعی بدهند متمردون

محضر قیمه مرکب بز و گوسفند از مدعی بر سه کس هر کدام بهر کدام

یک زو رکب سیاه ابلق قیمه دو اشرفی موصوف و یک بز ماده سیاه دو ساله قیمه نیم اشرفی موصوف و یک گوسفند قره جاری قیمه یک اشرفی موصوف

دعوی میکنیم ما مدعون که عابد و عابده و نادره ایم بر محضرین بولاء ناصر و ساجده و کاظم اولاد [illegible] است برین موجب که ناصر هذا مرکب مذکور فی الصدر حق و ملک عابده مدعیه را و ساجده بز مذکور فی الصدر حق و ملک عابده مدعیه را و کاظم هذا گوسفند مذکور فی الصدر حق و ملک نادره مدعیه را در موضع کذا گرفته متصرفون شده اند بغیر حق واجب است که بر ناصر هذا مرکب مذکور را بعابده مدعی و ساجده بز مذکور را بعابده و کاظم هذا گوسفند را بنادره مدعیه اگر قائم است عیناً والا قیمه مذکوره که قیمه یوم الاخذ آن است بمدعیان بدهند متمردون

محضر دعوی حقارت مع شکوه

برین موجب که محضر هذا یک مذکوره در صدر حق و ملک من را در غیبت من مدعی از خانه من مدعی گرفته تلف نموده است بغیر حق و نیز محضر هذا بوجه شرعی من مدعی را دشنام کرده از کرابه من مدعی گرفته دعوی کرده با الفاظ قبیحه شنیعه موجبة التعزیر که تفصیل آن از استفسار جناب شما بیان میسازم دشنام و حقارت کرده ایذا و اهانت کلی بمن مدعی رسانیده بغیر حق واجب است بر محضر هذا که ملکه مذکوره در صدر را مثلاً عوض بمدعی بدهد مطلوب از حضرت شما که حاکم شرع شریفید دام عزکم محضر هذا را تعزیر مناسب شرع شریف نموده الضرب و الحبس و غیرها فرمایند متمرد است و تا که مرا رفع عار محضر هذا را که بار رسوایی ناس اعتبار دهاند از اجر شما رحا کرد

برین موجب که محضر هذا بیست اشتر مذکور را در بیست سیمل املاک خود مدعی است گفته ملکاً مطلقاً دعوی نموده بینه و بحکم قاضی اسلام از دست من مدعی قبض نموده بیست سیمل استحقاق الاجماع داده که من مدعی بثمن مسمی بزید بایع خود و زید مذکور بزینب ای بایعه خود بثمن مسمی خود رجوع نموده هر کدام ثمن مسمی خود را از او گرفته زینب ای مذکوره بثمن مسمی خود بعمر بایع خود رجوع نموده بود که عمر مذکور دعوی نتاج و خانه زاد او انکار و در نزد قاضی کذا این اشتر ملک خود نموده اثبات بینه معدله و بحکم قاضی مذکور بثبوت شرعی رسانیده بیست سیمل قبض را بو داد که زینب ای مذکوره سیمل مذکور را بزید مذکور داده و زید مذکور را اجماع داده هر کدام رجوع بثمن مسمی خود نموده اند از بایعان قبض شرعی نموده شرعاً مراد ولایت رجوع بیست اشتر مذکور بر محضر هذا بوده است چون اثبات محضر بر الاستحقاق مذکور شرعاً و علیها قاطع شده بوده است و واجب است بر محضر هذا که بیست اشتر مذکور را که [illegible]

محضر اموال منقولات متلفات بقیمة متلفات

یک صندوق قراة و یک چوبین و یک لگند مسی و یک کوزه مسی و یک افتابه مسی و سه لگنبای بخرون و یک طبق چینی و یک [illegible]
و یک مس کلان و یک صندوق اوروسی و یک صندوق نقشی و سه کوزه جیت جایمار و دو چادر شب کشیده
و یک جامه اورس و یک کورته صوف مردانه و یک خفه بند طلای و یک بند هیکل طلا و سه قالین و دو گلیم و یخ
سوز نه چیت قلعه کل متلفات قیمة شصت اشرفی صیاحر کمیتقالی بکار رالقرب بقرب

دعوی میکنم من مدعی که من یوسف ام بر محضر هذا بولاد که مادره و فاطمه و ساجده بنات نظر بای اند بدین موجب که محضر
هذا بولاد اعیانیه مذکورات امتعه فیکلهم در سفر بودم اموال مذکوره فی الصدر حق و ملک من مدعی را از خانه من که
در موضع کذا است خفیة اخذ نموده برده کل او را تلف کرده اند بغیر حق واجب است بر محضر هذا بولاد که
اموال مذکوره قیمة یوم الاخذ و الاتلاف آن است بمن مدعی بسپارند متمردانند تح
شصت اشرفی صیاحر کمیتقالی بکار رالقرب بقرب از وجه قیمة دو طناب زمین خرجی مستهلک بالبیع
والتسلیم الی المشتری که واقع است در موضع کذا محدوده کذا و یک طناب باغ ملک که واقع است در موضع کذا
محدوده کذا و کذا فواصل فی الکل معلوم است. محضر دعوی تلف کردن بایع زمین را بنابر بیع الی المشتری

دعوی میکنم من مدعی که نام من [illegible] بر محضر هذا که سید [illegible] بن [illegible] بدین موجب که سید هذا دو طناب زمین
حق و ملک من مدعی را استهلاک بالبیع والتسلیم الی المشتری نموده تلف کرده بغیر حق و ما رهذا لطناب باغ
محدود مذکور فی الصدر حق و ملک مرا از دست ید بر انداخته نموده متصرف شده است بغیر حق واجب است بر سید هذا که
دو طناب زمین فی الصدر را قیمة مذکوره که قیمة یوم الاخذ والاتلاف آن است بمن مدعی بدهد والیوم واجب است
بر ما رهای هذا که باغ محدود مذکور فی الصدر را اقر [illegible] نموده بمن مدعی تسلیم نماید متمردانند مظلوم تح

محم

محضر دعوی مشتری گوسفند بر بایع

دعوی میکنم من مدعی که عبد الصمد ام بر محضر هذا که خانزاده ولد ایلمراد است بدین موجب که محضر هذا ده گوسفند حق و ملک خود را که
هر کدام انها ده سکه است بتو فروختم گفته بود من مدعی که الثمن ابدا ده سکه قبول کرده بودم لهذا گوسفند مذکور در صدر
حق و ملک من مدعی گردیده واجب است بر محضر هذا که چون من سکه مذکوره را میدهم گوسفندهای مذکوره را بمن مدعی متمردانند تح

محضر دعوی استیجار

دعوی میکنم من مدعی که عبد الصمد ام بر محضر هذا که ایشان بای جلوتاش بای است بدین موجب که من مدعی هشتاد و طناب زمین
حق و ملک محضر هذا را در مدت ده سال در هر سال بمبلغ ده سکه از برای درخت نشاندن استیجار نموده بودم
مع قبول محضر هذا استیجار مذکور را امعاطه مذکوره بوجه مذکور رورت بوده محضر هذا را قبل از انقضاء مدت ولایت
فسخ آن نبوده است با وجود آن محضر هذا از وجه فسخ اجاره مذکوره و اخذ آن بر من مدعی تعرض مینماید
بغیر حق واجب است بر محضر هذا که از تعرض مذکور خود باز ایستاده بر من مدعی مزاحم نشود متمردانند تح

محضر دعوی مستاجر سکنی سکنا چولی اخا بر اجاره مدت دوم

بدین موجب که محضر هذا چولی حق و ملک خود را که واقع است در موضع کذا معلوم الحدود و هیناو در هر سال بمبلغ کذا
مدة بمن باجاره داده من مدعی در ان در یک سال کامل و یک روز از سال ثانی سکنی بجا آورده ام لهذا
در سال ثانی صحیح گردیده محضر هذا را قبل از مضی سال ثانی ولایت فسخ اجاره مذکوره و اخراجات بر من تعرض
مینماید بغیر حق واجب است بر محضر هذا که از تعرض مذکور خود باز بر من مدعی مزاحم نشود متمردانند تح

محضر ودیعت مرکب بر سری باشد

بدین موجب که من مدعی مرکب کور در صدر حق و ملک خود مرا در سری کذا بمحضر هذا بالودیعت سپارده بودم مع قبوله ذالته [illegible]
محضر هذا مرکب مذکور را ضایع کرده تقصیر در حفظ آن کرده که بسبب آن مرکب مذکور هلاک گردیده بمن خوارده است لهذا محضر هذا قیمة
یوم التضییع آن سکه موصوفه در صدر است از بر ما ضمان گردیده است واجب است بر محضر هذا که سکه موصوفه در صدر را که مثلا عشر بمن مدعی متمردانند تح

محضر استهلاک زراعت

پنجصد سکه نقره سره آنی از وجه قیمة زراعت نابتة قائمة در عرض چهار طناب زمین که واقعست در موضع کذا و یا بورستان
بدین موجب که محضر هذا گوسفندهای خود را قصدا در بالای زراعت گندم نابتة قائمة در محدود در صدر حق و ملک من مدعی
سر داده زراعت مذکوره مرا خورانیده تلف کرده است بغیر حق لهذا محضر هذا ضامن قیمت زراعت مذکوره که
سکه مذکوره در صدر است از بهر من مدعی گردیده چون که قیمت زمین مذکوره بر تقدیر بودن ملک مع زراعت مذکوره
یک هزار پنجصد سکه موصوفه بدون آن هزار سکه موصوفه است واجب است بر محضر هذا که سکه موصوفه در صدر را اصلا
از وجه مذکور بمن بدهد متمردانند تح

محضر دیت دست

دعوی میکنم من مدعی که مراد بای ام بر محضر هذا که عبد الصمد عبد المومن که سالیان اند در موضع [illegible]
صانها الله مع حضرت سلطان الاعاظم [illegible] بدین موجب که عبد الصمد هذا من مدعی را بدون وجه شرعی زده قولا و فعلا اذی
و اهانت کلی بمن رسانید بغیر حق و نیز عبد المومن هذا که مسلم محقون الدم علی التابید است بتیر طوق بدست
چپ صحیح سلیم کبرای من مدعی که در او ضامن مذکوره قتل محضر هذا عمدا زد بغیر حق که بسبب مذکور محضر هذا
استخوان دست مذکور شکسته مجروح شده و جراحت ان صحت شده دست مذکور محضر هذا استخوان دست
مذکور شکسته مجروح شده و جراحت آن صحت شده دست مذکور من مدعی خشک شده شل گردیده منفعت
کبرای آن فوت شده است لهذا دیت دست مذکور که نصف دیت کامله نفس من است و آن عبارة
از پنجصد شصت اشرفی صیاحر رکمیتقالی بمثقال شرع شریف از ذهب و یا پنجهزار سکه نقره سره در هر سبعه الحکم
از فضه و یا پنجاه شتر ارباعا از بنت مخاض و بنت لبون و حقه و جذعه است از ابل عبد المومن که هر از
دیات نموده اند که مختاره خارج کهشد در مدت دو سال ثلث آن ادا و سنه اولی و ثلث ان اثناء سنه
ثانیه بمن بدهد متمردانند تسلیم از خارج که ما لم شرع حسب وجوب [illegible] که محضر هذا را قائم بیعت روز
عبد الصمد هذا را تعزیر مناسب رای شریف خود در الضرب والحبس و غیرها دیانة [illegible]

محضر

محضر دعوی احداث ید مدعی علیه بر زمین

بدین موجب که محدود مذکور فی الصدر حق و ملک من مدعی است و در ید و تصرف من بود تا زمانیکه محضر هذا احداث ید در آن
نموده متصرف شده است بغیر حق واجب است بر محضر هذا که قصر ید از ان نموده محدود مذکور را بمن مدعی رد نماید متمردانند

محضر قسم بین الزوجات

بدین موجب که محضر هذا که حر مکلف است شوهر مسمیات زینب و رابعه و جنت معسرات غیر ناشزات است و من مدعیه زوجه
شرعیه محضر هذا ام و در اوصاف مذکوره شل مسمیات مذکوره ام با وجود مذکور محضر هذا در تسویه و قسم بین من مدعیه
و زوجات مذکوره اش بر من مدعیه جور نموده ماکول و مشروب و ملبوس من مدعیه و بیتوته با من مدعیه را بوجه عدل
بجا نمی آرد بغیر حق واجب است بر محضر هذا که در امر قسم بین من مدعیه و زوجات مذکوره اش عدالت نماید متمردانند تح

محضر دعوی الدین علی الوارث

بدین موجب که فلان ولد فلان اشرفی مذکور فی الصدر حق و ملک موکل مذکور من مدعی را از روی قرض گرفته بحوائج خود صرف
نموده قبل از ادا و اشیاء از این فلان مذکور فوت شده از ورثه که وافیه بر فاضله صد شهر فی موصوف میرسد محضر هذا که
پسر فلان مذکور و وارث ورثه مانده است و محضر هذا در نزد جماعه از مسلمین اقرار طوعی بر قرض بدین
مذکور در فلان مورث مذکور خود را از بهر موکل مذکور من نموده است واجب است بر محضر هذا که چون دین متقدم
بر میراث است از ترکه مذکوره اشرفی مذکور را اشتراکا بمن مدعی بدهد متمردانند تح

محضر دعوی مال مضاربه بر میت

بدین موجب که هر با قرای مذکور و لد فلان را ابرده محضر هذا با قرای مذکور فی الصدر را از وجه مال مضاربه مستلف و دین لازم الاداء
بوده که قبل از استیفا شی را از ان با توباتاد مذکور فوت شده اثنا از بر اثر در ترکه خود میراث گذاشت و ورثه از روی فلان ولد
مانده اند بس شرعا ترکه مذکوره میان از فلان ترقسمت یافته هر یک از فلان و فلان را از فلان تر میرسد واجب است بر محضر هذا که حصه
ارثیه صغیرین مذکورین را از ترکه مذکوره مثلا بوجه مذکور بمن بدهد متمردانند [illegible]

دعوی المیراث مع التخارج

بر نوجه که سبعه اثمان مشاع محدوده که عرفا هفت جفت گاو زمین میباشد حق و ملک محمد ولد فلان بود الی زمان موته
چون وی فوت شده از برای ورثه خود میراث گذاشت ورثه او زوجه ... و چهار دختر فلانه و فلانه ...
و پنج پسر مدعیان و محمد رحیم و فلان و فلان ماندند ... مذکور یک جفت گاو زمین ... از ترکه فلان مذکور را از
موضع فلان گرفته تخارج شرعی نمود و محمد رحیم فلان مذکور یکنیم گاو زمین از ترکه مذکوره فی الصدر مشاعا از موضع
فلان گرفته تخارج شرعی نمود ... مذکور ... یکنیم گاو زمین از ترکه مذکوره فی الصدر مشاعا گرفته تخارج
شرعی نمودند شرعا بقیه ترکه مذکوره فی الصدر ... جفت گاو زمین ... مشاعا از حدود مذکوره بقیه ورثه
... قسمت شده ... فلان و فلان ... [illegible]

محضر نفقه

محضر طلب کردن زن که نفقه از شوهر خود

بر نوجه که محضر هذا ... زوجه منکوحه ... محضر هذا ... نفقه و کسوت ... داده سکنی تعیین ... حق
واجب است بر محضر هذا که نفقه کفایت و کسوت ... داده سکنی تعیین نماید متمرد است الخ

محضر دعوی ... [illegible]

بر نوجه که محضر ... [illegible]

[illegible]

محضر دعوی ... [illegible]

[illegible]

محضر دعوی طلاق ... مع مهر

بر نوجه که محضر هذا موکله مذکوره ... شرعیه ... از شرطی متعارف ... در صلب عقد
نکاح موکله مذکوره ... بطلاق نفس خود بر محضر هذا ... نفس ...
بطلاق بائن ... بسبب ... در صدر ... بر ذمه محضر هذا از وجه بقیه مهر موکله مذکوره ...
لازم الادا ... موکله مذکوره ... واجب است بر محضر هذا ... موکله مذکوره ...
زوجیت خود ... موکله مذکوره ... نماید متمرد است الخ

محضر دعوی والدین ...

بر نوجه که محضر هذا مدعیان را که پدر و مادر عایشه زوجه محضر هذا ... از زیاده ... در هر جمعه یکبار ...
... دیدن عایشه مذکوره ... منع ... بغیر حق ... عایشه مذکوره ...
در هر جمعه یکبار ... محضر هذا ... منع ... واجب است بر محضر هذا که از منع مذکور خود باز ایستد متمرد است

محضر دعوی الدین علی المیت بطریق الکفالة علی الکفیل

دعوی میکنم ... اصالة و وکالة ... فلانه بنت فلان ... و فلانه بنت فلان
ولد فلان ... فلان و فلان ... فلان ... قاضی ...
[illegible]

محضر دعوی اطفال صغار و حمل بالارث

دعوی میکنم مدعیان ... ارباب ... شاه ... میرزا بیک ... مطلقه از قبل ... خانم
بنت محمد حسین ... از قبل ... صغیره و حمل ... باقی ... میرزا محمد ... میرزا بیک ...
و صایة از قبل ... بالصغیر ... شریعت پناه قاضی فلان ... قاضی القضاة منصوب ...
لعدم الاب ... الصحیح ... تحت ولایته بمحضر هذه ...
بر نوجه که محضره هذه ... حق و ملک ... الی زمان موته چون وی فوت شد محضره هذه ...
ورثه خود میراث گذاشت ورثه او زوجه ... و حمل ماندند ...
محضره هذه ... ورثه مذکوره ... قسمت یافته ... از صغیرین ...
از برای حمل مذکور ... هفت تیر موقوف ... محضره هذه ...
... صغیرین مذکورین ...
بر محضره هذه که ... صغیرین مذکورین ... نماید متمرد است الخ

محضر دعوی مال ... عتاقه

بر نوجه که اموال مذکوره فی الصدر حق و ملک ... ولد فلان ... محمد ... بیک ولد عبد الله الی زمان موته چون
وی فوت شد ... از برای ورثه خود میراث گذاشت ... عتاقه ...
[illegible]

محضر دعوی طلاق ... مهر ...

بر نوجه که محضر هذا ... [illegible]

محضر دعوی حضانت ... صغیره محضر طلب ... صغیره را

بر نوجه که محضره هذه مادر ... صغیره ... ساله ... شوهر اجنبی کرده ساقط الحضانة ... صغیره مذکوره ...
از حضانت ... شوهر گرفته نگاه داشته ... عصبه ... اقرب ... تربیت و محافظت
... بغیر حق واجب است بر محضره هذه که صغیره مذکوره را ... متمرد است الخ

محضر دعوی محافظت و منع ...

بر نوجه که محضر هذا ... صغیره ... ساله ... بنت صلبیه ... که ... از خانه ...
بخانه خود برده ... حاضر گردانیده نگاه داشته ... احق بمحافظت و تربیت ...
بغیر حق چون محضر هذا اجنبی و غیر محرم است واجب است بر محضر هذا که صغیره مذکوره را حاضر گرداند ... متمرد است

محضر دعوی طلاق ...

بر نوجه که محضر هذا ... [illegible]

محضر ... طلاق ...

[illegible]

المدرک لبدالدیون
جواهر اخلاطی

محضر دعوی سه طلاق بسبب ضرب بیجنایت

بر نهجی که محضر هذا بیجنایت مدعیه هذه را که زوجه منه مدعیه مدخوله محضر هذا بود ضرب فاحش ظاهر الاثر نموده مع ذلک [illegible] بر خود بسه طلاق باین حرام کرداینده باین سبب نفقه عدّت در صدر که بر ذمه محضر هذا از وجه بقیه مهر و واصلات مدعیه بود دین لازم الاداء او بر امر مدعیه کردید واجبست بر محضر هذا که نفقه مذکوره در صدر را اشتباهاً با لادا زوجیت خود بر من دخل و تعرض ننماید متمرد است حج

محضر دعوی بادوحیت صغیره را

دعوی میکنم در حضور حکم که فلان نام وصایة بیع بر نهجی که خاله مذکور مدعیه را مرتوقه رود بلک عینی و ملکی صغیره مذکوره را از خاله مذکوره بیدا کرده بود و خاله مذکوره صغیره مذکوره را خوانده فرزند خود ساخته گفته بود لهذا مدعیه بعد موت خاله مذکوره را و شده در زمره سایه جوایز داخل کرده ام با وجود آن که محضر هذا صغیره مذکوره را بخانه خود نگاهداشته تسلیم نمینماید بغیر حق واجبست بر محضر هذا ... حج

محضر دفع دعوی امامت مسجد که از کذر دیگر

بر نهجی که محضر هذا بموجب شرع تقدیم بر مدعی عکوقوم مسجد موضع مذکور شده و قوم مسجد موضع وبکر میباشیم او از تو حق الامامة واجبه که مستبداری میکنیم گفته که مدعی التعرض میدهد بغیر حق بزعم آنکه تو در سابق زمان در موضع مذکور نشسته بودی شرعاً مدعی محروم بسبب شرعا درست بوده آنچه واجبست بر محضر هذا که از تعرض مذکور خود باز ایستد متمرد است حج

دعوی ثمن بهلاک مبیع در دست مشتری در بیع بخیار بایع

بر نهجی که مدعی یک راس اسب کبود سنج ساله حق و ملک خود را بمحضر هذا بدل هفت اشرفی موصوف فی الصدر بشرط خیار سه روز فروخته بودم و اسب مذکور قبل از گذشتن مدت مذکوره در دست محضر هذا هلاک شده است بسبب آن هفت اشرفی موصوف فی الصدر که قیمت اسب مذکور است از بیع بر ذمه هذا دین لازم الاداء گردیده است واجبست بر محضر هذا که هفت اشرفی موصوف فی الصدر را بمدعی ادا نماید متمرد است حج

١٣٦

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب البیع دفتر ثانی محاضرات

دعوی میکنم بیع بر نهجی که محضر هذا این مرکب سالم عن العیوب گفته بیک تنکه فی الصدر بمدعی فروخته بود مع التقابض فی البدلین ثم یا الحال بمن ظاهر گردیده که این مرکب معیوب بعیب که نشد لکه قدیم موجب الرد و منقص ثمن ان عند التجار است بوده است که مدعی عالم بعیب نبودم نه عند البیع و نه عند القبض لهذا مدعی بیع مذکور را فسخ نمودم واجبست بر محضر هذا که این مرکب را از مدعی گرفته تنکه در صدر را که تلف کرده است مثلاً بمدعی بدهد حج

بر نهجی که محضر هذا این مرکب حق و ملک خود را به بیع بات قطعی شرعی بمدعی بیدل تنکه فی الصدر اول فروخته بعد از تقابض فی البدلین اکنون گذشتن بر یکماه کامل قرار بیدل هشت تنکه با جاره صحیحه شرعیه از مدعی گرفته در مدت یکماه از آن استیفا منفعت نموده است لهذا مر آنکه فی الصدر تا بر ذمه محضر هذا دین لازم الاداء است که بجهت مدعی بیع مذکور را فسخ نمودم واجبست بر محضر هذا که در صدر را اشتباهاً بمدعی بدهد حج

محضر دعوی مدعی رد در بیع را بنا بر عقد معامله شرعیه

بر نهجی که محضر هذا صد تنکه را که خود را بمدعی قرض داده و در مدت چهار ماه کامل قرار گذشتن هر ماه ده تنکه را بمدعیست حق و ملک مرا به وی بدون معامله شرعیه بیع آن کردیاً از مدعی گرفته تلف کرده است بغیر حق شرعاً فقد بیع از عقد معامله شرعی حرام بوده مرا ولایت مسخ بدون تنکه از ما اخذه محضر هذا البته تنکه ما قرضه محضر هذا او است و ما زاد در آنچه ست فی الصدر است از محضر هذا بوده است واجبست بر محضر هذا که بیست تنکه را اشتباهاً بمدعی داده بعد ذلک از دعوی مذکور بهدوطرف التعرض بازماند متمرد است حج

محضر دعوی مشتری در بیع بنا بر شرط فاسد

بر نهجی که محضر هذا این ماده گاو را بشرط آنکه روز یک کاسه شیر میدهد گفته بیدل تنکه در صدر بمن فروخته بود مع التقابض فی البدلین شرعاً این بیع فاسد بود مرا ولایت فسخ بیع مذکور بود است که مدعی بیع مذکور را فسخ نمودم لهذا واجبست بر محضر هذا که این ماده گاو و را از کرفته تنکه در صدر را اشتباهاً بمدعی بدهد متمرد است حج

محضر فریب خوردن

بر نهجی که محضر هذا التوزیر ایمهم گفت که قیمت عدل این اسب صد تنکه میارزد است تو آنما از خرم شراندازی و مدعی که عالم بقیمت این اسب نبودم این اسب بصد تنکه فی الصدر بنا و عمل قول او خریده بودم مع التقابض فی البدلین الحال بمن مدعی ظاهر کردید که قیمت عدل این اسب بتقویم مقومین عدول هشتاد تنکه میارزد و در بیع مذکور غبن فاحش مع التوزیر موجه البایع علی المشتری متحقق است لهذا مدعی بیع مذکور را فسخ نمودم واجبست آنکه این اسب را گرفته تنکه در صدر را که تلف کرده است مثلاً بمن بدهد حج

محضر دفع دعوی فریب خوردن

بر نهجی که دعوی محضر هذا که از وجه رد این اسب بنا بر عیب قدیم که فی المسطور فی محضر دعواهست بر مدعی مینماید از دست و غیر مسموعست بسبب آن که محضر هذا این اسب را بشرط برائت از کل عیوب از مدعی خریده بوده و از جمیع عیوب آن و مدعی ابراء نموده بود مع قبول واجبست بر محضر هذا که از دعوی مذکوره خود باز ایستد متمرد است حج

بر نهجی که تنکه در صدر حق و ملک مرا از مدعی بطریق مضاربه شرکت و در عمل تجارة گرفته استهلاک نموده است بغیر حق واجبست بر محضر هذا که تنکه در صدر را اشتباهاً بمدعی بدهد حج

محضر دعوی تسلیم جاریه بر اجاره

بر نهجی که مرا اشرفی در صدر بر ذمه محضر هذا از وجه بقیه اجرة یکسال تسلیم مدعی بمحضر هذا با جاره صحیحه شرعیه جاریه بیننا با تسلیم مدعی نفس خود را در مدت مذکوره بمحضر هذا دین لازم الاداء است واجبست بر محضر هذا اشرفی در صدر را اشتباهاً بمدعی بدهد متمرد است حج

محضر خیار رؤیت

بر نهجی که محضر هذا این جامه را که در درون بقچه مستور بود بیدل تنکه فی الصدر بمنکه ندیده بودم فروخته بود مع قبض الثمن شرعاً خیار رؤیت ثابت بوده است که مدعی بیع مذکور را نا دیده در رؤیت جامه مذکوره را فسخ نمودم لهذا واجبست بر محضر هذا این جامه را گرفته تنکه فی الصدر را اشتباهاً بمدعی بدهد متمرد است حج

١٤١

محضر دعوی زیادة ثمن

بر نهجی که محضر هذا تنکه مذکوره در صدر حق و ملک مرا زیاده از ثمن که در بیع خود بوجه شرعی از مدعی گرفته تلف کرده است بغیر حق واجبست بر محضر هذا که تنکه مذکوره در صدر را اشتباهاً بمدعی بدهد متمرد است حج

محضر دعوی بیع ثمرات بر مشتری

بر نهجی که مر آنکه مذکوره در صدر بر ذمه محضر هذا از وجه ثمن اشترای مقبوض محضر هذا از مدعی بشرای صحیح شرعی جاری بیننا دین لازم الاداء است واجبست بر محضر هذا که تنکه مذکوره در صدر را اشتباهاً بمدعی بدهد متمرد است حج

محضر دعوی اقاله یعنی رد مشتری مبیع را به بایع و طلب کرده ثمن آن را از بایع

بر نهجی که محضر هذا این مرکب خود را بیدل تنکه در صدر بمدعی فروخته بود مع التقابض فی البدلین که بعد ذلک مدعی از شرای مذکور خود نادم گردیده بیع مذکور را اقاله نمودم مع قبول محضر هذا اقاله مذکوره فی مجلسها اقاله صحیحه شرعیه جاریه بیننا لهذا واجبست بر محضر هذا که تنکه در صدر را که تلف کرده است مثلاً بمدعی داده این مرکب را قبض شرعی نماید متمرد است

محضر دفع شفعه بسبب تسلیم است

بر نهجی که دعوی مذکوره در محضر هذا که از وجه شفعه که کذا الکمال المسطورة فی محضر دعواهست بر مدعی مینماید باطل است و غیر مسموعست بسبب آن که محضر هذا بعد از شنیدن شرای مدعی آنرا تسلیم شفعه خود را ابطال کرده ام آنکه میکنم گفته بود واجبست بر محضر هذا که از دعوی مذکوره در محضر خود باز ایستد متمرد است حج
و اگر دفع بسبب سکوت باشد باین نهج عبارت است تا بعد از شنیدن شرای مدعی آنرا سکوت کرده در مدت کذا طلب داده است شرعاً شفعه که آن طالب است واجبست بر محضر ...

محضر رد ماده گاو بی شیر

بر نهجی که مدعی این گاو و حافره را بگمان شیرداده از محضر هذا بیدل تنکه کذا خریده بودم تا بیا الحال ظاهر گردید که این ماده گاو شیر نمیداده بود است و مثل آنها خریده میشود از برای شیر دادن شرعاً او را است رد این ماده گاو و بمحضر هذا الوده است با وجود آن محضر هذا از وجه اخذ ماده گاو مذکور مماطله نموده از وجه اخذ ثمن آن بر مدعی تعرض مینماید بغیر حق واجبست بر محضر هذا این ماده گاو را گرفته از تعرض مذکور خود باز ایستد متمرد است حج

و لو اشتری شاة او بقرة [illegible] تحلب کذا فسد البیع فی فتاوی قاضیخان [illegible]
بعلت نسبتی شاة بقرة [illegible] تحلب [illegible]
المحلب [illegible]

محضر فسخ مشتری بیع را بشرط خیار تا سه روز

بر موجب که مدعی این ... بمبلغ ... فی الصدر را از محضر هذا بشرط خیار تا سه روز خریده بودم مع التقابض فی البدلین که تا نتا
مدعی بیع مذکور را در درون سه روز فسخ نمودم با علم محضر هذا الفسخ مذکور فی تلک المدة با وجود آن محضر هذا از اخذ ثمن ابا
کرده سکه فی الصدر را تلف کرده است مثلها بمن باید بدهد متمرد است حکم

والمراد ... الحضرة ... لا نفس الحضرة حتی اعلم صاحبه بالفسخ فی الایام الثلاثة صح الفسخ ... حضر او لم یحضر ...

محضر دعوی مبیع

بر موجب که محضر هذا اسب مذکور در صدر حق و ملک خود را بیع ثابت نافذ لازم شرعی ... سکه کذا بمن فروخته ثمن مذکور را تماما
از مدعی گرفته از تسلیم مبیع مذکور بمن عند طلبی ابا می نماید بغیر حق واجب است بر محضر هذا که اسب مذکور را بمن تسلیم نماید متمرد است

واذا سلم الثمن قبل ... سلم المبیع ...

بر موجب که محضر هذا ... چهار مثقال طلای ... حق و ملک خود را خالص با اجرة ... هر مثقال ... الموصوف
بموکل مذکور مدعی فروخته است مع التقابض فی البدلین و موکل مذکور ... طلای مذکور را بولایت ... برده
نموده آب کرده است که بعد از آب کردن از ... هر یک مثقال آن بمقدار هفت نخود مس ... آمده از جمیع
آن سه هزار و دو صد ... دو مثقال ... نخود مس ... شده است لهذا موکل مذکور را ولایت رجوع بمحضر ...
سکه مذکوره در صدر ... از ثمن مذکور بمحضر هذا بوده ... واجب است حکم

و فی فتاوی الولوالجی ... نقرة ...

محضر فسخ بیع وفا وارث متعاقدین

بر موجب که زید مذکور زمین فی الصدر حق و ملک عمرو پدر و مورث مدعی را حال حیوة ... سکه کذا ببیع وفا شرعی
خریده بود مع التقابض فی البدلین ... عمرو مذکور را ولایت فسخ بیع مذکور بود که قبل از فسخ بیع مذکور وفات یافت و ...
وارث منحصر ... وی یکی پسر مدعی مانده ... بعد ذلک زید مذکور فوت شده است و ... محضر هذا ... وارث زید مذکور است
و قائم مقام زید مذکور است مدعی بیع مذکور را فسخ نموده ثمن مذکور را تماما نقدا داده ام و محضر هذا از تسلیم ... زمین مذکور ابا ...

محضر بدل اجاره مع ماهانه

بر موجب که محضر هذا زمین ... خود را بیع ... بمبلغ ... در صدر ... بمدعی فروخته بعد از تقابض البدلین
اما آبرا ... هر یکماه کامل ... سکه کذای موصوف را ... اجاره صحیحه شرعیه گرفته ... الا ... استیفا منفعت
نمود لهذا ... آنکه موصوفه در صدر ... محضر هذا ... لازم گردید که ... مدعی بیع مذکور را فسخ نمودم و واجب است بر محضر هذا که
سکه مذکوره در صدر ... را ... بمن بدهد متمرد است حکم الدین مال واجب بالعقد جامع الرموز ...

بر موجب که مدعی ... ارض اوقاف اولاد ... را که در موضع مذکور است از متولی شرعی آن باجاره معاطو شرعیه
گرفته ... منافع آن ... بودم که محضرون ... که از ... آنقدر اشیای مذکوره در صدر را که از وجه حاصلات
سنه مذکوره اراضی مذکوره موافق عرف موضع مذکور در حصه مدعی تعلق یافته است گرفته متصرفین گردیده ...
بحوائج خود صرف کرده بغیر حق واجب است بر محضرین ... که اشیای مذکوره را مثلا در موضع مذکور بمن بدهند متمرد و ممتنع

عقد الاجارة ... ملکه ...

محضر دعوی مستاجر بر موجر باجرت ...

بر موجب که محضر هذا نفس خود را تا مدة سه سال ... سکه کذا هر سال ... که مدعی ... خدمت ... باجاره صحیحه
شرعیه گذاشته ... بعد ... آن خدمت مشروعه را بجای آورده ... از تسلیم نفس خود بمدعی ... دو سال دیگر ابا می نماید بغیر حق
واجب است بر محضر هذا که نفس خود را ... دو سال باقی مانده ... تسلیم نموده خدمت مشروعه را بجای آرد متمرد است حکم

محضر دعوی معار ... قیمت ...

بر موجب که محضر هذا اسب مذکور در صدر حق و ملک مرا عاریت گرفته تعدی کرده ... استعمال نموده است
بغیر حق واجب است بر محضر هذا که ... مذکوره در صدر را که قیمت یوم الاستهلاک است بمن بدهد متمرد است حکم

محضر طلب معار ... اسب ... سال قیمت ... سکه

بر موجب که محضر هذا اسب فی الصدر حق و ملک مرا عاریت از من گرفته بحالی از تسلیم آن ابا می نماید بغیر حق واجب است بر محضر هذا
اسب مذکور را که حاضر است بمن رد نماید متمرد است حکم

دیر ... جمع ... شرح نقایه ...

محضر ودیعت

بر موجب که زید ولد کذا که وکیل مطلق بعام شرعی از جانب مدعی عمرو است سکه مذکوره در صدر حق و ملک مرا در ولایت
در موضع ... بمحضر هذا بودیعت سپارده است مع قبوله و قبضه والتزامه بحفظ و قبل از اخذ آن زید مذکور
فوت شده است ... اولایت طلب اخذ سکه مذکوره از محضر هذا بوده ... واجب است بر محضر هذا که ... ودیعت مذکوره ... تخلیه نماید متمرد است حکم

بر موجب که مدعی اموال مذکوره در صدر حق و ملک ... بطریق ودیعت با اجره ...
سکه کذا ... از محضر هذا ... سپارده بودم مع قبوله و قبضه والتزامه بحفظ مع ذلک بحالی محضر هذا ...
مثلا ... سکه کذا اجره ... فقط ... از تسلیم ... مدعی ... قبض شرعی نموده است از تسلیم اموال مذکوره بمن ابا می نماید
بغیر حق واجب است بر محضر هذا که ... ودیعت مذکوره که قائم است تخلیه نماید متمرد است حکم

محضر ودیعت در سرای

بر موجب که مدعی مرکب ... در صدر حق و ملک خود را در سرای کذا بمحضر هذا بودیعت سپارده بودم مع قبوله و قبضه ... بحفظ
محضر هذا مرکب ... را ضایع گذاشته تقصیر در حفظ آن گردیده ... بسبب آن مرکب ... گردیده ...
لهذا محضر هذا ضامن قیمت یوم التضییع آن ... موصوفه در صدر است ... واجب است بر محضر هذا که ...

محضر ... بعد از هلاک ... در دست ...

بر موجب که مدعی ... موصوفه را از محضر هذا قرض ... در صدر حق ...
مذکور بمحضر هذا سپارده بودم مع قبوله و قبضه والتزامه بحفظ و بعد از ... مدعی ... را بمحضر هذا اموال مذکوره قبل از تسلیم ...
در دست محضر هذا سرقه گردیده هلاک شده است ... رجوع ... سکه بمحضر هذا بوده ... واجب است بر محضر هذا که
... سکه مذکوره را مثلا بمن بدهد

محضر دعوی کفالة بنفس

بر موجب که محضر هذا کفیل و ضامن بتسلیم نفس زید ولد بکر ... مدعی ... گردیده گفته بود که ...
تسلیم ... حاضر گردانیده در مکان ... الخاصمه ... تسلیم ... با قبول ... الکفالة فی مجلس الکفالة صحیحه شرعیه جاریه ... واجب است
بر محضر هذا که زید مذکور را حاضر کرده در مکان ... الخاصمه بمن تسلیم نماید متمرد است حکم

دعوی کفالة ...

محضر دعوی کفالة ... محضر دعوی مکفول له کفیل ...

بر موجب که ... در صدر بر ذمه خالد ولد بکر از وجه ... مدعی دین صحیح لازم الادا بود ... از خالد مذکور
محضر هذا کفیل و ضامن ... در صدر از جانب وی از ... گردیده ... قبول ... الکفالة
فی مجلس الکفالة صحیحه شرعیه جاریه ... واجب است بر محضر هذا که ... در صدر را مثلا بحکم کفالة مذکوره بمن بدهد متمرد است حکم

محضر ... کفیل ... از جهت غیبت و عدم تعیین مکان ... تا تعیین مکانش

بر موجب که مدعی از وجه زید ولد عمرو کفیل ... محضر هذا شده ... المطالبه بمحضر هذا تسلیم کرده ... زید مذکور
غایب ... مکانه گردیده است که مکان ... آن غیر معلوم است لهذا مطالبه ... از مدعی ساقط شده است با وجود
آن محضر هذا از وجه احضار زید مذکور به مدعی ... بغیر حق واجب است بر محضر هذا که از ... خود باز ...

محضر حواله

بر موجب که ... در صدر بر ذمه بکر ولد عمرو از وجه ... معروف الی الحاجة از بهر مدعی دین صحیح لازم الادا بود که
بکر ولد عمرو مذکور به سکه در صدر مرا بمحضر هذا حواله صحیحه شرعیه نموده بود که محضر هذا حواله مذکوره را قبول کرده ... در صدر را
ما قبله ... شده بود مع قبوله فی مجلسها حواله صحیحه شرعیه ... واجب است بر محضر هذا که ... در صدر را مثلا بحکم حواله مذکوره ...

محضر دفع حواله

بر موجب ... محضر هذا از وجه ... فی الوثیقه ... المسطوره ... دعوا ...
بسبب آنکه مدعی ... سکه ... حواله صحیحه شرعیه نموده بودم مع قبوله ...
... واجب است بر محضر هذا که از دعوی مذکوره خود باز ... متمرد است حکم

محضر فسخ بیع وفا از جانب بائع

بر موجب که محضر هذا محمود ... فی العقد حق و ملک مرا ببیع وفا شرعی ... سکه کذا از مدعی خریده بعد از تقابض فی البدلین ...
... که مدعی ثمن مذکور را نقد کرده بیع مذکور را فسخ نمودم محمود مذکور را ... سپارد بغیر حق واجب است
بر محضر هذا که ثمن مذکور ... محمود مذکور را تسلیم نماید متمرد است حکم

مبادا بیت کہ حدود مبیع را در صدر اول نوشته میشود

محضر فسخ بیع وفا از جانب مشتری

بموجب که محضر ہٰذا زمین کذای فوو رکہ در بین وثیقه در دست ما است بیع قطعی شرعی بمبلغ کذا [illegible] مع التقابض فی البدلین کہ اکنون مدعی بیع مذکور را فسخ نمودم واجب است بر محضر ہٰذا کہ ملک مذکوره در صدر را امتثالاً بجا بما متمرد است [illegible]

محضر دعوی شفعه که خلیط در حق مبیع

بموجب که محضر ہٰذا محدود در صدر اول را بالشراء ثابت ثابتا نافذا لازم شرعی بمبلغ کذا از صاحب ملک آن خریده است مع التقابض فی البدلین که مدعی شفیع خلیط در حق مبیع مذکورم بانیط لقه لا محدود و [illegible] جوی خاص موضع مذکور را بحقوق [illegible] طلب مواثبه [illegible] و طلب اشهاد [illegible] نزد محضر ہٰذا که اقرب [illegible] و طلب خصومت [illegible] واجب است بر محضر ہٰذا که [illegible] مبیع مذکور را بجا تسلیم نماید متمرد است [illegible]

محضر شفیع که خلیط در نفس مبیع مثل خلیط در حق مبیع است [illegible] بموجب که محضر ہٰذا النصف شایع محدود در صدر [illegible] مدعی شفیع خلیط در نفس مبیع مذکورم بانیط لقه نصف شایع محدود و حق ملک [illegible]

بموجب که موکل [illegible] مدعی محضر ہٰذا [illegible] محدود در صدر [illegible]

[illegible]

محضر طلب

١٤٧

محضر طلب بدل صلح شفعه که و باطل شدن شفعه بسبب صلح

بموجب که محضر ہٰذا بطلب [illegible] زمین مشتری [illegible] مدعی دعوی شفعه که نموده بود بدل آنکه مذکوره حق [illegible] صلح نموده بدل مذکور را قبض کرده شرعا صلح مذکور با وجود بودن [illegible] باطل مبطل حق شفعه گی محضر ہٰذا بوده [illegible] واجب است بر محضر ہٰذا که مذکوره را امتثالاً بجا بدهد [illegible] نماید متمرد است [illegible] و دعوی انعقاد [illegible]

بموجب که مدعی محضر ہٰذا [illegible] فی الصدر تعیین نموده امر کرده بودم و محضر ہٰذا قبول نموده محدود [illegible] مذکور شراً ثابت خریده است مع التقابض فی البدلین [illegible] [illegible]

محضر دفع منع دروازه کشادن از جای دیگر

بموجب که محدود فی الصدر [illegible] مشترک حق ملک مدعی و محضر [illegible] دروازه [illegible] مذکور است [illegible] دروازه دیگر [illegible] دیوار خود [illegible] منع [illegible] واجب است [illegible]

محضر دفع دعوی اجاره

بموجب که دعوی محضر ہٰذا از وجه سبق اجاره [illegible] واجب است [illegible] محضر ہٰذا [illegible] اجاره [illegible]

محضر بوعده تزویج [illegible]

بموجب که [illegible] [illegible]

[illegible]

بموجب که محضر ہٰذا اراضی اوقاف کذا واقعه در موضع کذا را در سنه جاله تامدت کذا بمبلغ کذا اقل اجرة المثل آن [illegible] از من مدعی که متولی شرعی [illegible] مذکوره آن بودم با جاره گرفته در مدت مذکوره استیفا منفعت نموده است [illegible] ان [illegible] بوده [illegible] الوقف [illegible] آن لازم و واجب ادا بوده است واجب است بر محضر ہٰذا که تکمله مذکوره را امتثالاً بجا بدهد [illegible] بمصارف وجوب آن رسانم متمرد است [illegible]

محضر دعوی کارنده بر متولی

بموجب که محضر ہٰذا تولیه شرعیه [illegible] وقف مسجد کذا [illegible] در سنه جاله تامدت یک سال کامل قمری [illegible] اجره امثل آن [illegible] مدعی باجاره [illegible] شرعیه داده بدل اجاره [illegible] بود با وجود آن [illegible] محضر ہٰذا [illegible] زمین مذکوره زیاده [illegible] واجب است بر محضر ہٰذا که از تعرض [illegible] باز ایستد متمرد است [illegible]

محضر دعوی متولی اجرة المثل را [illegible] عقد اجاره

بموجب که تکه موصوفه در صدر [illegible] محضر ہٰذا [illegible] اجرة المثل مدت کذای [illegible] در مدت مذکوره از غیر عقد اجاره شرعیه [illegible] استیفا منفعت [illegible] آن وقف لازم الادا گردیده واجب است بر محضر ہٰذا که تکمله مذکوره را امتثالاً [illegible] نموده بمصارف آن رسانم متمرد است [illegible]

محضر ثبوت ملک [illegible]

بموجب که من مدعی محضر ہٰذا [illegible] محدود در صدر [illegible] مذکوره را قبول کرده [illegible] مدعی از مالک آن خریده است مع التقابض فی البدلین [illegible] در صدر [illegible] مدعی [illegible] واجب است [illegible]

١٤٩

بموجب که محضر ہٰذا [illegible] محدود در صدر را بالشراء ثابت [illegible] مالک آن خریده است [illegible] مع التقابض فی البدلین که من مدعی نصف شایع [illegible] مذکور را [illegible] ادا نمودم با وجود آن از محضر ہٰذا [illegible] تسلیم نصف مبیع مذکور بجا ابا مینماید بغیر حق واجب است [illegible]

محضر رجوع بر شریک

بموجب که محضر ہٰذا [illegible] شریک بالنصف [illegible] بعد [illegible] مدعی و محضر ہٰذا در مدت [illegible] و خسارات [illegible] نصف آنکه [illegible] در صدر [illegible] محضر ہٰذا [illegible] از جانب محضر ہٰذا [illegible] واجب است بر محضر ہٰذا که [illegible] در صدر [illegible]

بموجب که [illegible] در صدر [illegible] شرکت صحیحه شرعیه [illegible] جاریه [illegible] عقد مذکور در [illegible] مدعی تعلق یافته است [illegible] در صدر [illegible] واجب است بر محضر ہٰذا که تکه در صدر را امتثالاً بجا بدهد متمرد است [illegible]

محضر دعوی حاصلات باغ بشرکت

بموجب که من مدعی و محضر ہٰذا بشرکت بالنصف حاصلات [illegible] باغ [illegible] واقعه در موضع کذا [illegible] [illegible] حاصلات مذکوره را گرفته [illegible] تعلق یافته است محضر ہٰذا [illegible] مذکوره در صدر را گرفته [illegible] واجب است بر محضر ہٰذا [illegible] متمرد است [illegible] دعوی اجره منفعه

بموجب که [illegible] فی الصدر [illegible] محضر ہٰذا [illegible] اجاره صحیحه شرعیه [illegible] [illegible]

محضر دعوى بطلان صلح مع المدعى

بر موجب که محضر هذا از دعوی [illegible] محضر هذا [illegible]
بود با قبول [illegible] صلح مذکور را در مجلس [illegible]
دین لازم الاداء [illegible] واجب است بر محضر هذا [illegible]

محضر دعوى احد شريكين ربح را

بر موجب که [illegible] چنین شرط نموده گفته بودیم که هر ربح حاصل شود [illegible]
مذکور [illegible]
در حصه [illegible]

محضر عقد شركت

بر موجب که محضر هذا با [illegible] چنین عقد شرکت [illegible]
[illegible]
مع التقابض في البدلين [illegible]

محضر دعوى بر دو شاهد [illegible] بطريق اجاره [illegible]

بر موجب که [illegible]

محضر عقد اجاره [illegible]

بر موجب [illegible]

محضر نفقه ولد بر والد

بر موجب که محضر هذا شوهر [illegible] نفقه [illegible]
وتربيت [illegible]
محضر هذا [illegible] لازم الاداء [illegible]

بر موجب که [illegible]
[illegible]

محضر دعوى زوجه [illegible] ارث [illegible]

بر موجب که [illegible]
قبل [illegible]
[illegible]

محضر دعوى صلح

بر موجب که [illegible] قراق [illegible]
[illegible]

محضر اتفاق [illegible]

بر موجب که [illegible]

محضر دعوى ارش مفضاة

بر موجب محضر هذا [illegible] صغيره مذكوره [illegible]
مثل [illegible]
مذكوره مفضاة گردیده [illegible] ارش جنایت افضاء [illegible]
ثلث دیت نفس صغيره مذكوره [illegible] دیت نفس صغيره [illegible]
[illegible]
[illegible] مبلغ [illegible]
[illegible]
ثلث مذکوره [illegible]

محضر دعوى مهر مثل بوطى غير المفضاة

بر موجب که محضر هذا صغيره مذكوره [illegible]
[illegible] مفضاة [illegible]
[illegible]
[illegible]

محضر دعوى ثبوت طلاق [illegible]

بر موجب که [illegible]
[illegible]

محضر دعوى الطلاق بالفاظ [illegible]

بر موجب که محضر هذا [illegible]
طلاق [illegible]
[illegible]

محضر طلب زوجه مطلقه فسخ نکاح را بسبب عنین بودن زوج

بر نوجه که محضر هذا که شوهر من مدعیه است مبتلا بعلت برص که عیده است عیاذاً بالله من ذلک ... [illegible]

با محضر هذا نسبت ... [illegible] حضرت امام محمد ... [illegible]

محضر هذا بوده است ... [illegible] حاکم شرع شریف ... [illegible] حکم بفسخ نکاح ... [illegible]

از زوجیت من مدعیه نماید ... [illegible]

... [illegible] مبتلا بعلت برص که ... [illegible] زوجه او را طاقت مقام ... [illegible]

با وی نبوده است عیاذاً بالله من ذلک ... [illegible] حضرت امام محمد ... [illegible]

... [illegible] فسخ آن و حکم قاضی ... [illegible]

بر نوجه که محضر هذه ... [illegible]

... [illegible]

محضر دعوی طلاق ... [illegible]

بر نوجه که محضر هذا ... [illegible]

... [illegible]

محضر دعوی سقوط دین بهلاک کردن رهن

بر نوجه که من مدعی کتاب ... [illegible] مذکور فی الصدر حق و ملک خود را بدل ... [illegible]

من مدعی ... [illegible] محضر هذا دین لازم الاداء بود ... [illegible] کتاب مذکور در دست محضر هذا هلاک شده است بسبب آن دین

مذکور محضر هذا ... [illegible] ساقط شده است چون قیمت کتاب مذکور ... [illegible]

بمنا تعرض ننماید متمرد است ...

محضر دعوی الاستحقاق علی الکفیل

بر نوجه که ... [illegible] اسب ... [illegible] مذکور فی الصدر ... [illegible]

... [illegible]

محضر دعوی ... [illegible]

... [illegible]

محضر دعوی ولد مرکب مستحق تولد در دست متصرف یافته

بر نوجه که ... [illegible] غایب شده خود را از دست محضر هذا ... [illegible]

... [illegible] مذکور فی الصدر ... [illegible]

... [illegible] قیمة یوم الاخذ و الاتلاف ... [illegible]

... [illegible]

محضر دعوی ضمان ... [illegible]

بر نوجه که محضر هذا ... [illegible]

... [illegible]

محضر دعوی ... [illegible]

... [illegible]

محضر دعوی ... [illegible] مبیع فی ید المشتری قبل اسقاط خیار البائع

بر نوجه که ... [illegible] اسب ... [illegible] حق و ملک خود ... [illegible] شرط خیار ... [illegible] روز

... [illegible] در دست محضر هذا هلاک شده ... [illegible]

... [illegible]

محضر دعوی الضمان ... [illegible]

بر نوجه که محضرین هذین ... [illegible]

مذکور ... [illegible]

... [illegible]

محضر دعوی ... [illegible]

... [illegible]

دعوی استحقاق ... [illegible]

بر نوجه که محضر هذا ... [illegible]

... [illegible]

محضر رجوع مشتری ... [illegible]

بر نوجه که محضر هذا ... [illegible]

... [illegible]

محضر رد مبیع بسبب عیب جذام قدیم

بر موجه که محضر مرا [illegible] بسبب کذا حق و ملک خود را بمبلغ فرد مذکور فخر الصدر فروخته ثمن مذکور را از من گرفته بود و لکن بعلت عیب

جذام قدیم بوده است که بعد از مضی پنج ماه از وقت شرا آن عیب ظاهر شد شرعاً مرا ولایت فسخ بیع مذکور بنا بر عیب مذکور بوده است و واجب است

بر محضر هذا که چون مرد بیع مذکور را فسخ کردم [illegible] ثمن مذکور را از من گرفته است [illegible] متردد است لهٰ

[illegible] در ضمیمه عرض که بر تقدیر آنکه [illegible] مشتری بعد از گذشتن پنج ماه

از وقت بیع آن عیب جذام قدیم موجب [illegible] ظاهر شده است چون طبیبان اهل شهادة اخبار نموده گفته اند که مادۀ بیماری

مدة در باطن بوده [illegible] رجوع بنقصان [illegible] عیب

از بائع مذکور طلب نموده [illegible] بیّنوا توجروا

[illegible] در ضمیمه [illegible] بر تقدیر آنکه [illegible] کذا عبد الرحیم را [illegible]

خریده مدت نه ماه بحاجت خود سوار شده [illegible] کیفیت [illegible] عیب [illegible] بر آورده است [illegible]

غیر مسموع باشد [illegible] چون عیب مذکور باتفاق حذاق اطباء [illegible] بوده است با آنکه مشتری مذکور

در حین عقد بکل عیوب خریده بوده است و بعد از علم بعیب [illegible] بحاجت خود سوار شده است بیّنوا توجروا

محضر دعوی تسلیم مبیع

بر موجه که محضر هذا ابریشم [illegible] مردانه [illegible] حق و ملک خود را [illegible] بیع صحیح شرعی جاری [illegible] فروخته [illegible]

از مرد مدعی قبض نمود و واجب است بر محضر هذا که مبیع مذکور را بمدعی تسلیم نماید متردد است لهٰ

محضر دعوی الصغیر بعد الکبیر علی الوصی ضمان غلام خود را

بر موجه که محضر هذا غلام مذکور فخر الصدر حق و ملک مرد مدعی [illegible] متصرف شده تلف نموده است بغیر حق و واجب است

بر محضر هذا که [illegible] مذکور فخر الصدر را که قیمت یوم الاتلاف غلام مذکور است بمدعی [illegible] متردد است لهٰ

محضر دعوی استرقاق الحر

بر موجه که محضر هذا عاشوربای و صفور [illegible] مرد مدعی را که حر و حر الاصل اند از موضع کذا استرقاق نموده برده است بغیر حق و واجب است

بر محضر هذا عاشوربای و صفور مذکوران را [illegible] تسلیم نماید متردد است لهٰ ولا یجوز استرقاق الحر

محضر دعوی [illegible] دهقان [illegible]

بر موجه که مرد مدعی تخمیناً ده طناب زمین حق و ملک خود را که واقعست در موضع فلان [illegible] محضر هذا [illegible]

[illegible] داده و محضر هذا [illegible] زمین مذکوره را اخذ نموده [illegible] واجب است بر محضر

هذا که گندم و که و غوزه [illegible] فخر الصدر را که ثلث از حاصل زراعت زمین مذکوره است [illegible] والله اعلم

محضر دعوی مال الودیعة موروثة

بر موجه [illegible] مر اموال موصوفه فخر الصدر حق و ملک خود را نزد محضر هذا ودیعه گذاشته بود [illegible]

قبل از استیفاء اموال مذکوره از محضر هذا [illegible] اموال مذکوره را که حق و ملک [illegible] بود [illegible]

خود میراث گذاشته است و وارث منحصر ازوی یک پسر مرد مدعی مانده [illegible] تمام متروکه مذکوره [illegible]

[illegible] واجب است بر محضر هذا که [illegible] اموال مذکوره را تخلیه نماید متردد است لهٰ

محضر دعوی نقصان نازل بالبکارة جاریه

بر نوجه که محضر هذا او مکلف است مسماة فلانه جاریه حق و ملک مدعی را بالتحقیق ملک دانسته آن وطی نموده بکارة او را زایل کرده است بغیر حق لهذا ثلثه فی الصدر را از قیمت آن عند التجار نقصان یافته است چون قیمت در باره بودنش پنجاه اشرفی بود و بعد از وطی محضر هم اصلا اشرفی شده واجب است بر محضر هم که از وجه نقصان مذکور … فی الصدر را مثلا … [illegible]

[illegible]

محضر دعوی حضانت لجدة صغیره را بثبوت الاقوال الجائزه

بر نوجه که محضر هذا که ملک اجنبی فلانه صغیره بنت فلان است صغیره مذکوره را بولایت عمومت خود به پسر خود تزویج نموده از دوست … که جده صحیحه و مادر … صغیره مذکوره ام و شوهر اجنبی … صغیره مذکوره … [illegible]

[illegible]

محضر دعوی … [illegible]

بر نوجه که محضر هذا … فی الصدر حق و ملک خود … [illegible]

[illegible]

محضر دعوی آزاد شدن محرم خود بسبب شرا

بر نوجه که محضر هذا که این غلام مرقوق خانه زاد و … ساله حق و ملک خود را … فی العقد لضعف آن معجل و نصف آن موجل بمیعاد … از زمان بیع آن که … بیع صحیح شرعی جاری بیشان فروخته … بود و اجب است بر محضر هذا که چون … [illegible]

[illegible]

محضر دعوی … [illegible] … القرار

بر نوجه که محضر هم … فی الصدر حق و ملک … القرار را اخذ نموده در خانه خود … بغیر حق واجب است بر محضر هذا که … مذکور … آن را بمدعی … [illegible]

محضر دعوی الاموال … دعوی … [illegible]

بر نوجه که محضر هذا … [illegible]

[illegible]

محضر دعوی … الورثة … القسمة … [illegible]

بر نوجه که … [illegible]

[illegible]

محضر دعوی رفع التعرض کار زنده قدیم … [illegible]

بر نوجه که محضر هذا از وجه … فی الصدر که … [illegible]

محضر دعوی محدود … بعد از شرا … البایع … تسلیم

بر نوجه که محضر هم المحدود است مذکوره است فی الصدر حق و ملک … [illegible]

[illegible]

محضر دعوی ضمان تلف اسب مستاجر

بر نوجه که محضر هذا اسب … [illegible]

[illegible]

محضر دعوی … [illegible]

بر نوجه که محضر هذا … [illegible]

محضر دعوی … زراعت زمین … [illegible]

بر نوجه که محضر … [illegible]

[illegible]

محضر دعوی کار زنده کان قدیم وقف

بر نوجه که مامد … از قدیم الایام … کار زنده … وقف محضرین هذین را که در موضع مذکور است … آبا و اجداد و مامد … و در آن کار زنده شده … وقف … از قرار … آبا و اجداد محضرین هذین ادا نموده … بعد از … محضرین آن ادا نموده … با وجود آن محضران هذان … مذکوره … ابطال حق … واجب است بر محضرین هذین که از وجه ابطال مذکور … [illegible]

دعوی الشرب بالغیر بغیر حق

بر نوجه که محضر … از قدیم الایام از جوی فلان … [illegible]

[illegible]

محضر دعوی … [illegible]

بر نوجه که محضر هذا … [illegible]

[illegible]

محضر دعوی بطلان بیع بغیر اذن شریک

برینوجه که محضر هذا که اجنبی است ربع قائم در محله ... فلان الصدر را که مشترک بین مدعی و میان بای مذکور بود بدون اذن و رضای مدعی از میان بای مذکور خریده است شرعا بیع ربع مشاع غیر شریک بدون اذن شریک غیر جایز بوده است واجب است که چون مدعی بیع مذکور را رضا نداده ام بنابر

بیع مذکور را بمدعی مزاحم نشود متمرد است

روایت بطلان بیع احد شریکین حصه من اجنبیا

... مسئله که بر تقدیر ... ما قال الاسلام ...

در حفظ و بدر شریف ... بوده است و حیات از قبل ... و ... از قبل ...

این بیع از ور و کل آن نادرست باشد ... الطلب ...

محضر دعوی متولی بالاجاره بستاجر اوقاف کذا

برینوجه که ... فلان الصدر ... محضر هذا از و جاجوه زمین وقف مسجد مذکور را باجاره صحیحه شرعیه جاریه مبنیا باستیفاء نفع

از ... لازم الاداست واجب است بر محضر هذا که ... موصوفه مذکوره را ... متمرد است

محضر دعوی قیمة العبد بالملاک

برینوجه که محضر هذا غلام مذکور فلان الصدر حق و ملک مدعی ... صور تصرف شده بخدمت ... خادم ... استخدام نموده

کرده است بغیر حق واجب است بر محضر هذا ... قیمت یوم ... غلام مذکور ... رشید ... متمرد است

استخدم العبد غصب حتی لو هلک ضمن القیمة جامع الرموز

محضر دعوی طلب قیمة العبد ... بعد ... الغیر

برینوجه که محضر هذا غلام مذکور فلان الصدر حق و ملک مدعی ... متصرف شده تلف نموده است بغیر حق واجب است بر محضر هذا

اشرفی مذکور فلان الصدر را که قیمت یوم الاتلاف غلام مذکور است بمدعی ... متمرد است

محضر

محضر دعوی کار زنده که قدیم التوش

برینوجه که محدود مذکور فلان الصدر زمین صحیح مدعی ... کار زنده کی بوده مشغول ... حق و ملک مدعی ...

محضر هذا در سال ... حدث ... آن ... متصرف شده است بغیر حق واجب است بر محضر هذا که ... محدود

فلان الصدر ... بمدعی تسلیم نماید متمرد است محضر دعوی فسخ بیع وفا ... و ...

برینوجه که ... سکنیات مذکوره فلان الصدر حق و ملک مدعی ... بطریق ... بیع وفا بمحضر هذا

... فلان الصدر ... محضر هذا ... واجب است بر محضر هذا که ... فلان الصدر را ... سکنیات ...

مذکور ... بمدعی تسلیم نماید ... بیع مذکور را ... فسخ کردیم متمرد است ...

محضر دعوی غلات زمین تنخواهی باستحقاق ... جناب ...

برینوجه که محضر هذا گندم مذکور فلان الصدر را از وجه حصه الخراج ... زمین تنخواهی ... محضر هذا است

و مدعی ... مستحق حصه الخراج آن ... موضع مذکور متصرف شده تلف نموده است

بغیر حق واجب است بر محضر هذا که گندم مذکور فلان الصدر را بمدعی ... موضع مذکور ... متمرد است

محضر دعوی مدبر ... مولی

برینوجه که ... مذکور ... محمد ... خیوته ... مدعی را ... حق و ملک ... بودم

مدبر مطلق کرده ... بعد از موت ... آزاد ... مذکوره ... آزاد کرده ام ... نصف

نصف قیمة ... از منقول ... ماند ... ذلک محضر هذا ...

... میراث ... بمدعی مزاحمت مینماید بغیر حق واجب است بر محضر هذا ...

محضر دعوی المحتال علیه ... کرده

برینوجه که ... اشرفی مذکور فلان الصدر حق و ملک ... مسماة ... زوجه محضر هذا ...

مسماة مذکوره ... متصرف شده ... مدعی ... فلان الصدر ... جاریه مبنیا ...

کرده است ... محضر هذا که محتال علیه است واجب است بر محضر هذا اشرفی موصوف ...

بمدعی متمرد است

محضر دعوی تنخواه بلا رضا زنده ... کار

برینوجه که محضر هذا که مزارع ... مذکور فلان الصدر ... تنخواهی ... مدعی ... کشت ... نموده

معطل ... شرعی ... بغیر حق ... که ... محدود مذکور را معطل ...

باجاره ... یا برضای خود محدود مذکور را ... که مزارع دیگر کشت کرده حصه خراج ... نماید

... حاصل آید

محضر دعوی ... جوی ... احداث

برینوجه که محضر ... جوی ... که ... از قدیم الایام ... نموده اند در موضع ...

در اسفل ... که ... جوی ... رفته از موضع ... جوی ...

از ... نموده ... ارض ... خاک توده کرده ... شده است ... نماید ...

آب ... از موضع ... اجری نماید ... حاصل آید

محضر دعوی احذال ... کفالت

برینوجه که محضر هذا اشرفی مذکور فلان الصدر حق و ملک مدعی ... متصرف شده بغیر حق واجب است ...

... محمد حسین ... اشرفی ...

تحقیق شده باشد واجب است بر محضر هذا که اشرفی مذکور را ... متمرد است

لا یکون ... احسان ... فی ...

محضر دعوی ... حصه الغلات زمین وقف ... زنده

برینوجه که اشرفی ... مذکوران فلان الصدر را ... محضرین ... حصه الوقف ...

... موضع ... لازم الاداست ... مدعی ... مذکوره ... باستیفاء ...

متولی ... بغیر حق واجب است بر محضرین ... مذکورین ...

بمدعی ... متمرد است ... تسلیم ...

محضر دعوی مخیره و بخیار عتق

برینوجه که ... مدعیه ... در فلان ... مذکور ... محضر هذا ... مدعیه ...

... آزاد ... مخیره بخیار عتق ... فسخ ... واجب است بر محضر هذا

... از زوجیت ... مدعیه نماید متمرد است محضر دعوی خرج کردن مامور باذن آمر علی الامر

برینوجه که ... مذکوره فلان الصدر حق و ملک ... محضر هذا ... خرج ...

محضر هذا ... خرج کردم ... رجوع ... واجب است بر محضر هذا که ... مذکوره را ... بمدعی ...

محضر رجوع ... برادر ... خرج ...

برینوجه که ... محضر هذا که برادر ... تکفین و تجهیز ... برادر ...

خود را ... رجوع ... محضر هذا خرج کردم ... رجوع ...

... بمدعی ... متمرد است

برینوجه که ... مذکوره فلان الصدر حق و ملک خود را ... محضر ... نفقه ...

در مدت ... چهار ماه ... رجوع ... واجب است بر محضر ...

... مذکوره را ... متمرد است محضر دعوی عدم جواز بیع الوکیل ... الغبن

سکنیات ... متعدده که قائم است ... واقع است در موضع

فلان ... محضر هذا سکنیات مذکوره فلان الصدر حق و ملک مدعی ... وکیل ...

... اشرفی مذکور فلان الصدر خریده است ... قیمة ... زیاده بوده است ...

حضرت ... بیع وکیل ... نادرست بوده ... مطلع ...

محضر دعوی شرا موکل من قبله

بر نوجه که محضر هذا با مر و توکیل من مدعی محدود و مذکور فی الصدر را از مالکش [illegible] بیع فاسد [illegible] خریده نزد [illegible] که زمین مذکوره را قبض نموده [illegible] واجب است بر محضر [illegible] مذکور را [illegible] تسلیم نماید [illegible]

محضر دعوی نقصان قیمه بهلاک ما به بعیب قدیم

بر نوجه که محضر هذا [illegible] مذکور فی الصدر حق و ملک خود را [illegible] موصوف [illegible]
[illegible]
[illegible]
رجوع بنقصان آن از محضر هذا بوده است واجب است بر محضر [illegible]
عیب مذکور [illegible]

محضر دعوی تلف کننده [illegible]

[illegible]

محضر دعوی [illegible]

[illegible]

محضر دعوی اموال اخذ بلا سبب مع حقارت شنیعه

بر نوجه که محضرون هولاء اموال مذکوره در صدر [illegible] در موضع فلان علناً [illegible] شده اند بغیر حق [illegible]
محضرون هولاء موکله مذکوره مرا [illegible] کفته از قاضی فلان خط حضار آورده [illegible]
کفته بموضع فلان [illegible] قولاً و فعلاً با فعال شنیعه ایذا و حقارت [illegible] اند بغیر حق لهذا موکله مذکوره
مرا عار لاحق شده محضرون هولاء مستحقین تعزیر کردیده اند واجب است بر محضرین هولاء که اموال مذکوره [illegible]
عیناً و الا از مثلیات مثلاً [illegible] قیمه یوم الاخذ [illegible]
موافق رای شریف خود [illegible] فرمایند [illegible]

محضر دعوی زوج بر زوجه [illegible]

بر نوجه که محضرون هولاء [illegible] مذکوره در صدر حق و ملک [illegible]
[illegible]
هست واجب است بر محضرین هولاء [illegible]

محضر دعوی نفقه [illegible]

بر نوجه که محضرون هولاء دست راست صحیح سلیم [illegible] مذکوره [illegible]
دست آن شکسته منفعت [illegible]
[illegible]
[illegible]

محضر دعوی بیع مال الغیر لا یجوز بوده است

بر نوجه که محضر هذا از میانهای محدود مذکوره در صدر حق و ملک [illegible]
رجوع بوده است واجب است بر محضر هذا [illegible] زمین محدود مذکور در صدر را [illegible]

محضر دعوی ورثه داین بر ورثه مدیون بعد از فوت هر دو

بر نوجه که [illegible] مذکوره در صدر حق و ملک [illegible]
[illegible] ترکات اموال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

محضر دعوی دفع شفعه که زمین و غیر آن

بر نوجه که دعوی محضر هذا از وجه شفعه [illegible]
چنانچه تفصیل آن [illegible]
مذکوره را از مالک آن خریده بودم که محضر هذا عالم بیع زمین مذکوره [illegible]
شفعه [illegible] واجب است بر محضر هذا [illegible]

محضر جرح شهادة [illegible]

بر نوجه که شهادت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

محضر ثمن [illegible]

بر نوجه که [illegible] محضر هذا از وجه [illegible] مذکوره در صدر [illegible]
[illegible]
[illegible]
و استحقاق مذکور در [illegible] باطل [illegible]

محضر احداث [illegible] در زمین

بر نوجه که سکنیات زمین محدود مذکور در صدر حق و ملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

محضر [illegible] حقیر

بر نوجه که محضرون هولاء [illegible]
[illegible]
[illegible]

محضر مبیع [illegible] عیب قدیم

بر نوجه که محضر هذا [illegible] موصوف در صدر حق و ملک خود [illegible]
[illegible]

محضر فسخ بیع بخیار بایع ٣ سه روز

بر نوجه که محضر هذا الکریم ایشان موصوف در صدر حق و ملک خود را بمبلغ مذکور در صدر بشرط خیار ... [illegible]

فروخته بود و الحال حسب بشرط خیار مذکور بیع مذکور را در مدت مذکوره فسخ نمودم واجب است بر محضر هذا ... [illegible]

محضر دعوی وقف اولاد بر متولی آن

بر نوجه که ... موصوفه فی الصدر از وجه ... حاصلات اراضی اوقاف اولاد ... موافق شرط واقف مذکور در

حجة الوقف اولاد ... از اولاد واقف مذکور ... [illegible]

... [illegible]

محضر دعوی زمین خریده که مشتری از بایع تسلیم ... [illegible]

بر نوجه که زمینهای محدود مذکوره در صدر حق و ملک خود ... [illegible]

... [illegible]

محضر دعوی ...

... [illegible]

محضر دعوی اجاره زمین

... [illegible]

محضر دعوی بیع از غیر معامله شرعیه گرفته شده

بر نوجه که ... محضر هذا ... قرض گرفته ... [illegible]

حق و ملک ... از خیر تحقیق معامله شرعیه ... [illegible]

... [illegible]

حضرت ...

... [illegible]

... [illegible]

هو الواقف علی الضمایر والسرایر کلها

الحمد لله الذی فتح ابواب التوفیق علی خواص عباده المؤمنین والمؤمنات حتی وقف نفوسهم و اموالهم فی طلب مرضاته

ذخیراً لیوم التناد و وقف الواقفین باجزال عقبانهم تمهید قواعد المیراث و الخیرات زاداً للمعاد و الصلوة و السلام

علی خاتم الرسل المبعوث الی جمیع الانام المرسل لاعلاء اعلام الاسلام و علی آله العظام و صحبه الکرام اما بعد

در تاریخ شهر ربیع الثانی ١٢٣٠ ... [illegible]

... اقرار معتبر شرعی نمود ... که وقف کردم و تصدق شرعی نمودم از افضل اموال و اطیب

املاک خود خالیاً عن حق الغیر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

هذا الخط ترکه خط

یک سهم ... از یکباب حویلی درون و بیرون ... [illegible]

و مشترک که واقع است در ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

کتاب الوثایق بسم الله الرحمن الرحیم — خط آزادی

الحمد لله الذی جعل الاعتاق سببا للاعتاق من النار والصلوة والسلام علی سیدنا محمد المختار وعلی آله واصحابه المهتدین الی یوم القرار

در تاریخ شهر فلان سنه ۱۳۱ بود که اقرار صحیح معتبر شرعی نمود زید ولد عمرو حال جوازا اقراره شرعا بر نهجی که آزاد و مطلق العنان شرعی

کردانیدم از خالص اموال و اطیب املاک خود یکی و تمام یک نفر غلام هراتی الاصل سبز رنگ کشاده ابرو ریش سیاه چشم میانه قد سلیم الاعضا

هشت ساله [illegible] را که حق و ملک خود مرا خالصا لله تعالی و طلبا لمرضاته و هربا من الم عذابه و عقابه و بوعده حضرت

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم من اعتق رقبة مؤمنة فقد اعتق الله تعالی بکل عضو منها عضوا منه من النار ریبدل [illegible] مقبوض

خود آن معتق باین سبب آزاد و مطلق العنان شرعی گشته در زمره سایر احرار داخل شد بحیث لا یباع و لا یوهب و لا یرهن

و لا یورث و لا ینتقل من ملک الی ملک و نمانده است معتق مذکور را هیچ حقی و دخلی سوی الولاء که وارد فی شریعة الغراء الولاء

لمن اعتق اعتاقا صحیحا شرعیا جامعا شرایط صحة الاعتاق وکان ذلک بمحضر من المسلمین

وثیقه ابراء

در تاریخ شهر فلان ۱۳۱ سنه بود که اقرار معتبر شرعی نمود فلان ولد فلان طوعا و رغبة حال جواز اقراره شرعا بر نهجی که قبض شرعی نمودم

از تسلیم و دست فلان ولد فلان یکی و تمام یک جانه [illegible] را انه رسا قد را [illegible] مقبوض از دعوی فی الفهم خود که بر فلان مذکور داشتم و میکردم

کلیة و جزئیة لذا گشته ابرا عام ذمه وی را نمودم عالما بمعنا الابراء و بمعنا الاسقاط مع قبوله وکان ذلک بمحضر من المسلمین

خط قرار

در تاریخ شهر فلان بود که اقرار صحیح معتبر شرعی نمود فلان ولد عمرو طوعا و رغبة حال جواز اقراره شرعا بر نهجی که عمرو مقرا [illegible]

نقره سره وزن سبعه رایجه بخارا بدیون بموجب مذکور عند مطالبه وادا نمایم مع قبوله وکان ذلک بمحضر من المسلمین

خط صلح و ابرا

در تاریخ شهر شوال الختم بالخیر و الاقبال ۱۳۱۷ سنه بود که اقرار صحیح معتبر شرعی نمود زید مدعی فی الفهم طوعا و رغبة حال جواز اقراره شرعا بر نهجی که

قبض شرعی نمودم از تسلیم و دست مدعی علیه فی الفهم یکی و تمام [illegible] تنکه رایجه را ببدل اینکه قبض خودم از دعوی که فی المحضر فی الیوم دیگر از هر

دعوی که بر مدعی علیه فی الفهم داشتم و میکردم کلیة و جزئیة مالیة و غیر مالیة گذشته ابرا عام ذمه وی را نمودم عالما بمعنا الابراء و الاسقاط مع قبوله

وکان ذلک بمحضر من المسلمین

وثیقه بیع وفا و اجاره

در تاریخ شهر فلان سنه بود که اقرار صحیح معتبر شرعی نمود فلان ولد فلان طوعا و رغبة حال جواز اقراره شرعا بر نهجی که فروختم

به بیع بات بتا جایز شرعی بر زید ولد عمرو یکی و تمام یک قطعه زمین ملک خود مرا که واقعست [illegible] ببدل صد تنکه نقره سره

مع التقابض فی البدلین مع العقود بالانقطاع فی الکل مع قبوله و نیز معقود در تاریخ مذکور اقرار نمود بر نهجی که باجاره

شرعیه گرفتم مبیع مذکور را از مقر له بگذشتن هر یکماه کامل قمری از تاریخ مذکور ببدل تنکه موصوفه مع قبوله وکان

خط وکالت

در تاریخ شهر فلان سنه بود که اقرار صحیح معتبر شرعی نمود زید ولد خالد طوعا و رغبة حال جواز اقراره شرعا بر نهجی که بکر ولد عمرو را

از قبل خود وکیل مطلق عام شرعی کردانیدم مع قبوله وکان ذلک بمحضر من المسلمین

وثیقه حطام

در تاریخ شهر کذا سنه بود که مسماة فلانه بنت فلان ملتمسة فی الفهم و سعار القضا بلدة فاخره بخارای شریف حاضره کردیده

نفس خود را بر زید غایب ولد فلان شوهر داخل خود بنا بر غیبت زید مذکور مدة شش ماه کامل قمری پیوسته بالنفقه کفایت

از نزد مسماة مذکوره بطلاق باین حرام کردانید و بود ثبوت این امر بگواهی فلان ولد فلان و فلان ولد فلان بعدم اداء

نفقتها منه فی المدة المذکورة وکان ذلک بمحضر من المسلمین

خط طلاق

در تاریخ شهر رجب المرجب ۱۳۱۲ سنه بود که اقرار صحیح معتبر شرعی نمود خالد بزریش میش چشم میانه قد کشاده ابرو ولد فلان

طوعا و رغبة حال جواز اقراره شرعا بر نهجی که مسماة فاطمه بنت شریف را زوجه منکوحه شرعیه مدخوله خود را ببدل کذا تنکه

مقبوضه خود و بقیه مهر و نفقه عدت بجود بطلاق باین حرام کردانیدم و خانه جنیاء علاقه زوجیت اصلا سوی العده مع قبولها وکان

خط نکاح

در تاریخ کذا سنه بود که نکاح صحیح شرعی واقع شد میان مسماة فلانه بنت فلان و میان فلان ولد فلان بمهر کذای بموانع صحت نکاح بنها بمهر کذای

رایجه که کذا از آن معجل مقبوض و کذا از آن الی ابقاء النکاح بدوام موقوف بین الناس است وکان ذلک بمحضر من المسلمین

خط فرض نفقه

در تاریخ شهر کذا ۱۳۱ سنه بود که فرض کرده شد نفقه لابدیه و کسوت موصوفه مسماة عایشه بیکم بنت خالد زوجه شرعیه خالد غایب ولد [illegible]

هر یکماه قمری ده تنکه رایجه را و امر کرده شد مسماة مذکوره را استیدانت نموده به نفقه و کسوة خود صرف نماید بشرط رجوع بالغایب عند

حضوره مع تحقیق جمیع شرایط وجود این فرض بعد از آنکه اخبار نمودند فلان ولد فلان و فلان ولد فلان بر نهجی که فلان مذکور شوهر فلانه مذکوره از

نزد وی غایب شده فلانه مذکوره را بلا نفقه و کسوت صالحه گذاشته و نکاح میان ایشان قایم است وکان ذلک بمحضر من المسلمین

خط وصایت

در تاریخ کذا ۱۳۱ سنه بود که رجب‌بای ولد عبد الصمد را از برای حفظ و ضبط اموال فلان صغیر ولد خالد وصی شرعی نصب نموده شد مع تحقیق

جمیع شرایط صحة الایصاء لعدم الاب والجد الصحیح و وصیهما و وصی الآخر لیکون الصغیر تحت ولایت القاضی مع قبوله وکان ذلک بمحضر من المسلمین

خط اجاره

در تاریخ شهر کذا سنه ۱۳۱ بود که اقرار صحیح معتبر شرعی نمود زید متولی شرعی اراضی اوقاف مدرسه کذا ولد عمرو طوعا و رغبة

حال جواز اقراره شرعا بر نهجی که قطع نموده باجاره شرعیه دادم تولیة شرعیة بر رضاء اهل وظایف آن بر رجب‌بای ولد کذا

یکی و تمام اراضی اوقاف مدرسه مذکوره را که واقعست [illegible] معلوم الحدود است بنیاء تا مدت کذا کامل قمری از تاریخ مذکور ببدل کذا

تنکه رایجه که اجرة المثل آن است در مدة مذکوره مع قبوله وکان ذلک بمحضر من المسلمین

خط ابرا و صلح وصی

در تاریخ شهر کذا ۱۳۱ سنه بود که عبد الشکور مدعی فی الفهم اقرار صحیح معتبر شرعی نمود حال جواز اقراره شرعا بر نهجی که قبض شرعی

نمودم وصایة شرعیة از قبل صغیر مذکور فی محضر الفهم از تسلیم و دست مدعی علیه فی الفهم صلحا [illegible] مقبوض

مذکور خودم از دعوی مذکوره فی الفهم داشتم و میکردم وصایة شرعیة ابراء عام ذمه وی را نمودم عالما بمعنی الابراء و الاسقاط

مع قبوله با تحقق جمیع شرایط صحة الصلح فی حق الصغیر لانکار المدعی علیه و کونه راغبا علی الحلف و عجز المدعی عن البینة وکان ذلک [illegible]

خط سجل استحقاق

در تاریخ شهر کذا ۱۳۱ سنه بود که ثابت شد در دار القضاء بلدة فاخرة بخارای شریف ملکیت یک راس نهاب [illegible] هفت ساله حاضر دست رس

مدعی فی الفهم را بدعوی صحیحه شرعیه وی بروجه خصم حاضر جاحد شی که مدعی علیه فی الفهم است و قایل بملکیت آن بشرا صحیح از بایعش [illegible]

ثم ان بوی بروایت ثبوت در صحن مرافعه شرعیه بگواهی فلان ولد فلان و فلان ولد فلان هر یک معدل و مقبول الشهادة بودند

بعد اداء شهادتهما بشرایطها و تحلیف المشاهدین مذکورین علی الصدق شهادتهما و عجز المدعی علیه المذکور عن الدفع و الجرح الشرعیین [illegible]

المذکور بتسلیم المدعی الی المدعی المذکور و برجوعه علی بایعه بثمنه هو و الی بایعه المستحق و الباعة بعضهم علی بعض حتی ینتهی البیوعات الفاسدة فعلا

هذا حکما صحیحا شرعیا جامعا جمیع شرایط صحة الحکم وکان ذلک بمحضر من المسلمین

خط اقرار بازادی

در تاریخ شهر ذی الحجه ۱۳۱ سنه بود که اقرار صحیح معتبر شرعی نمودم مسکه زید خاتم فی الذین هم [illegible] جواز اقرار شرعا بر نهجی که من مقر شرین نام غلام [illegible]

پیوسته ابرو ریش [illegible] ساله حاضر حق و ملک خودم را قبل از این [illegible] ببدل کذا رایجه مقبوضه خودم آزاد و مطلق العنان شرعی کردانیده خط

آزادی بوی داده بودم که الآن شیرین مذکور را از دست حرا زوجه بنده که بروی هیچ دعوی و خصومتی نیست مع قبوله وکان ذلک بمحضر من المسلمین

خط سجل قهقری

در تاریخ شهر کذا ۱۳۱ سنه بود که ثابت شد فی دار القضاء ولایت کذا ناجو خانه زاد [illegible] محکوم فی السجل الاول [illegible] مدعی فی الفهم ابدعوی

وفیه شرعیه فی الفهم وی بروجه خصم حاضر جاحد شی که زید مدعی علیه فی الفهم و مدعی استحقاق و استرداد ثمن آن بوده بود و این ثبوت در محضر مرافعه

شرعیه بگواهی خالد ولد عمرو و بکر ولد زید هر یک معدل و مقبول الشهادة بود بعد اداء شهادتهما بشرایطها و تحلیف الشاهدین علی الصدق شهادتهما

و بعد عجز المدعی علیه عن الدفع و الجرح الشرعیین امر المدعی علیه المذکور بترک تعرض المذکور فی الفهم و برجوعه بثمنه علی مشتریه و هو علی مشتریه [illegible]

علی سبیل القهقری حتی ینتهی الرجعات الفاسدة وکان ذلک بمحضر من المسلمین

وثیقه بیع بات بتات

در تاریخ شهر فلان سنه ۱۳۱ بود که در دار القضاء ولایت [illegible] حاضر آمده اقرار صحیح معتبر شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود عبد [illegible] ولد عبد المؤمن حال جواز اقراره

شرعا بر نهجی که فروختم بیع بتا بتات نافذا لازما شرعیا بعبد الغفور ولد محمد رجب یکی و تمام یک باب زمین ملکی خود خالص حق و ملک خود مرا که واقعست در موضع کذا

از توابع مذکوره از محکوم دار السلطنة فاخرة بخارای شریف عربا پیوسته است [illegible] محمد مراد [illegible]

شرقا بزمین قل محمد ولد نور محمد جنوبا بزمین [illegible] و اصل فی الکل معلومست بجمیع حقوقها و مرافقها [illegible] ببدل کذا [illegible]

[illegible] مع التقابض فی البدلین و ضمان الدرک [illegible] مع قبوله وکان ذلک بمحضر من المسلمین

وثیقه بیع جایز

در تاریخ شهر فلان سنه بوده که فلان بن [illegible] فلان در دار القضاء [illegible] بخارای شریف حاضر آمده اقرار صحیح معتبر شرعی نمود
[illegible] اقرار نامه شرعاً بر اینجمله که فروختم به بیع جایز شرعی [illegible] ولد [illegible] تمام [illegible] چهار [illegible] زمین ملک [illegible] حق و ملک خود را
[illegible] واقعست در موضع [illegible] از [illegible] ولد عبد العزیز [illegible]
[illegible] ولد عبد الحکیم [illegible] فواصل فی الکل معلومست [illegible] مع التقابض فی البدلین [illegible] اقرار نمود
[illegible] که بعد از [illegible] از تاریخ مذکور [illegible] مبیع مذکور [illegible] بیع مذکور را فسخ [illegible] والا بیع مذکور [illegible]

خط وثیقه تخارج شرعی

در تاریخ شهر کذا سنه بوده که [illegible] مذکور را از [illegible] مورث [illegible] متروکه مورث [illegible] و تخارج [illegible]
[illegible] جمیع ترکها من العقار و المنقول و مع العلم بالمقبوض و بقیه حقها [illegible] مع قبوله [illegible] بعد از [illegible] متروکه مذکوره [illegible]
[illegible] دعوی [illegible] مع قبول [illegible] ورثه وکان ذلک بمحضر من الشهود

خط تاجیل عنین

در تاریخ شهر کذا [illegible] مذکوره فی الضم [illegible] وجود عیب [illegible] مذکور فی الضم تاجیل فرموده شد تا مدت [illegible] از تاریخ
مذکور بر روایت راجح و بعد از انقضای مدت مذکوره حکم شرع [illegible] جاری کرده میشود [illegible] صورت حادثه تحریر یافت

خط تاجیل نکاح

بر نوعی که [illegible] مذکوره فی الضم [illegible] شرعیه [illegible] و اصل نشده [illegible] تاجیل نمودم که
[illegible] عدم وصول [illegible] مذکوره بعد انقضائها حکم مع قبولها کرده میشود بینهما بطلبها بتفریق

خط نکاح ولایة عمومة

در تاریخ سلخ شهر کذا بود که فلان ولد فلان حاضر آمده اقرار معتبر شرعی نمود [illegible] اقرار شرعاً بر نوعی نفس [illegible] فلانه ای بنت فلان [illegible]
[illegible] اقرب [illegible] ولایة عصوبة [illegible] عقد صحیح شرعی نمودم بمبلغ کذا [illegible]
مع قبوله وکان ذلک بمحضر [illegible]

خط نکاح العم و ولایة عمومة

بر نوعی که [illegible] فلان [illegible] عدم الاب و الجد [illegible] ولایة عصوبة [illegible] تزویج نمودم [illegible]
کل آن مقبوض [illegible] بمحضر من شهود موقوف

خط نکاح ولایة ابوة

بر اینجمله که نفس [illegible] مسماة فلانه صغیره بنت صلبیه خود را [illegible] ولایة ابوة [illegible] بجواز النکاح [illegible] بمهر معین و مقبوض [illegible]
[illegible] فلان ولد فلان [illegible] موقوف [illegible] مع قبوله وکان ذلک بمحضر من الشهود

خط امر به غایب

ملتمسه فی الضم حاضر [illegible] نفس خود را [illegible] مذکور فی الضم [illegible] غایب شده [illegible] نمود [illegible]
نکاح [illegible] شش ماه [illegible] نفقه [illegible] از زوج ملتمسه مذکوره غیبت نموده [illegible]
و مقبول الشهاده مع تاکد [illegible] علی عدم وصول النفقه [illegible] وکان ذلک بمحضر من الشهود

خط امر به ضرب

[illegible] فلانه بنت فلان [illegible] نفس خود را [illegible] شوهر [illegible] حرام کردانید [illegible] شرطین [illegible]
عقد نکاح [illegible] ضرب [illegible] جنایات شرعیه [illegible] ضرب [illegible] اعضای [illegible] مذکوره
[illegible] وکان ذلک بمحضر من الشهود

خط مفارقت بسبب عیب زوج

مسماة فلانه بنت فلان [illegible] شوهر [illegible] بعیب برص بوده [illegible] در دار القضاء [illegible] نفس خود [illegible]
شوهر [illegible] خود بطلاق بائن حرام کردانیده طلب فرقت نمود [illegible] مفارقت بینهما نموده [illegible] وکان ذلک بمحضر

خط نفقه صغیر

فرض کرده شد [illegible] نفقه لابدیه و کسوت [illegible] صغیر کذا ساله [illegible] غایب [illegible] مسماة فلانه [illegible] بنت فلان
بوده [illegible] ماهی [illegible] از تاریخ مذکور [illegible] غایب مذکور [illegible]
[illegible] نفقه و کسوت صغیر مذکور [illegible] جمیع الامر [illegible]

خط وصایت مع امینی

بوده که از برای تسویه امور و ضبط اموال [illegible] صغیره [illegible] در حالیکه [illegible] وصی [illegible]
وصی شرعی تعیین نموده [illegible] وصی [illegible] ضبط و حفظ اموال صغیره [illegible]
[illegible] مع قبوله [illegible] اموال صغار [illegible] تعیین نموده [illegible]
[illegible] صغار [illegible] مع قبوله وکان ذلک بمحضر من الشهود

خط فرض نفقه صغیر وصی

فرض کرده شد [illegible] نفقه ضروریه و کسوت لابدیه [illegible] صغیر [illegible] در تحت حضانت [illegible] عدم الاب و الجد [illegible] وصی شرعی
[illegible] کذا از تاریخ مذکور [illegible] از اموال صغیر مذکور صرف نفقه و کسوت [illegible] مع قبوله وکان ذلک [illegible]

خط فروختن زمین ملک

بر نوعی که فروختم [illegible] بیع بات نافذ لازم شرعی [illegible] ولد فلان [illegible] زمین ملک [illegible] حق و ملک خود را که واقعست در
کذا حدود اربعه آن کذا [illegible] فی الکل معلومه بجمیع الحقوق و المرافق [illegible] مع التقابض فی البدلین
بلا غبن و لا غرور و لا شرط فاسد مع قبوله وکان ذلک بمحضر من الشهود

خط فروخت آسیا

بر اینجمله که فروختم بیع بات نافذ لازم شرعی [illegible] ولد فلان [illegible] آسیا [illegible] حق و ملک خود [illegible] بالات و ادوات
[illegible] در موضع کذا حدود [illegible] فی الکل معلومست بجمیع الحقوق و المرافق بمبلغ کذا مع التقابض فی البدلین
و ضمان الدرک [illegible] و لا غرور و لا شرط فاسد مع قبوله وکان ذلک بمحضر من الشهود

خط فروخت حمام

بر اینجمله که فروختم به بیع بات لازم نافذ شرعی [illegible] ولد فلان [illegible] حمام حق و ملک خود [illegible] خانه [illegible]
[illegible] رباط و چاه [illegible] متصل [illegible] حدود [illegible] بمبلغ کذا مع التقابض فی البدلین [illegible]

خط حیله از برای اسقاط شفعه

بر اینجمله که فروختم بیع بات نافذ لازم شرعی [illegible] ولد فلان [illegible] زمین ملک [illegible] حق و ملک خود [illegible] واقعست در
کذا حدوده کذا [illegible] فی الکل معلومست بجمیع الحقوق [illegible] مع التقابض فی البدلین [illegible] اقرار معتبر شرعی
نمود مقر مذکور [illegible] فروختم بیع بات [illegible] حق و ملک خود را [illegible] کذا مع التقابض
فی البدلین و ضمان الدرک [illegible] و لا غرور و لا شرط فاسد مع قبوله وکان ذلک بمحضر من الشهود

خط کفالت بالنفس

بر اینجمله که [illegible] فلان ولد فلان [illegible] کفیل بالنفس [illegible] فلان ولد فلان [illegible]
[illegible] تسلیم نمایم مع قبوله [illegible] وکان ذلک بمحضر من الشهود

خط فروخت چاه

بر اینجمله که فروختم بیع [illegible] فلان ولد فلان [illegible] چاه [illegible] آب [illegible] حق و ملک خود را که واقعست در موضع کذا
حدود حریم کذا و عمقه کذا [illegible] فی الکل معلومست بجمیع الحقوق و المرافق بمبلغ کذا [illegible]

خط خلع از جهت زوجه

بر اینجمله که [illegible] مسماة فلانه زوجه منکوحه [illegible] شرعیه خودم بنت فلان [illegible] بقیه مهر [illegible] و نفقه [illegible] عده [illegible] فلانه [illegible]
فرزند صغیره [illegible] از [illegible] مدت [illegible] بطلاق بائن [illegible] حرام کردانیدم [illegible] زوجیت اصلا
سوی العده [illegible] زوجه شرعیه خودم [illegible] نفقه عده و بقیه مهر [illegible]

خط خلع ببدل مهر

بر اینجمله که [illegible] از بقیه مهر [illegible] و نفقه لابدیه عده [illegible] حضانت [illegible] شش ساله صغیره [illegible] نفس خود را [illegible]
[illegible] بطلاق بائن حرام کردانیدم مع قبوله [illegible] زوجیت اصلا سوی العده وکان ذلک بمحضر من الشهود

خط فروخت بیع جایز و استیجار

بر اینجمله که فروختم بیع بات نافذ لازم [illegible] ولد فلان [illegible] حق و ملک خود [illegible] حدوده کذا بمبلغ کذا مع التقابض
فی البدلین [illegible] اقرار نمود مقر مذکور [illegible] بمبلغ مذکور [illegible]
[illegible] وکان ذلک بمحضر [illegible]

خط اقرار وارث بعد از فسخ [illegible] مورث

بر اینجمله که کذا [illegible] از متروکه فلان مورث [illegible] مورث [illegible] رسیده [illegible] حق
[illegible] وکان ذلک بمحضر من الشهود

خط فروخت وکالت و وصایت

[illegible] فلانه ای بنت فلان [illegible] وکیله [illegible] فلانه ای بنت [illegible] وصیه شرعیه [illegible] صغیره [illegible]
اقرار [illegible] بر اینجمله که فروختم اصالة و وکالة و وصایة بیع بات نافذ لازم شرعی [illegible] ولد فلان [illegible] زمین حق و ملک خود و [illegible]
[illegible] صغیره مذکوره را که واقعست در موضع کذا حدوده کذا [illegible] فی الکل معلومست بجمیع الحقوق و المرافق [illegible]
مع التقابض و ضمان الدرک [illegible] و لا غرور و لا شرط فاسد [illegible] صغیره مذکوره [illegible] مع قبوله وکان ذلک [illegible]

خط اجاره اوقاف

بر نهجیکه قطع نموده باجارهٔ شرعیه وادام ولایته مذکوره بفلان ولد فلان بکلی و تمام اراضی اوقاف کذا را که واقع است در موضع کذا از توابع کذا که حدود آن در وقفیه معلوم است ببدل کذا اشرفی موصوف که اجره امثل آنست از تاریخ مذکور تا مدت کذا اعتبارا بکذا معجل مقبوض و باقی مذکور کذا به لا اجاره را بعد از کذا ماه و داده ادای نماید مع قبوله و کان ذلک بمحضر من المسلمین

خط فروخت دکان

بر نهجیکه فروختم ببیع بتات نافذ لازم شرعی بکلی و تمامی سکنیات یکباب دکان و یک پلاس متصل بان حق و ملک خودم را که قائم است در عرصه وقف بمعرف کذا واقع است در چهارسوق زرگران از بلدهٔ کذا محدوده کذا بجمیع الحقوق و المرافق ببدل کذا مع التقابض فی البدلین

خط فروخت حویلی بوکیل عالیحضرت

بر موجه که فروختم وکالة مطلقة عامة ببیع بتات نافذ لازم شرعی بلا شرط و لا ظرف که تا مور بشرا بود بر عالیحضرت کیوان رفعت ملک خصلت بکلی و تمامی یکباب حویلی حق و ملک خودم را که واقعست در موضع کذا از توابع کذا محدوده کذا فواصل فی الکل معلوم است بجمیع الحقوق و المرافق ببدل مع التقابض

خط فروخت عالیحضرت زمین مملکه را

در تاریخ شهر کذا بود که عالیحضرت رفیع منزلت خورشید مرتبت فروختند ببیع بتات نافذ لازم شرعی بفلان ولد فلان بکلی و تمامی موازی کذا اطناب زمین مملکه سلطانیه را که واقع است در موضع کذا محدوده کذا فواصل فی الکل معلوم است بجمیع الحقوق و المرافق و المشرب مع مجاری بدل کذا مع التقابض فی البدلین بعد از آنکه محدود مذکور مملکه پادشاهی و در تحت ملکیت آن و ثمن مذکور قیمت عدل آن بود محدود مذکور ملک خالص مشتری مذکور را دیده و کرد و فروخت کذا اطناب ... مشتری مذکور بعوض ... شرعی و بقیه آن ملک خالص از خراج و ما یتعلق بالخراج مشتری ... جمیع شرایط صحة البیع و کان ذلک بمحضر من المسلمین

خط فروخت زمین ملک

بر نهجیکه ببیع بتات نافذ لازم شرعی بکلی و تمامی کذا اطناب زمین ملک خالص حق و ملک خودم را که واقعست در موضع کذا محدوده کذا ببدل کذا مع التقابض فی البدلین و الاذن بالانتفاع فی الکل و کان ذلک بمحضر من المسلمین

خط فروخت زمین صغیر ابوة

بر نهجیکه فروختم بفلان ولد فلان ولایة ابوة بکلی و تمامی کذا اطناب زمین ملک خالص حق و ملک فلان صغیر ولد صلبی خودم که واقعست در موضع کذا محدوده کذا ...

خط فروخت بیع سلم

بر نهجیکه فروختم ببیع سلم شرعی بفلان ولد فلان مقدار کذا گندم کذا ... ببدل کذا ... مع قبض الثمن و قبوله و کان ذلک بمحضر ...

خط وصیت از بعد میراث

بر نهجیکه وصیت شرعی کردم مر فلان ولد فلان را که وارث من مقر نیست بعد از فوت من ثلث یا ربع و یا خمس یا مثل نصیب یک پسر و یا یک دختر و یا یکی از من مقر میراث ماند هم الاملاک ... بروجهیکه بر ملک وی باشد مع قبوله و کان ذلک بمحضر من المسلمین

خط وکالت

بر موجه که من مقار قبض حق فلان ولد فلان را وکیل مطلق عام شرعی کردانیدم تا که وکیل مذکور بولایت کذا رفته کذا تنکه حق و ملک مرا که بر ذمه فلان ولد فلان از وجه کذا دین لازم الادا است عندالاقرار قبض شرعی نموده بمن مقر رساند و عندالانکار حسب الشرع الشریف مرافعه کرده بقطعار ساند مع قبوله

خط هبه بولد

بر نهجیکه بخشیدم بعنوان محبت هبه بفلان ولد صلبی خودم بکلی و تمامی کذا زمین حق و ملک خودم را که واقعست در موضع کذا محدوده کذا فواصل فی الکل معلوم است هبة صحیحة منجزة فارغة من شروط فاسدة بلا عوض بل بطریق صلة و تبرع مع قبوله و قبضه فی مجلس الهبة منه و کان ذلک بمحضر من المسلمین

خط هبه دیگر

بر نهجیکه بخشیدم بفلان ولد فلان بکلی و تمامی کذا را که قبض شرعی نمود کذا مذکور را موهوب له مذکور بابوت ... هذه هبة صحیحة منجزة جامعة جمیع شرایط صحة الهبة و کان ذلک بمحضر من المسلمین

خط از روی خط قضاة ماضین

بود که بنظر در آمد خط مزین بمهر قاضی اسلام فلان ولد فلان که ناطق برین مضمون است در تاریخ کذا الی بمحضر من المسلمین و این را از روی خط قاضی مذکور بلا زیاده و نقصان نوشته شد که تا نزد حاجت در ایام فقدان آن حجت خواهد بود

خط بیزار از فرزند

بر نهجیکه بیزارم از افعال غیر مشروعه و اوضاع ناخوشنود فلان ولد صلبی خودم ما لو زر علیه فی الدارین الا ان یتوب و یظهر منه سیما الصالحین

خط ابراء عام و صاحیه

بر نهجیکه قبض شرعی نمودم از تسلیم ورثت فلان ولد فلان مبلغ کذا را و در بدل آن مقبوض من بود ... مذکور بود داشتم و مکروم کذشته ابراء عام ... بعد آنکه بود این دعوی ... و علم حضرت مرافعه ... نموده و حکم حاکم سبقت کرده و دعوی علیه مذکور را نموده ... بر دعوی مذکور نموده و کان ذلک بمحضر من المسلمین

خط اسقاط شفعه بوعد دیگر

بر نهجیکه فروختم ببیع بتات نافذ لازم شرعی بفلان ولد فلان بکلی و تمامی کذا حق و ملک خودم را که واقعست در کذا محدوده کذا فواصل فی الکل معلوم است بجمیع الحقوق و المرافق ببدل کذا تنکه و یک مشت فلوس معلومه بجنس مجهول العدد که قبل از علم در ... تلف کردید مع التقابض فی البدلین و ضمان الدرک ... شرعیه

خط مضاربه بالثلث او بالنصف

بر نهجیکه بمضاربه شرعیه کرفتم از فلان ولد فلان مبلغ کذا تنکه را که مفروز بود بعزم ... ثلث آن یا ربع استفاده منها ... بالنصف ...

خط وثیقهٔ اجارهٔ مدرسه عبد الصمد بای

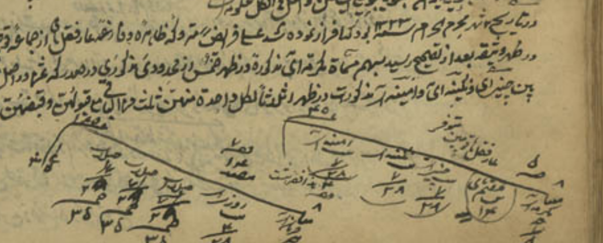
در تاریخ ۲۰ شهر صفر ختم بالخیر و الظفر ۱۳۲۱ بود که مولوی ... فی الزمان متولی شرعیه از قبل قطع نموده باجارهٔ صحیحه شرعیه ... مانند ولد ... بکلی و تمامی اراضی اوقاف مدرسه عبد الصمد بای که واقعست در موضع خطای ... کشتی و چاق ... و غیره حدود و اربعه آن در وقفیه مبینه است بمدت شش سال قمری از تاریخ مذکور به پنجهزار تنکه ... بقدر ... مستاجر مذکور ... اجاره پنجهزار و پانصد تنکه ... نقدا داده مقبوض کردید و بقیه بدل اجاره را بعد از مضی دو ماه کامل قمری از تاریخ مذکور پنجهزار تنکه داده و بقیه پنجهزار تنکه بدل اجاره در آخر مدت داده ادا نماید مع قبوله و کان ذلک بمحضر من المسلمین

الحمد لله

خط افراز بالمناسخه در بیست هر کدام ... میت ... ثابت نموده

ذکر حدود ... زمین ... واقعست در موضع محلات ولایت ... زمین ... بوستان ... شرقی ... حویلی ... غربی ... فواصل فی الکل معلوم است

در تاریخ شهر محرم الحرام سنه ۱۳۲۳ بود که افراز نموده ... و قطع نزاع ... بالطریق مناسخه ... در ظهر وثیقه بعد از تصحیح رسید ... و الباقی ... مع قبولهن و قبضهن ... و کان ذلک بمحضر من المسلمین



الحمد لله

... ۱۶ ...

... ۱۳۵۲/۱۱/۲۹ ...

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا صورت تقسیم بعد از اخراج خراجات تکفین تجهیز ترکه ۱۶۶ اشرفی

خراجات تکفین تجهیز
۵۱ اشرفی

۱۶۶
۵۱
تفریق
۱۱۵

مخفی نماند که بین اصل مسئله و بین بقیه نسبت دیده میشود اگر قسمت داشته باشد در بقیه ... اصل مسئله ضرب نموده والا بقیه را بر اصل تقسیم نموده میشود فافهم

هذا صورة عصبه بنفسه مع صاحب فرض

هذا صورة عصبه مع اصحاب فروض

هذا صورة عصبة بنفسه عند الانفراد یحرز جمیع مال المیت

هذا صورة عصبه مولی عتاقه مع صاحب فروض

هذا صورة عصبه مولی عتاقه مع اصحاب فروض

هذا صورة رد بر ذوی الفروض النسبیه

هذا صورة رد بر طائفتین

رد بر طائفه واحده

معلوم باید نمود که هذا صورت ذوی الارحام

ذوی الارحام — جد فاسد — جد فاسد

ذوی الارحام — عم — عم

ذوی الارحام — جده کاذبه — جده کاذبه

۱۶۹

ذوی الارحام — هذا صورة موصی له بجمیع المال — مولی الموالات — مقر له بنسب بر غیر — بیت المال

موصی له بجمیع المال

صاحب نصف بنت واحده — امت واحده سواء کانت لاب وام او لاب — هذا النوع نصف کبیر — بنت ابن واحده

زوج بنت تزد عدم ولد وولد ابن — صاحب ربع زوجه سواء کانت واحده او کثیر نزد عدم ولد — برابر ... مذکر و مونث

صاحب ثمن زوجه نزد وجود ولد وولد ابن — صاحب ثلث ام میت نزد عدم ولد و عدم اثنین از اخوه

صاحب ثلثان بنات و بنات ابن اگر زیاده از واحده باشد

صاحب ثلثان اخوات لاب وام اگر زیاده از اثنین باشند

صاحب سدس ام میت نزد وجود ولد و ولد ابن و نیز جده ... اگر واحده باشند — اب میت نزد وجود ولد و ولد ابن

قاعده جریب

[illegible]

در عملیات ضرب تقسیم ... [illegible]

65×65

4225

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

در بيان تجنيس حال

محفی نماند که اصل مسئله و باين بقيه نسبت ديده ميشود اگر وفق داشته باشد وفق نصف را القفه اصل مسئله ضرب نموده ... بقيه را اصل تقسيم نمود ... ميشود فافهم

در بيان احوال اب

مسئله فرض مطلق — مسئله عصبه فقط — مسئله فرض مع التعصيب

در بيان احوال ام

در بيان احوال زوج

در بيان احوال زوجات

در بيان احوال صلبيه

در بيان

در بيان احوال بنات ابن

در بيان اخوات عينيه

در بيان احوال اخوات لاب

در بيان احوال ام

در بيان احوال جده

والاولى — الاقرب

در بيان عصبه بغيره

در بيان

در بيان عصبه مع غيره

در احوال العصبات والعتاقه

مسئله مستقيم — مسئله مولى العتاقه — مسئله عصبه بالغير — مسئله كاتبه

طريقه كشيدن ولاء معتقه آنست که امراه غلامى خريد بعد ازان داد امراه غلام خود را که امراه را بخود تزويج کن بعد ازان غلام ما معتقه غير را بخود تزويج کرد بعد ازان ازين ولد بوجود آمد ولد خوب چرا که در رقيت وجوب تابع مرام است بعد ازان امراه غلام را آزاد کرد بعد ازان مادر ولد فوت شد ميراث را از مادر پدر ولد که زوج ميته است بطريقه فرضيت ربع مال ميته را گرفت بقيه را ولد عصوبة اخذ کرد بعد ازان غلام فوت شد جميع مال را ولد بطريقه عصوبة اخذ کرد بعد ازان ولد هم فوت شد از ورثه هيچ کس غير مولى معتقه و مولى ام کسى باقى نماند مولى ام محروم و جميع مال را مولى اب ولد که همان امراه معتقه است اخذ کرد بدين صورت

مسئله ترك عتق — مسئله الاتفاق — مسئله عند محمد — مسئله عند ابو يوسف

مسئله خارج — مسئله بطريق دو (مسئله ابن مسعود)

طريقه مجهول قصاص

مسئله ٤ هذا الصورت مجمع نقصان ...

[illegible]

باب معرفة الفروض

صورت مخارج فروض که مذکوره در کتاب اند غالباً که شش است این است

اول ايشان ... مخارج اول اينه

نصف	ربع	ثمن	ثلث	ثلثان	سدس
٢	٤	٨	٣	٣	٦
١	١	١	١	٢	١

اين مخارج اثنان متباينه

ذو التضعيف — ذو التنصيف

مسئله ٢ هذا صورت مسئله ...

صورت ربع كسر فقط — مسئله ١٠ هذا صورت ثمن كسر فقط — مسئله ٣ هذا صورت ثلث كسر فقط

مسئله صورت ثلثان كسر فقط — مسئله ... صورت سدس كسر فقط

مسئله ٣ هذا صورت ثلثان كسر ... آيد مسئله از سه است

مسئله ٤ هذا صورت نصف كسر ... از ...

مسئله ٨ هذا صورت ثمن كسر با بعد كسر ... آيد مسئله از ... — مسئله صورت سدس كسر با ثلثان كسر جمع آمده

مسئله عول ٧

واگر ثلثه اول در يك مسئله جمع آيند پس مسئله از اكثر مخرج مى باشد وليكن همه ثلثه اول در يك مسئله جمع نمى آيند چرا كه ربع و ثمن مخرج زوج و زوجه است اين دو جمع نميشوند در يك مسئله بنابر اين ثلثه اول در يك مسئله جمع نمى آيند لهذا ...

مسئله عول ٩ صورت جمع آمدن اول از نوع اول با دو از ثانى يعنى نصف با ثمن و ثلثان — پس مسئله از سته است

مسئله ٢٤ هذا صورت جمع آمدن اول از نوع اول با ... يعنى ربع با ثلث مسئله از دوازده است

مسئله ٢٤ هذا صورت جمع آمدن ثالث از اول با همراه ... يعنى ثمن با ثلثان و سدس مسئله از بيست و چهار است

مسئله ٢٤ هذا صورت اختلاط ثالث از اول بمعض مثال غرح ثانى يعنى ثمن با ثلث مسئله از بيست و چهار است

هذا عند ابن مسعود رضى الله عنه

مسئله ٢٤ عول ٢٧ هذا صورت اختلاط ثالث با همراه ثلث و ثلثان ... مسئله از بيست و چهار است

هذا عند ابن مسعود رضى الله عنه

مسئله ٢٤ عول ٣١ صورت جمع آمدن ثالث از اول با كل ثانى يعنى ثمن با ثلث و ثلثان و سدس مسئله از بيست و چهار است هذا عند ابن مسعود رضى الله عنه

واما عندنا لا يزاد عول المسئلة على سبعة وعشرين وعند ابن مسعود رضى الله عنه تعول الى احدى وثلثين وسيأتى تفصيله فى باب العول

مخفى نماند كه ثمن ائمه ثلثه با كل ثانى جمع نمى آيد زيرا كه اگر با كل ثانى جمع آيد مسئله كه بست و چهار است بايد كه بسى و يك عول كند ومحال است آنكه از بست و هفت عول مسئله زياده نميشود با آنكه صاحب ثمن زوجه است و صاحب ثلث ام واولاد ام است زوجه ثمن ... ميكرد و اولاد ام نزد وجود ولد محروم است و ام سدس ميگيرد ... در مسئله ... بنابر اين ...

باب العول

مسئله عول ٧ — مسئله عول ٨ — مسئله عول ٩

مسئله عول ١٠

اما حق غرما با وجود عول مسئله زياده و كم نميشود بدين صورت — بدان اين را كه مخارج فروض مقدره هفت مخرج است كه چهار مخرج از آن عول نميكند و سه مخرج عول ميكند و آن مخرجيكه عول نميكند اول آن نصف است وثانى آن ثلث است وثالث آن ربع است ورابع آن ثمن است

مسئله هذا لا تعول — مسئله هذا لا تعول — مسئله هذا لا تعول

لا تعول

باب التعول ٨ — هذا الاكدرية لا تعول

بدان كه سه مخرج كه عول ميكند اول آن سته است وثانى دوازده است وثالث آن بست و چهار است واول آنكه شش است از هفت تا ده عدد صحيح را برزياده واحده عول ميكند بانطريقه كه شش بهفت و بهشت و نه و ده عول ميكند جفت جفت و طاق طاق وثانى آن كه ضعف شش كه دوازده است بسيزده و پانزده و هفده عدد صحيح عول ميكند طاق طاق وثالث آن مخرج عول ميكرده كه ضعف دوازده يعنى ضعف ضعف شش كه آن بست و چهار است تا بست و هفت عدد صحيح عول ميكند عول او واحد است نزد ائمه ثلثه و نزد علماء مجتهدين واما عند ابن مسعود رضى الله عنه بست و چهار را تا بسى و يك عدد صحيح را عول ميكند اولاً به بست و هفت و دوم يك مسئله فقط عول ميكند بسى و يك — طريقه سه مخارج و كدام عول ميكرده در صحيفه مثال نموده ميشود

مسئله ٦ عول ٧ هذا اول شش بهفت و ...

مسئله ٦ عول ٧ هذا عول و تمام مثال شرع

مسئله ٦ عول ٨ شفعا

مسئله ٦ عول ٨ سفعا

مسئله عول ٩ شفعا هذا مثال مكرر مستقيم

مسئله هذا مثال شرع عول ٩ و تمام

مسئله عول ١٠

مسئله ١٢ عول ١٣ هذا اول شش

مسئله ١٢ عول ١٥ هذا مثال مكرر ... مسئله ... عول ميكند

مسئله ١٢ عول ١٧ هذا مثال شرع ...

مسئله ٢٤ عول ٢٧ هذا مثال شرع

مسئله ٢٤ عول ٣١ مثال خارج

مسئله عول ۱۷ بسوی هفده و تره

مسئله عول ۱۷ اصل ۱۲ بسوی هفده وتره عال

مسئله منبریه

مسئله ۲۴ عول ۲۷ هذا صورت عول کردن بیست و چهار بسوی بیست و هفت

اما نزد ابن مسعود رضی الله عنه مخرج بیست و چهار بسوی سی و یک نیز عول میکند یعنی محروم محجوب میکرداند در غیر مسئله منبریه

مسئله ۲۴ هذا نزد ابن مسعود رضی الله عنه مثال مذکور در متن

مسئله ۱۲ عول ۱۷ اما عند ابن مسعود هذا مسئله از دوازده میشود

اما عندنا محروم محجوب نمیکرداند اصلا کالمعدوم نه بحجب حرمان و نه بحجب نقصان

در بیان نسبتها یعنی تماثل و تداخل و توافق و تباین میان دو عدد صحیح که اهل حساب اثر مخرج میدانند این است

صورت تماثل		صورت تماثل		صورت تداخل		صورت تداخل		صورت التوافق
۱ ۲	۱ ۲	۱ ۴	۱ ۴	۱ ۴	۱ ۱۲	۱ ۶	۱ ۱۸	

مسئله ۱۲ صح ۹ هذا صورت تماثل و تداخل ۱۰۸ مسئله ۲۴ صح ۱۵ ۲۴۰

و طریق معرفت توافق عددین اینکه عدد اقل عدد اکثر را افنا کنند ولیکن در جانب عدد اکثر بعد از کم کردن عدد اقل را عدد بقیه ماند همان عدد بقیه عدد اقل را بدو مرتبه و خواه به سه مرتبه و خواه بچند مرتبه باشد فانی کند نظر کرده میشود همان عدد مفنی را که چند است و اگر دو است ان دو را موافق بالنصف میگویند و اگر سه است بالثلث و چهار است بالربع میگویند علی هذا القیاس

و اما تباین بین عددین اینکه عدد مفنی غیر از واحد نباشد چنانچه بین دو و سه و یا بین چهار و سه و یا بین پنج و چهار

و چهار و یا بین هفت و ده مثلا زیرا که هر واحد از جمیع مذکورات را عدد جزو فنی نمیباشد چنانچه سه را از چهار و یا پنج را از شش نافته شود که باین مخالف و یک که مفنی جمیع اعداد ما فوق واحد است اما بدانکه این را که بعد از ضبط و معرفت این قواعد اگر عددین بیکدیگر حاصل باشد اعداد جمیع دو عدد را مضروب کردانیده بعدد آخر ضرب کرده حاصل از ضرب تصحیح مسئله میکردانند اگر عدد آخر اصل مسئله باشد و عددین عدد رؤس مثلا اگر علیهم سهام باشد و اگر عدد آخر نیز عدد رؤس مثلا اکثر علیهم سهام باشد و عددین متباین باشد حاصل از ضرب را در اصل مسئله ضرب کرده حاصل الضرب دوم را تصحیح مسئله میکردانند و اما اگر از طایفه استخراج مخرج مشترک بین ثلاثه کسور باشد و عدد آخر متباین عددین متماثلین باشد حاصل الضرب مخرج مشترک باین ثلثه کسور است فافهم

باب التصحیح

مسئله هذا مثال خارج فلا حاجة الی الضرب

مثال خارج فلا حاجة الی الضرب

مخفی نماند که از برای استخراج مخارج سبعه احتیاج بر ده میشود بطریق چهار نسبت و اگر مسئله طایفه واحده باشد مسئله را از رؤس طایفه مذکوره میکردانند نسبت میدان حاجت نیست و اگر در مسئله طایفتین و یا سه طایفه و یا چهار طایفه باشد زیاده از چهار طایفه در یک مسئله جمع نمی آید طریقه استخراج مخارج اینکه نسبت دیده میشود بین مخرجین طایفتین الچهار نسبت اگر مماثل باشد احد از مخرجین را اصل مسئله میکردانند و اگر بین مخرجین نسبت تداخل باشد اکثر از مخرجین را اصل مسئله میکردانند و اگر بین مخرجین نسبت توافق باشد وفق احد از مخرجین را در کل آن دیگر ضرب کرده شود حاصل از ضرب اصل مسئله میکردانند و اگر بین مخرجین تباین باشد کل احد را در کل آن دیگر ضرب کرده حاصل از ضرب را اصل مسئله میکردانند مثلا در مسئله هر دو طایفه نصف یکی مخرج هر دو متماثل که دو است دو را اصل مسئله کرد بدین صورت

مسئله مستقیم — مسئله مستقیم

و اگر در مسئله نصف کبیر و ثمن کبیر واقع شود نسبت میان ثمن بطریقه که مخرج نصف که دو است با مخرج ثمن که هشت است نسبت دیدیم متداخل اکثر از این دو مخرج که هشت است که اصل مسئله کردانیدیم بدین صورت مثلا در مسئله نصف کبیر و ربع کبیر واقع شود مخرج هر دو را نسبت دیدیم متداخل زیرا که مخرج نصف دو است و مخرج ربع چهار است دو و چهار متداخل بنا بر این چهار را اصل مسئله کردانیدیم بدین صورت

و اگر در مسئله ربع کبیر و سدس کبیر بشد نسبت میان ثمن بین مخرج ربع که چهار است و مخرج سدس که شش است موافق بالنصف نصف چهار که دو است در شش ضرب کردیم دوازده شد دوازده اصل مسئله کرد بدین صورت مسئله ۱۲ مستقیم

و اگر در مسئله سدس کبیر و ثمن کبیر باشد نسبت میان بین مخرج ثمن که هشت است و مخرج سدس که شش است موافق بالنصف نصف شش که سه است در کل هشت ضرب کردیم بیست و چهار شد آنرا اصل مسئله کردانیدیم بدین صورت مسئله ۲۴ مستقیم

مسئله طریقه تصحیح هذا امثال متن اما طریقه تصحیح را بیان کرده شد دیگر بیان حاجت نیست فافهم

هذا سهام طایفه برؤس طایفه منقسم میشود بلا کسر فافهم

مسئله ۶ هذا صورت سهام طایفه برؤس طایفه منکسر

مسئله ۲۴ مثال ایمن هذا صورت عول

مسئله ۱۲ مثال خارج هذا صورت تباین سهام طایفه واحده برؤس ۱۴۴

مسئله ثلث و الثالث

مسئله مثال متن هذا صورت تباین سهام رؤس طایفه واحده

فصل اذا اردت ان تعرف نصیب

۲۵۲۰ ۱۰۵ ۲۴

فصل در قسمة الترکات بالوجوه

۱۰۰۸۰

۳۱۵

۱۲۶۰

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه صورة تقسيم ترکه بعد از اخراج خراجات تکفين و تجهيز

مخفی نماند که بين اصل مسئله و بين بقيه نسبت ديده ميشود اگر فقه داشته باشد فقه بقيه بفقه اصل مسئله ضرب نموده والا بقيه را با اصل تقسيم نموده ميشود فافهم

هذا صورة عصبه نسبيه مع صاحب فرض ۲۴

هذا صورة عصبه نسبيه مع اصحاب فروض ۲۴

هذا صورة عصبه نسبية عند الانفراد و يحرز جميع مال الميت

هذا صورة عصبه مولی عتاقه مع صاحب فرض

هذا صورة عصبه مولی عتاقه مع اصحاب فروض ۱۲

هذا صورة ذوی الفروض النسبية

ردو بر طايفة واحده

هذا صورة بر طايفتين

از صنف ثالث ذوی الارحام

هذا صورة موصی به بجميع المال

ا مولی الموالات

مقر له بنسب بر غير

بيت المال

هذا فروض مقدرة در کتاب الله تعالی

هذا صورة نصف ۲ — هذا صورة ربع ۴ — هذا صورة ثمن ۸ — هذا صورة ثلث ۳ — هذا صورة ثلثان ۳ — هذا صورة سدس ۶

مخفی نماند که اگر در مسئله نصف گیرد واقع شود مسئله از مخرج نصف که دو است از دو میکردانند و اگر ربع گیر باشد از چهار و اگر ثمن گیر باشد از هشت و اگر ثلث گیر و ثلثان گیر باشد از سه و اگر سدس گیر باشد از شش میکردانند

مسئله ۲ صاحب نصف بنت واحده

مسئله ۴ اخت واحده سوی کانت لاب و ام او لاب

مسئله ۴ هذا الفتی نصف گیر

مسئله ۲ بنت واحده

مسئله ۲ زوج ميت نزد عدم ولد و ولد ابن

مسئله ۴ صاحب ربع زوجه سوی کانت واحده او اکثر نزد عدم ولد

مسئله ۸ و صاحب ثمن زوجه نزد وجود ولد و ولد ابن

مسئله ۶ صاحب ثلثان است نزد عدم ولد و عدم اثنين

مسئله ۳ صاحب ثلثان بنات و بنات ابن اگر زياده از واحده باشند

مسئله ۳ و صاحب ثلثان اخوات لاب و ام او لاب اگر زياده از اثنين باشند

مسئله ۶ صاحب سدس ام نزد وجود ولد و ولد ابن

و نيز جده و اولاد ام اگر واحد باشند

و اب ميت نزد وجود ولد و ولد ابن

و اولاد ام زياده از واحده باشند ذکور و مونث برابرند

دور بیان رموزات

در بیان ارقام اصحاب فروض و عصبات و ذوی الارحام و عصبه سببیه و غیره چون این صورت

ب م جد جده خیع ج

عم عمه خال خاله ت بت بن بت

صع جع ج ج هذه المذکورات مفردات

هذه رموز جمع اصحاب فروض و احوال عصبات

مخفی نماند که تثنیه و جمع هر دو بیک صورت می آید لیکن بارقام امتیاز می یابد

حد اب حدات اعم اعمام

عاش حان اجالا حالات علی هذا القیاس

اما الاب فله احوال ثلث الفرض المطلق و هو السدس و ذلک مع الابن او ابن الابن وان سفل و الفرض و التعصیب معاً و ذلک مع البنت او بنت الابن وان سفلت و التعصیب المحض و ذلک عند عدم الولد و ولد الابن وان سفل

در بیان احوال اب و بیان جد صحیح حال

صورت فرض مطلق مستقیم | هذا ایضاً صورت فرض مطلق | صورت فرض مع التعصیب

صورت فرض مع التعصیب ابهامی | صورت تعصیب محض نزد عدم ولد

صورت احوال جد مثل اب

صورت فرض مع التعصیب ابهامی | صورت فرض مع التعصیب ابهامی | فرض مطلق

و الجد الصحیح کالاب الا فی اربع مسائل ... و یسقط الجد بالاب لان الاب اصل فی قرابة الجد الی المیت و الجد الصحیح هو الذی لا تدخل فی نسبته الی المیت ام

و اما الاخ ... مع الاب ... وان سفل و بالاب و الجد بالاتفاق

در بیان احوال اولاد ام

صورت سقوط جد نسبت اب میت | صورت تعصیب محض نزد عدم ولد

صورت ذکور و اناث اولاد ام در قسمت برابر بودن | صورت ثلث اخوة لام | صورت سدس اخ لام

صورت استحقاق ذکور و اناث علی السویة بودن | صورت سقوط نسبت ولد | صورت سقوط نسبت ولد

مسئله متفق علیه

صورت محروم بودن اولاد ام نزد زوج و جد میت | صورت محروم بودن اولاد ام نسبت جد اب | صورت محروم بنسبت ولدان

در بیان احوال زوج در بیان دو حال دارد

صورت ربع کم بودن زوج | صورت نصف کم بودن زوج

در بیان احوال زوجه

صورت ربع کم بودن زوجه حال انفراد | صورت زیادة زوجه | صورت ثمن اولاد

در بیان احوال بنات صلبیه

صورت نصف | صورت ثلثان | صورت تعصیب

صورت ثمن

قاعده در تصحیح اینکه هر وقتیکه فرض هر طایفه منکسر شده بر ایشان که بین سهام و رؤس طایفه مذکوره نسبت جز الموافق باشد وفق رؤس طایفه مذکوره را در اصل مسئله ضرب کرده تصحیح میکردانند و الا که اگر مباین باشد کل رؤس طایفه مذکوره را در اصل مسئله ضرب کرده تصحیح میکردانند بعد از آن فرض ازاصل مسئله رسیده که مابعد در رؤس ضرب کرده حاصل الضرب بعد در رؤس تقسیم میکنند

صورت سدس کرفتن بنات ابن همراهی واحده صلبیه | هذا اعتقاد ابن عباس رضی الله عنه | صورت سقوط بنات ابن همراهی بنتی میت

صورت سقوط بنات ابن نسبت ابن | صورت عصبه شدن بنات ابن همراهی ابن الابن

فرق اول | فرق ثانی | فرق ثالث

علیا | وسطی | سفلی

فی بیان الوارثة و بعض

مثال فارغ خارج الوارثة

سمیت هذه المسئلة تشبیباً والتشبیب فی اصطلاح علماء هذا الفن عبارة عن ذکر البنات علی اختلاف درجات

مسئله تشبیب

در بیان تصحیح مسائل تشبیب بدینصورت

ازین مسئله جیم بر آمده

ازین مسئله ج بر آمده

ازین مسئله س بر آمده

ازین مسئله فیه بر آمده

واما الاخوات لاب وام فاحوالهن خمس النصف للواحدة والثلثان للاثنتين فصاعدا ومع الاخ لاب وام للذكر مثل حظ الانثيين
ويصرن عصبة بهم ويستوون ثم في القرابة الى الميت ولهن الباقي مع البنات او بنات الابن لقوله عليه السلام اجعلوا الاخوات
مع البنات عصبة

شد احوال اخوات عيني

٢ مناصورت نصف اخوات لاب وام اگر واحده

٣ صورت ثلثان اگر اثنتين فصاعدا

عصبه اخوات لاب وام مع اخ لاب وام

هذا مثال خارج قول بعض علماء معمول شرح

هذا مثال خارج الف معمول شرح

هذا مثال المقيس الف معمول شرح

بهذا روس

فالثاني اذا اجتمع في المسئلة جنسان او ثلثة اجناس ممن يرد عليه عند عدم من لا يرد عليه فاجعل المسئلة من سهامهم
اعني من اثنين اذا كان في المسئلة سدسان او من ثلثة اذا كان فيها ثلث وسدس او من اربعة اذا كان فيها نصف وسدس
او من خمسة اذا كان فيها ثلثان وسدس او نصف وسدسان او نصف وثلث

جده	ام	اخ لام	اخ لام
١	١	١	١

سه صد تنگه نقره سره وزان سبعه اكجه مفروز بغير

وعوم ميسكنم مرمر عيكه قربان بايم بر مصحف هذا كه اثني محمدي مدلاناتش محمد بالكه سكي ... در موضع عمر
ار محكوم دار القاضي خر بحارى شريف حسب حضرت سلطانا ... الاقات واهليايا بر منوجه كه بر مصحف هذا تنگه
موصوفه ... الصدر حق وملك ... موضع مذكور بمصحف هذا بوديعت گذاشته بودم مع قبوله
وقبضه وجه ... الحفظ وجب ... بمصحف هذا راكه ... وديعت ... تحليه نمايد

حضرت امير الله

واما الاخوات لاب وام فاحوال خمس النصف ...
يصرن عصبة ... ثم فى القرابة ...
مع البنات عصبة

فالمبلغ تصحيح المسئلة
ب هل رؤس من له ... وعليه فى مخرج فرض من له ... وعليه كزوج وخمس بنات
مسئله ۶ تصحه ۳۰ / ۲۵

ج ۱/۵ — ب ۳ — ب ۳ — ب ۳ — ب ۳ — ب ۳

اى مع اجتماع الصنفين ممن يرد عليه ...

والرابع ان يكون مع الثانى من لا يرد عليه اعط فرض من لا يرد عليه من اقل مخارجه فاقسم ما بقى على مسئلة من يرد عليه فان استقام فبها ونعمت وهذا فى صورة واحدة وهى ان تكون للزوجات الربع وما بقى بين اهل الرد اثلاثا كزوجة واربع جدات وست اخوات لام

مسئله ۴ تصحه ۴۸

ج ۱/۱۲ — جده ۳ — جده ۳ — جده ۳ — جده ۳ — علام ۲ — علام ۲ — علام ۲ — علام ۲ — علام ۲ — علام ۲

... ميكنم ... قريب ... محضر ... از حكوم ... كه ...

موصوف ... در موضع ذكر ... بودم ...

صورة اخوات لاب وام باهمراى بنات صلبيه عصبه ميكردد بمضمون حديث مذكور كه واجعلوا الاخوات مع البنات عصبة

مسئله ۴ تصحه ۷۲

ب ۲۴ — ب ۲۴ — ب ۲۴ — ج ۳ — ج ۳ — ج ۳ — ج ۳ — عم ۱

هذا صورت عصبه كرديدن اخوات مذكوره باهمراه بنات ابن كه ثابت شده باجماع

مسئله ۵ تصحه ۱۵

در بيان احوال اخوات لاب هفت حال دارد ... در بيان

صورت نصف كيرندن اخت لاب
صورت ثلثان
هذا صورت سدس كيرندن اخوات لاب باهمراهى اخت لاب وام تكملة للثلثين

صورت سقوط اخوات لاب باهمراهى اخت لاب وام
صورت عصوبت اخوات لاب

صورت سقوط اخوات لاب باهمراهى ...

در بيان احوال ام در بيان ...

هذا صورت ثلث كل ...
هذا صورت ثلث ما بقى بعد فرض زوج

مسئله ۱۲

ام ۱/۱۲ — ع ۱ — ع ۱ — جع ۱۶ — ع ۳ — عم ۳ — عم ۳ — عم ۳

هذا مضمون شرح عند مالك ... هذا مضمون شرح ابن عباس رضى الله عنه

مسئله ۱۸ — مسئله ۲۴

هذا رد طاووس مضمون شرح محفى نماند كه حضرت صلى الله عليه وسلم نزد جواب با اخت عينيه كه ام بسدس كردند ميت در وقت حيوة خود وصيت كرده بوده كه سدس مال مرا بفلان بدهم بدهند بقيه ازانها اهل ورثه اهل ورثه هم اجازت داده اند

محفى نماند كه اگر بقيه از فرض زوج و يا زوجه ثلث نداشته باشد مخرج ثلث كه خلاف است در اصل مسئله ضرب ميكنند اصل مسئله و بعد ازان ما فوق زوج و يا زوجه را در ثلثه مذكوره ضرب ميكنند بعد ازان ثلث باقى را بام مذكوره ميدهند بقيه ازان جدات

مسئله ۳ — الفرع عند ابو يوسف — هذا عند الحنيفة و محمد — مسئله ۱۲

در بيان احوال جدة مطلقة سواء كانت لاب او لام

مسئله ۱۲ — مستقيم

ج ۳ — ب ۲ — ب ۲ — ب ۲ — ب ۱ — جده لاب ۲

مسئله ۲۴ تصحه ۲۱۶

مسئله ۲۴ هذا صورة زيادة از واحده بودن جده — مسئله ۲۸۸

مسئله ۱۲ عول ۱۳ هذا صورة سقوط جدة لاب نزد وجود اب

ج ۳ — ب ۴ — ب ۴ — ب ۲ — جده لاب محروم

مسئله ۱۲ عول ۱۵ هذا صورة عدم سقوط جده لاب نزد وجود جد ميت ازجهت اينكه بميت از جانب ام ميرسد نه بواسطه جد

ج ۳ — ب ۴ — ب ۴ — جد ۲ — جده لاب ۲

مسئله ۲۴ هذه صورت جدة لاب ساقط ميشود نزد وجود جده كه يكدرجه پايين ... جده بميت قريب تر ...

مسئله ۲۴ هذا صورت سقوط بعدى نزد وجود قربى وحالانكه قربى محجوب است نزد وجود شخصى كه اورا محجوب ميكرداند

بسم الله الرحمن الرحيم

باب العصبات

مسئله ۳ جزء میت هذا اصل میت

هذا صورت اقرب درجه

هذا صورت قرب درجه مستقیم

هذا صورت جزء جد اولی از جزء اصل الاصل

هذا صورت ذی قرابتین اولی از ذی قرابة واحده

هذا الفرق کذلک

هذا صورت معصوب اولی بتبعی الاعیان

هذا صورت ابن عباس رضی الله عنه

هذا قوت قرابة

هذا صورت قرب درجه مستقیم

هذا عند محمد رحمه الله تعالی قرابات بیت میرسد

هذا عند ابی یوسف سدس مال میت را بین جدتین انصافا تقسیم کرده میشود خواه احدیها از دو جهت بمیت رسد و خواه از سه جهت ب... و خواه از یک جهت

هذا عند ابی یوسف کذا ... میرسد

هذا عند ابی یوسف ... از چهار جهات میرسد

هذا صورت استحقاق

طریقه کشیدن ولا را معتقه آنکه امرأه غلامی خرید بعد از آن آزاد کرد امرأه غلامش الکه امرأه را بخود تزویج کن بعد از آن غلام ماذون معتقه غیر را بخود تزویج کرد بعد از آن ازین ولدی بوجود آمده ولد حرست چه که در رقیت و حریت تابع مادرست بعد از آن امرأه غلام را آزاد کرد بعد از آن مادر ولد فوت شد میراث را از مادر به ولد که زوج میته است بطریقه فرضیت ربع مال میته را گرفت بقیه را ولد عصوبة اخذ کرد بعد از آن غلام فوت شد جمیع مال را ولد بطریقه عصوبة اخذ بعد از آن ولد هم نیز فوت شد از ورثه هیچ باقی نماند سوای مولی یه عتاقه و مولی ام کسی باقی نماند مولی ام محروم و جمیع مال را مولی اب ولد که جان امرأه معتقه گرفت بدین صورت

هذا عند ابی یوسف رحمه الله

هذا صورت ولاء مکاتب

هذا صورت ولاء معتقه

هذا صورت ولاء مدبره

هذا عند ابی یوسف

هذا اشکال خارج

مسئله دیناری

هذا صورت متن مسئله دیناری

هذا صورت قوت قرابة

هذا الفرق کذلک

هذا صورت موئنث که اخوات عصبه با همرای اخت میشود

و آخر العصبات مولی عتاقه

هذا صورت مولی عتاقه

هذا مثال خارج

هذا مثال خارج ایضاً

هذا مثال خارج ایضاً

قاعده اینکه هر وقتیکه دینار واحد از ورثه بیکان و دینار دیگر مباین باشد کل دینارها را جمع کرده رؤس اعتبار میکرد انند بدینصورت

هذا مثال خارج

مسئلهٔ کسور دیناری

طریقهٔ تصحیح کسور دینار اینکه اولاً از مجموع کسور مخرج مشترک استخراج کرده بعد از آن هر واحد از کسور اهل ورثه را که مخرج کسرش اضافه کرده بوده ند بهمان مخرج جدا جدا مخرج مشترک را تقسیم کرده حاصل از قسمت را بصورت کسر همان مخرج ضرب کرده حاصل از ضرب را رؤس اعتباری بهمان شخص که مخرج کسرش مخرج مشترک را تقسیم کرده شده بود میکرد انند بهمان طریقه کسور اهل ورثه را عمل میکنند بعد از آن مجموع رؤس اعتباری را جمع نموده رؤس اعتبار مجموع اهل ورثه میکرد انند بعد از آن فلاء را به رؤس اعتباری مجموع نسبت میرسنند بلکه نسبت اگر موافق باشد فقط انما داکر مباین باشد کل رؤس اعتبار را به رؤس حقیقی نسبت میرسنند اگر موافق باشد وفق احد هما را البل آن دیگر را ضرب کرده حاصل الضرب را در اصل مسئله ضرب میکنند حاصل الضرب تصحیح مسئله است واگر مباین باشد کل رؤس اعتباری البل رؤس حقیقی ضرب میکنند حاصل الضرب تصحیح مسئله است بعد از آن مافی الید هر واحد از ورثه را که بطریق وفقیت رسیده بود بمضروب ضرب میکنند و والاشکه به رؤس اعتبار رسیده بود اما بمضروب ضرب کرده حاصل الضرب را به رؤس اعتباری تقسیم کرده حاصل از قسمت را به رؤس اعتبار هر واحد از ورثه ضرب میکنند حاصل الضرب ولاء هر واحد از ورثه است از تصحیح بدینصورت

هذا مخرج مشترک

استخراج مخرج مشترک

هذا مخرج مشترک

تحصیل مخرج مشترک

مخرج مشترک

قاعده در مسئلهٔ دیناری اینکه اگر دینار همه صحیح مع الکسر باشد اولاً مخرج دینار نسبت مخرج مشترک استخراج کرده بعد از آن مخرج مشترک را بالمجموع هر کدام تقسیم نموده حاصل القسمت را با حاصل المجنسه هر کدام ضرب نموده حاصل الضرب را رؤس اعتباری بهمان شخص میکرد انند مجموع را جمع نموده رؤس اعتبار خود مولا عتاده میکرد انند بدینصورت

تحصیل مخرج مشترک

هذا مخرج مشترک

در بیان طریقه حجب نقصان

للزوجين والام وبنت الابن والاخت للاب وقد ذكر بيانه

ومحجب فيمن والورثة فيه فريقان فريق لا يحجبون بحال البتة

وهم ستة الابن والاب والزوج والبنت والام والزوجة وفريق يرثون

بحال ويحجبون بحال وهذا مبني على اصلين احدهما ان كل من يدلي الى الميت بشخص فانه لا يرث مع وجود ذلك سوى اولاد الام فانهم يرثون معها لانعدام استحقاقها جميع التركة والثاني الاقرب فالاقرب كما ذكرنا في العصبات

والمحروم لا يحجب عندنا وعند ابن مسعود رضي الله عنه يحجب حجب النقصان كالكافر والقاتل والرقيق والمحجوب يحجب بالاتفاق كالاثنين من الاخوة

والاخوات فصاعدا من اي جهة كانا فانهما لا يرثان مع الاب ولكن يحجبان الام من الثلث الى السدس

تمت باب الحجب

هذا صورة مسئلة كه محجوب يحجب

وهذه المسئلة الضا كذلك

باب مخارج الفروض اعلم ان الفروض المذكورة في كتاب الله تعالى نوعان الاول النصف والربع والثمن والثاني الثلثان والثلث والسدس على التضعيف والتنصيف فاذا جاءت في المسائل

هذه الفروض احادا فمخرج كل فرض سميه الا النصف فانه من اثنين كالربع من اربعة والثمن من ثمانية والثلث من ثلثة واذا جاء مثنى او ثلث وهما من نوع واحد فكل عدد يكون مخرجا لجزء فذلك العدد ايضا

باب معرفة الفروض

صورت مخارج فروض مذكوره در كتاب الله تعالى كه شش است اين است

هذا صورة مسئله سدس کبیر فقط مستقیم
هذا صورة مسئله ثمنان کبیر فقط
هذا صورة مسئله دو وصف از نوع اول جمع آمده مثل نصف کبیر و ربع کبیر مسئله از اکثر مخرج
هذا صورة نصف کبیر و ثمن کبیر جمع آمده و در صورت هم مسئله از اکثر مخرج میباید
هذا صورة دو وصف از نوع جمع آمده
هذا صورة ثمن کبیر با سدس کبیر جمع آمدن از اکثر مخرج است
هذا صورة سدس کبیر بهمراهی ثلثان جمع آمده مستقیم

واگر ثلثه اول در یک مسئله جمع آیند نیز مسئله از اکثر مخرج میباشد ولیکن اصلا ثلثه اول در یک مسئله جمع نمی آیند چرا که ربع و ثمن مخرج زوج و زوجه است ایند و جمع نمیشود در یک مسئله بنا بر این ثلثه اول در یک مسئله جمع نمی آیند لمحرره

هذا صورة جمع آمدن اول از نوع اول بهمراهی دو از ثانی یعنی نصف با ثلث و ثلثان نیز مسئله از شش است
هذا صورة جمع آمدن ثانی از اول بهمراهی ثلث و ثلثان مسئله نیز از دوازده
هذا صورة جمع آمدن ثانی از اول بهمراه کل ثانی یعنی بهمراهی ثلث و ثلثان و سدس مسئله نیز از دوازده
هذا صورة اختلاط ثالث از اول بجمیع ثانی یعنی ثمن با ثلث مسئله از بیست و چهار است

واما عند ابن مسعود رضی الله عنه تعول الی احدی وثلثین
واما عند نا لا یزاد عول المسئلة من سبعة وعشرین وعند ابن مسعود رضی الله عنه تعول الی احدی وثلثین

مخفی نماند که ثمن را ثلث با کل ثانی جمع نمی آید زیرا که اگر با کل ثانی جمع آید مسئله که بیست و چهار است بایدکه بسی و یک عول کند حالانکه از بیست و هفت عول مسئله زیاده نمیشود بانکه صاحب ثمن زوجه است و صاحب ثلث ام و اولاد ام است زوجه نزد ولد ثمن میگیرد و اولاد ام نزد وجود ولد محروم است و ام سدس میگیرد واما نزد وجود ولد در مسئله اصلا ثمن ثلث نمیباشد بنابرین با ثمن کل ثانی جمع نمی آید لمحرره

باب العول

اما حق هر یک با وجود عول مسئله زیاده کم نمیشود بدینصورت

بدانکه این را که مخارج فروض مقدره هفت مخرج است که چهار مخرج از ان عول نمیکنند و سه مخرج عول میکنند واین چهار مخرج که عول نمیکنند اول دو نصف است و ثانی ان ثلث است و ثالث ان ربع است و رابع ان ثمن است لمحرره

هذا لا تعول — هذا لا تعول — هذا لا تعول — هذا الثمن لا تعول

این چهار مذکورات الاربع لا تعول لمحرره

تعول الی سبعة وعشرين عولا واحدا لانه المسئلة المنبرية وهی امرأة وبنتان وابوان
ولا یزاد علی هذا الا عند ابن مسعود رضی الله عنه فانه عنده تعول الی احدی وثلثین
کزوجة وام واختین لاب وام واختین لام وابن قاتل

بدانکه سه مخرج که عول میکنند اول آن سته است و ثانی دوازده است و ثالث آن بیست و چهار است واول انکه شش است ازان هفت تا ده عدد صحیح را بر زیاده واحده عول میکنند باینطریقه که شش به هفت و هشت و نه و ده عول میکنند جفت جفت و طاق طاق و ثانی انکه ضعف شش که دوازده است به سیزده و پانزده و هفده عدد صحیح عول میکنند طاق طاق و ثالث آن مخرج عول میکرده که ضعف دوازده یعنی ضعف ضعف شش که ان بیست و چهار است تا بیست و هفت عدد صحیح را عول میکنند عولا واحدا نزد ائمه ثلث و نزد علما مجتهدین واما عند ابن مسعود رضی الله عنه بیست و چهار را تا سی و یک عدد صحیح را عول میکنند اولا به بیست و هفت و در یک مسئله فقط عول میکنند به سی و یک
طریقه بین سه مخارج مذکوره عول میکرده که را در صحیفه آتیه مثال نموده میشود

هذا شش بهفت وترا — عوله ۸ شفعا — عوله ۱۰ شفعا — هذا مثال شش مستقیم — عوله ۷ وترا هذا مثال شش
هذا مثال شش عوله ۹ وترا — عوله ۹ — مثال خارجه — عوله ۱۵ — مثال اثنی عشر
هذا مثال اثنی عشر که مسئله شریحیه مرامیه که مخرج شش بده عول میکند شفعا
عوله ۱۳ هذا مثال اثنی عشر طاق عول کرده
عوله ۱۳ هذا مثال اثنی عشر — عوله ۱۷ — مسئله منبریه
عوله ۲۷ هذا صورة که مخرج بیست و چهار است
اما نزد ابن مسعود رضی الله عنه مخرج بیست و چهار بسوی سی و یک عول میکند

فصل فی معرفة التماثل

در بیان شناختن تماثل و تداخل و توافق و تباین بین دو عدد صحیح که اهل حساب انها مخرج مینامند است لمحرره

صورة تماثل — صورة تداخل — صورة تداخل — هذا القلیل داخل فی الاکثر
تماثل مجرمین — تداخل مجرمین — هذا نیز
تقسیم نموده شد قسمة صحیحه رسید

هذا صورة تداخل — هذا الفئة متداخل

وطریق معرفت توافق عددین اینکه عدد اقل عدد اکثر را فانی نکنند ولیکن در جانب عدد اکثر بعد از کم کردن عدد اقل از عدد باقی مانده همان عدد بقیه عدد اقل را دو مرتبه و خواه بسه مرتبه و خواه بچند مرتبه فانی کنند نظر کرده میشود همان عدد مفنی را که چند است واگر دو است انها موافق بالنصف میگویند واگر سه است بالثلث و چهار است بالربع میگویند علی هذا القیاس واما تباین بین عددین اینکه عدد مفنی غیر از واحد نباشد چنانچه بین دو و سه و یا بین چهار و سه و یا بین پنج و چهار و یا بین هفت و ده مثلا زیرا که هر واحد از بین مذکورات را عدد جزء وفق نمیباشد چنانچه سه را از چهار و پنج را از شش کم کرده شود یک باقی میماند و یک مفنی جمیع اعداد و مافوق واحد است اما بدانکه این را که بعد از ضبط و معرفت این قواعد اگر عددین بیکدیگر متماثل باشد احد از این دو عدد را مضروب کرده بعد و آخر ضرب کرده حاصل از ضرب را تصحیح مسئله میکردانند اگر عدد آخر اصل مسئله باشد و عددین عدد روس من انکسر علیهم باشد واگر عدد آخر نیز عدد روس من انکسر علیهم السهام باشد بعد عددین متباین باشد حاصل از ضرب را در اصل مسئله ضرب کرده حاصل الضرب دوم را تصحیح مسئله میکردانند واما اگر از برای استخراج مخرج مشترک بین ثلثه کسور شد و عدد آخر متباین عددین متباین باشد حاصل الضرب مخرج مشترک بین ثلثه کسور است لمحرره

باب التصحیح

مثال هذا مثال خارج فلا حاجة الی الضرب

مثال ۱۲ اعول ۱۳ مثال خارج فلا حاجة الی الضرب

مخفی نماند که از برای استخراج مخارج سبعة احتیاج بزوده میشود بسوی چهار نسبت واگر مسئله طایفه واحده باشد مسئله را از رؤس طایفه مذکوره میگردانند نسبت ودیدن حاجت نیست واگر در مسئله طایفتین ویا سه طایفه ویا چهار طایفه باشد زیاده از چهار طایفه در یک مسئله جمع نمیآید طریقه استخراج مخارج اینکه نسبت دیده میشود بین مخرجین طایفتین را بچهار نسبت واگر مماثل باشد احد از مخرجین را اصل مسئله میگردانند واگر بین مخرجین نسبت تداخل باشد اکثر از مخرجین را اصل مسئله میگردانند واگر بین مخرجین نسبت توافق باشد وفق احد از مخرجین را در کل آن دیگر ضرب کرده حاصل از ضرب را اصل مسئله میگردانند واگر بین مخرجین تباین باشد کل احدهما در کل آن دیگر ضرب کرده حاصل از ضرب را اصل مسئله میگردانند مثلا در مسئله هر دو طایفه نصف گیر مخرج هر دو مماثل که دو است دو را اصل مسئله گردانیدیم بدینصورت

مثال ۲ مستقیم

مثال ۴ مستقیم

مثلا در مسئله نصف گیر و ربع گیر واقع شود مخرج هر دو را نسبت دیدیم متداخل زیرا که مخرج نصف دو است و مخرج ربع چهار است دو بچهار متداخل با بزرگتر چهار را اصل مسئله گردانیدیم بدینصورت

واگر در مسئله نصف گیر و ثمن گیر واقع شود نسبت می بینیم باین طریقه که مخرج نصف که دو است با مخرج ثمن که هشت است نسبت دیدیم متداخل اکثر از این دو مخرج که هشت است که اصل مسئله گردانیدیم بدینصورت

مثال ۸ مستقیم

واگر در مسئله ربع گیر و سدس گیر باشد نسبت می بینیم بین مخرج ربع که چهار است و مخرج سدس که شش است موافق بالنصف نصف چهار که دو است در شش ضرب کردیم دوازده شد دوازده را اصل مسئله گردانیدیم بدینصورت

مثال ۱۲ مستقیم

واگر در مسئله سدس گیر و ثمن گیر باشد نسبت می بینیم بین مخرج ثمن که هشت است و مخرج سدس که شش است موافق بالنصف نصف شش که سه است در کل هشت ضرب کردیم بیست و چهار شد این را اصل مسئله گردانیدیم بدینصورت

مثال ۲۴ مستقیم

مثال هذا طریقة التصحیح هذا مثال متن اما طریقة التصحیح

در بیان تصحیح

هذا سهام طایفه بر رؤس طایفه منقسم میشود بلا کسر لیحرزان

اعلم انما یحتاج فی التصحیح الی سبعة اصول اربعة منها بین السهام والرؤس وثلاثة بین الرؤس والرؤس اما الذی بین السهام والرؤس فاحدها ان کانت سهام کل فریق منقسمة علیهم فلا حاجة الی الضرب کابوین وبنتین متن فرایض اصوکی

هذا صورة سهام طایفه بر رؤس طایفه منکسر لیکن موافق بالنصف

مثال ۱۲ اعول ۱۳ هذا صورة عول

هذا مثال متن

والثانی ان یکون ان کانت سهام طایفة واحدة منکسرة علیهم لکن بین سهامهم ورؤسهم موافقة فیضرب وفق عدد رؤس من انکسر علیهم السهام فی اصل المسئلة وعولها ان کانت عائلة کابوین وعشر بنات او زوج وابوین وست بنات

مثال ۲۴ اعول ۲۷

مثال ۱۲ اعول ۱۳

هذا مثال خارجی

هذا مثال خارجی هذا صورة تباین سهام طایفه با رؤس

هذا مثال متن هذا صورة تباین سهام بر رؤس

هذا مثال خارجی عدم علم مسئله وتر مستقیم

هذا مثال متن السیمة واربعة اسهم الاربعة والرؤس العشرة موافقة بالنصف

هذا مثال خارجی عدم علم اعول

مثال ۱۲ اعول ۱۳

مثال ۲۴ اعول ۲۷ هذا مثال خارجی

هذا مثال متن

هذا صورة متن

هذا مثال خارجی شناختن نصیب هر فریق

فصل واذا اردت ان تعرف نصیب کل فریق

در بیان شناختن نصیب هر واحد واحد از فریق را از تصحیح مسئله اینکه تقسیم میکنند آن سهام را اگر رسیده باشد مجموع فریق واحد را از اصل مسئله بر عدد رؤس ایشان بعد از آن ضرب میکنند حاصل القسمت را در مضروب مسئله و آن عدد رؤس من انکسر علیهم السهام است وحاصل از ضرب نصیب هر واحد از فریق مذکوره است و موفقه بقیه بر همین قیاس است بدینصورت

مثال ۲۴

والثالث ان یکون بعض الاعداد متداخلا فی البعض فالحکم فیها ان یضرب اکثر الاعداد فی اصل المسئلة مثل اربع زوجات وثلث جدات واثنی عشر عما متن فرایض

هذا مثال متن بعض اعداد متداخل در بعض

هذا مثال خارجی

والرابع ان یوافق بعض الاعداد بعضا فالحکم فیها ان یضرب وفق احد الاعداد فی جمیع الثانی ثم ما بلغ فی وفق الثالث

هذا مثال خارجی

مثال ۱۲ اعول ۱۳ هذا مثال خارجی

مثال ۱۲ اعول ۱۳

۲۵۸

هذا طريق آخر هذا مثال مثله ۲۱۵ ۲۴

هذا مثال خارجی

هذا مثال آخر فی المصحح

هذا مثال فی تصحیح المسئلة بین الرؤس والرؤس

هذا مثال فی المصحح المفصل ۹۷۲۴ ۲۴ ۲۳۳۳۷۶

هذا الطريق اختصر

هذا صورت مثله هذا الطريق اختصر ۲۴

۲۵۹

هذا نسبت بین تصحیح و ترکه موافق ارب ۱۲ ترکه ۳۸۴

نسبت بین ترکه و تصحیح مسئله موافق ...

ترکه ۶۵۴۹۶ ۱۸۷

۲۳۴۰ ۲۴

نسبت ودیدیم سهام زوجتین را که از اصل مسئله رسید بود برؤس زوجتین یک عدد صحیح صحیح نیم عدد بنا برین یکیم مضروب برا واحده از زوجه دادیم و هم چنین نسبت ودیدیم هفت عدد را از اصل مسئله به بنات پنجه رسیده بود برؤس ایشان پنج صحیح ثلثان رسید و بنات پنج چند مضروب و ثلثان مضروب را بهر واحد از بنات دادیم و هم چنین جدات را سهام از اصل مسئله بهر واحده از جدات خمسه اربعة اخماس رسیده بود بنا برین هر واحده از جدات خمسه اربعة اخماس مضروب رسید به مضروب

هذا الطريق نسبت ۳۵ ۲۴

فصل فی قسمة الترکات بین الورثة و الغرماء

قاعده در صورة مباین بودن کل سهام هر واحد از ورثه را بکل ترکه ضرب کرده بکل تصحیح تقسیم میکنند حاصل از قسمت نصیب همان وارث است از ترکه صورته هذا

تقسیم ترکه بین ورثه ۲۴ ترکه ۷۵

مسئله عول ٩ — هذا نسبت بين تصحيح وتركه موافق بالثلث

تركه عدد ١٦٤٦

ع	صع	حوا لام	جد
٣	٣	٢	٣
١٦٢	١٠٤	١٥٤١	١٢٥

و اكر خواهند كه نصيب هر واحد واحد از فريق را دانند نصيب هر فريق را بر رؤس فريق قسمت كنند حاصل از قسمت نصيب هر فرد از فريق است

مسئله عول ٩ — نسبت بين تصحيح وتركه موافق بالثلث بوده است

تركه عدد ٤٦٨٦

ع	صع	حوا لام	جد
٣	٣	٢	٣
١٦٢	١٦٢	١٥٤١	١٢٥

محفى نماند كه اكر مصحح را بسط كنند يعنى از جنس كسر كردانند و تركه را بسط نكرده بى لش كذارند اكر بالنصف باشد حاصل القسمه تضعيف كرده ميشود و اكر بالثلث باشد تثليث كرده ميشود و اكر بالربع تربيع كرده ميشود حاصل قسمت را و على هذا القياس تا السدس و بالعكس چه مقدار بالا رود و اكر تركه را بسط كرده مصحح را بالحال كذارند اكر بالنصف تنصيف كرده ميشود حاصل القسمه چه مقدار رود و على هذا القياس و اكر هر دو را بسط كرده شود حاجت بسوى تضعيف و تنصيف حاصل القسمه نيست خود حاصل القسمه نصيب ميكردد

هذا المضره

محفى نماند كه اكر مصحح را بسط كنند يعنى از جنس كسر كردانند و تركه را بسط نكرده بى لش كذارند اكر بالنصف باشد حاصل القسمه تضعيف كرده ميشود و اكر بالثلث باشد تثليث كرده ميشود و اكر بالربع تربيع كرده ميشود حاصل قسمت را و على هذا القياس تا السدس و بالعكس چه مقدار بالا رود و اكر تركه را بسط كرده مصحح را بالحال كذارند اكر بالنصف تنصيف كرده ميشود حاصل القسمه چه مقدار رود و على هذا القياس و اكر هر دو را بسط كرده شود حاجت بسوى تضعيف و تنصيف حاصل القسمه نيست خود حاصل القسمه نصيب ميكردد

هذا المضره

مسئله غرم — تركه ٩٢

مسئله ٦٩٣ — زينب غريم ... صورت

تركه ٢٣١

قرت	۱۰۰	زنه بف	۰۱	۱۱۱۱۰	مه ه م ب ث	
اث	با ه ۱۰	۱۱۱	زنه بغ	۱۰	ة ه ث م	۱۱۱۱

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض — قلدر

ذوق ش | ۱۱۱۰ | تذب ث | ۱۱۱۱۰ | قوق ن ۱۱۱

فصل في التخارج

صورت تخارج احد از ورثه میت بشی قلیل یا کثیر از مال او یا غیر مال از قبل وین از
متروکه میت اخذ کرده از میان ورثه خارج میشود باوجود آن باید آن خارج شده سهم او را
از تصحیح کم کرده بقیه را با اهل ورثه تقسیم میکنند اما آن شخص خارج شده را معدوم
نمی پندارند و اگر معدوم پندارند بعضی شخصی که بوجود شخص آخر میراث نمیگیرد و اگر
معدوم پندارند میراث میبرد — لحراره

والمقابلة في استخراج الاسم فيما قسمه الله تعالى على الوفاة ان يفرض بعدد كل حرف من حروف ذلك الاسم ادويم ويجعل الاعداد الذي دل
عليه مجموع الحروف ... ثم يجعل دين كل غريم ضعف العدد الذي دل عليه الحروف الذي بإزاء ذلك الغريم او مثليه او نصفه مثلا
ثم يجمع دين مجموع الغرماء حتى صار مجموع الدين مثل مجموع التركة او مثليه او نصفه او بعض ... بلا تفاوت حتى يخرج الاسم المطلوب

فرع ابو العاص

ب في التخارج ... على سهام اب ... في ذمته ... فرع ... على سهام ... في التركة ... سهام ام ...

ترکه ۲۸۴

۳۴۸ — ۱۱۵ — ۲۳۹۲ — ۴۷۸۴ — ۱۱۳۶

باب الرد

الرد ضد العول وهو فضل عن فرض ذوی الفروض ولا مستحق له يرد علی ذوی الفروض بقدر حقوقهم الا علی الزوجین هو قول عامة الصحابة وبه اخذ اصحابنا وقال زید بن ثابت رضی الله عنه الفاضل لبیت المال وبه اخذ مالک والشافعی ثم مسائل الباب اقسام اربعة احدها ان یکون فی المسئلة جنس واحد ممن یرد علیه عند عدم من لا یرد علیه فاجعل المسئلة من رؤسهم کما اذا ترک بنتین او اختین او جدتین فاجعل المسئلة من اثنین

مطلب مسائل رد

مثال خارجی

نسبت بین ترکه وبین بقیه از تصحیح مباین بوده است

باب الرد ضد العول

فی العول تفضل السهام

وفی الرد تفضل المخرج علی السهام

احدها ان یکون جنس واحد ممن یرد علیه عند عدم من لا یرد علیه فاجعل المسئلة من رؤسهم

مثال من صورة اولی

کما اذا ترک بنتین او اختین او جدتین

هذا ایضا کذلک

کذلک

مثال خارجی

هذا مثال تصحیح

نسبت بین بقیه تصحیح وبین ترکه مباین بوده است

هذا صورة مستقیم بودن بقیه مخرج

مستقیم

۱۷۱

شال غابی

نسبت بجز و از نسبت بیچ بوده است

هذا مسئلة مشابه

نسبت بین بقیه تصحیح و ترکه مباین بوده است

۳۹۱۴۶۳

هذا مثال نص صورت عدم استقامت

هذا الله که ترک

موافقت بالنصف

هذا الله که ترک

موافق بالنصف بوده است هذا صورت مباین بودن بقیه تصحیح و ترکه

نسبت نامده بوده است هذا مثال نص

۶۸۴۷۹

۱۷۳

هذا صورت ثلث جمیع المال

ثلث جمیع المال افضل از مقاسمت

ثلث جمیع افضل از مقاسمه

صورت مقاسمه لا فرق بین ثلث جمیع المال و المقاسمه

هذا ثلث جمیع المال

هذا صورت مقاسمه

مقاسمه

مخرج مشترک

هذا صورت تبیت اخت لاب واحده باشد و این صورت مسئله از چهار میشود زیرا که روس این ورثه چهارست چرا که جد را دو مونث اعتبار کرده میشود

مقاسمه افضل

هذا صورت ثلث جمیع المال

در صورت تبیین مقاسمه افضل بود و در ثلث بر اثبات لا یمکن

هذا موافقه بالربع

مخرج مشترک

باب مقاسمه جد

هذا عند ابی بکر الصدیق و الجابر رضی الله عنهم هذا قول ابی حنیفه و به یفتی

زیرا که جد مثل اب بیت و در جمیع احوال نزد ابی حنیفه

هذا عند ابن مسعود رضی الله عنه

هذا طریقه تصحیح ثلث جمیع المال

هذا مخرج ثلث

هذا طریقه تصحیح مقاسمه عند ابن مسعود رضی الله عنه

هذا صورت ثلث جمیع المال افضل من المقاسمة

صورة مقاسمه مقاسمة افضل مستقیم

هذا صورة مقاسمه

هذا صورة سدس حجب له

هذا صورة الفضلة على المقاسمة ظاهر است

صورة ترکه قلم حق لها ثمن

۲۱۳۹۹ ۴۳۲۷۹۸ ۲۱۳۹۹

نسبت بینهما موافق

هذا صورة سدس حجب لها وليكن روس تحرج بين موسين نسبت مبدید به

باب المناسخة

طریقهٔ دانستن عملوات مناسخه آنست که اولاً تصحیح مسئلهٔ میت اوّل کرده تا سهام هر وارث را عطا کرده میشود از همون تصحیح و بعد از آن تصحیح کرده میشود مسئلهٔ میت ثانی را و لحاظ کرده میشود آن سهمیکه در ید میت ثانی است از تصحیح اوّل و بعد از آن نسبت دیده میشود بین مفید میت ثانی و بین تصحیح میت ثانی جهت آنکه نسبت بینهما توافق او تباین به تقدیر تباین کل تصحیح میت ثانی را ضرب کرده میشود در کل تصحیح میت اولی بعد از آن حاصل ضرب را در ادفی فوق میت ثانی یعنی دم دراز تعنی مجموع اعداد رقم کرده میشود و بعد از آن سهام وارثهای ماتقدم را در تصحیح میت ثانی ضرب کرده سهام هر وارث مذکور را در تحت خودش رقم کرده میشود و بعد از آن سهام وارث میت ثانی را بمفید خودش ضرب کرده حاصل ضرب را در تحت هر کدام وارث ثبت نموده میشود و بعد از آن سهامهای میتهای ماتقدم را و سهامهای میت ثانی را در تحت عین دم دراز جمع کرده میشود اگر مجموع اعداد برابر مافوقش باشد عمل صواب والا عمل خطا است و به تقدیر توافق نسبت بین مفید میت ثانی و بین تصحیح میت ثانی وفق تصحیح میت ثانی را در بالای تصحیح مذکور ثبت نموده وفق مفید را در بالای مفید مذکور ثبت نموده بعد از آن سهامهای وارثهای میتهای ماتقدم را در وفق میت ثانی ضرب کرده حاصل ضرب را در تحت هر کدام وارث مذکور که در ماتقدم است ثبت نموده میشود و بعد از آن سهامهای وارثهای میت ثانی را در وفق مفید خودش ضرب کرده حاصل ضرب را ایضاً در تحت هر کدام وارث میت ثانی ثبت کرده میشود و بعد از آن مجموع سهامهای وارثهای میتهای ماتقدم را و سهامهای وارثهای میتهای ثانی را در تحت عین دم دراز ثبت جمع کرده میشود اگر مجموع اعداد ما تحت برابر مافوقش باشد عمل صواب والا عمل خطا است فانظر فافهم

لمحرره

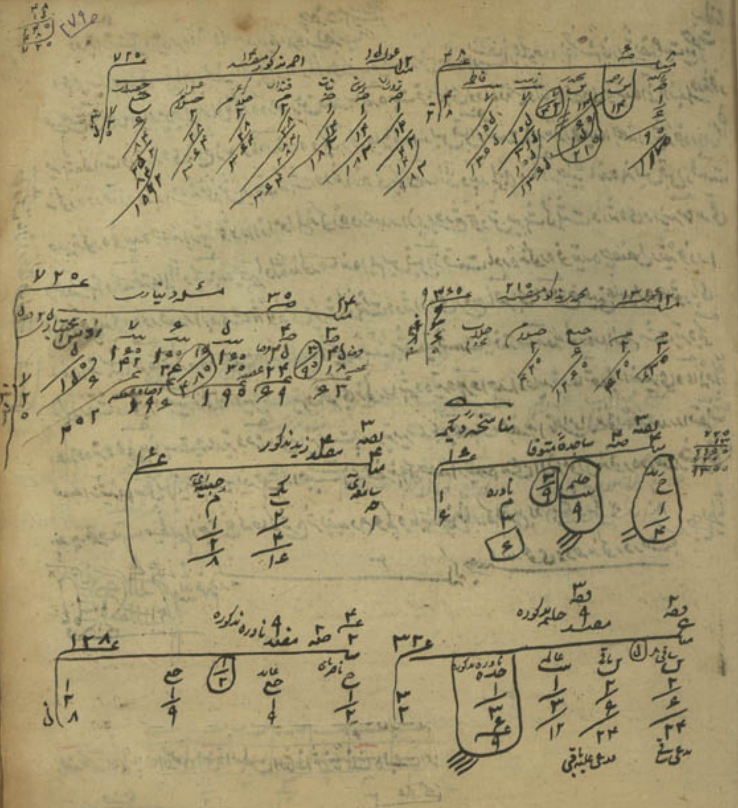
هذا صورة ... ظاهر است

۲۱۲۶ ۴۳۵۲ ۳۳۶۴ ۴۸۹۶

۳۳۳۳ ۳۳۳۳ ۳۳۳۳ ۳۳۳۳

باب المناسخة





باب المناسخة ولو صار بعض الانصباء ميراثا قبل القسمة كزوج وبنت وام فمات الزوج قبل القسمة عن امرأة وابوين ثم ماتت البنت عن ابنين وبنت وجدة ثم ماتت الجدة عن زوج واخوين فالاصل فيه ان تصحح مسئلة الميت الاول وتعطى سهام كل وارث من التصحيح ثم تصحح مسئلة الميت الثاني وتنظر بين ما في يده من التصحيح الاول وبين التصحيح الثاني بثلاثة احوال فان استقام ما في يده على التصحيح الثاني فلا حاجة الى الضرب وان لم يستقم فانظر ان كان بينهما موافقة فاضرب وفق التصحيح الثاني في التصحيح الاول وان كان بينهما مباينة فاضرب كل التصحيح الثاني في التصحيح الاول فالمبلغ مخرج المسئلتين فسهام ورثة الميت الاول تضرب في المضروب اعني في التصحيح الثاني او في وفقه وسهام ورثة الميت الثاني تضرب في كل ما في يده او في وفقه وان مات ثالث او رابع فالمبلغ مقام الاولى والثالثة مقام الثانية في العمل ثم الرابعة وخامسة كذلك الى غير النهاية

متن فرايض

دو هزار تنکه نقره سره وزن سبعه رایجه مضروب تغرب حضرت امیر سلطانا

دعوی میکنم مدعیه ساقی بام بر محضر هذا که باقی بای ولد ذاکر بای کسالی بیت در موضع کذا از ملکوم دار الحکمت بخارای شریف حمیت مع حضرت عن جمیع الآفات والبلیات بدین وجه که اموال مذکوره در صدد حق وملک جده بنت قربان بای بود الی زمن موتها چون وی فوتیده انم از بمانده خود میراث گذاشت ورثه از وی زوج زید و مادر نادره و یک دختر حلیمه مانده اند پس قبل از قسمت زید مذکور فوتیده حصه ارثیه خود را از اموال مذکوره در صدد از بمانده ورثه خودش میراث گذاشت ورثه از وی یکزن ساقیه و پدر بگیم و مادر جبیبه مانده اند پس قبل از قسمت حلیمه مذکوره فوتیده حصه ارثیه خود را از اموال مذکوره در صدد از بمانده ورثه خودش میراث گذاشت ورثه وی دو پسر مدعی و محضر هذا و یک دختر عالیه و یک جده صحیحه نادره مذکوره مانده ایم پس قبل از قسمت نادره مذکوره فوتیده حصص ارثیه خود را از اموال مذکوره در صدد از بمانده ورثه خودش میراث گذاشت ورثه از وی زوج ناصر بای و دو اخ عینی عابد و عاشور بای مانده اند پس شرعا که مذکوره بیمع ورثه مذکوره بر یکصد بیست هشت تیر قسمت یافته سامعه مذکوره را از آن هشت تیر و بگم مذکور را شانزده تیر و جبیبه مذکوره را نیز هشت تیر و ناصر بای مذکور را شمرده تیر و هر واحد از عابد و عاشور بای را نه تیری و عالیه را دوازده تیر و محضر هذا بیست چهار تیر و مدعی را نیز بیست چهار تیر میرسد با وجود آن محضر هذا تمام اموال مذکوره در صدد را متصرف شده حصه ارثیه مدعی را از آن منع مینماید بغیر حق واجب است بر محضر هذا که حصه ارثیه مدعی را از اموال مذکوره در صدد رسانیده بدهد تمسک میطلبم از جناب حاکم شرع شریف در حکم فرمایند محضر هذا را که اقرار بدهد جبر نماید

که جمیع اشد دعوی بوجه مذکور در رتبه جایز

د وعظ روزی حترام

عم عم لاب	عم لام	خال عم خال لاب	خال لام	خال عم خال لاب	حامه لام
عم عم لاب هذا رمز مونث		هذا رمز مذکر		هذا رمز مونث	
عالع عم لاب	عم لام	حالالع حالالاب	حالالام	حالالام	حالالع حالالاب حالالام
هذا رمز جمع مونث		هذا رمز جمع مونث			هذا رمز جمع مذکر

هذا ترجمة ورد الارحام

باب ذوی الارحام ذو الرحم کل قریب لیس بذی سهم ولا عصبة وکانت عامة الصحابة رضوان الله تعالی علیهم یرون توریث ذوی الارحام
وبه قال اصحابنا رحمهم الله تعالی وقال زید بن ثابت رضی الله تعالی عنه لا میراث لذوی الارحام ویوضع المال فی بیت المال وبه قال مالک والشافعی رحمه الله
وذو الارحام اصناف اربعة الصنف الاول ینتمی الی المیت وهم اولاد البنات واولاد بنات الابن والصنف الثانی ینتمی الیهم المیت
وهم الاجداد الساقطون والجدات الساقطات والصنف الثالث ینتمی الی ابوی المیت وهم اولاد الاخوات وبنات الاخوة وبنو الاخوة
لام والصنف الرابع ینتمی الی جدی المیت او جدتیه وهم العمات والاعمام لام والاخوال والخالات فهولاء وکل من یدلی بهم من ذوی الارحام
روی ابو سلیمان عن محمد بن الحسن عن ابی حنیفة رحمهم الله تعالی ان اقرب الاصناف الصنف الثانی وان علوا ثم الاول وان سفلوا
ثم الثالث وان نزلوا ثم الرابع وان بعدوا وروی ابو یوسف والحسن بن زیاد عن ابی حنیفة وابن سماعة عن محمد بن الحسن
عن ابی حنیفة رحمهم الله تعالی ان اقرب الاصناف الصنف الاول ثم الثانی ثم الثالث ثم الرابع کترتیب العصبات وهو المأخوذ للفتوی وعندهما
الصنف الثالث مقدم علی الجد اب الام

١٦ مذکور ملات نه ده تیر و حصه ... (marginal note, partly illegible) ... دعا سود باد انته تری وعاید
دوازده تیر و محضر هذا بست چهار تیر ... چهار تیر میرسد باد جو دانی محضر هذا تمام اموال مذکوره در صدد قسمت
حصه ارثیه مدعی را ... بغیر حق واجب است که محضر هذا که حصه ارثیه مدعی از اموال مذکوره در صدد ...
بدهد تمود میطلبم از جناب که حاکم شرع شریف دعوی فرماید محضر هذا که اقدم بود جبر کرده نماید
... که جمعه الله عوی وجه مذکور در لت باشد ...

وان مات ثالث او رابع فالمبلغ مقام الاولی والثالثة مقام الثانیة

قاعده در عمل صنف اول ذوی الارحام آن است که نظر کرده میشود که بعد بطن که اولا اختلاف در آن واقع است مسئله میت را از روس معدود بطن
کرده ایند و در بالای میت وضع کرده میشود و بعد از آن دو سهام را نسبت و میدهد اگر موافقت است وفق گرفته و اگر مباین باشد کل کذاشته سهام
هر کدام را بر روس خود نسبت و میده تا نیاز روس را بر روس نسبت و میدهد اگر متماثل باشد احدها را اصل مسئله ضرب کرده و اگر موافق باشند وفق
گرفته اگر مباین باشند احدها را با آن دیگر ضرب کرده حاصل او را در اصل مسئله ضرب کرده حاصل او را تصحیح مسئله گردانیده میشود و بعد از آن سهام
هر واحد از بنون و بنات را بفروع خودش تقسیم نموده اگر همه بنات یا بنون شده موافق باشند بیکدیگر در جه پایان نظر کرده باز هم موافق
یکدیگر در جه پایان نظر کرده اگر مختلف باشد للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نموده سهم جات را جدا جمع نموده و سهم بنون را جدا جمع نموده
باز هم به پایان هر کدام نظر کرده تا زمانیکه منتهی شود فصلا اگر رفته رفته سهام بنات یا بنون بفروغش منکسر شود روس او را به تصحیح میت
ضرب کرده تصحیح از زیاده بلا کسر تقسیم نموده میشود بدینصورت

در بیان احوال ذوی الارحام وصورت ارقام ذوی الارحام در مخرجات آن بدینصورت

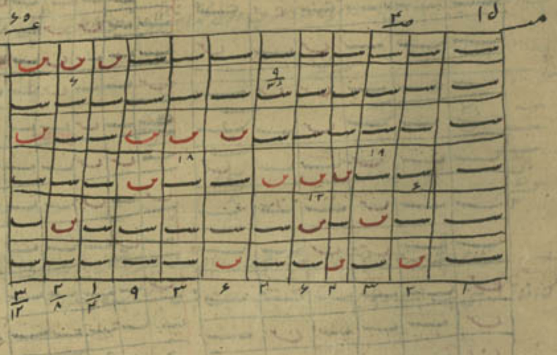
عم مع عم لاب	عم ام	خال ع	خال اب	خال ام	خال ع جا	لاب جا لام
هذا رمز مخنث		هذا رمز مذکر			هذا رمز مونث	
عا لع عما لاب	عما لام	حالا لع	حالا لاب	حالا لام	حالا لم	حالا لع حالا لاب حالا لام
هذا رمز جمع مخنث		هذا رمز جمع مونث				هذا رمز جمع مذکر

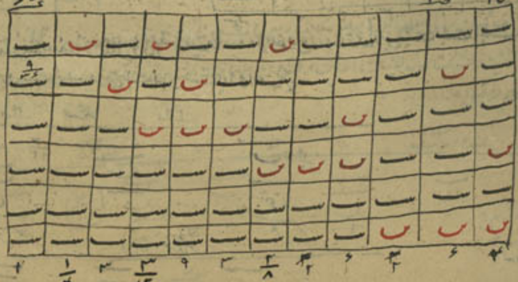
در بیان مسایل ذوی الارحام فصل فی الصنف الاول

هذا صورته
مسئلة ١ | ولد الوارث اولی | بنت محروم | بنت | ابن
مسئلة ٣ عند ابو یوسف نزد اختلاف اصول | ولد الوارث اولی من ولد ذوی الارحام | محروم | ١
ب ب ب | ١ ١ ١
مسئلة عند محمد نزد اختلاف اصول
ب ب ب | ١ ٢ ٢

فصل فی الصنف الاول اولیهم بالمیراث اقربهم الی المیت کبنت البنت فانها اولی من بنت بنت الابن
مسئلة ١ | ب | ب ب | ١ | محروم
وان استووا فی الدرجة فولد الوارث اولی من ولد ذوی الارحام کبنت بنت الابن
ای ولد العصبة اولی من ولد الرحم
فانها اولی من ابن بنت البنت مسئلة | ١ | محروم
وان استوت درجاتهم ولم یکن فیهم ولد الوارث او کان کلهم یدلون بوارث فعند ابی یوسف والحسن بن زیاد رحمهما الله تعالی یعتبر ابدان الفروع ویقسم المال علیهم
سواء اتفقت صفة الاصول فی الذکورة والانوثة او اختلفت ومحمد رحمه الله تعالی یعتبر ابدان الفروع ان اتفقت صفة الاصول
موافقا لهما ویعتبر الاصول ان اختلفت صفاتهم ویعطی الفروع میراث الاصول مخالفا لهما کما اذا ترک ابن بنت
وبنت بنت عندهما یکون المال بینهما للذکر مثل حظ الانثیین باعتبار الابدان وعند محمد رحمه الله کذلک لان صفة الاصول
متفقة مسئلة ٣ | ب ٢ | ب ب ١
ولو ترک بنت ابن بنت وابن بنت بنت عندهما المال بین الفروع اثلاثا باعتبار الابدان ثلثاه للذکر وثلثه للانثی
وعند محمد رحمه الله المال بین الاصول اعنی فی البطن الثانی اثلاثا ثلثاه لبنت ابن البنت نصیب ابیها وثلثه لابن بنت البنت نصیب ام
مسئلة ٣ عندهما | ب ١ | ب ٢
مسئلة ٣ عند محمد رحمه الله | ب ٢ | ب ١
وکذلک

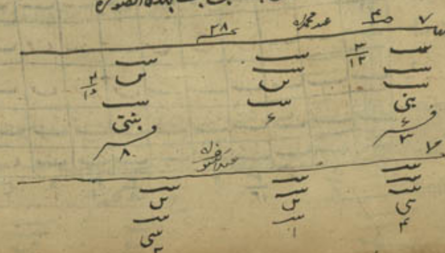
وکذلک عند محمد رحمه الله اذا کان فی اولاد البنات بطون مختلفة یقسم المال علی اول بطن اختلف فی الاصول ثم یجعل الذکور
طائفة والاناث طائفة بعد القسمة فما اصاب الذکور یجمع ویقسم علی اعلی الخلاف الذی وقع فی اولادهم وکذلک ما اصاب الاناث
وهکذا یعمل الی ان ینتهی بهذه الصورة





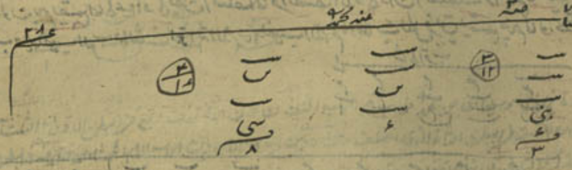


وكذلك محمد يأخذ الصفة من الاصل حال القسمة عليه والعدد من الفروع كما اذا ترك ابنى بنت بنت
وبنت ابن بنت بنت وبنتى بنت ابن بنت بهذه الصورة

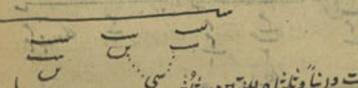


عند ابو يوسف

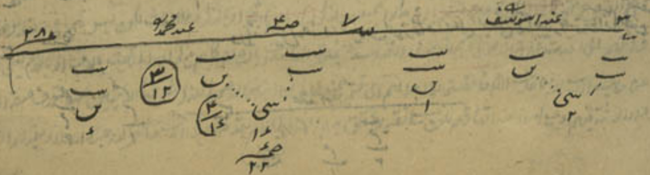
عند ابو يوسف يقسم المال بين الفروع اسباعا باعتبار ابدانهم وعند محمد يقسم المال على الخزف الذي في البطن الثاني
اسباعا باعتبار عدد الفروع في الاصول اربعة اسباعه لبنتي بنت ابن البنت نصيب جدهما وثلاثة اسباعه وهو نصيب البنتين
على حدهما اعني في البطن الثالث انصافا نصفه لبنت ابن بنت البنت نصيب ابيها والنصف الآخر لابني بنت
بنت البنت نصيب امهما وتصح المسئلة من ثمانية وعشرين وقول محمد اشهر الروايتين عن ابي حنيفة في جميع ذوي الارحام وعليه الفتوى



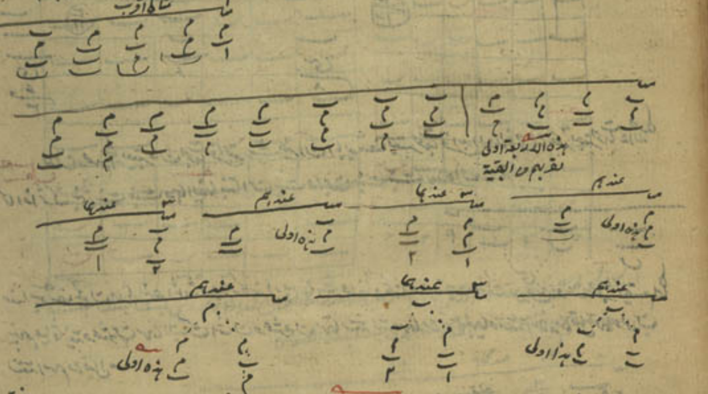
فصل علمائنا رحمهم الله يعتبرون الجهات في التوريث غير ان ابا يوسف يعتبر الجهات في ابدان الفروع ومحمد يعتبر الجهات في الاصول
كما اذا ترك بنتي بنت بنت وهما ايضا بنتا ابن بنت وابن بنت بنت بهذه الصورة



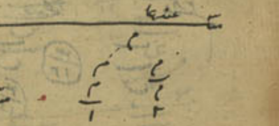
عند ابو يوسف يكون المال بينهم اثلاثا وصار كانه اربع بنات وابنا وثلثاه للبنتين وثلثه للابن وعند محمد يقسم المال
بينهم على ثمانية وعشرين سهما للبنتين اثنان وعشرون سهما ستة عشر سهما من قبل ابيهما وستة اسهم من قبل امهما وللابن
ستة اسهم من قبل امه

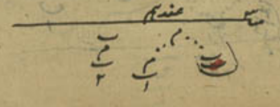


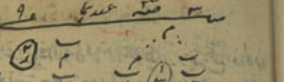
فصل في الصنف الثاني اولاهم بالميراث اقربهم الى الميت من اي جهة كان وعند الاستواء فمن كان يدلي بوارث
فهو اولى كاب ام الام اولى من اب اب الام عند ابي سهيل الفرائضي وابي فضل الخفاف وعلي بن عيسى البصري
ولا تفضيل له عند ابي سليمان الجوزجاني وابي علي البستي وان استوت منازلهم وليس فيهم من يدلي بوارث او كان
كلهم يدلون بوارث واتفقت صفة من يدلون بهم واتحدت قرابتهم فالقسمة على ابدانهم وان اختلفت
صفة من يدلون بهم يقسم المال على اول بطن اختلف كما في الصنف الاول وان اختلفت قرابتهم فالثلثان
لقرابة الاب وهو نصيب الاب والثلث لقرابة الام وهو نصيب الام ثم ما اصاب لكل فريق يقسم بينهم كما لو اتحدت قرابتهم



ولا تفضيل له عند ابي سليمان الجوزجاني وابي علي البستي لانا نعتبر القسمة على اول بطن اختلف

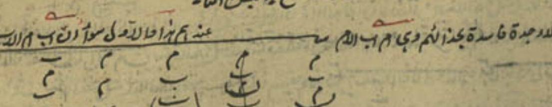




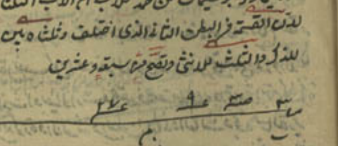


على قولهما ان المال يقسم بينهم في اول بطن يقع به الخلاف اثلاثا ثلثاه
لاب ام الاب لانه يدلي بالاب وثلثه للآخرين لانهما يدليان بالام
لكن الثلث يقسم بينهم اثلاثا ثلثاه لاب اب الام وثلثه لاب ام الام
لان الاختلاف وقع في البطن الثاني

فان ترك معهم جدة فاسدة لجد الام وهي ام اب الام



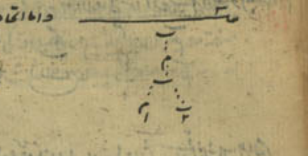
هذا ما ذكره ابو سليمان عن محمد في مذهب ام الاب الثلثان لان الاختلاف وقع في البطن الاول والثلث الباقي ثلثه لاب ام الام
لان القسمة في البطن الثاني الذي اختلف وثلثاه بين اب اب الام وبين ام اب الام اثلاثا لاختلاف في البطن الاخير اثنان
للذكر والثلث للانثى وتصح من سبعة وعشرين



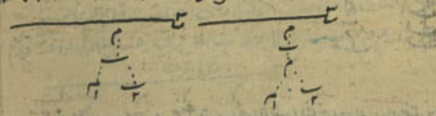
فبان بهذا ان اصحابنا لا يرجحون في هذا الصنف
المدلي بوارث على غيره

وان استوت منازلهم اي منازل الاجداد الفواسد والجدات الفاسدات في القرب او في البعد بان يبلغ كل واحد منهم بطنين
او ثلثة او اكثر وليس فيهم من يدلي بوارث او كان كلهم يدلون بوارث واتفقت صفة من يدلون بهم اي صفة من يدلون بهم
وهم الفروع متحدة في الذكورة والانوثة بان يدلوا جميعهم بالذكور او بالاناث او بالذكور والاناث لكن ليس في المدلي به تعدد واتحدت
قرابتهم اي اتحدت قرابة الاصول وهم الاجداد الفواسد والجدات الفاسدات بان كان كلهم يدلون الى الميت بالاب او بالام يعني قرابتهم كلها
من جانب الاب او من جانب الام فالقسمة على ابدانهم اي قسمة جميع المال على ابدانهم الاصول للذكر مثل حظ الانثيين عند اختلاف صفة الذكورة
والانوثة فيهم او على السواء عند اتفاقهم لكن على تقدير تحقق هذه الشرائط الاربعة حتى هي الاستواء في الدرجة والادلاء بغير الوارث

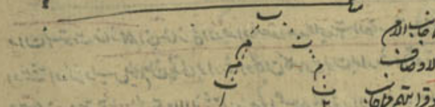
او بالوارث واتفاق صفة الذكورة والانوثة في مدلي بهم وهم الفروع مع اتحاد القرابة في الاصول وهذه الشرائط الاربعة تجمع اذا كان
مدليين بغير الوارث فصورة من استوت منازلهم وكلهم يدلون بغير الوارث واتحدت قرابتهم من جانب الاب كاب اب ام الاب
وام اب ام الاب واتفقت صفة من يدلون بهم في الذكورة والانوثة



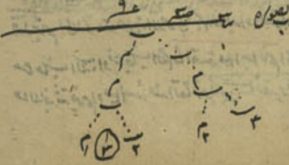
واما اتحاد القرابة من جانب الام مع وجود باقي الشرائط كاب ام اب الام وام ام اب الام



هذا اي القسمة مع ابدان الاصول على تقدير وجود الشرائط الاربعة واما اذا فات شرط من الشرائط الثلاث من اتفاق الصفة في المدلي به وقد تم معلوم
واختلف الصفة فيه فالحكم فيه ان يقسم جميع المال على اول بطن اختلف فيه ثم ينقل نصيب كل واحد منهم الى من يدلي به بهذا حتى ينتهي الى فرد الاصول
لكن مع تحقق الشرائط الاربع ايضا وهي الاستواء في الدرجة والادلاء بالوارث او بغير الوارث واتحاد صفة المدلي به واتحاد قرابتهم كما ذكره
الشيخ وان اختلفت صفة من يدلون بهم اي اختلفت صفة المدلي بهم في الذكورة والانوثة في البطن الثاني والثالث وكذا على تقدير
استواء الدرجة والادلاء بالوارث او بغير الوارث مع اتحاد القرابة يقسم المال على اول بطن اختلف اي اختلفت فيه صفة الذكورة والانوثة
كما في الصنف الاول اي اولاد البنات واولاد بنات الابن فصورة اختلاف صفة المدلي به في الذكورة مع استوائهم في الدرجة وادلائهم
بالوارث واتحاد قرابتهم من جانب الاب كاب ام اب الاب وام ام اب الاب

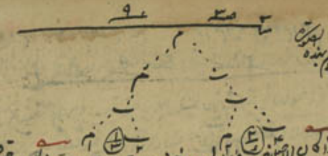


واما صورة ادلائهم بالوارث واتحاد قرابتهم من جانب الام
مع باقي الشرائط فلا يتصور لانه اجتماعهم بهذه الاوصاف
لا يمكن واما صورة ادلائهم بغير الوارث واتحاد قرابتهم من جانب
الاب مع باقي الشرائط فكاب اب ام اب الاب وابي اب ام ام الاب بهذه الصورة

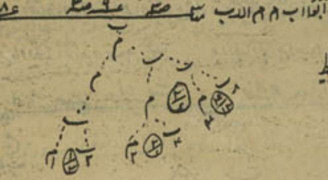


291

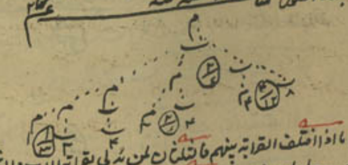
واما صورة ادلائهم بغير الوارث واتحاد قرابتهم من جانب الام بهذه الصورة
مع باقي الشرائط فكابي اب اب الام وابي اب ام الام



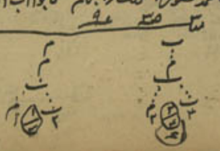
فالقسمة بينهم اي على اول بطن اختلف فيه للذكر مثل حظ الانثيين اي على ما مر انفا هذا اذا كان الاختلاف في البطن الثاني مع اتحاد القرابة اما اذا كان الاختلاف
في البطون مع اتحاد القرابة فالحكم فيه ان يقسم المال على اول بطن اختلف فيه للذكر مثل حظ الانثيين ثم يجعل الذكور طائفة والاناث طائفة
ثم ينقل نصيب الذكر الى من يدلي به من الاصول فاذا اختلف البطن فيهم يقسم ذلك النصيب بينهما ايضا للذكر مثل حظ الانثيين ثم يجعل الذكر
طائفة والانثى طائفة بهذا يفعل الى ان ينتهي الى آخر الاصول وكذلك ينقل نصيب الانثى الى من يدلي بها من اصولها مع العمل كما في
الصنف الاول على قول محمد فصورة اختلاف البطون واتحاد قرابتهم من جانب الاب وادلائهم بغير الوارث واستواء درجتهم
فكابي اب اب ام الاب وابي ام اب ام الاب وابي اب ام ام الاب



واما صورة اختلاف البطون واتحاد قرابتهم من جانب الام مع باقي الشرائط
بهذه الصورة

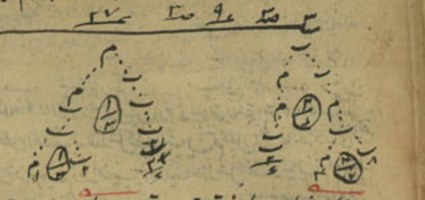


اما اذا اختلف القرابة بينهم فالثلثان لمن يدلي بقرابة الاب والثلث لمن يدلي بقرابة الام ثم يعمل في الثلثين والثلث في حق
جميع الاحكام كما عمل في جميع المال لما ذكره الشيخ وان اختلفت قرابتهم فالثلثان لقرابة الاب وهو نصيب الاب والثلث لقرابة الام وهو
نصيب الام ثم ما اصاب كل فريق يقسم بينهم كما لو اتحدت قرابتهم اي اتحدت قرابتهم ثم اختلف فيهم بطن فان الحكم هكذا بالاجماع الا رواية
عن ابي يوسف في هذه الرواية عنه ايضا يعتبر ابدان الاصول مذكرا ومؤنثا كما في الصنف الاول فانه يعتبر فيه ابدان الفروع والاصح ان قوله
في هذا الصنف كقول محمد فصورة اختلاف قرابتهم كابي اب ام الاب وابي ام ام الام بهذه الصورة

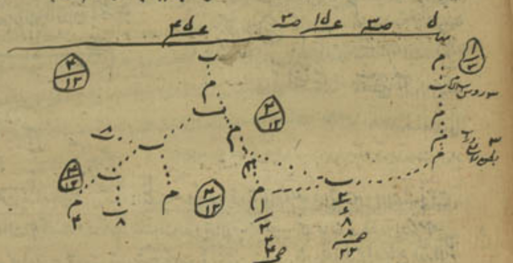


فان انكسر سهام فريق من اصل المسئلة في القسمة عليهم تصحح المسئلة
بالاصول المذكورة لما اذا ترك الشخص اب اب ام اب الام
وام اب ام اب الاب واب اب ام ام الاب واب اب اب ام الام

واب اب اب ام الام وام اب اب ام الام بهذه الصورة



وهذا كله اذا كان الكل ذا قرابة واحدة واما اذا كان بعضهم ذا قرابة واحدة وبعضهم ذا قرابتين فالحكم كما ذكره المصنف في البطن
في الصنف الاول انه ذو جهتين باعتبار الجهات في الصنف الاول مرة فالتحرز بذلك ولم يذكره ثانيا لكن نذكر زيادة للتوضيح وهو ان يقسم المال على اول
بطن اختلف للذكر مثل حظ الانثيين مع اعتبار الجهات والاصح في هذا ايضا قول ابي يوسف كقول محمد كما اذا ترك ابوي ام ام اب الام
وههنا ايضا ابوام ام اب ام الاب وايضا ابوام اب اب ام الاب وابوي اب اب اب ام الاب بهذه الصورة



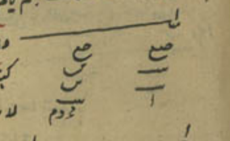
292

اصل المسئلة من خمسة لان الاب باعتبار الجهتين ابوين فصار باعتبار البسط اربعة ومع الام يصير خمسة فيكون اصل المسئلة
من خمسة للاب اربعة اسهم وللام سهم ثم ينقل سهم الام الى آخر اصولها فيقسم بينهما فينكسر عليهما فتوقف رؤس سهم الثلثة ثم ينقل اربعة الاب
الى اصوله في البطن الرابع لان الاختلاف وقع هناك فتقسم الاربعة بينهما اثلاثا باعتبار الجهات فينكسر فتوقف رؤس سهم الثلثة ايضا
وبين الرؤسين مماثلة فيضرب احدهما في الخمسة صار المبلغ خمسة عشر فصار سهم الام ثلثة من خمسة عشر فتقسم الثلثة في آخر البطن
للذكر مثل حظ الانثيين فتقسم اثنا عشر سهم الاب في البطن الرابع للذكر مثل حظ الانثيين فصار لام اب ام الاب اربعة
ولاب اب ام الاب ثمانية ثم ينقل اربعة ام اب ام الاب الى آخر اصولها فينكسر فتوقف رؤسها الثلثة ثم ينقل ثمانية اب اب ام الاب
الى ابويه في البطن الخامس لان الاختلاف وقع هناك فتقسم بينهما ايضا اثلاثا باعتبار الجهات لان الام كشخصين فصار للام اربعة وللاب
اربعة ثم ينقل اربعة ام اب اب ام الاب الى ابويه في البطن السادس فتقسم بينهما اثلاثا فينكسر فتوقف الثلثة ثم تنقل اربعة اب
اب اب ام الاب الى ابويه في البطن السادس فينكسر فتوقف الثلثة فيضرب احد الرؤسين وهو ثلثة في خمسة عشر صار خمسة واربعين
فصار للجد من جهتين اثنان وعشرين في البطن السادس للجدة احد عشر وللجد في البطن السادس من جهة الاب الواحدة ثمانية
وللجدة اربعة والله اعلم اعلم ان كل كتاب سوى متن فيه شرح فيه فوائد ببعض ما يرى لمولانا حسام الدين الزاهد قدس سره ورحمه

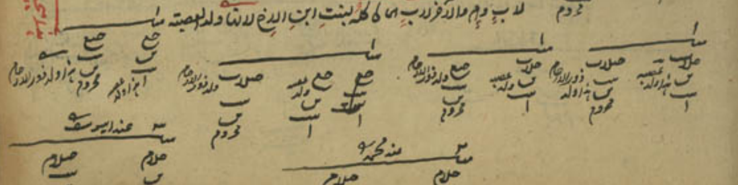
هذا مبحث صنف ثالث

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل في الصنف الثالث الحكم فيهم كالحكم في الصنف الاول اعني اوليهم بالميراث اقربهم الى الميت



وان استووا في القرب فولد العصبة اولى من ولد ذوي الارحام
كبنت ابن اخ وابن بنت اخت كلاهما لاب وام او لاب او احدهما
لاب وام والآخر لاب المال كله لبنت ابن الاخ لانها ولد العصبة



هذا مبحث صنف ثالث من ذوي الارحام

ولو كان الام اعلى بينهما للذكر مثل حظ الانثيين عند ابي يوسف اثلاثا باعتبار الابدان وعند محمد رحمه الله انصافا باعتبار الاصول
وان استووا في القرب وليس فيهم ولد عصبة او كان كلهم اولاد العصبات او كان بعضهم اولاد العصبات وبعضهم اولاد اصحاب الفروض
فابو يوسف يعتبر الاقوى ومحمد رحمه الله يقسم المال على الاخوة والاخوات مع اعتبار عدد الفروع والجهات في الاصول فما اصاب كل فريق يقسم
بين فروعهم كما في الصنف الاول كما اذا ترك ثلاث بنات اخوة متفرقين وثلاث بنين وثلاث بنات اخوات متفرقات بهذه الصورة

مسئلة عند ابي يوسف — مسئلة عند محمد رحمه الله — متنازع فيه

عند ابي يوسف اولى

مسئلة عند محمد رحمه الله — عند ابي يوسف

ولم يذكر المصنف هذا لان حكمه معلوم بما ذكر

مسئلة عند محمد رحمه الله — عند ابي يوسف

مسئلة عند محمد رحمه الله
قوله او كان كلهم اولاد العصبات
مسئلة بالاتفاق

قوله او كان كلهم اولاد اصحاب الفرائض
مسئلة عند ابي يوسف اقوى اولى
مسئلة عند محمد رحمه الله
لان القسمة في الاصول ولما كان فروع الاخت لاب وام ثلاثة
صارت كانها اختين لاب وام فكملت الثلثان فلا شيء للاخت
لاب ولما كان فروع الاخت لام اثنين صار كانها اثنين فلها الثلث
واصل المسئلة من ثلثة اثنان منها لفروع الاخت لاب وام وفروعها ثلثة فانكسر الاثنان في الثلثة وواحد من اصل المسئلة
لفرعي الاخت لام وهما اثنان لان الذكر والانثى في اولاد الام متساويان فانكسر الواحد في الاثنين وحصل من الرؤس ثلثة
ثلثة واثنان فضربنا احدهما في الاخر صارت ستة فضربناها في اصل المسئلة التي هي الثلثة صار
ثمانية عشر اثنا عشر منها لفروع الاخت لاب وام للذكر مثل حظ الانثيين وستة منها لفروع الاخت لام انصافا فاعلم ان في صورة الاستواء
في الدرجة تكون صور المسائل اربعة صورة كون كلهم من اولاد ذوي الارحام وصورة كون كلهم من اولاد العصبات وصورة كون كلهم
من اولاد اصحاب الفرائض وصورة كون بعضهم من اولاد العصبات وبعضهم من اولاد اصحاب الفرائض ومثال هذه الصورة الرابعة

مسئلة عند ابي يوسف — مسئلة عند محمد رحمه الله
وصورة المسئلة الرابعة مذكورة في المتن بقوله كما اذا ترك الخ ولكن على شكل الخ واشكال صورة الاربعة صارت مكتوبة

ولو ترك ثلاث بنات بني اخوة متفرقين المال كله لبنت ابن الاخ لاب وام بالاتفاق لانها ولد العصبة ولها ايضا قوة القرابة

مسئلة — مسئلة عند محمد رحمه الله مثال ذي القرابتين تذكره المصنف ايضا بما سبق

فصل في الصنف الرابع الحكم فيهم انه اذا انفرد واحد منهم استحق جميع المال لعدم المزاحم وان اجتمعوا وكان حيز قرابتهم متحدا
كالعمات والاعمام لام او الاخوال والخالات فالاقوى منهم اولى بالاجماع اعني من كان لاب وام اولى ممن كان لاب ومن كان
لاب اولى ممن كان لام ذكورا كانوا او اناثا

وهم العمات المتفرقات والاعمام لام والاخوال والخالات وبنات الاعمام لاب وام او لاب شرح زاده كما هم
الصنف الرابع اذا انفرد واحد منهم استحق كل المال وهذا الحكم ثابت في جميع الاصناف عالمكيري كما هم

مسئلة المال كله للعمة العينية — المال كله للعمة لاب

مسئلة للذكر مثل حظ الانثيين
وان كانوا ذكورا واناثا واستوت قرابتهم فللذكر مثل حظ الانثيين
وان كانوا ذكورا واناثا اعني مع تقدير اتحاد حيز القرابة ان اختلط في الصنف الرابع الذكور والاناث واستوت ايضا قرابتهم في القوة كما لتثنيتها الاشخاص
بان يكون الكل لاب وام او لاب او لام فللذكر مثل حظ الانثيين كعم وعمة كلاهما لام او خال وخالة كلاهما لاب وام او كلاهما لاب
او كلاهما لام وذلك لان العم والعمة متحدان في الاصل الذي هو الاب وكذا الخال والخالة واحد وهو الام ومتى اتفق الاصل فالعبرة
في القسمة بالابدان عند علمائنا جميعا — مير سيد شريف رحمه الله تعالى

وان استووا في القرابة فالقسمة بينهم على الابدان في قول ابي يوسف الاخر وعلى الاول فيما يقع في ديه في قول ابي يوسف الاول وهو قول محمد
بانه فيما اذا ترك ابن خالة وابنة خالة فالمال بينهم للذكر مثل حظ الانثيين باعتبار الابدان لان الاباء قد اتفقت عالمكيري كما هم
والكلام في اولاد هؤلاء بمنزلة الكلام في اباءهم ولكن عند الفقد هم الاصول فاما عند وجود واحد من الاصول فلا شيء لاولاد كما لا شيء لاولاد الاخوات
والخالات عند بقاء عمة وخالة للميت عالمكيري كما هم

وان كان حيز قرابتهم مختلفا فلا اعتبار لقوة القرابة كعمة لاب وام وخالة لام او خالة لاب وام وعمة لام فالثلثان لقرابة الاب
وهو نصيب الاب والثلث لقرابة الام وهو نصيب الام ثم ما اصاب كل فريق يقسم بينهم كما لو اتحدت حيز قرابتهم

مسئلة — مسئلة — مسئلة
محروم لانه غير اقوى تحرك

مسئلة

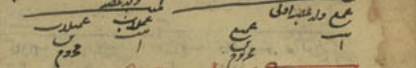
فصل في اولادهم الحكم فيهم كالحكم في الصنف الاول اعني اوليهم بالميراث اقربهم الى الميت من اي جهة كان

مسئلة اقرب اولى — مسئلة اقرب اولى — مسئلة اقرب اولى
مسئلة اقرب اولى — مسئلة اقرب اولى — مسئلة اقرب اولى
مسئلة اقرب اولى — مسئلة

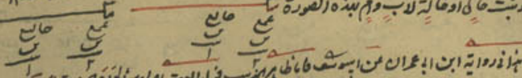
وعلى هذا القياس ما نزلوا لا يرثون الا على ترتيب الدرجة فكل من كان منهم اقرب درجة الى الميت فهو اولى وكيف ما كان شرح زاده كما هم
وان استووا في القرب وكان حيز قرابتهم متحدا فمن كان له قوة القرابة فهو اولى بالاجماع يعني ولد من كان لاب وام اولى من ولد
من كان لاب وولد من كان لاب اولى من ولد من كان لام وهذا اذا لم يكن فيهم ولد عصبة بهذه الصورة مسئلة

مسئلة — مسئلة — مسئلة
وكذلك الحكم اذا كان كلهم اولاد العصبات
مسئلة اقوى

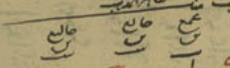
وان استووا في القرب والقرابة وكان حيز قرابتهم متحداً فولد العصبة اولى اى وان استووا اولاد الاعمام والعمات بنات الذكور والاناث منهم في قرب الدرجة الى الميت وقوة القرابة ايضاً بان كان كلهم لاب وام او لاب فولد العصبة اولى من ولد غير العصبة



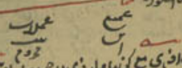
وهذا بخلاف ما اذا اختلف حيز قرابتهم فان ولد العصبة هنا ليس بأولى بل يكون لقرابة الاب الثلثان ولقرابة الام الثلث كبنت العم لاب وام وبنت خال او خالة لاب وام بهذه الصورة



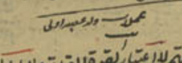
قال شمس الائمة السرخسي وهذا في رواية ابن ابي عمران عن ابي يوسف فاما ظاهر المذهب فولد العصبة اولى سواء كان الحيز متحداً او مختلفاً حتى ان في ظاهر المذهب بنت العم لاب وام اولى من بنت الخال او الخالة لاب وام او بنت العم لاب اولى من بنت الخال او الخالة لان ولد العصبة اقرب اتصالاً بوارث الميت فكانه اقرب اتصالاً بالميت



وان كان احدهما لاب وام والاخرى لاب اى ولدي العم والعمة لاب وام والاخرى لاب لكن الذي هو لاب وام ليس بولد الوارث كبنت العم لاب وابن العمة لاب وام بهذه الصورة

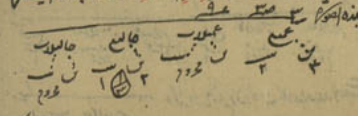


كان المال كله لمن كانت له قوة القرابة في ظاهر الرواية قياساً على خالة لاب وام مع كونها ولد الوارث لان الترجيح لمعنى فيه وهو قوة القرابة اولى من الترجيح لمعنى في غيره وهو الادلاء بالوارث وقال بعضهم المال كله لبنت العم لاب لانها ولد العصبة بهذه الصورة



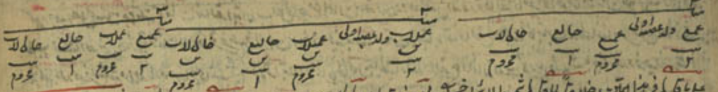
وان استووا في القرب ولكن اختلف حيز قرابتهم لا اعتبار لقوة القرابة ولا لولد العصبة في ظاهر الرواية قياساً على عمة لاب وام مع كونها ذات قرابتين وعلى ولد الوارث من الجهتين هي ليست باولى من الخالة لاب لكن الثلثين لمن يدلي بقرابة الاب فيعتبر فيهم قوة القرابة ثم ولد العصبة والثلث لمن يدلي بقرابة الام ويعتبر فيهم قوة القرابة متن

قوله ويعتبر فيهم قوة القرابة ثم ولد العصبة اى بعد استواء اولاد العمات والاعمام لام وبنات الاعمام لاب وام او لاب في قرب الدرجة الى الميت فمن كان له قوة القرابة فهو اولى بالثلثين بالاجماع فان لم يكن فيهم ولد العصبة بهذه الصورة



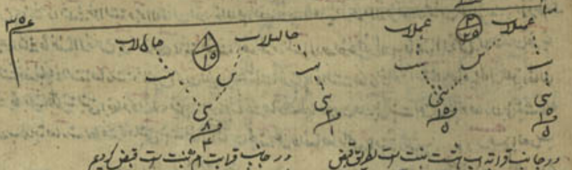
او كان

او كان كلهم اولاد العصبات اى فان استووا في قرب الدرجة وقوة القرابة فمن كان ولد العصبة فهو اولى



ثم ما قال في هذا المتن خلاف ما قال شمس الائمة السرخسي فان فيما قال المال كله لبنت العم لاب لانها ولد العصبة لكن هذا قول ثم عند ابي يوسف ما اجاب كل فريق يقسم على ابدان فروعهم مع اعتبار عدد الجهات في الفروع

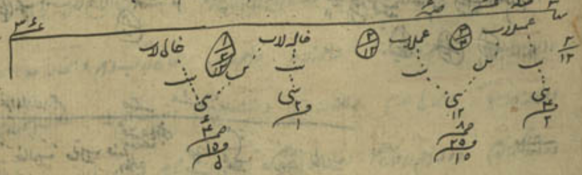
مثاله



در جانب قرابت اب هشت بنت است طريق قبض چهار ابن اعتبار کرديم سهام دو است رؤس سهام موافقت بالنصف است نصف رؤس کرديم حفظ کرديم

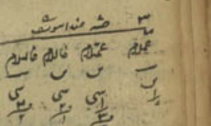
در جانب قرابت ام شش بنت است قبض کرديم پنج ابن شد سهم يک است بين سهم و رؤس مباينت است دو را به پنج ضرب کرديم ده شد ده را با اصل مسئله ضرب کرديم سي شد

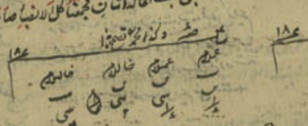
وعند محمد يقسم المال على اول بطن اختلف مع اعتبار عدد الفروع والجهات في الاصول كما في الصنف الاول ثم يقسم نصيب الجهة عمومة ابويه وخؤولتهما ثم الى اولادهم ثم الى جهة عمومة ابوي امه وخؤولتهما ثم الى اولادهم كما في العصبات

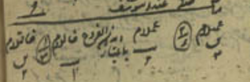


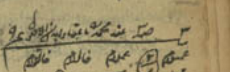
بهذا التحرير او نظر بهذا القرطاس ميت طراك

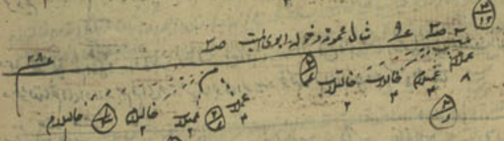
عمة لاب باعتبار فرعيه اربع عمات والعم لاب باعتبار تعدد فرعه كعمين فصارت كانما ثمانية عمات لكل اربع عمات باعتبار البعض كهم واحد اصل المسئلة ثلثة اثنان منها لقرابة الاب لكل واحد من العمين بتقدير واحد فجعل الذكور والطائفة فاعطوا واحداً من الاثنين للعم لاب والاخر للعمة لاب فجعلناه الذي طائفة فقسمنا الواحد على فرعيه في البطن الثالث فيه بنت كبنتين باعتبار تعدد الفرع وابن كابنين كذلك فصار في البطن الثالث ستة فالكسر الواحد في الثلثة واخذناه سهام وهي ثلثة وهو فرابة الام الخالة كالتين باعتبار تعدد الفرع وخالة لاب كاربع خالات باعتبار تعدد فرعيه فصارت خالات ثمانية كل اربع منها خالات اثنى كالواحد باعتبار البعض فصار الرؤس ثنين في الواحد لا يستقيم فضربنا الاثنين في اصل المسئلة صارت ستة فضربنا الاثنين وهو الاثنان والمضروب صارت اربعة اثنان منها للعم لانه طائفة كما والاثنان للعمة لاب هي كهم واحد وفي فرعه بنتان باعتبار تعدد الفروع وابنان ايضاً فصار ثلث بنين فلا الاثنان لا يستقيم على الثلثة فاخذنا الرؤس وهي ثلثة والثلث من الستة وهو الاثنان لقرابة الام احدهما للخال لاب فاعطيناه فرعه والاخر من الاثنين للخالة لاب وفرعه بنتين تقديراً لا يستقيم الواحد على الثلثة فاخذنا الرؤس وهي ثلثة وهي مماثلة للثلثة المحفوظة والكسر الواحد لنوع الخالة لاب فاخذنا الرؤس وهي الاثنان فضربنا الاثنين في الثلثة صارت ستة فضربناها في الستة صارت ستة وثلثين وكان للعم لاب اثنان ضربناها في الستة صارا اثنا عشر فاعطيناها الفرع وكان للعمة اثنان ضربناها في الستة صارا اثنا عشر فاعطينا الثمانية لبنتي ابنها وكان لها من جهة امها اثنا عشر صارت لها عشرون فلابني بنت العمة لاب وصار لابني بنت الخالة من جهة الام ستة ومن جهة الاب اربعة صارت لها عشرة ولبنتي بنت الخالة اثنان فجمعنا كل الانصباء صار مجموعها ستة وثلثين

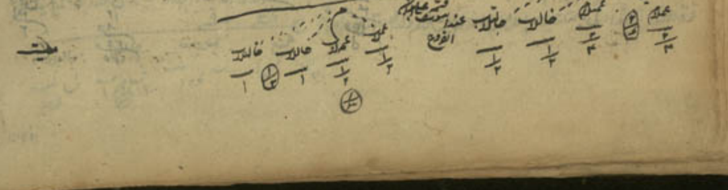


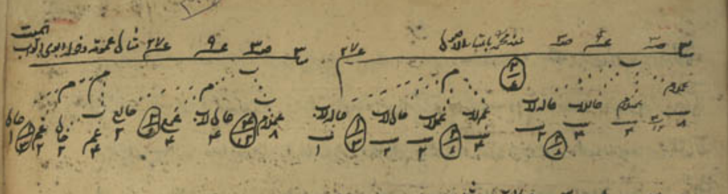


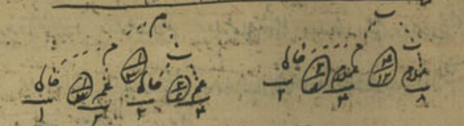












اعلم ايها الناظر اردت ان اكتب اعداد جميع ذوي الارحام من نسخة شرح فرائض للناصح او من الكتب ليكون عدد ذوي الارحام على الترتيب

على الترتيب

بسم الله الرحمن الرحيم

ذوو الارحام مائة وثمانون نفراً وهم ولد البنت وان سفل وولد بنت الابن وان سفل والجد الفاسد من جهة الاب او الام وان علا

والجدة الفاسدة من جهة الاب او من جهة الام وان علت وولد الاخت لاب وام وبنت الاخ لاب وام وولد الاخت لاب

وبنت الاخ لاب وولد الاخت لام وولد الاخ لام وان نزلوا وبنت ابن الاخ لاب وام وبنت ابن الاخ لاب وان نزلا

والعمة لاب وام والعمة لاب والعمة لام والعم لام والخال لاب وام والخالة لاب وام والخال لاب

والخالة لاب والخال لام والخالة لام وبنت العم لاب وام وبنت العم لاب وولد العمة لاب وام

وولد العمة لام وولد العم لام وان سفلوا وولد الخال لاب وام وولد الخالة لاب وام وولد الخال لاب وولد الخالة لاب

وولد بنات الأم وولد الخالة لأم وإن سفلوا وبنت ابن العم لأب وأم وبنت ابن العم لأب وإن سفلت
وعم الأب لأب وأم وعمته لأب وعمته لأم وعم الأم وخال لأب وأم وخالة لأب وأم وخال لأب
وخالة لأب وخال لأم وخالة لأم وعم الأم لأب وأم وعمتها لأب وأم وعمها لأب وعمتها لأب
وعمها لأم وعمتها لأم وخالها لأب وأم وخالتها لأب وأم وخالها لأب وخالتها لأم وبنت عم الأب لأب وأم
وبنت عم لأب وولد عمته لأب وأم وولد عمته لأب وولد عمته لأم وولد عم لأم وإن سفلوا وولد خاله لأب وأم وولد خالته لأب وأم
وولد خاله لأب وولد خالته لأب وولد خاله لأم وولد خالته لأم وإن سفلوا وولد عم الأم لأب وأم وولد عمتها لأب وأم وولد عمتها
وولد عمتها لأب وولد عمها لأم وولد عمتها لأم وإن سفلوا وولد خالها لأب وأم وولد خالتها لأب وأم وولد خالها لأب
وولد خالتها لأب وولد خالها لأم وولد خالتها لأم وإن سفلوا وبنت ابن عم الأب لأب وإن سفلت
وعم الجد الصحيح لأب وأم وعمته لأب وعمته لأم وعم لأم وخاله لأب وأم وخالته لأب وأم
وخاله لأب وخالته لأب وخاله لأم وخالته لأم وعم الجدة الصحيحة لأب وأم وعمتها لأب وأم
وعمها لأب وعمتها لأب وعمها لأم وعمتها لأم وخالها لأب وأم وخالتها لأب وأم
وخالها لأب وخالتها لأب وخالتها لأم وعم الجد الفاسد لأب وأم وعمته لأب وأم وعمه لأب
وعمته لأب وعمه لأم وعمته لأم وخاله لأب وأم وخالته لأب وأم وخاله لأب
وخالته لأب وخاله لأم وخالته لأم وعم الجدة الفاسدة لأب وأم وعمتها لأب وأم وعمها لأب
وعمتها لأب وعمها لأم وعمتها لأم وخالها لأب وأم وخالتها لأب وخالها لأب وخالتها لأم

وخالتها لأب وخالها لأم وخالتها لأم وبنت عم الجد الصحيح لأب وأم وبنت عمه لأب وولد عمته لأب وأم
وولد عمته لأب وولد عمه لأم وولد عمته لأم وإن سفلوا وولد خاله لأب وأم وولد خالته لأب وأم وولد خاله لأب
وولد خالته لأب وولد خاله لأم وولد خالته لأم وإن سفلوا وولد عم الجدة الصحيحة لأب وأم وولد عمتها لأب وأم
وولد عمها لأب وولد عمتها لأب وولد عمتها لأم وإن سفلوا وولد خالها لأب وأم وولد خالتها لأب وأم
وولد خالها لأب وولد خالتها لأب وولد خالها لأم وولد خالتها لأم وإن سفلوا وبنت ابن عم الجد الصحيح لأب وأم
وبنت ابن عمه لأب وإن سفلت وولد عم الجد الفاسد لأب وأم وولد عمته لأب وأم وولد عمه لأب وولد عمته لأب
وولد عمه لأم وولد عمته لأم وولد خاله لأب وأم وولد خالته لأب وأم وولد خاله لأب وولد خالته لأب
وولد خاله لأم وولد خالته لأم وإن سفلوا وولد عم الجدة الفاسدة لأب وأم وولد عمتها لأب وأم وولد عمها لأب
وولد عمتها لأب وولد عمها لأم وولد عمتها لأم وولد خالها لأب وأم وولد خالتها لأب وأم
وولد خالها لأب وولد خالتها لأب وولد خالها لأم وولد خالتها لأم وإن سفلوا على
هذا الترتيب تصير مجموع ذوي الأرحام مائة وثمانين نفراً والله أعلم بالصواب وإليه المرجع والمآب
تم تم تم

هذا مسائل متعلقة بذوي الأرحام

والصنف الثالث وهم ثلاثة أنواع الأول بنات الإخوة وأولاد الأخوات لأب وأم وأولادهم والثاني بنات الإخوة
وأولاد الأخوات لأب وأولادهم والثالث أولاد الإخوة والأخوات لأم وأولادهم وإن كانوا من الأنواع
الثلاثة وتساووا في الدرجة فالمدلي بوارث أولى ثم عند أبي يوسف رحمه الله تعالى إن كان منهم لأب وأم أولى ثم لأب
ثم لأم وعند محمد رحمه الله يقسم المال على أصولهم وينقل نصيب كل أصل إلى فرعه مثاله ثلاث بنات أخوات متفرقات عند أبي يوسف

المال كله لبنت الأخت للأبوين وعند محمد رحمه الله المال ثلاثة أخماس ولبنت الأخت من الأب خمس ولبنت الأخت
لأم خمس باعتبار الأصول فرضاً ورداً مثاله عند محمد رحمه الله

صح ٣ | صلاب ١ | صلام ١

ثلث إخوة متفرقين بهذه مثل

صح ٥ | صلاب محروم | صلام ١

مثال الأبوين وعند أبي يوسف كل المال لبنت الأخ
لأبوين وعند محمد لبنت الأخ من الأم السدس والباقي لبنت الأخ من الأبوين بنت أخت لأب وبنت أخت لأم
مثاله عند محمد رحمه الله

صلاب ٣ | صلام ١

المال للأولى عند أبي يوسف لأنها أقوى وعند محمد رحمه الله المال ثلاثة أرباع المال وللأخرى الربع
فرضاً ورداً باعتبار الأصول وبنات أخت لأبوين وبنت أخت لأم مثاله

صح | فرضاً ورداً ٤ | صلام ١

عند أبي يوسف المال كله للابنين وعند محمد رحمه الله ابنا الأخت لأبوين كالأختين فيقسم المال بينهم أسباعاً خمسة للأولاد كما
كالأصول لهما المدلي بوارث أولى إذا استووا مثاله ابن ابن أخ لأم وابن بنت أخ لأبوين وبنت ابن الأخ لأب
المال للبنت لأنها تدلي بوارث كذا في الاختيار شرح المختار مثاله

صلاب | مدليه بوارث | صح | محروم | صلام

وأما الصنف الرابع فأولاهم بالميراث أقربهم إلى الميت العمة بمنزلة العم عنده والخالة بمنزلة الأم والأصل أن الذي
متى أقيمت مقام ذكر فإنها تقام مقام ذكر في درجتها ولا تقام مقام من هو بعد منها وأقرب إذا ترك عمة وعم أن
العم لأب وأم أو لأب فهو عصبة ولا شيء لذوي الأرحام مع العصبة أو مع صاحب الفرض فإن كان عمة وعم لأم فالمال بينهما للذكر
مثل حظ الأنثيين كما في أولاد الأم حيث الذكر والأنثى فيه سواء وعن أبي يوسف المال بينهما نصفان فإن اجتمعت عمات
عمة لأب وأم وعمة لأب وعمة لأم فالمال كله للعمة لأب وأم ولو ترك خالاً وخالة فالمال بينهما أثلاثاً وعن أبي يوسف المال
بينهما نصفان فإن اختلطت العمات بالخالات والأخوال فللعمات الثلثان وللأخوال والخالات الثلث للذكر مثل حظ الأنثيين

حظ الأنثيين ويستوي فيه إن استوت الأعمام إذا اختلفت حتى إذا ترك عمة واحدة وعشرة من الأخوال
والخالات فللعمة الثلثان والثلث بين الأخوال والخالات للذكر مثل حظ الأنثيين وكذا لو ترك عشرة خالة واحدة
وعشرة من العمات للخالة الثلث وللعمات الثلثان فإن ترك عمة لأب وأم وخالة وخالاً لأم فكذا الجواب في ظاهر الرواية
وعن أبي يوسف المال كله للتي لها قرابتان أما في ظاهر الرواية فذو قرابتين إنما يترجح على ذي قرابة واحدة إذا كان
من جهتها أما إذا كانت من جهة أخرى فلا خلاصة من الفقهاء

الصنف الرابع إذا انفرد واحد منهم استحق كل المال وهذا الحكم ثابت في جميع الأصناف وإن اجتمعوا وكان حيز قرابتهم
متحداً بأن كان الكل من جنس واحد فالأقوى أولى بالإجماع أي من كان لأب وأم أولى ممن كان لأب أو لأم
ممن كان لأم ذكوراً كانوا أو إناثاً أما في الكل ثم ولد الوارث أولى فإن كان أحدهما ولد الوارث غير أنه ذو قرابة واحدة
والأخرى ولد ذي الرحم لكنه ذو قرابتين الصحيح أن ذا قرابتين أولى مثاله بنت ابن عم لأب وابن ابن عم لأب وأم
فإنه أولى كذا في خزانة المفتين مثاله

عمة لأب محروم | صح هذه أقوى

وإن كانوا ذكوراً أو إناثاً واستوت قرابتهم فللذكر مثل حظ الأنثيين كعم وعمة كلاهما لأم وخال وخالة كلاهما لأب وأم
أو لأب وأم وإن كان حيز قرابتهم مختلفاً كعمة لأب وأم وخالة لأم أو خال لأب وأم وعمة لأم فالثلثان لقرابة الأب
وهو نصيب الأب والثلث لقرابة الأم وهو نصيب الأم وكذا في أولادهم أولاهم بالميراث أقربهم إلى الميت من أي جهة كان
وإن استووا في القرب وكان حيز قرابتهم متحداً فولد العصبة أولى كبنت العم وابن العمة كلاهما لأب وأم أو لأب فالمال
كله لبنت العم وإن كان أحدهما لأب وأم والآخر لأب المال كله لمن هو قوة القرابة بيانه ثلاث عمات
عمة لأب وأم وعمة لأب وعمة لأم وثلاث خالات خالة لأب وأم وخالة لأب وخالة لأم مثاله

صح ٣ | عمة لأب محروم | عمة لأم محروم | خالة ١ | خالة لأب محروم | خالة لأم محروم

فالثلثان المال للعمات كله للعمة لأب وأم لقوة القرابة
والثلث المال للخالات كله للخالة لأب وأم لقوة القرابة خالة لأب وأم وخال لأب وأم وعمة لأب وأم وعمة لأب
فالثلثان المال للعمة التي لأب وأم لقوة القرابة والثلث بين الخال والخالة لأب وأم للذكر مثل حظ الأنثيين وتصح من تسعة مثاله

صح ٣ | عمة لأب محروم | خال ٢ | ٣ | خالة ١

بنت اخ لاب وام وبنت العم لام فثلثا المال لبنت العمة والثلث لبنت اخ لاب وام

بنت خالة لاب وام وبنت عم لام فالثلثان لبنت العم لام والثلث لبنت الخالة

بنت عم لاب وام وبنت عمة لاب وام فالمال كله لبنت العم لانها ولد العصبة

بنت عم لاب وبنت عمة لاب وام فالمال كله لبنت العم لاب وام لقوة القرابة

بنت خالة لاب وام وبنت خال لاب فالمال كله لبنت الخالة لقوة القرابة كذا في الكافي

قال رضي الله عنه اعلم بان الاقرب من اولاد العمات والاخوال والخالات مقدم على الابعد في الجهة اذا اختلف والتفاوت بالقرب والتفاوت في البطون فمن يكون منهم ذو بطن واحد فهو اقرب ممن يكون ذا بطنين وذو البطنين اقرب من ذي ثلثة بطون وبيانه فيما اذا ترك بنت خالة وبنت بنت خالة او بنت ابن خالة او ابن ابن خالة فالميراث لبنت الخالة لانها اقرب بدرجة وكذلك ان ترك بنت عمة وبنت بنت خالة فبنت العمة اولى بالمال لانها اقرب بدرجة وان كانا من جهتين مختلفتين وان ترك بنات العمة مع ابنة خالة واحدة فلبنات العمة الثلثان ولابنة الخالة الثلث وان كان بعضهم لاب وام وبعضهم ذا قرابة واحدة فعند اختلاف الجهة لا يقع الترجيح بهذا وعند اتحاد الجهة الذي لاب وام اولى من الذي لاب ذكرا كان او انثى بيانه فيما اذا ترك ثلث بنات عمات متفرقات فالمال كله لابنة العمة لاب وام وكذلك ثلث بنات خالات متفرقات فان ترك ابنة خالة لاب وام وابنة عمة لاب وام وكذلك ثلث بنات خالات متفرقات فان ترك ابنة خالة لاب وام وابنة عمة لاب وام فلابنة العمة الثلثان ولابنة الخالة الثلث وكذلك ان كان احدهما ولد العصبة او ولد صاحب فرض فعند اتحاد الجهة يقدم ولد العصبة وصاحب الفرض وعند اختلاف الجهة لا يقع الترجيح بهذا بل يعتبر المساواة في الاتصال بالميت بيانه فيما اذا ترك ابنة عم لاب وام او لاب وابنة عمة فالمال كله لابنة العم لانها ولد العصبة ولو ترك ابنة عم وابنة خال او خالة فلابنة العم الثلثان ولابنة الخال او الخالة الثلث لان الجهة مختلفة ههنا فلا يترجح احدهما لكونه ولد العصبة وهذا في رواية ابي عمران عن ابي يوسف رحمه الله فاما في ظاهر الرواية ولد العصبة اولى اذا اختلفت الجهة او اتحدت

عالمگيري حل لغم

مسئلة: عمة لاب وام ٢، خالة ١
مسئلة: عمة لام ٢، خالة ١
مسئلة: عمة ١، عمة محروم
مسئلة: عمة ١، عمة لاب محروم
مسئلة: خالة ١، خالة لاب محروم

عالمگيري حل لغم واما اولاد العمات والخالات والاخوال فالاقرب منهم اولى ايضا مقدم على الابعد اذا اتحدت الجهة او اختلفت بيانه بنت خالة وبنت بنت خالة او بنت ابن خالة او ابن ابن خالة فالميراث لبنت الخالة وكذا بنت عمة وبنت بنت خالة المال لبنت العمة وبنات العمة مع بنات الخالة لبنات العمة الثلثان والثلث لبنات الخالة فان كان بعض هؤلاء ذا قرابتين وبعضهم ذا قرابة واحدة فعند اختلاف الجهة لا يقع الترجيح بهذا وعند اتحاد الجهة ذو قرابتين اولى وكذا ان كان احدهما لاب والآخر لام عند اختلاف الجهة لا يقع الترجيح بهذا وعند اتحاد الجهة الذي لاب اولى من الذي لام ذكرا كان او انثى بيانه ثلث بنات عمات متفرقات المال كله لبنت العمة لاب وام وبنات الخالات على هذا بنت خال لاب وام وبنت عمة لام او لاب المال بينهما اثلاثا بنت عم لاب وام او لاب وبنت عمة المال كله لبنت العم لاب وام او لاب بنت عم وبنت خال او بنت خالة كذلك يجب في ظاهر الرواية وولد العصبة اولى اتحدت الجهة او اختلفت وعن ابي يوسف ان الترجيح عند اتحاد الجهة وفي الالغاز بنت خال وبنت ابن عم قال بعضهم يرث بنت الخال قال الفقيه ابو الليث انا اقول بنت ابن العم اولى لانها ولد العصبة قال رضي الله عنه وما قال البعض موافق لقول علماء على ما ذكرنا ان الاقرب اولى فان كان قوم من قبل الاب وقوم من قبل الام من بنات الاعمام والخالات وقوم من قبل الام من بنات العمات والاعمام لام فالمال مقسوم بين الفريقين اثلاثا سواء كان من كل جانب ذو قرابتين او من احد جانبين ذو قرابة واحدة ثم ما اصاب كل فريق فما بينهم يترجح فيه ذو قرابتين على ذي قرابة واحدة وكذا يترجح من كان قرابته لاب وكل واحد منهم اذا انفرد استحق جميع ذلك وعند اجتماع يعتبر قوة النسب بينهم في ذلك المقدار فان استووا في القرب فالقسمة على الابدان عند ابي يوسف وعند محمد رحمه الله على الاصول على ما ذكرنا امرأة وابنا خالة لام وابن وبنت لعمة اصل المسئلة من اربعة والتخريج من اربعة وعشرين

مسئلة ٣ — صح ٢٤: م ١، عم: بن ٨، بت ٤ (١٢)، خالة لام: بن ٢، بن ٣ (٦)

ابن خالة وبنت خالة المال بينهما اثلاثا بنت خال وابن خالة المال بينهما اثلاثا عند ابي يوسف الثلثان لابن الخالة والثلث لبنت الخال وعند محمد على عكس هذا ابن عمة وبنت عمة المال بينهما اثلاثا بنت عم لاب وام او لاب وابن عم لام فالمال لبنت العم لانها ولد العصبة بنت عم لام وابن عمة لام عند ابي يوسف المال بينهما اثلاثا الثلثان لابن العمة والثلث لبنت العم وعلى قول محمد على عكسه ثلث بنات اخوال متفرقين وثلث بني خالات متفرقات وثلث بني عمات متفرقات الثلثان لبني العمات ثم يترجح في ذلك من كان ابن العمة لاب وام على الآخرين والثلث بين الفريقين اثلاثا الثلثان لبني الخالة والثلث لبنات الخال وهذا عند ابي يوسف وعند محمد على عكسه ثم يترجح فيه من كان لاب وام او لاب

حل هذه من نوبها

مسئلة ٣ — صح ٩ع

عمع بن ٢ | عمة لاب محروم | عمة لام محروم | خالع ١ | خالة لاب محروم | خالة لام محروم (٦) | خالع ٢ | خالة لاب محروم | خالة لام محروم

وعند محمد ثلثا الثلث لبنت الخال العين نصيب ابيها وثلثه لابن الخالة لاب نصيب امه للحرکه

فان كان مع هؤلاء ثلث بنات اعمام متفرقين فالمال كله لبنت العم لاب وام او لاب فان لم يكن لاب وام او لاب فحق الثلثان لقوم الاب يستحق ذلك بنت العمة لاب وام خاصة بنت العم لام وبنت العمة لام كونها سواء وتتعذر القسمة لكثرة العدد والقلة

حل هذه من نوبها

مسئلة ١: عمع ١ | عمة لاب محروم | عمة لام | خالع | خالة لاب محروم | خالة لام محروم | خالع محروم | خالة لاب محروم | خالة لام محروم

المال كله لبنت العم لاب وام فان لم تكن فلبنت العم لاب لانها ولد العصبة ولا شيء للآخرين بهذا خالف لما في شرح السراجية لان الترجيح لولد العصبة ثم لقوة القرابة عند اتحاد الجهة واما عند اختلاف الجهة فالثلثان لقرابة الاب والثلث لقرابة الام مطلقا للحركه

وعنده بنت الخال لاب وام الاثنان ولابن الخالة لاب وام واحد

مسئلة ٣ — صح ٩ع: عمع ٢ | عمة لام محروم | عمة محروم | خالع ١ | خالة لاب محروم | خالة لام محروم | خالع ٢ | خالة لاب محروم | خالة لام محروم

واما ميراث اعمام الام وعماتها وخالة الام وعمة الام ذكر ابو سليمان عن محمد ان الثلثين للعمة والثلث للخالة واما عمة الاب وخالة الاب على هذا فاذا اجتمع عمة الاب وخالة الاب وعمة الام وخالة الام يقسم المال بينهم اثلاثا الثلثان لقرابة الاب والثلث لقرابة الام ثم قسمة كل فريق كقسمة جميع المال عند انفراد كل فريق والكلام في اولاد هؤلاء كالكلام في اباءهم وامهاتهم لكن عند عدم الاصول الكل في نسخة الامام السرخسي

حل هذه من نوبها

مسئلة ٣: عمة الام ٢ | خالة الام ١
مسئلة ٣ — صح ٩ع: عمة الاب ٣ (٣/٢) | خالة الاب ٢ | خالة الام ١ (١/٣)
مسئلة ٣: عمة الاب ٢ | خالة الاب ١

الصنف الرابع اقربهم الى الميت اولىهم احتياطا شرح محمد رحمه ذوي الارحام كل قريب ليس بذي سهم ولا عصبة وهم كالعصبات من انفرد منهم اخذ جميع المال لانهم يدلون بالقرابة وليس لهم سهم مقدر وكذا في العصبات والاقرب يحجب الابعد كالعصبات حتى ان من هو اقرب الى الميت من اي صنف كان فهو اولى اختيار شرح مختار

والصحيح في اولاد هؤلاء بمنزلة الكلام في اباءهم ولكن عند انعدام الاصول فاما عند وجود واحد من الاصول فلا شيء لاولاد كي لا يلزم الاحد من اولاد العمات والخالات عند بقاء عمة وخالة للميت

عالمگيري حل لغم

قال علماءنا رحمهم الله رسول صلى الله عليه وسلم ذوي الارحام يرث بعضهم من بعض فانهم مأخوذون من الى الطرفين من العصبات لا يرثون مع احد من الابوين الزوج والزوجة فانهما اخذا حصتهما والباقي لذوي الارحام تاتارخانيه نقل

وان استووا في القرب وليس فيهم ولد العصبة ولا ولد صاحب فرض فالمال يقسم بينهم على السواء اذا كانوا ذكورا كلهم او اناثا كلهن فان كانوا مختلطين وقد اتفقت فللذكر مثل حظ الانثيين وان اختلفت الاصول فكذلك عند ابي يوسف اعتبارا للابدان الفروع وعند محمد يعتبر اول البطن مختلف على نحو ما ذكرنا في الصنف الاول تاتارخانيه

نحو ما قلنا في الصنف الاول ما ذكرنا عند الاول في الابدان عند محمد رحمه الله

فاما الكلام في العصبة بنفسها فنقول اولى العصبات بالميراث الابن ثم ابن الابن وان سفل ثم الاب ثم
الجد اب الاب وان علا ثم الاخ لاب وام ثم الاخ لاب ثم ابن الاخ لاب وام ثم ابن الاخ لاب ثم بنوهما وان سفلوا على هذا
الترتيب ثم العم لاب وام ثم العم لاب ثم ابن العم لاب وام ثم ابن العم لاب ثم عم الاب لاب وام ثم عم الاب
لاب ثم بنوهما وان سفلوا على هذا الترتيب وفي شرح الطحاوي ثم عم الجد لاب وام ثم عم الجد لاب ثم ابن
عم الجد لاب وام ثم ابن عم الجد لاب وكذلك اولادهم على هذا الترتيب
تاتارخانية

واما الاخوال والخالات فهو ايضا اصناف ثلثة خال وخالة لاب وام وخال وخالة لاب وخال وخالة لام
فالحكم فيهم ان الصنف الاول مقدم على الصنف الثاني والصنف الثاني مقدم على الصنف الثالث حتى اذا
ترك خالا وخالة لاب وام وخالا وخالة لاب وخالا وخالة لام فالمال بين الخال والخالة للذكر مثل
حظ الانثيين وان ترك خالا وخالة لاب وام وخالا وخالة لام فالمال بين الخال والخالة لاب مثل
حظ الانثيين ولا شيء للخال والخالة لام ولو ترك خالا وخالة لام فالمال بينهما اثلاثا
تاتارخانية

تم شد مسائل ذوي الارحام في يوم جمعة

مبحث مسائل خنثى وحمل الخ

فصل في الخنثى

بسم الله الرحمن الرحيم

للخنثى المشكل اقل النصيبين اعني اسوء الحالين عند ابي حنيفة وهو قول بعضهم بيانه معناه لو تصور ذكرا استحق الاقل
فيتصور ذكرا او لو تصور انثى تستحق الاقل فيتصور انثى ولو تصور ذكرا لا تستحق شيئا فيتصور ذكرا او لو تصور انثى
لا يستحق شيئا فيتصور انثى كما اذا ترك زوجا واما وخنثى لاب وام

فلو تصور خنثى ذكرا كان له سهم من ستة لانه عصبة ولو تصور انثى كان لها النصف من ستة
فتعول الى ثمانية فيجعل ذكرا لانه اسوء الحالين وتكون المسألة من ستة او ترك زوجة واخوين لام

ج	ج	ج	خنثى لاب وام

ج	ج	ج	خنثى لاب وام

وان ترك ابنا وخنثى فرض مؤنثا لانه اسوء الحالين ولو ترك زوجا واختا لاب وام
وخنثى لاب فرض مذكرا ولو ترك اختين لاب وام وخنثى لاب فرض انثى
لانه اسوء الحالين فلذا فسر الشيخ اقل النصيبين باسوء الحالين
لانه لم يفسره باسوء الحالين لا شتبه الامر علينا فيما اذا كان الخنثى يرث في حال ويحرم في حال الاخر فلا يستحق الارث الا في حال الاسوء الحالين اما الارث
بطريق او الحرمان وعند الشعبي للخنثى نصف النصيبين وهو التصحيح في رأي ابي يوسف في المسألة الاولى وهي
للخنثى نصف ميراث الذكر وهو نصف سهم ونصف ميراث الانثى وهو سهم ونصف فيكون سهمان والارفع النصف من ستة وهو ثلثة وللام
الثلث وهو سهمان وتصح وتعول الى سبعة واما المسألة الثانية وهي
الثلث وهو اربعة وللخنثى نصف ميراث الذكر ونصف ميراث الانثى وهو خمسة اسهم ونصف فانكسر بالنصف
فضعف نصيبه فصار احد عشر سهما فيضعف نصيب الجدة الاخر فصار نصيبها ستة ونصيب الاخوين للام ثمانية
فصار تصحيحها خمسة وعشرين واما المسألة الثالثة وهي
ونصف ميراث الانثى لكن اختلف ابو يوسف ومحمد في تخريج هذه المسألة على قول الشعبي فللخنثى نصف
المال بين الابن والخنثى على سبعة اسهم اربعة للابن وثلثة للخنثى وقال محمد المال بينهما على اثنا عشر سهما
سبعة للابن وخمسة للخنثى وقال محمد المال بينهما على اثنا عشر سهما سبعة للابن وخمسة للخنثى فقال
تخريج محمد قول الشعبي ولم يأخذ بقوله محمد اعتبر الاحوال في حق الخنثى والابن جميعا فقال لو كان الخنثى
ابنا فله النصف ولو كان بنتا له ثلث المال فيحصل للكل واحد من الابن وللخنثى نصف
جميعا فيحصل للخنثى نصف النصف وهو الربع ونصف الثلث وهو السدس وللابن نصف النصف ايضا وهو
الربع ونصف الثلثين وهو الثلث واقل عدد له ثلث وربع وسدس اثنا عشر فللابن منها ثلثها وربعها
وذلك سبعة وللخنثى منها ربعها وسدسها وذلك خمسة

وهي ثلثة في المسألة المذكورة وهي اثنان تبلغ ستة في الحالين تبلغ اثنا عشر فيه كان للخنثى من مسألة الانوثة
في مسألة الذكورة وهو مضروب في الحالين

وابو يوسف اعتبر الاحوال في حق الخنثى فقط فقال لو كان الابن سهم وللخنثى نصف سهم ثم الخنثى لو كان ذكرا فله سهم
وان كان بنتا فله مع الابن نصف سهم فيحصل للخنثى نصف السهم ونصف نصف السهم وذلك ثلثة ارباع سهم وللابن
سهم كامل فيجعل كل ربع سهما والسهم الكامل اربعة اسهم فيبلغ الحاصل سبعة للابن اربعة وللخنثى ثلثة
قال عند ابي يوسف اكثر ويعرف ذلك من ضرب سبعة في اثنا عشر
في اثنا عشر وما كان للخنثى من اثنا عشر يضرب في سبعة يظهر ذلك التفاوت وكذلك المسألة ايضا
للخنثى على سبعة

واما في المسألة الرابعة وهي فصار مجموع السهام ستة النصف فللخنثى نصف ميراث الانثى وميراث
سهم ونصف سبعة باعتبار ربعه فللخنثى نصف سهم فصار السهام ستة اسهم ونصف فضرباه لمخرج النصف وهو اثنين
لازالة الكسر فصار ثلثة عشر

بوجه الاخر واما في المسألة الخامسة وهي
وعلم ان الخنثى لو كان يرث في الحالين والارث ايضا
ولا يتغير حكم الميراث في حق الوارث والخنثى جميعا سواء كان الخنثى
ذكرا او انثى فانه يدفع الى كل واحد منهما جميع حصته من التركة في الحال كما اذا ترك بنتا وخنثى لاب وام او لاب
فانه يدفع الى البنت النصف والباقي للخنثى اذا ترك زوجا او زوجة وولد خنثى لام
وكذلك لو ترك زوجا وخنثى لام او زوجة وولدا
وكذلك لو ترك زوجا وخنثى لام او زوجة وخنثى لام
وكذلك لو ترك اختا لاب وام وجدة لام
وخنثى لاب واختا لام
وكذلك لو ترك بنتا ومعتقا خنثى
فان كان تغير حكم الميراث في حق الوارث والخنثى بكون الخنثى ذكرا او انثى ينظر ان كان الوارث يرث في احدى حالتي الخنثى
ولا يرث في الاخرى والخنثى يرث في حالتيه لكن يرث في احديهما اقل والاخرى اكثر يدفع الى الخنثى الاقل من النصيبين
ويدفع الى الاخر ويدفع الى الوارث ميراثه عندنا ولا يوقف ويؤخذ منه كفيل في اذا ترك ولدا خنثى
وبنت ابن وولدا خنثى واختا لاب وام او لاب
وعند الشعبي في المسألة الاولى للولد الخنثى نصف ميراث الذكر ونصف ميراث الانثى للولد الخنثى نصف ميراث
الذكر ونصف ميراث الانثى ولبنت الابن سهم من اربعة اسهم لانه متى كان في المسألة نصف وسدس

يكون اربعة بطريق الرد فان كان ذكرا فله كل الاربعة وان كان انثى فله ثلثة اسهم فكان له نصف النصيبين وهو ثلثة اسهم ونصف سهم فيكون من تسعة للولد الخنثى سبعة ولبنت الابن سهمان

ولد خنثى — نصف — ولبنت الابن السدس

لان ابا يوسف يجعل الواحد سهم بنت الابن اصل المسئلة ويضم ثلثة ونصف سهم لكثرة الاصل المسئلة فصار مجموع السهام اربعة اسهم ونصفا فتضرب في مخرج النصف صار تسعة هذا معنى اعتبار العول عنده وتخريج محمد هذا

تقدير ذكر — ولد خنثى — تقدير انثى — ولد خنثى

وفي المسئلة الثانية للولد الخنثى نصف ميراث الذكر ونصف ميراث الانثى فان كان ذكرا فله كل المال وان كان انثى فله نصفه فكان له نصف النصيبين وهو نصف وربع وللاخت نصف فكان اصل المال سهما وربعا فيضرب في الاربعة فيصير خمسة للولد الخنثى ثلثة وللاخت سهمان مجموع السهام سهم وربع

ولد خنثى — ثلثة ارباع — ذكر — ولد خنثى — ولد خنثى

وهو اي اسوء الحالين للخنثى قول عامة الصحابة رضي الله عنهم وعليه الفتوى اي عند ابي حنيفة لما اذا ترك ابنا وبنتا وخنثى اي ولدا خنثى مشكلا بهذه

ب — ب — خنثى — للخنثى نصيب بنت لانه متيقن عند الشعبي

وهو قول ابن عباس رضي الله عنهما للخنثى نصف النصيبين بالمنازعة واختلف ابو يوسف ومحمد في تخريج قول الشعبي اي في المسئلة الكتاب وهي

ب — ب — خنثى — قال ابو يوسف للابن سهم وللبنت نصف سهم وللخنثى ثلثة ارباع سهم لان الخنثى يستحق سهما ان كان ذكرا ونصف سهم ان كان انثى وهذا متيقن فيأخذ نصف النصيبين النصف المتيقن مع نصف النصف المتنازع فيه فصار للخنثى ثلثة ارباع سهم وتصح من تسعة لانه يعتبر السهام والعول معناه انه يقدر نصيب الابن سهما يجعل نصيب الابن اصل المسئلة وهو سهم لانه ليس فيه كسر ثم يزيد عليه نصيبي الخنثى والبنت وهو ثلثة ارباع ونصف سهم فيصير اصل المسئلة سهمين وربع سهم فيضرب في مخرج الربع صار تسعة ثم يضرب نصيب الابن وهو سهم في المضروب وهو الاربعة صار اربعة ويضرب سهم البنت وهو نصف سهم في الاربعة صار اثنين ويضرب

ثلثة ارباع سهم الخنثى في الاربعة صار ثلثة وهكذا القياس في كل الامثلة صار مجموع السهام سهمين وربع يضرب في الاربعة

صار مجموع السهام اربعة اسهم ونصف يضرب في الاثنين

ب — ب — خنثى — مخرج نصف سهم ونصف — ثلثة ارباع سهم — نصف سهم

واما على تخريج محمد ان تصحح مسئلة الانوثة على حدة ومسئلة الذكورة ثم تنظر بين التصحيحين ان كان بينهما موافقة تضرب وفق احديهما في جميع الاخرى وان كانت مباينة تضرب كل احديهما في كل الاخرى وان كانت مداخلة تضرب اكثر المسئلتين في الاخرى ثم تضرب في الحالين ثم من كان له شئ من مسئلة الذكورة تضرب في مسئلة الانوثة او في وفقها وتضرب من كان له شئ من مسئلة الانوثة في مسئلة الذكورة او في وفقها ثم يضرب في الحالين

تقدير الذكورة — تقدير الانوثة

ب — ب — خنثى

فان ترك زوجة وابنا وولدا خنثى اصل المسئلة من ثمانية للزوجة الثمن والباقي سبعة وهي لا تستقيم على تخريج ابي يوسف

ح — ب — خنثى

واما على تخريج محمد فالباقي وهو السبعة لا تستقيم على اثنا عشر وهو مسئلة الابن الواحد والخنثى الواحد فلكون بين مسئلة الانوثة وهي ثلثة وبين السبعة مباينة فتضرب الثلثة في اصل المسئلة وهي ثمانية يبلغ اربعة وعشرين وبين مسئلة الذكورة وهو الاثنان وبين السبعة ايضا مباينة فتضرب الاثنان في الثمانية صار ستة عشر وبين اربعة وعشرين وبين ستة عشر موافقة بالثمن فتضرب وفق احديهما في كل الاخرى يبلغ ثمانية واربعين ثم يضرب في الحالين صار ستة وتسعين فمنها تصح المسئلة

مسئلة الذكورة — مضروب في الحالين

ولو كان مكان الابن بنت في هذه المسئلة فكذلك لا يختلف الجواب على تخريج محمد

تقدير الذكورة — تقدير الانوثة — خنثى

واما على قول ابي يوسف فان الباقي وهو سبعة لا يستقيم على مخرجه وهو خمسة لكن بين السبعة والخمسة مباينة فتضرب خمسة في اصل المسئلة وهو ثمانية يبلغ اربعين فمنها تصح فمن كان له شئ من اصل المسئلة يضرب في مخرجه مضروب

ولو ترك زوجا وابنا وولدا خنثى بهذه الصورة

ولد خنثى — عند الخنثى

ولد خنثى — ب — ع

عند ابي يوسف الباقي وهو ثلثة لا يستقيم على مخرجه وهو سبعة لكن بين الباقي والسبعة مباينة فتضرب السبعة في اصل المسئلة وهو الاربعة يبلغ ثمانية وعشرين فمنها تصح المسئلة فمن كان له شئ من اصل المسئلة تضرب في السبعة ومن كان له شئ من السبعة تضرب في الباقي وهو ثلثة فما بلغ فهو نصيبه من التصحيح واما في تخريج محمد

تقدير الذكورة

ولو كان مكان الابن بنت في هذه المسئلة فكذلك الجواب لا يختلف على تخريج محمد

تقدير ذكورة — خنثى

ذكورة — خنثى — الانوثة

واما على تخريج ابي يوسف فانه يختلف لان الباقي وهو ثلثة لا يستقيم على مخرجه وهو خمسة لكن بين الثلثة والخمسة مباينة فتضرب الخمسة في اصل المسئلة وهو الاربعة يبلغ عشرين فمن كان له شئ من اصل المسئلة يضرب في الخمسة ومن كان له شئ من الخمسة يضرب في الباقي فما بلغ فهو نصيبه من التصحيح

ولو ترك ابنا واما وولدا خنثى بهذه الصورة

م — ب — خنثى

هذا عند ابي حنيفة ومحمد رحمهما الله وعن ابي يوسف روايتان في رواية معه والاختلاف في تخريج قول الشعبي واما على تخريج ابي يوسف قول الشعبي لان السدس من الباقي وهو خمسة لا يستقيم على مخرجه وهو سبعة فرض المسئلة وهو ستة يبلغ اثنين واربعين وسهم الام يضرب في السبعة وسهم الابن من السبعة في الباقي خمسة يبلغ عشرين وسهم الخنثى من السبعة وهو ثلثة يضرب في الباقي يبلغ خمسة عشر

م — ب — خنثى

وبرنت ان ابقاربر آورده اند — مسئلة تشبيب — جج سعد الله تعالى تشبيب — حران ارحب دان هم تشبيب — سه هشت شصت با هشتاد چهار — بعد از ان آمد سقم الست چهار

ليث بن سعد وفي رواية اخرى عنه نصيب ابنين او بنتان ايهما اكثر وهو احدى الروايتين عن ابي يوسف رواه هشام وروى الخصاف عن ابي يوسف نصيب ابن واحد وعليه الفتوى وبه يأخذ الكفيل على قوله فان كان الحمل من الميت وجاءت بالولد لتمام اكثر مدة الحمل او اقل منها ولم تكن اقرت بانقضاء العدة يرث ويورث عنه وان جاءت بالولد لاكثر من اكثر مدة الحمل لا يرث وان كان الحمل من غيره وجاءت بالولد لستة اشهر او اقل يرث وان جاءت بالاكثر من اقل مدة الحمل لا يرث فان خرج اقل الولد ثم مات لا يرث وان خرج اكثره ثم مات يرث فان خرج مستقيما فالمعتبر صدره يعني اذا خرج الصدر كله يرث وان خرج منكوسا فالمعتبر سرته الاصل في تصحيح مسائل الحمل ان تصحح المسئلة على التقديرين اعني على تقدير ان يكون الحمل ذكرا وعلى تقدير انه انثى ثم تنظر بين المسئلتين فان توافقتا فاضرب وفق احديهما في جميع الاخرى وان تباينتا فاضرب كل احديهما في جميع الاخرى فالحاصل تصحيح المسئلة ثم اضرب نصيب من له شئ من مسئلة ذكورته في مسئلة الانوثة او في وفقها ثم اضرب ايضا من كان له شئ من مسئلة الانوثة في جميع مسئلة ذكورته او في وفقها كما ذكرنا في الخنثى ثم انظر في الحاصلين من الضرب ايهما اقل يعطى لذلك الوارث والفضل الذي بينهما موقوف من نصيب الوارث فاذا ظهر الحمل فان كان مستحقا لجميع الموقوف فبها وان كان مستحقا للبعض فيأخذ ذلك الباقي مقسوم بين الورثة فيعطى كل واحد منهم الورثة ما كان موقوفا من نصيبه كما اذا ترك بنتا وابوين وامرأة حاملا فالمسئلة من اربعة وعشرين على تقدير ان الحمل ذكر ومن سبعة وعشرين على تقدير ان الحمل انثى فاذا ضرب وفق احديهما في جميع الاخرى صار الحاصل مائتين وستة عشر سهما اذ على تقدير ذكورته للمرأة سبعة وعشرون ولكل واحد من الابوين ستة وثلثون وعلى تقدير الانوثة للمرأة اربعة وعشرون ولكل واحد من الابوين اثنان وثلثون فيعطى المرأة اربعة وعشرون ويوقف من نصيبها ثلثة اسهم ومن نصيب كل واحد من الابوين اربعة اسهم ويعطى البنت ثلثة عشر سهما لان الموقوف في حقها نصيب ابنين

قاعده در تصحیح آنکه هر وقتاکه فرض بر طایفه بر روس طایفه منکسر باشد ... کرد بین سهام و روس طایفه مذکوره نسبت جست اگر موافق ...
وفق روس طایفه مذکوره را در اصل مسئله ضرب کرده تصحیح میکرد ... اگر مباین بشد کل روس طایفه مذکوره را در اصل مسئله ضرب کرده تصحیح
مسئله میکردانند بعد از آن ... در اصل مسئله ... حاصل الضرب بعدد روس ... صحیح میرسد لمحرره

ولو ترک زوجا وابنا وولدا خنثی بهذه الصورة

عند الحنفیة	ج	ب
ولد خنثی		

عند ابی یوسف الباقی وهو ثلثة لا یستقیم علی تخریجه وهو سبعة لکن بین الباقی والسبعة
مباینة فنضرب السبعة فی اصل المسئلة وهو الاربعة یبلغ ثمانیة وعشرین فمنها تصح المسئلة فمن کان له شیء من اصل المسئلة نضرب
فی السبعة ومن له شیء من السبعة نضرب فی الباقی وهو ثلثة فما بلغ فهو نصیبه من التصحیح واما فی تخریج محمد

ولو کان مکان الابن بنت فی هذه المسئلة فکذلک الجواب
لا یختلف علی تخریج محمد

ج	ب	ولد خنثی	
١٢		٩	

واما علی تخریج ابی یوسف فانه یختلف لان الباقی وهو ثلثة لا یستقیم علی تخریجه وهو خمسة لکن بین الثلثة والخمسة مباینة
نضرب الخمسة فی اصل المسئلة وهو الاربعة یبلغ عشرین فمن کان له شیء من اصل المسئلة یضرب فی الخمسة ومن کان له شیء من
الخمسة یضرب فی الباقی فما بلغ فهو نصیبه من التصحیح

ولو ترک ابنا واما وولدا خنثی بهذه الصورة

ام	ب	خنثی	
١	١٥	٥	

هذا عند ابی حنیفة ومحمد رحمهما الله وعن ابی یوسف روایتان فی روایة معه
والاختلاف فی تخریج قول الشعبی واما علی تخریج ابی یوسف قول الشعبی للام
السدس من الباقی خمسة لا یستقیم علی تخریجه وهو سبعة وبینهما مباینة فنضرب
السبعة فی اصل المسئلة وهو ستة یبلغ اثنین واربعین وسهم الام یضرب فی السبعة وسهم الابن من السبعة وهو اربعة
یضرب فی الباقی وهو خمسة یبلغ عشرین وسهم الخنثی من السبعة وهو ثلثة یضرب فی الباقی یبلغ خمسة عشر

ام	ب	خنثی	
٧	٢٠	١٥	

فصل فی الحمل اکثر مدة الحمل سنتان عند ابی حنیفة واصحابه رحمهم الله وعند لیث بن سعد ثلث سنین
وعند الشافعی اربع سنین وعند الزهری سبع سنین واقلها ستة اشهر ویوقف للحمل عند ابی حنیفة نصیب اربعة بنین
او اربع بنات ایهما اکثر ویعطی لبقیة الورثة اقل الانصباء وعند محمد یوقف نصیب ثلثة بنین او ثلث بنات ایهما اکثر رواه
لیث بن سعد وفی روایة اخری عنه نصیب ابنین او بنتین ایهما اکثر وهو احدی الروایتین عن ابی یوسف رواه
هشام وروی الخصاف عن ابی یوسف نصیب ابن واحد وعلیه الفتوی ویؤخذ الکفیل علی قوله فان کان الحمل من المیت
وجاءت بالولد لتمام اکثر مدة الحمل او اقل منها ولم تکن اقرت بانقضاء العدة یرث ویورث عنه وان جاءت بالولد
لاکثر من اکثر مدة الحمل لا یرث وان کان الحمل من غیره وجاءت بالولد لستة اشهر او اقل یرث وان جاءت به لاکثر من اقل
مدة الحمل لا یرث فان خرج اقل الولد ثم مات لا یرث وان خرج الاکثر ثم مات یرث فان خرج مستقیما فالمعتبر صدره
یعنی اذا خرج الصدر کله یرث وان خرج منکوسا فالمعتبر سرته الاصل فی تصحیح مسائل الحمل ان تصحح المسئلة علی التقدیرین
اعنی علی تقدیر ان یکون الحمل ذکرا وعلی تقدیر انه انثی ثم تنظر بین المسئلتین فان توافقا فاضرب وفق احدیهما
فی جمیع الاخری وان تباینا فاضرب کل احدیهما فی جمیع الاخری فالحاصل تصحیح المسئلة ثم اضرب نصیب من کان له شیء
من مسئلة ذکورته فی مسئلة الانوثة او فی وفقها ثم اضرب ایضا من کان له شیء من مسئلة الانوثة فی جمیع مسئلة ذکورته او فی
وفقها کما ذکرنا فی الخنثی ثم انظر فی الحاصلین من الضرب ایهما اقل یعطی لذلک الوارث والفضل الذی بینهما موقوف من نصیب الوارث
فاذا ظهر الحمل فان کان مستحقا لجمیع الموقوف فبها وان کان مستحقا للبعض فیاخذ ذلک الباقی مقسوم بین الورثة فیعطی
کل واحد من الورثة ما کان موقوفا من نصیبه کما اذا ترک بنتا وابوین وامراة حاملا فالمسئلة من اربعة وعشرین
علی تقدیر ان الحمل ذکر ومن سبعة وعشرین علی تقدیر ان الحمل انثی فاذا ضرب وفق احدیهما فی جمیع الاخری صار الحاصل
مائتین وستة عشر سهما اذ علی تقدیر ذکورته للمراة سبعة وعشرون ولکل واحد من الابوین ستة وثلثون وعلی تقدیر
الانوثة للمراة اربعة وعشرون ولکل واحد من الابوین اثنان وثلثون فیعطی للمراة اربعة وعشرون ویوقف من نصیبها
ثلثة اسهم ومن نصیب کل واحد من الابوین اربعة اسهم ویعطی للبنت ثلثة عشر سهما لان الموقوف فی حقها نصیب اربعة بنین

عند ابی حنیفة فان کان البنون اربعة فنصیبهم سهم واربعة اتساع سهم من اربعة وعشرین وهذا مضروب فی التسعة فصار
ثلثة عشر سهما وهی لها والباقی موقوف وهی مائة وخمسة وعشر سهما فان ولدت بنتا واحدا او اکثر فجمیع الموقوف للبنات
وان ولدت ابنا واحدا او اکثر فیعطی للمراة والابوین ما کان موقوفا من نصیبهم وما بقی یقسم بین الاولاد وان ولدت
میتا فیعطی للمراة والابوین ما کان موقوفا من نصیبهم وللبنت الاتمام النصف وهو خمسة وتسعون سهما والباقی للاب وهو
تسعة اسهم لانه عصبة بهذه الصورة

	ج	ب	م	بنت		
تقدیر ذکورة	٢٧	٣٦	٣٦	١٣	قبل نهبین	حمل مفروض اربع بنین
٢١٦				١١٧		موقوف ١١
تقدیر الانوثة	٢٤	٣٢	٣٢	١٢٨		حمل مفروض اربع

فی التصحیح بقول ابی حنیفة انه یفرض الحمل اربعة اولاد لمحرره

ولادت بنت واحده	ج	ب	م	بنت			
٢١٦	٢٤	٣٢	٣٢	٦٤	٦٤		

ولادت بنتین	ج	ب	م				
٢١٦	٢٧	٣٦	٣٦	١٣٨	١٣٩	١٣٨	١٢٨

ولادت ثلث بنات	ج	ب	م				
٢١٦	٢٤	٣٢	٣٢	٣٢	٣٢	٣٢	٣٢

ولادت اربع بنات	ج	ب	م				
١٠٩٥	١٢٠	١٨٠	١٨٠	١٢٨	١٢٩	١٢٨	١٢٨

ولادت ابن واحد	ج	ب	م	ب		
٢١٦	٢٧	٣٦	٣٦	٣٩	٧٨	

ولادت ابنین	ج	ب	م				
١٠٩٥	١٣٥	١٨٠	١٨٠	١١٧	٢٣٤	٢٣٤	

ولادت ثلث بنین	ج	ب	م	بنت	ب	ب	ب
٢١٦	١٨٩	٢٥٢	٢٥٢	١١٧	٢٣٤	٢٣٤	٢٣٤

ولادت اربع بنین	ج	ب	م	بنت	ب	ب	ب	ب
٢١٦	٢٧	٣٦	٣٦	١٣	٢٦	٢٦	٢٦	٢٦

١١٧

ولادت ولد میت	ج	ب	م	بنت
٢١٦	٢٧	٣٦	٣٦	١٣

فصل فی المفقود هو حی فی ماله حتی لا یرث
منه منه احد ویوقف ماله حتی یصح موته او تمضی علیه مدة واختلفت
الروایات فی تلک المدة فظاهر الروایة انه اذا لم یبق احد من اقرانه حکم بموته وروی الحسن بن زیاد عن ابی حنیفة ان تلک المدة
مائة وعشرون سنة من یوم ولد فیه وقال محمد مائة وعشر سنة وقال ابو یوسف مائة وخمس سنة وقال بعضهم تسعون سنة
وقال بعضهم موقوف الی اجتهاد الامام وموقوف الحکم فی حق غیره حتی یوقف نصیبه من مال مورثه کما فی الحمل فاذا مضت المدة حکم
بموته فماله لورثته الموجودین عند الحکم بموته وما کان موقوفا لاجله یرد الی وارث مورثه الذی وقف من ماله والاصل
فی تصحیح مسائل المفقود ان تصحح مسئلة علی تقدیر حیاته ثم تصحح علی تقدیر مماته وباقی العمل ما ذکرنا فی الحمل

تقدیر حیات	ج	م	ب	ب	ب	ب	ب	مفقود
٣٤٥	١٣٥	١٨٠	١٣٢	١٣٢	١٣٢	٨١	٨١	١٣٢

موافقت بین المسئلتین بجزء من ثمانیة وعشرین

تقدیر ممات	ج	م	ب	ب	ب	ب	ب	مفقود
٣٤٥	١٣٥	١٨٠	١٧٥	١٧٥	١٧٥	٨١	٨١	
		متروک	موقوف	موقوف	موقوف	موقوف	موقوف	موقوف

مسئلة حيات — مسئلة ممات — مفقود موقوف

مثال ما اذا لم يكن مع المفقود وارث آخر يحجب به — كل المال موقوف — ابن مفقود معط

مثال ما يحجب الوارث بالمفقود — كل المال موقوف — ابن مفقود — محجوب يحجب به

ولو ترك اختين لاب وام واختا لاب وابنا لاب مفقودا فانه يوقف ثلث المال من التسعة لان المفقود لو قدر ميتا كان كل المال للاختين لاب وام فرضا وردا ولو قدر حيا كان ثلثا المال للاختين والباقي بين الاخت والاخ اثلاثا فيقدر المفقود حيا في حق الاختين لاب وام حتى لا تستحقان اكثر من الثلثين لانه اسوء الحالين في حقها ويقدر ميتا في حق الاخت لاب حتى لا تستحق شيئا لانه اسوء الحالين في حقها فيوقف ثلث المال الى ان يتبين حال المفقود فان رجع كان الموقوف بين الاخ والاخت لاب اثلاثا وان حكم بموته يرد الموقوف الى الاختين لاب وام

مسئلة ٣ — ٩ — ثلثه من التسعة موقوف — موقوف اثنان من الثلثة فان رجع حيا ياخذ الموقوف وهو اثنان من الثلثة وان ظهر ميتا يكون الاثنان الموقوف للاخت لاب لانها عصبة مع البنتين

ومثال ما لا يحجب به اصلا ولا يتغير فرضه مسئلة ٢ فانه يدفع الى الزوج النصف والباقي يوقف لاجله

وكذلك مسئلة ٤ فانه يدفع الى الزوجة الربع والباقي يوقف لاجله

ومثال

والاب قدر بالموقف ويعطي حصته موقوف الى ان يتبين حال الابن المفقود

مسئلة — مفقود ام — حلال حلال حلال حلال

ومثال ما يحجب به حجب نقصان ولا يتغير فرضه به على التقديرين كما اذا ترك اما وابنا مفقودا وخمسة اخوة لاب

ومثال ما يحجب به حجب نقصان وتغير فرضه به على التقديرين كما اذا تركت زوجا واما وابنا مفقودا بهذه الصورت

مسئلة ١٢ — ابن مفقود فانه يدفع الى الزوج والام اقل النصيبين والباقي يوقف وهو سبعة من اثنا عشر

مسئلة حيات — مسئلة ممات — اصل — موقوف — ثلثه موقوف

فان رجع او ظهر حيا فالسبعة الموقوفة له والا فثلثة اسهم منها للزوج واربعة اسهم منها للام وقس عليه باقي امثلة من جنسها

ولو اجتمع من الورثة من لا يحجب به اصلا ومن يحجب به حجب نقصان ولا يتغير فرضه به على التقديرين ومعه ايضا من تغير نصيبه على التقديرين كما اذا تركت زوجا واما واربعة اخوة لاب وام احدهم مفقود فانه يدفع الى الزوج والام فرضيهما والى الاخوة الثلثة الى اقل النصيبين ويوقف الفضل

مسئلة حيات — مسئلة ممات — مفقود — اصل — موقوف

فان ظهر حيا استحق الثلثة الموقوفة والا يرد الى كل واحد منهم سهم الذي وقف منه وهو واحد هذا في الموافقة

واما في المباينة كما اذا تركت زوجا واختا لاب وام واختا لاب مفقودة فانه يدفع الى الزوج والاخت لاب وام اقل النصيبين ويوقف الفضل

مسئلة حيات — مسئلة ممات — خلاف مفقودة — اصل — موقوف

فان ظهر حية فالموقوف لها وهو سهمان من اربعة عشر والا فللزوج سهم وللاخت لاب وام سهم وعلى هذا القياس تمت مسائل المفقود

فصل في المرتد اذا مات المرتد على ارتداده او قتل او لحق بدار الحرب وحكم القاضي بلحاقه فما اكتسبه في حال اسلامه فهو لورثته المسلمين وما اكتسبه في حال ردته يوضع في بيت المال هذا الحكم عند ابي حنيفة وعندهما الكسبان جميعا لورثته المسلمين وعند الشافعي الكسبان جميعا يوضع في بيت المال وما اكتسبه بعد اللحوق بدار الحرب فهو فيء بالاجماع وكسب المرتدة جميعا لورثتها المسلمين بلا خلاف بين اصحابنا واما المرتد فلا يرث من احد لا من مسلم ولا من مرتد مثله وكذلك المرتدة الا اذا ارتد اهل ناحية باجمعهم فحينئذ يتوارثون

فصل في الاسير حكم الاسير كحكم سائر المسلمين في الميراث ما لم يفارق دينه فان فارق دينه فحكمه حكم المرتد فان لم يعلم ردته ولا حياته ولا موته فحكمه حكم المفقود واعلم ان تصحيح مسائل الاسير الذي لا يعلم ردته ولا حياته ولا موته كتصحيح المفقود على ما مر فمثال ما اذا كان بين مسئلة حيات الاسير وبين مسئلة وفاته مماثلة كما اذا ترك اما وابنا اسيرا وخمسة اخوة لاب وام بهذه الصورة

مسئلة حيات وعدم ردت — مسئلة ممات او ردت بينهما مماثلة

يدفع الى الام سهم من ستة ويوقف الخمسة الباقية للابن الاسير فان جاء مسلما اخذ الموقوف والا يرد الى الاخوة

مثال المباينة

مسئلة حيات وعدم ردت — مسئلة ممات او ردة — اسير — اصل — موقوف

فان رجع مسلما يدفع اليه الموقوف والا يرد الى البنت والاخت لاب وام ومثال المداخلة كما اذا تركت زوجا وابنا اسيرا بهذه الصورت

مسئلة حيات — اسير — موقوف — مسئلة ممات وارتداد — اسير

ومثال

ومثال الموافقة بين المسئلتين

مسئلة حيات — مسئلة ممات — اسير — اصل — موقوف

ومثال المباينة كما اذا ترك بنتا وبنت ابن وابنا اسيرا

مسئلة حيات — اسير — اصل — موقوف

مسئلة ممات — اسير

فان جاء مسلما يدفع اليه كل الموقوف وهو ثمانية اسهم وان ظهر موته او حكم بموته بمضي المدة يرد الى البنت خمسة اسهم والى بنت الابن ثلثة اسهم

فصل في الغرقى والحرقى والهدمى اذا ماتت جماعة ولا يدرى ايهم مات اولا جعلوا كانهم ماتوا معا فمال كل واحد منهم لورثته الاحياء ولا يرث بعض تلك الاموات من بعض هذا هو المختار عندنا وقال علي وابن مسعود رضي الله عنهما في احدى الروايتين عنهما يرث بعضهم من بعض الا فيما ورث كل واحد منهم من صاحبه والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب

مسئلة الاب والابن غرقا او حرقا او هدما معا ولكل منهما بنت

مسئلة — ابن — اب

مثال قول علي وابن مسعود رضي الله عنهما — اخ له عشرون دينارا وله عم — اخ له عشرة وله ايضا ابن عم

ابن عم ٢٥ والمختار ١٥ — عم ١٥ والمختار ٢٥

اب له ٣٥ دينار على قولهما — ابن له ٣٥ — على قولهما — ابن ٣٥

١٥ — ٢٥ — ٣٥ — والمختار

واما على قول ابي بكر الصديق رضي الله عنه ومن تابعه ففي المسئلة الاولى جميع تركة الاب لابنه الحي وجميع
تركة الابن الغريق لابنه ايضا وفي المسئلة الثانية تركة الاب بين بنته وبين بنت ابنه بطريق الرد ارباعا
فيكون لبنت الاب ثلثا تركته اثنان وعشرون دينارا ونصف دينار ولبنت الابن سبعة دنانير ونصف دينار
ونصف تركة الابن لبنته ونصفها لاخته لانها عصبة مع البنت فحصل لبنت الابن الغريق اثنان وعشرون دينارا
ونصف ولبنت الاب سبعة وثلثون دينارا ونصف دينار فيكون مجموعها ستون دينارا وقس على هذا بقية المسائل
والله اعلم

شاى اخر

مسـ ٤ اب الاكبر ٢٣ دينار

على قول الصديق رضي الله عنه اب الاصغر ٢٣ دينار

ب ١٢ | م ٤ | معتق ٨

ب ١٢ | م ٤ | معتق ٨

مسـ ٢٤ اب الاكبر | ومتى قولي | اب الاصغر ٢٣

ب ١٢ | ل ثمنة دينار | معتق ثمنة دينار ٢ | ب ١٢ | ل ثمنة دينار | معتق ثلثة دينار ٢

صحاح

مكسور

تبلغ

تمنات

ط

ح ٢

ح ٢٤

ح ٤٨

مسـ ٤ على قول الصديق رضي الله عنه س ١٦

ح ٢ | ب ١٤ | ح ٢ | ب ١٤

اذا لم تكن زوجة الاب ام الابن واما اذا كانت اما له
فلها السدس دنانير وثلث دينار من تركة الابن وهو ستة عشر دينار
دار زوجته دنانير والباقي لابن الابن

والنختم هذه النسخة الشريفة المنيفة بمناقب امامنا الاعظم رضي الله عنه ومن احبه رحمهم الله تعالى ومنها انه جاءت امرأة اليه
وشكت وقالت قد مات اخي وكان له ستمائة دينار فاقتسموا وما دفعوا الي الا دينارا واحدا فقال الامام رحمه الله فورا
قد عدلوا الان اخاك ترك زوجة وبنتين ولاما واثنا عشر اخا فانا اخت لاب وام فقالت نعم والله اعلم
كما في الخلاصة

مسـ ٢٤ | صح ٦٠٠ | ذكر ٦٠٠ | ع ٦٠٠

م ٣ ٧٥ | ب ٨ ٢٠٠ | ب ٨ ٢٠٠ | م ٤ ١٠٠ | ع ٢ | ع ٢ | ع ٢ | ع ٢ | ع ٢ | ع ٢ | ع ٢ | ع ٢ | ع ٢ | ع ٢ | ع ٢ | ع ٢ | ع ١

٢٤
٢٥
١٢٠
٤٨
٦٠٠

١
٢٥

قد فرغ من تسويد هذه النسخة البديعة الشريفة المشتملة على الامثلة المتحيرة في شرح الفرائض المنسوب الى الامام ...
المسمى بشرح الفرائض الزاهدي ملا محمد ... مدرس في ... ادام الله تعالى الواقعة في الولايت الشريف حفظها الله تعالى عن البليات
على الاتقان والتسويف ١٣٢٢ في شهر ربيع الثاني في عهد سلطنة سلطان عبد الاحد محمد بهادر خان خلد الله ملكه وسلطانه
وافاض على العالمين بره واحسانه

ليکن شرح بنده بينند ... دعا کنند | يا رب نگهدار تو از آفات الهی
دعوا طلبه ... رب العالمين
والحمد لله على الاتمام
اين تيره بند ... روز ...

ومنه الافتتاح والاختتام والصلوة والسلام على رسوله وحبيبه محمد سيد الرسل وانبيائه الكرام صلوة دائمة الى يوم القيام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي يستحق ان يحمد * وجعل علم الفرائض من اهم ما يعتنى بحسنه ويجد * ومسائلها مع الشدة فيها من الحفظ ابعد
والى عقل الفطاحون عند تعلمها كالطفل اجد * وصلى على محمد نبيه ورسوله المسمى باحمد * وعلى آله واصحابه الى دوام الابد *
وبعد فيقول العبد الفقير الحقير المتمسك لفيضان الفيض ملك الجبار * محمد عبد الله بن ملا خواجه لطيف بن مولانا محمد امين
البخاري المشهور بحافظ ... نور الله مرقده ورزقه الله تعالى مع غفرانهم علما نافعا مع العمل * وشغله عن طول الامل بالتوبة
قبل حلول الاجل * ان ما حررته في هذه الرسالة الحقيرة من قواعد المنقبة من جية السمو ... من جدي روح الله روحه
وهكذا من فوايد مجلس درس العالم الفاضل الذي شاهدت اساس الخير بشموسه ووجدته قد اتى من المسح بيانا * ومن الحدق
لسانا ومن الحلال برهانا * وسائيته طالبا مطلوبا وراغبا مرغوبا وناظرا منظورا * واستان فلوس جوهره لملك
خاطري الى حضرت مولانا بابا حاجي سلمه الله وابقاه الى يوم الدين امين رب العالمين ليس له الا منصب الرجاء ... له
لم يصل امل براحت والاستعداد مع هجوم هموم الازمان لعسل ريل علم الفرائض ورفع نقاب الوجوه من وجوه وجلت بمضمون
ذلك البيت بيت كل علم ليس في القرطاس ضاع * كل سر جاوز الاثنين شاع * وبعد حلاوة صدق مقالة لم
فاته الا الانصاف والرشاد لا لاجل سوء الاعتقاد وعدم الاستعداد * البكر تصعب من خوط القتاد * لما كان
معرفة مسئلة الدراية التي من اوراق مسائل الفرائض موقوفا ببيان الصور الحاصلة فيها ومعرفة احوال الكسور وضعت
هذه الرسالة المشتملة على الفوائد الاربع في بيانها وسميتها برسالة الفوائد الفائدة الاولى في بيان موضع الكسر
في ثبت الكسور في الكتابة تحت الصحاح وموضع مخرج الكسور تحت الكسور مثلا الخمسة والنصف يثبت هكذا ٥ ١ ٢
وان لم يكن مع الكسر صحيح اثبت صفر مكانه ثم اثبت الكسر كالثلث فانه يكتب هكذا ٠ ١ ٣ ويفصل بين

بين الصحيح والكسر او بين الصفر والكسر بخط وفي المضاف يكتب كل مفرد مع مخرجه فنصف السدس يكتب هكذا ... وثلث خمس العشر هكذا ...
وفي المركب يجمع من مخرجه ويثبت مع المخرج على صورة الكسر المكرر كالربع والسدس فان مخرجهما اثنا عشر ومجموع الربع والسدس منه خمسة
فوضعها مع المخرج هكذا ٥ ١٢ الفائدة الثانية في بيان مسئلة الدينار * قائل من ملك ذا رحم محرم منه اي ذا قرابته بسبب الرحم
لا بسبب المصاهرة ونحوها وقوله محرم صفة ذا وجره للجوار وقوله عتق عليه اي على من ملك وذووا الرحم المحرم اولاد الرجل
واولاد ابويه وهم الاخوة والاخوات واولاد الاخوة واولاد الاخوات وان سفلوا واباءه واجداده وان علوا
واهل البطن من البطون الاجداد والجدات يعني الاعمام والعمات والاخوال والخالات دون اولادهم كذا في شرح خواهر زاده
للقاضي الامام علاء الدين محمود بن عبد الوهاب ثم اعلم ان مالك ذا رحم محرم اما واحد او متعدد وكذا اذا كان واحدا
فالحكم ظاهر واما اذا كان متعددا بان اشترى ثلث بنات مثلا بالشركة اباها فهنا ست صور اوليها بان يكون
حصة كل واحد منهم صحيحا مثلا بهذه الصورة ... وثانيها ان حصة كل واحد منها كسر مثلا بهذه الصورة ...
وثالثها ان حصة بعضها صحيح فقط وحصة بعضها كسر فقط مثلا بهذه الصورة ... ورابعها
ان حصة بعضها صحيح مع الكسر وحصة بعضها صحيح فقط مثلا بهذه الصورة ... وخامسها ان حصة
بعضها صحيح مع الكسر وبعضها كسر فقط مثل بهذه الصورة ... وسادسها ان كل حصة واحد منها
صحيح مع الكسر مثلا بهذه الصورة ... الفائدة الثالثة اقسام الاولى القسم الاول ان حصة كل واحد
منها مماثل للآخر بهذه الصورة ... فالضابطة فيه ان يقسم المال على رؤسها والقسم الثاني
ان بين حصصهم موافقة مثلا بهذه الصورة ... والضابطة فيه ان يوخذ وفق حصصهم
ويعرض عصبات ويعطى ما بقي من الله له ايها ويعمل عمل التصحيح والقسم الثالث ان بين حصصهم مباينة
مثل بهذه الصورة ... فالضابطة فيه ان يعطي كل واحد واحد من حصة كل واحد منهم اسهام المخرج

عصبات ويحرز ما بقي مع ذكرانها ويعمل عمل التصحيح من تمام صورة الاول ما حفظ والثاني اي الذي يكون حصة كل واحد منها كسرا فالضابطة فيه
ان يوجد مخرج الكسور ويوخذ منه تلك الكسور ويعطى عصبات ويحرز ما بقي من ذكرانها ويعمل عمل التصحيح والثالث اي الذي يكون حصة بعضها صحيحا فقط
وحصة بعض الآخر كسرا فقط فالضابطة فيه ان يوخذ مخرج الكسور ويضرب في الصحيح ويوخذ الكسور من ذلك المخرج ويضم مع ما حصل منه في ضرب المخرج
في الصحيح ويعرض المجموع عصبات ويحرز ما بقي من ذكرانها فيعمل عمل التصحيح والرابع اي الذي يكون حصة بعضها صحيحا مع الكسر وحصة
بعضها صحيحا فقط والخامس اي الذي يكون حصة بعضها صحيحا مع الكسر وحصة بعض الآخر كسرا فقط والسادس اي الذي
يكون حصة كل واحدة منها صحيحا مع الكسر فالضابطة فيها هي الضابطة المذكورة في الصورة الثالثة الفائدة الثالثة في بيان مخارج
المخرج اقل عدد يصح منه الكسر فان النصف يصح من الاثنين لان النصف واحد وهو صحيح وكذا من الاربعة لان نصفها اثنان
والاثنان عدد صحيح وكذا من الاعداد غير المتناهية التي لها انصاف صحيحة لكن مخرج النصف لا يطلق الا على الاثنين لانه اقل
تلك الاعداد فاقل المخارج وهو الاثنان ... وينسب الواحد اليه بالنصف ثم الثلث ... ينسب الواحد اليها بالثلث والاثنان بالثلثين
... ثم الاربعة ... وينسب الواحد اليها بالربع والاثنان بالنصف ... ولا يقال الربعان والثلث ... بثلثة
الارباع وبالنصف والربع ايضا ثم الخمسة وينسب الواحد اليها بالخمس ... والاثنان بالخمسين ... والثلثة بثلثة اخماس ...
والاربعة باربعة اخماس ... ثم الستة وينسب الواحد اليها ... والاثنان بالثلث ... والثلثة بالنصف ... والاربعة
بالثلثين ... والخمسة بخمسة الاسداس ... وبالثلث والنصف اجود ... ثم السبعة وينسب الواحد اليها بالسبع ... والاثنان بالسبعين ...
والثلثة بثلثة اسباع ... والاربعة باربعة اسباع ... والخمسة بخمسة اسباع ... والستة بستة اسباع ... ثم الثمانية وينسب
الواحد اليها بالثمن ... والاثنان بالربع ... والثلثة بالربع والثمن ... والاربعة بالنصف ... والخمسة بالنصف والثمن ...
والستة بثلثة الارباع ... وبالنصف والربع والسبعة بسبعة الاثمان ... ويتلوها التسعة وينسب الواحد اليها بالتسع ...
والاثنان بالتسعين ... والثلثة بالثلث ... والاربعة باربعة اتساع ... والخمسة بخمسة اتساع ... والستة بالثلثين ...
والسبعة بسبعة اتساع ... والثمانية بثمانية اتساع ... ويعقبها العشرة وينسب الواحد اليها بالعشر ... والاثنان بالخمس ...

والاربع بالخمسين ... والثلثة بثلثة اعشار او بالخمس والعشر وهذا احسن ... والاربعة بالخمسين ... والخمسة بالنصف ... والستة
بثلثة اخماس او بالنصف والعشر ... والسبعة بسبعة اعشار او بالنصف والخمس وهذا اجود ... والثمانية باربعة اخماس ...
والتسعة بتسعة اعشار او بالنصف والخمسين وهذه الكسور تسعة اعني النصف والثلث والربع والخمس والسدس
والسبع والثمن والتسع والعشر التي مخارجها من الاثنين الى العشرة يسمى الكسور المنطقة ... الكسور الصم لان
سائر الكسور المنطقة انما يتولد منها بالاضافة او التركيب او التكرار وكل عدد يعد ذلك فان عدة اجزاء هذه المخارج
ولا يعد غير الاعداد ولا الصم الا الاثنان والثلثة والخمسة والسبعة فما دون ذلك العدد واليه عبر عن تلك النسب
باحد هذه الكسور التسعة او ما يتولد منها واحدة والاصم هو الذي لا يعده غير الواحد وان لم يعد ذلك العدد واحد هذه المخارج فنسبت
ما دون ذلك العدد اليه انما يكون بالاجزاء كجزء من اربعة عشر وكاربعة اجزاء من ثلثة عشر ويسمى هذا القسم من الكسر الاصم وكل من
المنطق والاصم اربعة اقسام الاول يسمى الكسر المفرد كالنصف ... والثلث ... وكجزء من احد عشر ... او جزء من تسعة عشر ...
والثاني يسمى الكسر المكرر كالثلثين ... او ثلثة الارباع ... وكجزئين من احد عشر ... او اربعة اجزاء من تسعة عشر ... والثالث
يسمى الكسر المركب وهو ان يعطف كسر على كسر اخر كالنصف والثلث والسدس والعشر وكجزء من احد عشر ... او جزء من ثلثة عشر ...
والرابع يسمى الكسر المضاف كنصف السدس ... وكجزء من جزء من احد عشر ... ومن جزء من ثلثة عشر ومخرج الكسر المفرد عدد هنا له في
الواحد فان مثال التسع في الواحد تسعة فالتسعة مخرجه وهكذا جزء من احد عشر يكون مخرجه احد عشر لذلك ومخرج الكسر المكرر هو
مخرج كسر مفرد بعينه تثنيته فان مخرج ثلثين هو مخرج الثلث ثلثة وهكذا مخرج ثلثة اجزاء من احد عشر يكون احد عشر ومخرج
الكسر المضاف يحصل من ضرب مخارج مفرداته بعضها في بعض كسدس العشر فان مخرجه يحصل من ضرب مخرج السدس وهو ستة في مخرج
العشر وهو عشرة ... وذلك ستون وكجزء من احد عشر من جزء من ثلثة عشر ... فان مخرجه مائة وثلثة واربعون
الحاصل من ضرب احد عشر في ثلثة عشر ... الكسر المركب فالمعتبر فيه مخارج مفرداته فان كانت متداخلة فالاكثر مخرج الكل
كالثلث والتسع فان مخرجها تسعة وان كانت مشتركة في عدد ولنظرنا ان ذلك المشترك فيه مخرج اي كسر من كسور التسعة وغيرها
ولا محالة يكون ذلك الكسر موجودا في جميع المخارج المشتركة ولهذا يسمى وفقا فنضع المخارج كيف كانت ونضرب وفق

الاول في المخرج الثالث ثم الاول الحاصل في وفق الثالث ثم الحاصل في وفق الرابع وعلى هذا فما حصل بالاخرة يكون مخرج الكسر المركب مثاله
اردنا مخرج الربع والسدس والعشر وجدنا الاربعة والستة والعشرة مشتركة في الاثنين وهو مخرج النصف فلكل واحد من هذه الثلثة النصف
ولذا يسمى النصف في هذا المثال الوفق اي كلها متوافقة في هذا الكسر فنضرب نصف الاربعة في الستة يحصل اثنا عشر ثم نضرب نصف اثني عشر
في نصف العشرة يحصل ستون وهو مخرج الكسر المركب المفروض اي لا يوجد عدد يصح منه الربع والسدس والعشر جميعا اقل من الستين
وان كانت المخارج متباينة نضرب بعضها في بعض ويكون الحاصل مخرج الكسر المركب مثاله اردنا مخرج السبع والتسع والعشر وجدنا السبعة
والتسعة والعشرة متباينة فضربنا الاول في الثاني ثم الحاصل في الثالث بلغ ستمائة وثلثين وهو المطلوب وان كانت المخارج بعضها مشتركة
وبعضها متباينة عملنا مع المشتركة ما ذكرنا وما حصل يكون بالفرق مباينا للمخرج المتباينة فنعمل بها عمل المتباينين كالسدس والسبع
والعشر فان الستة والعشرة مشتركتان في الاثنين فضربنا نصف احدهما في الآخر حصل ثلثون وهو مباين للسبعة مخرج السبع
فضربنا احدهما في الآخر بلغ مائتين وعشرة وهو المطلوب فان كان الكسر مركبا من الكسور المتماثلة اكتفينا بمخرج واحد منها كالسدس
والسدس فان مخرجه ستة وعلى هذا الفائدة الرابعة في بيان ضرب ما فيه الكسور وضرب الكسور مبني على التجنيس وفي ذلك اذا كان مع الكسر صحيح
والتجنيس الى الضرب التصحيح في مخرج الكسر ويزيد ذلك الكسر على ما حصل مثاله الاربعة والثلث يضرب الاربعة في الثلث يحصل
اثنا عشر ثلثا ويزيد عليه واحدا ليصير المجموع المجنس ثلثة عشر ثلثا وان لم يكن مع الكسر صحيح اعتبر صورة الكسر على انه صحيح بعد
تقرير هذه المقدمة نقول ضرب الكسور نوعان الاول ان يكون الكسر في كلا طرفي المضروب والمضروب فيه والثاني ان يختص
باحد الطرفين اما النوع الاول فثلثة اصناف لانه اما ان يكون مع كل من الكسرين صحيح او يكون الصحيح في احد الطرفين فقط
او لا يكون في شيء منهما وكيفية العمل في الاصناف الثلثة ان يضرب مجنس الطرفين احدهما في الآخر او مجنس احد الطرفين
في صورة كسر الطرف الآخر او صورة كسر احد الطرفين في صورة كسر الطرف الآخر فما حصل على التقادير الثلثة تسميه الحاصل الاول
ثم نضرب مخرج احد الكسرين في مخرج الآخر فما حصل يسمى الحاصل الثاني فان كان الحاصل الاول ازيد من الحاصل الثاني او مساويا له
قسمنا الاول على الثاني والا نسبناه منه فما يخرج القسمة او حاصل النسبة يكون هو المطلوب مثال الصنف الاول خمسة وثلث
في ثلثة وثلثة ارباع مجنس المضروب ستة عشر ومجنس المضروب فيه احد وثلثون فالحاصل الاول اربعمائة وستة وتسعون

فائدة رابعة

وتسعون فالحاصل من ضرب احد المخرجين في الآخر اعني الحاصل الثاني اثنا عشر فقسمنا الاول على الثاني فخرج احد واربعون وثلث
وهو المطلوب وفي هذا الصنف يكون الحاصل الاول دائما ازيد من الثاني اذ الصحيح موجود في كلا الطرفين فلا اقل من الواحد ففي التجنيس يكون
الحاصل من ضرب كل منهما في المخرج هو المخرج بعينه وافراد صورة الكسر عليه فصار المجموع ازيد من المخرج فالحاصل من ضرب المجموعين يكون اكثر
من الحاصل من ضرب المخرجين واما في الصنف الثاني فيكون اقسام ثلثة مساواة الحاصلين وفضل احدهما على الآخر مثال القسم الاول
اردنا ان نضرب اربعة اخماس في واحد وربع صورة كسر المضروب اربعة ومجنس المضروب فيه خمسة فالحاصل الاول عشرون والحاصل
الثاني ايضا عشرون من ضرب المخرجين وهو المطلوب مثال القسم الثاني منه ستة وثلثة ارباع في اربعة اجزاء من احد عشر مجنس
المضروب سبعة وعشرون وصورة كسر المضروب فيه اربعة فالحاصل الاول مائة وثمانية والحاصل الثاني اربعة واربعون فقسمنا الاول
على الثاني فخرج اثنان وخمسة اجزاء من احد عشر وهو المطلوب ومثال القسم الثالث منه الخمس في ثلثة وربع صورة كسر المضروب
واحد ومجنس المضروب فيه ثلثة عشر فالحاصل الاول ثلثة عشر والحاصل الثاني عشرون فنسبنا الاول من الثاني فخرج نصف وربع وخمس
مثال الصنف الثالث النصف والثلث في ثلثة ارباع الخمس صورة الكسر الاول وهو المركب خمسة وصورة الثاني ومعناه
ثلثة فالحاصل الاول خمسة عشر ومخرج الاول ستة ومخرج الثاني عشرون فالحاصل الثاني مائة وعشرون فنسبنا الاول من الثاني
بالثمن وهو المطلوب وفي هذا الصنف يكون الحاصل الاول ابدا اقل من الثاني لان صورة الكسر دائما اقل من مخرجه واما النوع الثاني
وهو ان يختص الكسر باحد الطرفين فصنفان الاول ان يكون مع الكسر صحيح والثاني ان لا يكون معه ذلك
وكيفية العمل في الصنفين ان يضرب مجنس الطرف ذي الكسر او صورة كسره في الطرف الصحيح فالحاصل ان كان اكثر من مخرج
الكسر او مساويا له قسم عليه والا نسب منه مثال الصنف الاول منه ستة في ثلثة وربع مجنس ذي الكسر ثلثة عشر والحاصل من ضربه
في الصحيح ثمانية وسبعون قسمناه على المخرج وهو اربعة خرج تسعة عشر ونصف وهو المطلوب والحاصل في هذا الصنف ابدا اكثر
من المخرج كما مر في الصنف الاول من النوع الاول واما الصنف الثاني فثلثة اقسام مثال القسم الاول اربعة في ربع الحاصل من ضرب
صورة الكسر في الصحيح اربعة والمخرج ايضا اربعة فخارج القسمة واحد وهو المطلوب مثال القسم الثاني ثمانية في اربعة اخماس صورة الكسر اربعة

والحاصل من ضربها في الصحيح اثنان وثلثون قسمناه على المخرج فخرج ستة وخمسان وهو المطلوب مثال القسم الثالث ثلثة في نصف السدس صورة الكسر واحد
والحاصل من ضربه في الصحيح ثلثة فنسبناها من المخرج وهو اثنا عشر فهو الربع وهو المطلوب وان كانت المضروبات اكثر من اثنين عملنا باثنين منها على
المعلوم ثم بالحاصل والثالث كذلك ثم بالحاصل والرابع الى ان ينتهي اللهم اغفر لنا ولآبائنا ولمن فيها آمين قد تمت الرسالة في شهر ١٢٣١

مطلع ديباجه حق قديم — بسم الله الرحمن الرحيم — هست كليد در گنج اي حكيم

الحمد لله حمدا يليق بحق الباري والصلوة على رسوله محمد وآله الطيبين الطاهرين هذه مسائل رتبها الشيخ الامام الاجل الكبير الاستاد
سراج الملة والدين منهاج الاسلام والمسلمين مقتدى ائمة الفرضيين سيد علماء الخافقين امام المذهبين محمد بن عبد الرشيد السجاوندي
الفرضي رحمة الله عليه وهي ثمانية انواع النوع الاول في مسائل التي كان الكسر على طائفة واحدة فالحكم فيها ان يضرب وفق
عدد رؤس من انكسر عليهم السهام في اصل المسئلة ان كانت عادلة او في عولها ان كانت عائلة ان كان بين سهامهم ورؤسهم
موافقة والا فاضرب كل رؤسهم في اصل المسئلة فما بلغ فمنه التصحيح فان تركت زوجا وابنا واربعين بنتا ٨٤ فان تركت زوجا
وابا واما وعشرة بنين وعشر بنات ٧٢ فان تركت زوجا واربعين بنتا واما ٦٠ فان ترك ثلث زوجات واربع بنات واربع جدات
وستة اعمام ١٤٤ فان ترك امرأة وثمان بنات واربع جدات وست اخوات لاب ١٤٤ فان ترك ثلث زوجات وابوين
وثلثين ابنا وثمانية عشر بنتا ١٤٤ فان ترك ستا وتسعين بنتا وجدة واختا لاب وام ١٤٤ فان ترك اربع بنات
واربعة وعشرين اختا لاب ١٤٤ فان ترك امرأة وبنتا واربعا وعشرين بنت ابن واربع جدات وعما ١٤٤
فان ترك ثلث زوجات وستا وتسعين بنت ابن واما واختا لاب ١٤٤ فان ترك ثلث زوجات وست وتسعين اختا
لاب وابن عم لاب ١٤٤ فان ترك امرأة واختا لاب وام واربعا وعشرين اختا لاب وابن اخ لاب وام ١٤٤
فان ترك امرأة وثمانيا واربعين اختا لام وخمسة اخوة لاب ١٤٤ فان تركت زوجا واختين لاب وام وثمانية عشر جدة ١٤٤
فان ترك ثلث زوجات وثماني اخوات لاب واثنا عشر ابن اخ لاب ١٤٤ فان تركت زوجا واربع اخوات لاب واثنين

النوع الاول

... مصنفه صاحب فرائض

واثنين وثلثين عما لام ١٤٤ فان ترك امرأة وبنتا واربع جدات وخمسين ابنا لاب ١٤٤ فان تركت زوجا وخمس
لام وثماني اخت لاب ١٨٥ فان ترك ثلث زوجات وست عشر بنتا وجدتين وستة ابن ابن ١٤٤ فان تركت زوجا وستة
عشر اخوات لام واخت لاب ١٤٤ فان ترك امرأة وستة ابن وخمس بنات واربع وعشرين جدة ١٤٤ فان ترك
امرأة واربعين وخمسين ابن ابن وثلثين بنت ابن ٣٤٥ والنوع الثاني في مسائل المماثلة فالحكم فيها ان يضرب
احدى الاعداد في اصل المسئلة فان ترك ثلث زوجات وست وتسعين بنتا واربعا وعشرين جدة وستة اعمام ١٤٤
فان ترك ثلث زوجات وثمانين اختا لاب واربعين اختا لام وعشرين جدة ١٧٥ فان ترك اربع زوجات واما وعشرين
ابن اخ لاب ٤٨ فان ترك اربع زوجات وثماني جدات وستة عشر اختا لام واثنين وثلثين اختا لاب وام ٤٨ فان ترك زوجا
ومائة وعشرين اختا لاب وام وستين اختا لام وثلثين جدة ٣٥٥ فان ترك اربع زوجات واربعا وستين بنتا وستة عشر جدة
واربعة اعمام ٩٦ فان تركت زوجا واربعا وثلثين اختا لام وثمانية وستين اختا لاب وسبع عشرة جدة ١٧٥ فان ترك ثلث زوجات
امرأة وثمانين بنت ابن وعشرين جدة وخمس اخوات لاب ١٢٥ فان ترك ثلث زوجات وبنتا واربعا وستين بنت
واربع جدات وخمسة اخوة لاب وستة اخوات لاب ٢٨٤ فان ترك ثلث زوجات ومائة واربعا واربعين بنتا وستة
وثلثين جدة وتسعة اعمام ٢١٦ والنوع الثالث في مسائل المداخل فالحكم فيها ان يضرب فيها اكثر الاعداد
في اصل المسئلة فان ترك اربع زوجات وستا وتسعين بنتا وثمانيا واربعين جدة وثلثة اعمام ٢٨٨ فان ترك ثلث
زوجات ومائة وستين اختا واربعين اختا لام وعشر جدات ٣٣٣ فان ترك اربع زوجات وابوين ومائة وثمانيا وعشرين
بنت ابن ٢١٦ فان ترك ثلث زوجات وثمانيا واربعين بنتا وستا وثلثين جدة وثمانية عشر عما ٤٣٢ فان ترك
ثلث زوجات واربعين وستين اختا لاب واربعين اختا لام وثمانين جدة ٦٨٥ فان ترك ثلث زوجات وثماني
بنات واربعين جدة وتسع بني ابن وثمانية عشر بنت ابن ٧٢٥ فان تركت زوجا وثلثين اختا واختا لام وخمسا
واربعين اختا لاب وام وخمس جدات ٥٦٠ فان تركت زوجا وخمسة اخوة وستة اخوات لام واثنين وعشرين
اختا لاب وثلثا وثلثين جدة ٣٣٠ فان ترك اربع زوجات وستمائة واربعين بنتا وثمانين عما ٨٢٥

النوع الثاني

النوع الثالث

فان ترك اربع زوجات وستين ... وتسعين بنت ابن واثنين وسبعين جدة وستة وثلثين عما ٨٦٤ فان ترك ثلث
زوجات وستا وعشرين جدة ومائة واربع اخوات لاب وام وثمانيا وسبعين اخا لام ٦٦٣ فان ترك اربع زوجات
واربع مائة وثمانين بنت ابن وثلثين جدة وستين عما ١٤٤٠ فان ترك ثلث زوجات ومائة وعشرين اختا لاب
وام واربعين اختا لام وستين جدة ١٥١٠ فان ترك امرأة وثمانيا واربعين بنتا وثمانية عشرة جدة وستا وثلثين عما ١٤٩٦

والنوع الرابع

والنوع الرابع في مسائل المتوافقة الحكم فيها ان يضرب وفق احد الاعداد في جميع الثاني ما بلغ في وفق الثالث ثم
ما بلغ في وفق الرابع ثم ما اجتمع في اصل المسئلة فان ترك اربع زوجات ومائة وعشرين اختا لاب واربعا وعشرين
اخا لام واختا لام وثمانية عشر جدة ٣٥٦٥ فان ترك ثلث زوجات ومائة وثمانين بنتا وستا وثلثين جدة
وثمانية اعمام ٢١٦٥ فان ترك امرأتين ومائتين وثمانيا بنتا واربعين جدة وعشرة اعمام او خمسة اعمام ٢١٦٥
فان ترك امرأة وخمسا واربعين بنتا واربعين جدة وخمسة اعمام ٢١٥٥ فان ترك ثلث زوجات ومائة وثمانين
بنت ابن واثنتين وسبعين جدة وتسعة اعمام ٢١٦٥ فان ترك ثلث زوجات ومائة وعشرين بنت ابن وستا
وثلثين جدة وتسعة اعمام ٢١٦٥ فان ترك امرأتين وبنتا ومائة وعشرين بنت ابن وستا وثلثين جدة وعشر
اعمام ٢١٦٥ فان ترك ثلث زوجات وثلثين بنتا واثنا عشر جدة وست بني ابن وست بنات ابن ٢١٦٥
فان ترك امرأتين ومائة وستين بنت ابن وتسع جدة وستة اعمام ٢١٦٥ فان ترك اربع زوجات وستا وثلثين
اختا لام وخمسين اخا لاب ٢١٦٥ فان ترك اربع زوجات ومائة واربعين اختا لاب وام واخوين وستة
اخوة لاب ٢١٦٥ فان ترك اربع زوجات وتسع اخوات لام واثنا عشر جدة وعشرة اعمام ٢١٦٥
فان ترك اربع زوجات وتسع اخوات لاب وام وثلثين جدة ٢١٦٥ فان ترك اربع زوجات وستين جدة
وثمانين اخوة واثنين وتسعين اختا لاب ٢١٦٥ فان ترك ثمانين اختا لاب وام وستا وثلثين جدة
وثمانية اخوة لاب ٢١٦٥ فان ترك اثنين وسبعين اختا لاب وثمانين اختا لام ٢١٦٥ فان ترك
اثنين وثلثين بنتا واثنا عشر جدة وخمسة اعمام ١٤٤٠ فان ترك اربعا وعشرين بنتا وستة جدات وثمانية اعمام ١٤٤

٣٣٧

فان ترك ثمانيا واربعين بنتا وثمانية جدات وستة اعمام ١٤٤ فان ترك اربع زوجات واربعا وثمانين بنتا ومائة واربعين جدة
وستة وخمسين عما ٢١٦٥ فان ترك ثلث زوجات وست مائة بنت ابن وخمسا واربعين جدة وخمسة عشر ابن اخ لاب ١٤٥٥
فان ترك اربع زوجات وتسعين اختا لام وتسعين اختا لاب وام وست عشرة جدة ٦١٢٥ فان ترك اربع زوجات وستا
وتسعين بنتا وثمانية عشرة جدة وثلثة اعمام ٨٦٤ فان ترك اربع زوجات ومائة واربعين بنت ابن وستة اعمام ٨٦٤
فان ترك اربع وستا وثلثين بنتا واربع جدات واثني عشر ابن عم ٨٦٤ فان ترك اربع زوجات وثمانية عشر بنتا وعشرة بني ابن
وعشر بنات ابن ٨٦٤ فان ترك اربع زوجات واثنا عشر بنت ابن وستا وثلثين جدة وست اخوات لاب ٨٦٤ فان ترك
اربع زوجات واثنين وسبعين اخا لام واربعين اخا لاب ٨٦٤ فان ترك اربع زوجات وستا وثلثين جدة وستا وخمسين اخا لاب
٨٦٤ فان ترك ثلث زوجات واربعا وخمسين جدة وست عشر اختا لاب ٨٦٤ فان ترك ستا وثلثين بنتا واثنين وسبعين
وثمانيا واربعين ابن اخ لاب ٨٦٤ فان ترك زوجات وثمانيا واربعين اختا لام ومائة وثمانيا وعشرين اختا لاب ١٦٢
فان ترك ثلث زوجات وخمسا وستين اختا لاب وام واثنتين وخمسين اختا لام وتسعا وثلثين جدة ٣٣١٥ فان
تركت زوجا وتسعين اختا لاب وام واربعا وخمسين اختا لام وثمانية عشر جدة ٢٧٥٥ فان ترك اربع زوجات وثمانيا
واربعين اختا لاب وام واثنين وثلثين اختا لام وستة عشر جدة ٨٥٠٤ فان ترك اربع زوجات واثنين واربعين بنتا واربع
عشرة جدة وستة وخمسين عما ٥٣٢٣ والنوع الخامس في بيان مسائل متباينة الحكم فيها ان يضرب احد الاعداد في

والنوع الخامس

جميع الثاني ثم ما بلغ في اصل المسئلة فان ترك امرأتين وثلث جدات وخمس اخوات لام وسبعة بني اخ لاب ٢١٢٥ فان ترك
ثلث زوجات وثمانيا وعشرين جدة وخمسة عشر اعمام ٢١٢٥ فان ترك امرأة وست بنات وثمانيا وعشرين جدة واثني
ابن وبنت ابن ٢١٢٥ فان ترك زوجة واربعين بنتا واثنا عشرة جدة وسبعة بني عم لاب ٢١٢٥ فان ترك ثلث
زوجات وعشر جدات وثمانيا وعشرين بنتا وثلث اخوات لاب ٢١٢٥ فان ترك اربع زوجات واختا لاب وام وثمانيا في اربع
اختا لاب وثمانيا وعشرين اختا لام ٢١٢٥ فان ترك اربع زوجات واختا لاب وام واربع عشر جدة وستا وتسعين اختا لام ٢١٢٥
فان ترك ثلث زوجات وثمانين بنت واثنتين عشر جدة وثلثة بني ابن وبنت ابن ٢١٢٥ والنوع السادس في مسائل

والنوع السادس

الرد فان ترك زوجات ومائة وثمانيا وستين بنتا وثلثا وستين جدة ١٣٤٥ فان ترك اربع زوجات وتسع بنات وتسع جدات ١٣٤٥

فان ترك اربع زوجات وثمانية عشر بنت ابن واثني عشر جدة ١٣٤٥ فان ترك امرأتين وست بنات وست وثلثين جدة ١٣٤٥ فان ترك
ثلث زوجات وبنتا واثنا عشر بنت ابن وثمانية عشر جدة ١٣٤٥ فان ترك اربع زوجات وخمسا واربعين اختا لام ومائة وعشرين جدة ١٣٤٥
فان ترك ثلث زوجات وتسعين اختا لام واربعين جدة ١٣٤٥ فان ترك اربع زوجات وبنتا وخمسين بنت ابن ومائتين وثلثين
وخمسين جدة ١٣٤٥ فان ترك ثلث زوجات وبنتا وثلث مائة وخمسة عشر بنت ابن ١٣٤٥ فان ترك اربع زوجات وبنتا وتسع بنات ابن
وثمانيا وعشرين جدة ١٣٤٥ فان ترك ثلث زوجات واحدى وعشرين جدة ومائة واربعا واربعين بنت ابن ١٣٤٥ فان ترك
اربع زوجات وثلثا وستين بنتا وتسع جدات ١٣٤٥ فان ترك اربع زوجات وخمس عشر جدة وعشر اخوات لام ٢٣٤٥ فان ترك
ثلث زوجات وخمسة عشر اخا لام وعشرين جدة ٢٣٤٥ فان ترك امرأتين واربعا وثمانين وتسع جدات ٢٣٤٥ فان ترك ثلث زوجات
وثماني بنات وجدتين ٢٣٤٥ فان ترك ثلث زوجات واختا لاب وام وخمس عشر جدة ٢٣٤٥ فان ترك اربع زوجات واختا لاب وام
وخمسا واربعين اختا لاب ٢٣٤٥ فان ترك ثلث زوجات واختا لاب وخمس جدات ٢٣٤٥ فان ترك امرأتين واختا لام وتسعين جدة ٢٣٤٥
فان ترك ثلث جدات واختا لام وثلثين جدة ٢٣٤٥ فان ترك اربع زوجات ومائة وعشرين اخا لام وعشر جدة ٢٣٤٥ فان ترك
اربع زوجات وخمس اخوات لام وستين جدة ٢٣٤٥ فان ترك ثلث زوجات واختا لام وثلثين جدة ٢٣٤٥ فان تركت زوجا وبنتا
وخمسا واربعين بنت ابن ٢٣٤٥ فان ترك اربع زوجات واربعين اختا لام وثلث جدات ٢٣٤٥ فان ترك ثلث زوجات
وثمانية اخوات لام وثلثين جدات ٢٣٤٥ النوع السابع في بيان مسائل المقاسمة فان ترك جدا واختا وثلثين اختا لاب ١٨٥

النوع السابع

فان ترك جدا واختا لاب وام وست جدات وعشر اخوات لاب ١٨٥ فان ترك جدا وثلثين جدة واختا لاب وام وخمس اخوات
لاب ١٨٥ فان ترك جدا وزوجة وخمسا واربعين اختا لاب ١٨٥ فان ترك جدا وست جدات واختا لاب وام وخمس اخوات لاب ١٨٥
فان ترك جدا وبنتا وستين اختا لاب ١٤٥ فان ترك جدا وجدة وخمس عشر اخا لاب وسبعين اختا لاب ١٤٥
فان ترك جدا واختا لاب وام وست جدات وعشر اخوات لاب ١٨٥ فان ترك جدا وجدة وخمس عشر اخا وسبعين اختا لاب ١٨٦
فان تركت جدا وزوجا واثنين وسبعين اختا لاب وام ٢١٦ فان ترك جدا وست جدات واختا لاب وام وثمني عشرة
اختا لاب ٢١٦ فان تركت زوجا وجدا وبنتا وثمانى عشر اختا لاب وام ٢١٦ فان ترك جدا وستا وثلثين جدة
وست اخوات لاب ٢١٦ فان ترك جدا وثلث زوجات وبنت وتسع اخوات لاب ٢١٦ فان ترك جدا وامرأتين

فان ترك جدا وثلث زوجات وبنتا وتسع اخوات لاب ٢١٦

٣٣٩

وامرأتين وستا وثلثين جدة واربع عشر اختا لاب وام ٢١٦ فان ترك جدا وزوجة وستا وثلثين بنتا واختا لاب وام ٢١٦
فان ترك جدا وزوجة وست جدات واربعا وثمانين اختا لاب ٢١٦ فان ترك جدة وزوجة واثنا عشر جدة وست اخوات لاب ٢١٦
فان ترك جدا وستا وثلثين جدة واختا لاب وام واختين لاب ٢١٦ فان ترك جدا وست بنات وست عشر اختا لاب وام ٢١٦
فان ترك جدا واربعا وستين بنتا واثنا عشر اختا لاب ٢٨٨ فان ترك جدا وست بنات وست عشر اختا لاب وام ٢٨٨ فان ترك
زوجا وجدا وبنتا واربعا وعشرين اختا لاب ٢٨٨ فان ترك اربع زوجات وجدا وبنتا واربعا وعشرين بنت ابن واختا لاب وام ٢٨٨
فان ترك جدا وبنتا وست عشر جدة واختا لاب وام ٢٨٨ فان ترك امرأتين وجدا وثمانيا واربعين جدة واختين لاب وام ٢٨٨
فان ترك اربع زوجات وجدا وبنتا واربع جدات وست اخوات لاب ٢٨٨ فان ترك ثلث زوجات وجدا وستا وتسعين بنتا واربع جدات ٢٨٨
فان ترك اربع زوجات وجدا ومائة وعشرين اختا لاب ٢٨٨ فان ترك جدا واختا لاب وام وثمانيا واربعين اختا لاب ٢٨٨ فان ترك
جدا واختا لاب وام وثلث اختا لاب ١٨٥ فان ترك جدا واختا لاب وام وست جدات وعشر اخوات لاب ١٨٥ فان ترك
جدا وثلثين جدة واختا لاب وام وخمس اخوات لاب ١٨٥ فان ترك جدا وزوجة وخمسا واربعين اختا لاب ١٨٥ فان ترك
جدا وست جدات واختا لاب وام وخمس اخوات لاب ١٨٥ فان ترك جدا وزوجة وخمس جدات واربع عشر اختا لاب ١٨٥ فان ترك
جدا وزوجا وستين اختا لاب ١٨٥ فان تركت جدا وزوجا وبنتا وخمس عشر اختا لاب وام ١٨٥ فان ترك جدا وبنتا وستين
اختا لاب وام ١٨٥ فان ترك جدا وبنتا وستين اختا لاب ١٨٥ فان ترك جدا واختا لاب وام وخمس جدات وعشر اخوات لاب ١٨٥
فان ترك اربع زوجات ومائة وستين ومائتي واربعين جدة وعما ١٤٤٠ النوع الثامن في بيان مسائل المناسخة فان ترك

النوع الثامن مسائل المناسخة

امرأة وبنتين ثم ماتت احدى البنتين قبل القسمة عن ام واخت لاب وام ٨٥ وبالاختصار ١٥ وبين الانصباء موافقة بالثلث
فان ترك امرأة واربعين وبنتا ثم ماتت احد الابنين قبل القسمة عن ام واخت لام واب واخ لاب ثم ماتت الاخت قبل القسمة
عن ام واخ لاب ١٢٥ وبالاختصار ١٥ وبين الانصباء موافقة بجزء من اثني عشر فان ترك ابا وثلث بنات واربع
اخوة لاب وام ثم ماتت احدى البنات قبل القسمة عن جدة وبنت واختين لاب وام واربعة اعمام ثم ماتت احدى الاختين
قبل القسمة عن زوج وجدة واخت لاب وام واربعة اعمام ثم ماتت الجدة قبل القسمة عن اربعة بنين ٤٤٨ وبالاختصار ٢٨
وبين الانصباء موافقة بجزء من اربعة وعشرين فان ترك اما وزوجة وبنتين ثم ماتت احدى البنتين قبل القسمة عن زوج

وجدة واخت لاب وام ثم ماتت الاخت قبل القسمة عن زوج وجدة وبنت ثم ماتت الجدة قبل عن ام وبنتين ٨٥٥ فان ترك
ابوين وبنتين ثم ماتت احدى البنتين قبل القسمة عن جد وجدة واخت لاب وام عند ابي حنيفة ١٨ وبالاختصار ٩ وعلى قولهما ٢٤ل
سميت هذه المسئلة مامونية لانها وقعت فرضها في زمن المامون فلم يخرج جوابها الا يحيى بن اكثم القاضي ولها حكاية معروفة فان ترك ابا
واما وابنا وبنتين ثم مات الابن قبل القسمة عن جد وجدة واختين لاب وام عند ابي حنيفة ١٨ وعندهما ٧٢ فان ترك ابا
واما وابنا وثلث بنات ثم مات الابن قبل القسمة عن جد وجدة واخت لاب وام واختين لاب ثم ماتت احدى الاختين
قبل القسمة عن جد وجدة واخت لاب وام واخت لاب ثم ماتت الاخت لاب قبل القسمة عن جد وجدة واخت لاب وام
عند ابي حنيفة ٩٥ وعندهما ٣٧٥ فان ترك اما وثلث بنات ثم ماتت احدى البنات قبل القسمة عن جدة واختين لاب
وام ثم ماتت احدى الاختين عن جدة وزوج وبنت واخت لاب وام ثم ماتت البنت قبل القسمة عن ام وجدة وبنت ٩٧ل
فان ترك امرأة وابنا وبنتا ثم ماتت البنت قبل القسمة عن ام واخ لاب وام ٧٢ وبالاختصار ٩ وبين الانصباء موافقة بالثمن
فان ترك امرأة وبنت بنت واما وعما ثم ماتت المرأة عن بنت بنات واخ لاب ٧٢ وبالاختصار ٢٤ وبين الانصباء موافقة
بالثلث فان ترك زوجة وابنين وبنت ثم مات احد الابنين قبل القسمة عن ام واخ لاب وام واخت لاب وام
ثم مات الاخ عن ام وزوجة وبنت واخت لاب وام ٢١٦٥ فان ترك امرأة واما وبنتا وبنت ابن ثم ماتت الزوجة قبل القسمة
عن بنت وبنت ابن وجدتين ثم ماتت البنت قبل القسمة عن زوج وجدة هي ام الميت الاول ثم ماتت بنت ابن قبل القسمة
عن زوج وجدة هي ام اب الميت وبنت ثم ماتت الجدة وهي ام الميت الاول قبل القسمة عن ام واخت لاب وام وثلث
اخوات لام ثم مات زوج بنت الميت الاول قبل القسمة عن زوجتين وبنت واخ لاب وام ٢٨٨٥ وبالاختصار ١٢٤٥
فان ترك زوجة واما وابنين وبنتا ثم ماتت الزوجة قبل القسمة عن زوج وجدة واخوين لاب وام ثم مات احد الابنين
قبل القسمة عن جدة وابن ثم ماتت الجدة قبل القسمة عن ابن ابن الابن وبنت ابن الابن ٢ل٩٣٥ وبالاختصار ١٢٤٥
فان ترك زوجتين واما وابنا وخمس بنات ثم ماتت الام قبل القسمة عن ابن الابن وخمس بنات الابن ٨٣٣٦ وبالاختصار
١٤ وبين الانصباء موافقة بجزء من احد عشر جزءا فان ترك زوجة واما وبنتا ومعتق الثلث ومعتق الربع ثم ماتت الزوجة قبل القسمة
عن ابوين وبنت والموصى له بالخمس ثم ماتت البنت قبل القسمة عن زوج وابنين وبنت والموصى له بالسدس ثم مات معتق الثلث

الثلث قبل القسمة عن زوجة وابوين وابن وبنت والموصى له بالخمس والموصى له بالعشر ٩٩٣٢٨٥ وبالاختصار ٢١٣٢٢٥
وبين الانصباء موافقة بجزء من اربعة عشر فان ترك زوجة وبنتين واربعة بني اخوة لاب وام ثم ماتت الزوجة قبل القسمة عن ابوين وبنتين
المذكورتين ثم ماتت احدى البنتين قبل القسمة عن زوج واخت لاب وام واربعة بني اعمام ثم ماتت البنت الاخرى قبل القسمة عن زوج
واربعة بني اعمام ثم مات احد بني الاعمام قبل القسمة عن ثلث اخوة لاب وام ١٢ل١١ وبالاختصار ٢٨٨ وبين الانصباء موافقة بالربع
فان ترك زوجة وبنتا وثلث بنات ابن وابن اخ لاب وام ثم ماتت البنت قبل القسمة عن ام وثلث بنات اخ لاب وام وابن عم
ثم ماتت الزوجة قبل القسمة عن ابوين وثلث بنات الابن ثم ماتت احدى بنات الابن قبل القسمة عن زوج واختين لاب وام وابني عم ابيها
ثم ماتت الاخرى قبل القسمة عن زوج وبنت واخت لاب وام وبني عم ابيها ثم ماتت الثالثة قبل القسمة عن زوج وبنت وابن عم ابيها ٢ل٩٢
وبالاختصار ١٢٩٦ وبين الانصباء موافقة بالتنصيف فان ترك زوجة واختا لاب وام وعما ثم ماتت الاخت قبل القسمة عن بنين
وعم ثم ماتت الام قبل القسمة عن اربعة بني الاخ لاب وام ثم مات احد بني الاخوة قبل القسمة عن زوجة وثلثة اخوة لاب وام ثم
مات احد بني الاخوة قبل القسمة عن زوجة واخوين لاب وام ثم مات ثالثهم قبل القسمة عن اخ لاب وام ١١١٢ل وبالاختصار ٦ل٣
وبين الانصباء موافقة بالنصف فان ترك زوجة واما وبنت الابن وابني الاخ لاب وام ثم ماتت الجدة اعني ام الميت الاول
قبل القسمة عن بنت ابن ابن وابني الابن ثم ماتت الزوجة قبل القسمة عن عم ثم ماتت بنت الابن قبل القسمة عن زوج وابني عم ابيها
ثم مات احد ابني الاخ قبل القسمة عن زوجة وبنت واخ لاب وام ثم مات ابن الاخ الاخر قبل القسمة عن بنت الاخ لاب وام والموصى له
بالسدس والموصى له بعشر الثلث ثم السدس ١٢٢٨٨ وبالاختصار ٢٥٣٨ وبين الانصباء موافقة بالسدس فان ترك زوجة وعما
والموصى له بالربع والموصى له بالتسع الثلث ثم الربع ثم ماتت الزوجة قبل القسمة عن اخوين لاب وام ثم ماتت الام قبل القسمة عن زوج وخال
وخالة والموصى له بالخمس ثم مات الموصى له بالربع قبل القسمة عن زوجة وعمة وخال والموصى له بخمس الباقي ثم السدس ثم مات الموصى له
بالتسع الباقي قبل القسمة عن بنت ومعتق النصف ومعتق السدس والموصى له بربع الكل ثم المستحقين ٤٦ل وبالاختصار ٢١٨

تمت الرسالة البرهانية بعون الملك الوهاب
في بلدة النسف في مدرسة ...
امير عبيد الله احد ... وفقه الله
من ... الرعايا كتبه
محمد ...
١٣١٢ سنة

١٣٩٢

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و بعد پس از شروع در شرح کتاب لقد شئه مختصر در بیان بعضی از مصطلحات علم حدیث بقدر کفایت نیز نوشت **مقدمه** بدانکه حدیث در اصطلاح محدثان قول و فعل و تقریر رسول را گویند صلی الله علیه و آله و سلم و **معنی** تقریر آنست که شخصی در حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کاری کرد یا سخنی گفت و وی صلی الله علیه و آله و سلم بران مطلع شد و آن را نهی نکرد و انکار نمود و سکوت ورزید و آنرا مقرر داشت این را تقریر گویند و این نیز داخل حدیث است و نزد بعضی قول و فعل و تقریر صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین نیز حدیث گویند پس آنچه منتهی بحضرت نبوت پناه صلی الله علیه و آله و سلم گردد آنرا حدیث مرفوع خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا گویند از ابن عباس رضی الله مرفوعا یا گویند رفع کرد این را ابن عباس رض و آنچه منتهی بصحابی گردد آنرا موقوف خوانند چنانکه گویند گفت یا تقریر نمود ابن عباس رض و یا گویند از ابن عباس است موقوفا یا موقوف است بابن عباس رض مثلا و آنچه منتهی بتابعی است آنرا مقطوع گویند و مشهور آنست که موقوف و مقطوع را اثر گویند چنانکه میگویند در آثار چنین آمده است و بعضی اثر بر حدیث مرفوع نیز اطلاق کنند چنانکه گویند ادعیه ماثوره و در دعا ماثور چنین آمده است و خبر و حدیث بیک معنی است و بعض حدیث را مخصوص بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و تابعین دارند و خبر را در اخبار ملوک و سلاطین و ایام [illegible] استعمال کنند و رفع گاهی صریح بود چنانچه گذشته شد و گاهی در حکم صریح چنانکه از صحابی یا تابعی کاری و سخنی نقل کنند که آنرا باجتهاد و فکر و قیاس عقل نتوان گفت و کرد و جز بسماع و نقل ممکن نباشد چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه و آینده خبر دهند این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنین میکردیم یا گویند سنت چنین است این نیز در حکم مرفوع است و بعض گویند سنت صحابه و خلفاء راشدین نیز احتمال دارد **در بیان حدیث وصل** سند رجال حدیث را گویند که روایت کرده اند و اسناد نیز بمعنی سند آید و گاهی بمعنی ذکر سند اطلاق آن نیز فهمند و متن حدیث آنچه منتهی گردد بوی اسناد از کلام پس اگر هیچ یکی از رواة حدیث از میان ساقط نکرده و همه راویان پیوسته آمده حدیث متصل خوانند و این عدم سقوط را اتصال و اگر یکی یا زیاده ساقط کرده منقطع گویند و این سقوط را انقطاع و اگر سقوط از مبادی سند واقع است آنرا معلق خوانند و این اسقاط را تعلیق ساقط یکی باشد یا بیشتر و گاهی تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم چنانکه عادت مصنفین است و تعلیقات در تراجم صحیح بخاری بسیار است و همه آنرا صحیح است و حکم اتصال دارد زیرا که وی التزام کرده است که درین کتاب جز صحیح نیارد و بعضی از آنها را در مواضع دیگر متصل نیز ذکر کرده و اگر سقوط از آخر سند است بعد از تابعی آنرا حدیث مرسل خوانند و این فعل را ارسال چنانکه تابعی گوید قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و نزد بعض محدثان مرسل و منقطع بیک معنی آید و اصطلاح اول اشهر است نزد فقها و محدثان و حکم مرسل توقف است

بیان حدیث متصل
و حدیث منقطع
و حدیث معلق
و حدیث مرسل

توقف است نزد جمهور علما چه نمیتوان دانست که ساقط ثقه است یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعین نیز بسیار است و در تابعین ثقه و غیر ثقه و نزد امام ابوحنیفه و مالک رحمة الله علیهما مقبول است مطلقا و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق و اعتماد است زیرا که کلام در ثقه است و اگر نزد وی صحیح نمی بود ارسال نمی نمود و قال رسول الله نمیگفت و نزد امام شافعی رحمة الله اگر حدیث مرسل اعتضاد یابد بوجهی دیگر مقبول است و از امام احمد دو قول است بقبولی و عدم قبول [illegible] توقف و اگر سقوط از وسط اسناد است اگر ساقط دو راوی باشد متوالی آنرا معضل خوانند بضم میم و سکون عین و فتح ضاد معجمه و اگر ساقط یکی بود یا زیاده نه بهم بلکه از دو جا یا از سه جا آنرا منقطع گویند و منقطع بمعنی شامل هم اقسام نیز آید چنانکه گفته شد و قسمی از منقطع است آنرا مدلس گویند بضم میم و فتح لام مشدده و فعل آنرا تدلیس خوانند و فاعل آنرا مدلس بکسر لام و صورتش آنست که راوی نام شیخ خود را بیندازد و از شیخ که فوق اوست روایت کند و لفظی که موهم سماع است بیارد و حال آنکه از وی سماع ندارد چنانکه گوید عن فلان و قال فلان و تدلیس مذموم و مکروه است تا آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه و در آن غرض فاسد نباشد مثل خفای سماع از شیخ بجهت صغر سن و عدم جاه و شهرت و ستر حال که بسبب طعن کرده و تدلیس در لغت بمعنی عیب کالا پوشیدن است و بمعنی اختلاط و اشتداد ظلام نیز آید و بعضی اکابر حدیث نیز تدلیس میکردند اما بجهت وثوق بصحت و استغنا بشهرت حال شان نه بجهت این اغراض فاسده که مذکور شد و اگر در اسناد یا متن از راوی حدیث اختلافی واقع شود بتقدیم یا تاخیر یا زیاده یا نقصان یا ابدال راوی مکان راوی دیگر یا متنی مکان متنی و امثال آن آنرا حدیث مضطرب خوانند و اگر راوی کلام خود را در میان حدیث آورده بجهت غرضی و مصلحتی آنرا مدرج گویند **تنبیه** این کلام مدرج میکرده بکلام رسول و روایت حدیث بنقل آن بالمعنی و درینجا اختلاف است اکثر برانند که جائز است اما کسی که عالم باشد بعربیت و ماهر باشد در اسالیب کلام و عارف بود بخواص عبارات و مفهوم خطابات تا خطا نکند در زیادت و نقصان [illegible] و عنعنه روایت حدیث است بلفظ عن فلان عن فلان و معنعن حدیثی را گویند که روایت کرده شده باشد باین طریق و عنعنه از خوف تدلیس معتبر نیست بجهت اشتباه و التباس مذکور و هر حدیث که مرفوع بود و سند وی متصل آنرا مسند خوانند اصطلاح مشهور همین است و بعض متصل را مطلقا مسند نامند هر چند موقوف یا مقطوع بود و بعض مرفوع را مسند گویند هر چند مرسل و معضل و منقطع بود و [illegible] هو الاول **وصل** و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معلل است شاذ در لغت فرد را گویند که از جماعت بیرون رفته و در اصطلاح حدیثی که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند ثقات پس اگر راوی آن ثقه نیست مردود است و اگر ثقه است سبیل درینجا ترجیح است بمزید حفظ و ضبط یا کثرت عدد و دیگر وجوه ترجیحات پس آنکه راجح است محفوظ خوانند و مرجوح را شاذ و **منکر** حدیثی که

معضل
مدلس
حدیث مضطرب
مدرج
عنعنه
شاذ و منکر و معلل

روایت کند راوی ضعیف مخالف کسی که ضعف وی کمتر بود و مقابل منکر معروف است پس در منکر و معروف هر دو راوی ضعیف اند یکی ضعیف تر از دیگر و در شاذ و محفوظ هر دو راوی قوی یکی قوی تر از دیگر و شاذ و منکر هر دو مرجوح و محفوظ و معروف هر دو راجح و بعض در شاذ و منکر قید مخالفت راوی دیگر قوی یا ضعیف نکرده اند و گفته اند که شاذ هر چه روایت کند ثقه و منفرد بود بدان و از هیچ جانب اصلی موافق و معاضد آن نیاید و بعض نه ثقه اعتبار کنند و نه مخالفت پس آن منکر را مخصوص بصورت مذکور ندارند و حدیث مطعون بفسق و یا بفرط غفلت و کثرت غلط را منکر گویند و این اصطلاحات لا مشاحة فیها و **معلل** بصیغه اسم مفعول از تعلیل اسنادی است که در وی علل و اسبابی باشد که قادح است در صحت آن و دریافتن آن را اهل مهارت و حذاقت در علم حدیث و اگر حدیثی روایت کرده شود و راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرد و حدیث دیگر راوی را متابع آن حدیث خوانند بصیغه اسم فاعل این است معنی آنکه محدثان میگویند تابعه فلان و این متابعات موجب تقویت و تایید است و لازم نیست که متابع مساوی اصل بود در مرتبه اگر کمتر از آن باشد در مرتبه نیز متابعت را شاید و متابع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق مثله کنند و اگر موافق در معنی است نه در لفظ نحوه گویند و در متابعت شرطست که هر دو حدیث از یک صحابی باشد و اگر از دو صحابی باشد آنرا شاهد گویند چنانکه میگویند له شواهد و شهد به حدیث فلان و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متابع و شاهد و پیدا کردن آن اعتبار خوانند **وصل** حدیث سه قسم است صحیح و حسن و ضعیف **صحیح** در مرتبه اعلی است و ضعیف در مرتبه ادنی است و حسن متوسط **صحیح** آنست که بنقل عدل تام الضبط متصل السند منتهی ثابت شده است باشد اگر صفات بوجه کمال و تمام پیدا است آنرا صحیح لذاته خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبران آن نقصان کرده صحیح لغیره گویند و اگر جبر نقصان نشد آنرا حسن لذاته نام است و اگر در حدیث ضعیف تعدد طرق جبر نقصان ضعف وی کرده آنرا حسن لغیره گویند و ظاهر کلام و آن است که در حسن نقصان در همه صفات مذکوره راه دارد اما تحقیق آنست که در حسن لذاته ضعف و نقصان در ضبط است فقط و باقی صفات بحال خود است و در ضعیف و حسن لغیره نقصان در همه صفات راه دارد اکنون **معنی عدالت** و ضبط باید بیان کرد تا تعریف این اقسام منکشف گردد بدانکه مراد بعدالت ملکه ایست در شخص که حامل و باعث گردد او را بر ملازمت تقوی و مروت و مراد بتقوی اجتناب اعمال سیئه است از شرک و فسق و بدعت و در اجتناب از صغیره است و مختار عدم اشتراط آن است که از طاقت بیرون است مگر اصرار و عدم بدانکه آن نیز از قبیل کبیره است و **مراد بمروت** تنزه از بعض خسائس و نقائص است که نه مقتضای همت و مروت آدمی است مثل بعض مباحات دنیه چنانکه اکل و شرب در بازار و بول در شارع عام و مانند آن و **باید** دانست که عدل روایت عام تر است از عدل شهادت شامل است عبد

و معلل
حدیث صحیح
معنی عدالت

و عبد را و عدل شهادت مخصوص است بحر و **مراد** بضبط حفظ و تثبیت مسموع و روایت از فوت و اختلال بحیثیتی که متمکن باشد از کردن استحضار آن و آن بر دو قسم است ضبط صدر و ضبط کتاب ضبط صدر یاد داشت و حفظ قلب است و ضبط کتاب نگاه داشتن نسخت و صیانت آن نزد خود تا وقت اداء **وصل وجوه طعن** متعلق بعدالت راوی پنج قسم است اول کذب راوی دوم اتهام وی بکذب سوم فسق چهارم جهالت پنجم بدعت و مراد بکذب راوی آنست که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم و حدیثی را که مطعون است راوی وی بکذب موضوع خوانند و هر که ثابت شد از وی تعمد کذب اگر چه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگر چه توبه کند دیگر حدیث وی مقبول نیست ابدا بخلاف شاهد زور چون توبه کند کذا قالوا و **مراد** بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین آن نیست که البته ثابت شود وضع و کذب در خصوص این حدیث و حکم بوضع و افترا بحکم ظن غالب است و قطع و یقین را بدان راه نیست فان الکذوب قد یصدق **و اما** اتهام راوی بکذب آنکه مشهور و معروف شده باشد بدروغ گفتن در سخن اگر چه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم از وی ثابت نشده و روایت منافی قواعد معلومه ضروریه شرع نیز همین حکم دارد و این قسم را متروک خوانند چنانکه گویند حدیثه متروک او هو متروک و این چنین کسی اگر توبه کند و نشانی صحیح شود و امارت صدق و سیمای صلاح در ناصیه حال وی لایح گردد حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیانا بطریق ندرت دروغ در کلام وی در غیر حدیث نبوی بوجود آمد اگر چه معصیت است اما در تسمیه حدیث وی بموضوع و متروک تاثیر ندارد و اما فسق مراد بوی فسق در عمل است نه در اعتقاد که آن داخل بدعت است و اکثر استعمال بدعت در اعتقاد و کذب نیز اگر چه داخل فسق است اما لیکن بجهت شدت طعن در وی تباین حکم او را جدا شمرده اند و اما جهالت راوی نیز سبب طعن در حدیث است که چون نام وی معلوم نگردد و حال وی نیز معلوم نخواهد بود و نتوان دانست که ثقه است یا غیر ثقه چنانکه گویند اخبرنی رجل او اخبرنی شیخ و آنرا مبهم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبود مگر آنکه صحابی باشد که ایشان همه عدول اند و اگر مبهم بلفظ تعدیل آید چنانکه گوید اخبرنی عدل او اخبرنی ثقه اینجا اختلاف است و اصح آنست که مقبول نیست چه تواند که باعتقاد خود او را ثقه خیال کرده باشد و در نفس الامر نباشد پس بگوید نام او را تا هم بدانند که ثقه است و اگر امام حاذق بگوید مقبول است اما بدعت مراد بدان اعتقاد چیزیست که احداث کرده باشد بر خلاف آنچه معروف و معلوم است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم نه بنوع شبهه و تاویل نه بطریق جحود و عناد که آن کفر است و حدیث مبتدع مردود است نزد بعض اگر متصف باشد بصدق لهجه و صیانت لسان مقبول و بعض گفته اند که هر که منکر است امر متواتر را از شرع که معلوم است بضرورت بودن او از دین مردود است و هر که نه باین صفت بود و اگر

معنی ضبط
ضبط صدر

مخالفان او را تکفیر کرده باشند مقبول است با انضمام ضبط و ورع و تقوی و احتیاط و مختار آنست که اگر داعی باشند به بدعت خود
و در مقام ترویج و تزیین آن بوده قبول نکنند و اگر نه آنچنان بود قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کند که مقوی بدعت وی بود
برین تقدیر مردود است و بالجمله علمای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع و اهوا و ارباب مذاهب زائغه در جامع الاصول
میگوید که اخذ کرده اند جماعتی از ائمه حدیث از فرقه خوارج و از آنها که منسوب اند بقدر و تشیع و رفض و دیگر اصحاب بدع و اهوا
و جماعه دیگر احتیاط کرده اند و تورع نموده از اخذ حدیث ازین فرق و هر کدام را نیات است انتهی و شک نیست که ازین
فرقها بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه به ثبوت رسیده است که این مردم وضع
احادیث برای ترویج مذاهب خود مینمودند و بعد از توبه و رجوع اقرار بدان میکردند والله اعلم بالصواب

وصل وجوه طعن متعلق بضبط نیز پنج اند گفته اند اول از جهت فرط غفلت دوم کثرت غلط سوم مخالفت ثقات
چهارم وهم پنجم سوء حفظ اما فرط غفلت و کثرت غلط نزدیک یکدیگر اند غفلت در سماع و تحمل حدیث و غلط در اسماع و ادای آن
و مخالفت ثقات در اسناد یا در متن بانواع متعدده است که آن موجب شذوذ حدیث است و اعتبار روی از وجوه طعن متعلق بضبط
بجهت آن باشد که باعث بر مخالفت ثقات عدم ضبط و حفظ و عدم صیانت از تغیر و تبدیل خواهد بود اما طعن بجهت وهم و نسیان
راوی که بدان خطا کرده و در روایت بر سبیل توهم کرده اگر اطلاع یافته شود بر توهم وی بقرائن دالة بر آن و دریافت علل و اسباب
قادحه آن را حدیث معلل خوانند و این اغمض علوم حدیث و ادق آن است و قیام نتوانند نمود بآن مگر کسی که داده شده است او را
فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بمراتب رواة و ملکه قوی با حوال اسانید و متون چنانکه متقدمین از ارباب این فن بودند تا دارقطنی که
میگویند که بعد از وی شخصی درین باب نیامده و گاهی چنانکه بود که عبارت معلل از اقامت حجت قاصر بود و تنقیح و تعیین علت
نتواند کرد بر مثال صیرفی در نقد درهم و دینار اما سوء حفظ مراد بوی آنست که داشته اند که اصابت او غالب بر خطاء و حفظ و اتقان
اکثر از سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطاء و نسیان غالب بود یا مساوی بود با صواب و اتقان هر دو صورت داخل در سوء حفظ است
و معتبر غلبه و کثرت صواب و اتقان است و سوء حفظ اگر لازم حال راوی است در جمیع اوقات عمر کسی کرده حدیث وی معتبر نبود و این قسم را
شاذ گویند برای بعض محدثین و اگر طاری و عارض شده بجهت عارضی مثل اختلال حافظه بکبر سن یا ذهاب بصر یا فوات کتب
این قسم را مختلط نامند و اگر خبر را که پیش از اختلاط و اختلال حدیث کرده جدا و متمیز کرده اند و است از آنچه بعد از وی کرده قبول
کرده شود و اگر تمیز نکرده و جدا ساخته توقف کنند و اگر اشتباه بود نیز همین حکم دارد و اگر اینقسم را متابعات و شواهد پیدا شود ترقی کند از

غریب عزیز مشهور و مستفیض

کند از درجه رد و توقف بمرتبه قبول و رجحان و همچنین است حکم احادیث مستور و مدلس و مرسل **وصل** حدیث صحیح
اگر راوی یکی است آنرا غریب نامند و اگر دو بود عزیز گویند و اگر زیاده از دو بود مشهور و مستفیض خوانند و اگر کثرت رواة
بحدی رسد که تواطوء ایشان بکذب محال نتوان کرد متواتر گویند و غریب را فرد نیز گویند و مراد بآنکه راوی یکی بود آنست که اگر در یک
موضع هم این چنین یافته غریب است و لیکن آنرا فرد نسبی خوانند و اگر هم جا همچنین اند فرد مطلق بود و مراد بآنکه از دو کس روایت دارد آنست که
همه جا همچنین آمده و اگر یک جا یکی آید آن عزیز نبود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و برین قیاس اعتبار زیادت بود در مشهور و این است
معنی قول ایشان که درین فن اقل حاکم بود اکثر است فافهم و از اینجا معلوم شد که غرابت منافات بصحت ندارد و حدیث غریب صحیح میتواند بود
چنانکه هر یکی از رجال وی ثقات باشند و غریب گاهی بمعنی شاذ نیز آید از شذوذ که از اقسام طعن است در حدیث است و این است مراد
صاحب مصابیح که در بعض احادیث الطریق میگوید بعض احادیث غریب و بعض شاذ را نیز بغرابت راوی تعبیر کرده اند باعتبار مخالفت
ثقات و گفته اند صحیح شاذ است و غیر شاذ بمعنی فرد و ثقه و آنکه در مقام طعن مذکور شد بمعنی مخالفت ثقات است والله اعلم بالصواب

هذه المكتوب تاريخ تولد حضرت الامام الاعظم ووفاته وبعض اوصافه

بسم الله الرحمن الرحيم ابو جعفر هو البلخي الهندواني كان بارعا في الفقه شيخ زمانه يقال له ابو حنيفة الاصغر توفي ببخارا سنة اثنين
وستين وثلاث مائة كذا في الاعلام اليافعي ابو حنيفة هو النعمان بن ثابت بن زوطي بضم الزاء المعجمة وفتح الطاء المهملة وقيل بفتحها
كذا في تعاليق الانوار على الدر المختار راس ماه الامام الفقيه الكوفي وجده زوطي من اهل كابل وقيل من اهل بابل وقيل من اهل الانبار
وقيل من اهل ترمذ وهو الذي مسه الرق فاعتق مولاه من بني تيم الله وعلى ثابت على الاسلام وقيل انه النعمان بن ثابت بن
النعمان بن المرزبان من ابناء فارس من الاحرار وما وقع عليه رق والنعمان بن المرزبان ابو ثابت هو الذي اهدى الى علي بن ابي طالب
رضي الله عنه الفالوذج في يوم مهرجان فقال علي مهرجونا كل يوم كذا قال الخطيب في تاريخه وذهب ثابت الى علي بن ابي طالب
وهو صغير فدعا له بالبركة فيه وفي ذريته ونقل في مفتاح السعادة ان ثابتا توفي وتزوج ام الامام الامام جعفر الصادق وكان الامام صغيرا
وتربى في حجر الامام جعفر الصادق وهذه منقبة عظيمة وقال ابن خلكان ادرك الامام اربعة من الصحابة وهم انس بن مالك
بالبصرة وعبد الله بن ابي اوفى بالكوفة وسهل بن سعد الساعدي بالمدينة وابو الطفيل عامر بن واثلة بمكة ولم يلق احدا
منهم ولا اخذ عنه وقال الشيخ ابن الهمام ان المهدي يحرم عليه القياس والحكم الا بما يلقى اليه الملك من عند الله الذي بعثه الله
ليسدده وعلى كل تقدير فكيف يقلد ابا حنيفة وقد اورد في مناقب ابي حنيفة احاديث منها انه عليه الصلوة والسلام قال ان آدم
افتخر برجل من امتي اسمه نعمان وكنيته ابو حنيفة هو سراج امتي وروى عنه عليه الصلوة والسلام ان سائر الانبياء يفتخرون
بي وانا افتخر بابي حنيفة من احبه فقد احبني ومن ابغضه فقد ابغضني كذا اورده في الدر المختار ناقلا من المقدمة شرح
مقدمة ابي الليث واورد القاضي ابو البقاء ابن الضياء المكي في الضياء المعنوي شرح مقدمة الغزنوي حديثا من لفظه من رواية
ابي هريرة في امتي رجل اسمه النعمان وكنيته ابو حنيفة هو سراج امتي هو سراج امتي هو سراج امتي وقال ابن الجوزي ان هذه
الاخبار موضوعة واتفق معه الحافظ الذهبي والحافظ السيوطي والحافظ ابن حجر العسقلاني والشيخ قاسم الحنفي وشان ابي حنيفة وفضله
بمثل هذه الاحاديث الموضوعة ويكفي في اثبات علو رتبته الاحاديث الصحيحة وقال الشامي … ان فضل …
من حيث الصحبة لكنه لم يكن في العلم والاجتهاد ونشر الدين وتدوين احكامه كابي حنيفة وقد يوجد في المفضول ما لا يوجد في الفاضل
ومنها ما اورده العلامة ابن حجر المكي من انه عليه الصلوة والسلام قال ترفع زينة الدنيا سنة خمسين ومائة وقد قال شمس الائمة

شمس الائمة الكردري ان هذا الحديث محمول على ابي حنيفة لانه مات في تلك السنة وقال ابن عبد البر لا تكلم في ابي حنيفة بسوء
ولا تصدقن احدا يسيء القول فيه فاني والله ما رأيت افضل ولا اورع ولا افقه منه وكان يزيد بن هبيرة امير العراقين اراد
ان يلي القضاء بالكوفة ايام مروان بن محمد آخر ملوك بني امية فابى عليه فضربه مائة سوط في عشرة ايام كل يوم عشرة اسواط وهو على
الامتناع فلما راى ذلك خلى سبيله ونقله ابو جعفر المنصور من الكوفة الى بغداد واراد ان يوليه قضاء القضاة فابى فحلف عليه
ليفعلن فحلف ابو حنيفة ان لا يفعل وجرى بينهما كلام واستقر الامام على الامتناع فامر الى الحبس ونقل ان الامام قال انا
لا اصلح للقضاء فقال له المنصور كذبت انت فقال له الامام كيف يحل لك ان تولي قاضيا من هو كذاب وحكى ابن الخطيب
في بعض الروايات ان المنصور جعله قاضيا جبرا وتولى الامام القضاء يومين وبعد اليومين اشتكى الامام فمرض ستة ايام ثم
مات وكانت ولادته سنة ثمانين من الهجرة بالكوفة كذا قال ابن حجر وقيل سنة احدى وسبعين وقيل سبعين وقيل
سنة احدى وستين وتوفي في رجب وقيل في شعبان سنة خمسين ومائة وقيل ثلاث وخمسين ببغداد في السجن وقيل انه
لم يمت في السجن وقيل انه دفع اليه قدح فيه سم فامتنع وقال لا اعين على قتل نفسي فصب في فيه قهرا وقيل ان ذلك بحضرة
المنصور ومات منه وصلى عليه الحسن بن عمارة وحزر من صلى عليه مقدار خمسين الفا وجاء المنصور فصلى على قبره
وكان الناس يصلون على قبره الى عشرين يوما كذا في مفتاح السعادة ودفن في بغداد وقبره هناك يزار وصح ان الامام
لما احس بالموت سجد فمات وهو ساجد رضي الله تعالى عنه وعن تابعيه — مقدمة الهداية …

هذه المكتوب تاريخ ولادت ووفات يعقوب يعني امام ابو يوسف وبعض اوصاف

بسم الله الرحمن الرحيم ابو يوسف هو الامام القاضي يعقوب بن ابراهيم بن حبيب من اولاد سعد بن حبتة …
وهو احد الصحابة رضي الله تعالى عنهم واشتهر في الانصار بامه وهي ام حبتة بنت مالك من بني عمرو بن عوف وهو قاتل قتالا …
يوم الخندق مع حداثته فدعاه النبي صلى الله عليه وسلم وقال من انت فقال سعد بن حبتة فقال اسعدك الله جدك ومسح
على راسه رضي الله تعالى عنه وكان القاضي ابو يوسف من اهل الكوفة وصاحب ابي حنيفة وكان حافظا كان يحفظ …
الف حديث من الاحاديث الموضوعة فما ظنك بالصحيحة وروى عنه محمد بن الحسن الشيباني ويحيى بن معين وغيرهما وقال

ابن عبد البر انه كان يحفظ الحديث ويحفظ خمسين ستين حديثا ثم يقوم فيمليها على الناس وقد سكن بغداد وتولى القضاء
لثلاثة من الخلفاء المهدي وابنه الهادي ثم هارون الرشيد وكان الرشيد يكرمه ويجله وهو اول من دعي بقاضي القضاة وكان
هو في اول الحال حين طلب الحديث والفقه صعلوكا فيتعهده ابو حنيفة ويعطيه دراهم وكان ابوه وامه يمنعان من تحصيل العلوم
والاشتغال به ويحرضان على تحصيل المعاش وطلب الدنيا وهو لا يسلم قولهما في هذا الباب حتى نفعه الله تعالى بالعلم ورفعه الى
الدرجة العليا في الدين والدنيا وقال هلال بن يحيى كان ابو يوسف يحفظ التفسير والمغازي وايام العرب وكان اقل علومه
الفقه ولم يكن في اصحاب ابي حنيفة مثل ابي يوسف وقال علي بن الجعد سمعت ابا يوسف يقول العلم شيء لا يعطيك بعضه حتى تعطيه
كلك وروي انه كان عند عيسى بن جعفر جارية سأله الرشيد ان يهبها له فامتنع وسأله ان يبيعها فابى فحلف الرشيد وقال
لئن لم يفعل هذا الامر لاقتلنه وحلف عيسى ان لا ابيع هذه الجارية ولا اهبها فكل ما املك صدقة وكل مملوكي حر وزوجتي
طالق فسأل الرشيد ابا يوسف هل في ذلك مخرج قال ابو يوسف نعم يهب عيسى لك نصفها ويبيعك نصفها فكان لم يهب الجارية
ولم يبع فوهب عيسى للرشيد نصف الجارية وباع نصفها الباقي بمائة الف دينار فقبل الرشيد الهبة وقال اشتريت نصفها
بمائة الف دينار فلما تم البيع والهبة قبض الرشيد الجارية وقال لابي يوسف ان هذه مملوكة ولا تستبرء والله لئن لم ابت
معها ليلتي هذه لاظن ان نفسي ستخرج قال ابو يوسف يا امير المؤمنين اعتقها وتزوجها فان الحرة لا تستبرء فاعتقها
الرشيد وتزوجها تلك الساعة بحضرة شاهدين على عشرين الف دينار ودعى بالمال ودفعه اليها واعطى الرشيد بصلة هذه الفتوى
ابا يوسف مائتي الف درهم وعشرين تختا ثيابا ولد القاضي ابو يوسف سنة ثلاث عشرة ومائة بالكوفة وتوفي يوم الخميس
اول وقت الظهر لخمس خلون من ربيع الاول سنة اثنتين وثمانين ومائة ببغداد وقيل سنة اثنتين وتسعين ومائة وكان يومئذ على القضاء
مقدمة الهداية بعضها

هذا تاريخ ولادت ووفات حضرت امام شافعي

حرف الشين المعجمة بسم الله الرحمن الرحيم الشافعي هو محمد بن ادريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن السائب
بن عبيد بن عبد يزيد بن هاشم بن المطلب بن عبد مناف القرشي المطلبي الامام المكي من تابع التابعين وكان السائب
صاحب راية بني هاشم يوم بدر فاسر وفدى نفسه ثم اسلم وابنه شافع لقي رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان الامام الشافعي
عالم كتاب الله وآثار الصحابة لغويا اديبا شاعرا فصيحا عارفا بالناسخ والمنسوخ وقال احمد بن حنبل ان الشافعي كالشمس للدنيا
وكان الشافعي يركب بغلته واحمد بن حنبل يمشي خلفه قال الربيع بن سليمان رايت على باب دار الامام الشافعي سبعمائة راحلة يطلب
سماع كتبه كذا قال الشرواني وقال صلى الله عليه وسلم لا تسبوا قريشا فان عالمها يملأ طباق الارض علما اورده الحافظ
السيوطي في تبييض الصحيفة كذا قال الطيبي وحمله بعضهم على الامام الشافعي وبعضهم على ابن عباس فانه كان حبر الامة وترجمان
القرآن وقال العلامة محمد اكرم في شرح شرح النخبة موضع مامون بن احمد الهروي قال حدثنا احمد بن عبد الله حدثنا عبد الله
بن معدان الازدي عن انس مرفوعا يكون في امتي رجل يقال له محمد بن ادريس يكون اضر على امتي من ابليس ويكون في امتي رجل يقال له
ابو حنيفة هو سراج امتي ولد الامام الشافعي في اليوم الذي توفي فيه ابو حنيفة سنة خمسين ومائة بمدينة غزة على الاصح وقيل
بعسقلان وقيل باليمن ونشأ بمكة ورحل الى الامام مالك حين سنة ثلث عشر سنة واخذ منه ودام بمصر آخر عمره وتوفي بها
سنة اربع ومائتين ودفن بالقرافة الصغرى وقبره يزار بها وقال الامام اليافعي انه مات يوم الجمعة آخر يوم من رجب وقت
بعد العصر … وقد كنت انا والدي العلامة … حين الرجوع من … المعظمة …
مع الشريف السيد عبد الله بن السيد عقيل نائب حرم مكة وهو كان رجلا معمرا … شافعيا فطلبنا زكيا قال يوما انه وقع
بين الحنفية والشافعية مقاولة ومزاحة فالحنفية يقولون امامكم كان مختفيا حتى انتقل امامنا وان فقيهنا ظهر واما …
حرب امامكم فقال … العلامة دام ظله هذا التعصب من الطرفين وكلا الامامين من معتمدينا والحق انه …
انه يحيي قرينا وشيخنا فلا حاجة للناس … الى الاولى … الدنيا ليست بدار قرار …
الدنيا لا تفيء فحسبه كيف وقال هذا هو الانصاف — مقدمة الهداية من نفسها

بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان مناقبات حضرت امام اعظم رحمه الله

فصل دوم در مناقب امام اعظم رحمة الله تعالی علیه آورده اند که در زمان امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه سی کس از صحابه
متجرم بودند رضوان الله علیهم اجمعین یکی انس بن مالک بود دوم رافع بن خدیج بود سیوم عبد الله بن جزء بود و ده کس
از کبراء تبع تابعین وی بودند چون ابو یوسف القاضی و محمد حسن شیبانی و بشر حافی قاضی و داود طائی و نوح بن ابی مریم و مسعر بن الحکم
و اسد بن عمرو و یعقوب بن حفص و حسن بن زیاد و زفر و امثال ایشان رحمة الله علیهم اجمعین مرویست که امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله
علیه شب بر دولت رابعت بنیاسود چند مسئله وضع کردی چون بر دولت صبح گشتی همه را جمع کردی اهل لغت با اعداد علم که او ذکر کردی
اصحاب تفاسیر بر دولت راست وی بودندی نشسته و اصحاب اخبار بر دولت چپ وی بودندی نشسته و ده کس که از ایشان جمع وی
بودند در پیش وی بودندی نشسته امام اعظم رحمة الله علیه مسئله آغاز کردی صاحب تفسیران بتفسیر باز گشتندی و اصحاب اخبار
اخبار باز گشتندی و کبراء جمع وی باجتهاد خود باز گشتندی و آنچه وی گفته بودی هم بآیت و هم باخبار و هم باجماع امت
ایشان راست شدی گفتندی ای امام مسلمانان این مسئله که شما وضع کردید هم بآیت و هم باخبار و هم باجماع امت
روایت آمد امام اعظم رحمة الله علیه از شادی آن تکبیر گفتی و کبراء جمع وی بر موافق وی تکبیر گفتندی و او از ایشان تعلیم
ایشان با اهل کوفه رسیدی اهل کوفه را معلوم شدی که امام اعظم رحمة الله علیه مسئله وضع کرده است که هم بآیت و هم
باخبار و هم باجماع امت راست آمده است ایشان نیز موافقت ایشان تکبیر گفتندی و از منجملات که امام شافعی رحمة الله علیه گفته است
همه عالمان در فقه عیال ابوحنیفه رحمة الله علیه اند یعنی همه زیر دولت وی اند و ابن شریح رحمة الله علیه گفته است که روزی
یک شافعی مذهب غیر حنفی که تا در حق امام اعظم رحمة الله علیه طعنه کند شافعی مذهب دیگر وی را منع کرد و گفت که شرم نداری که در حق
کسی طعنه میکنی که رسول علیه السلام فرموده که ابوحنیفه رح چراغ امت منست سه بار این الفاظ بر زبان مبارک رسول
علیه السلام رفت خدای عز و جل دو چهار دانک و نیم علوم بهم او کرد و رسید الی چهار دانک کل علوم وی را حاصل شدی و وی را
همچنین خلاف نکردی الکنون اسئله آید که چهار دانک و نیم علوم چگونه بود قال النبی علیه السلام حسن السؤال نصف
العلم سوال نیکو نیم علم است قال النبی صلی الله علیه و سلم العلم خزائن الله تعالی و مفتاحها السوال رسول علیه السلام

در حق وی این تشریف فرموده است قال علیه السلام انه سراج امتی معنی حدیث این است که رسول علیه السلام

رسول علیه السلام فرموده که علم خزانهای پروردگار است و کلید وی سوال است اما جواب سخن شافعی رحمة الله علیه الناس کلهم فی الفقه عیال ابی حنیفه
تخریج وی این است که مسئله از هشت تیر بیرون آید آنچه سوال است چهار تیر است و آن هم ابوحنیفه رح را مسلم است و آنچه جواب است
چهار تیر دیگر است دو تیر دیگر نیز از من چهار تیر جواب هم ابوحنیفه رح را مسلم است و کسی هم وی را اخلاف نه کرد و پس چهار تیر سوال
و دو تیر از جواب که جمله شش تیر شود هم ابوحنیفه رح را مسلم آمد ماند دو تیر دیگر که دانشمندان باشند هم ابوحنیفه رح درین دو تیر
خلاف کرده اند و وی هم ایشان را تصدیق نه کرده است پس ازین دو تیر دیگر در میان ایشان قسمت کرده شده
یک تیر هم ابوحنیفه رح را مسلم شد و دیگر یک تیر هم جمله علماء عالم را پس هفت تیر هم ابوحنیفه رح را مسلم شد و یک تیر هم کل علما
و یکی از هشت قسم نان را باشد در میراث پس روایت شد سخن شافعی رحمة الله علیه العلماء کلهم فی الفقه عیال ابی حنیفه
اما باید دانست که علوم بر نوع است یک نیمه سوال است و یک نیمه جواب آنچه سوال است هم ابوحنیفه رح را مسلم است و آنچه جواب است
دانک و نیم هم او را مسلم است و در دو دانک و نیم دیگر وی را اخلاف کرده اند و وی نیز است و آنچه هم ایشان را تصدیق نکرد و اتفاق
جمله سوال اشکال کرد امام اعظم ابوحنیفه رح نیکو کرده است پس یک نیم علم وی را مسلم شد بحکم حدیث رسول علیه السلام
و در آن نیمه دیگر که جواب است گفت در دو دانک و نیم سخن همه علما متفق اند که همچنان است که امام اعظم گفته است اما در دو دانک
و نیم دیگر بعض قبول کرده اند اما میگویند جواب همانست که وی فرموده است میآرند روزی در جمع امام اعظم ابوحنیفه رح
دانشمندی اهل بر جواب و گفت ای امام مسلمانان شما هر که مسئله فرموده اید که گفتن ایشان شما را ابتهاج زائد
باشد امام اعظم رحمة الله علیه گفت بلی گفته ام و آنچنان بود که وقتی نزدیک من فتوی آورده بودند که زنی حامله وفات
یافته است و فرزند در میان بطن وی میجنبد چه حکم من جواب آن نوشتم که شکم وی را بشکافند و آن فرزند را بیرون
من بمیدادم آن فرزند بقا یافت بآن من باری فرمودم تا فرزندی بدان رسید به اندیشیدم دانشمند گفت که مبادا در
شما را بدین ابتهاج ناید که آن فرزند بودم به برکت لفظ مبارک شما خداوند عز و جل مرا بدین منصب رسانیده نقل آورده
اند که چون مهتر عالم صلی الله علیه و آله و سلم را بمعراج بردند شنید آنچه شنوانیدند شد و دید آنچه نمودند شش ۲

مناجات کرد الهی هر روز و کار در امت من شخص مردی بوده است لقمان حکیم نام که حکمت بیان میکرد و مردمان از وی فایده گرفتندی الکنون
در امت من که خواهد بود خطاب حضرت عزت در رسید که یا محمد در امت تو مردی خواهد بود نام وی نعمان بن ثابت رح است و کنیت او
ابوحنیفه رح و مولد وی از کوفه باشد وی علم بیان کند و هر که یک مسئله از علم بیان کند بحضرت ما قدر و منزلت از آن شود که بیا با تمام
بجای حکمت کند آنگاه رسول علیه الصلوة و السلام فرموده فهو سراج امتی سه بار این لفظ بر زبان مبارک رسول علیه السلام رفت خداوند عز و جل
چهار دانک و نیم علوم وی را مسلم کرد ایشان بدان طریق که یاد کردیم چون رسول علیه السلام از معراج باز آمد انس بن مالک رضی الله عنه
طلب کرد فرمود یا انس میرسانی من بعدی رجل اسمه نعمان بن ثابت فهو سراج امتی و کنیته ابوحنیفه رح یا انس رح بعد از وفات من مردی
خواهد بود که نام وی نعمان بن ثابت رح باشد و کنیته وی ابوحنیفه رح و مولد وی از کوفه وی علم بیان کند و تو روزگار وی را دریابی سلام
من بوی برسانی و امانت من بوی دهی یک روایت آنست که لقمه بخاییده و با انس رح داد و دیگر روایت آنست که خرما بخاییده و با انس رح داد
و دیگر روایت آنست که آب دهان مبارک خود را در دهان انس رح کرد و آن امانت در دهان انس رضی الله عنه کرده است ح
بروزگار ابوحنیفه رح انس رضی الله عنه از رسول علیه السلام سوال کرد یا رسول الله من این کودکی را چگونه شناسم گفت که تو بر در خانه
کعبه نشسته باشی و احادیث من بیان میکنی که کودکی از سهو پیش تو فرود آید و نام وی پرسی وکنیته وی پرسی سلام من بوی برسانی
و امانت من بوی دهی فصل سوم در سبب ولادت امام اعظم رحمة الله علیه ولادت امام اعظم رحمة الله علیه

ابوحنیفه رح

آن بود که روزی خواجه ثابت رح پدر امام اعظم رح بر لب جوی نشسته بود تا طهارت سازد ناگاه آب سیبی آورد و خواجه را ابدال سیب
نظر افتاد و خواجه آن سیب را برگرفت و پاره بخاید و بخورد خواجه را بخاطر آمد نمیداند که این سیب از کجاست و ملک کیست و در باغ
کیست همچنین بفراغ خاطر تو میخوری اگر بقیامت ترا از برای این گزیده سیب سوال آید چه جواب کنی خواجه ثابت رح حالی
تمام کرد و آن سیب نیم گزیده را برگرفت و لب آن آب بالا میرفت تا بباغی رسید که این سیبها از آن باغ بیرون می آمد خواجه ثابت
بدان باغ در آمد و وی را دید که می گردد از وی سوال کرد که این باغ ملک کیست گفت ملک فلانی است گفت این باغ از کیست
خواجه ثابت رح گفت من این سیب باغ تو گزیده خورده ام آن مالک و شش بخرم یا بحل کن آن مرد با خواجه گفت لابد که این مرد

این هم در بزرگوار است سیمای صالحان دارد و هم در فروتنی نه زیادت گفت نه فروشم گفت من شرطی دارم اگر آن شرط بجا آری من
ترا بحل کنم خواجه ثابت گفت شرط چیست گفت دختری دارم بهر دو گوش کر و بهر دو چشم نابینا و زبان گنگ و هر دو دست شل
و هر دو پای مفلوج اگر این دختر مرا از من قبول کنی من این گزیده سیب ترا بحل کنم و اگر قبول نکنی بحل نکنم خواجه ثابت با خود تامل کرد
الهی ای گزیده سیب من آنچنین شخص را چگونه برون کنم باز گفت که در دنیا وی را برون کنم بهتر از آن باشد که حقی از گزیده سیب
بقیامت با خود برم خواجه گفت که چنین کنم دو گواه بیاوردند و عقد کردند چون شب در آمد خواجه نماز خفتن گذارد و عروس
بخلوت جای رفت جوانی خوبروی صاحب جمال نزدیک خواجه در آمد خواجه از وی تحاشی کردن گرفت جوان گفت ای خواجه چرا
تحاشی میکنی که من عیال حلال تو ام خواجه گفت پدر تو همچنین بمن گفته است جوان گفت همچنان است که پدر من گفته است اما آن
سخن مراد وی است تا مرد را منع است که بهر دو گوش کر ام تا از مادر در وجود آمده ام هیچ نافهمیده نه شنیده ام و بهر دو چشم کورم
تا از مادر در وجود آمده ام غیر از شیء ندیده ام و مادر بزرگوار خود هیچ مرد را ندیده ام و بهر دو پای مفلوجم تا از مادر زاده ام پیش ..
بیرون ننهاده ام آنگاه جوان از خواجه سوال کرد که شما را عقل چند است و شهوت چند خواجه گفت مرا ده تیر عقل است و ده تیر شهوت جوان
گفت مرا عقل چند و شهوت چند خواجه گفت ترا عقل یک تیر و شهوت نه تیر جوان گفت من با وجودی یک تیر عقل بالای به نه تیر شهوت غالبم
و بعبادت حق مشغول اشکرانه این که خدای عز و جل مرا چنین جفت حلال نیکو رسانید خواجه گفت که من با کمال ده تیر عقل وی
بر سر یک تیر شهوت تمام و بعبادت حق مشغول شوم که خدای تعالی مرا چنین جفت بار سالار رسانیده هر دو بعبادت حق مشغول شدند بخیر
شبا نیشان را دخول افتاد سبب آن دخول ایشان را فرزندی متولد شد ابوحنیفه رحمة الله علیه پس بسیار بسیار بدین حسنات و ثبات دیده داشت
تا فرزند چون ابوحنیفه رحمة الله فصل چهارم در سبب رسیدن امانت رسول عم بود بعد وفات رسول عم که بسر سال انس بن مالک
رضی الله عنه بسفر قبله میرفتی و بر در خانه متعبد بسیاری نشستی و احادیث رسول عم بیان کردی و ابوحنیفه رحمه الله خورد سال بود
پدر وی را با خود بسفر قبله برد چون حج اسلام گذاردند ابوحنیفه رحمه الله از سهو بنداو ادیبی بر در خانه کعبه از پدر برسید که این کنبو همی است
پدر رسش گفت این صحابی است از یاران رسول عم عمر فراوان یافته است و سالها در خدمت حضرت رسالت پناه بوده است که به سال ...

در زمان کشکل که تا او مادر بیاید هیچ نگفتم تا و بهر دو دست شلم که تا او مادر بزادم هیچ کار نکرده ام

بدر خانهٔ کعبه امام شرع و اعادهٔ رسول علیه السلام بیان میکند ابو حنیفه رحمة الله علیه پدر را گفت مرا به پیغامبر علیه السلام ببر پدر وی را ببرد گفت
مراد رسول الله [illegible] بیشم چه ویرا [illegible] انس بن مالک را میدید ولیکن سخن او را می شنید پدر را گفت مرا در جمع انداز تا پیش
فرود آیم پدر پیش وی آورد انس رضی الله عنه [illegible] انس رضی الله عنه نگاه کرد کودکی را دید در پیش خود انس رضی الله عنه احادیث
رسول علیه السلام پیش خاطر آمد گفت تو چه کسی گفت من یکی کودکی ام از مومنان گفت نام تو چیست نعمان بن ثابت گفت کنیت تو چیست
گفت ابو حنیفه گفت مولای تو کیست گفت از کوفه پس انس رضی الله عنه گفت که بخشای من [illegible] در سوی [illegible] فرستند
[illegible] گفت این [illegible] و جاهیان شما کواه باشید که من گفت اسلام رسول علیه السلام [illegible] میرسانم وان امانت
[illegible] ابراهیم نخعی [illegible] ابو حنیفه رحمة الله علیه [illegible]
تا بروزگار ابو حنیفه رحمة الله [illegible] امام اعظم رحمة الله علیه [illegible] فتوی
[illegible] خطا [illegible] و جواب به صواب [illegible] فتوا آورده [illegible] حماد رحمة الله علیه [illegible] جواب فتوا [illegible]
فرموده آن کودک را طلب کنید [illegible] فتوا را جواب گوید ابو حنیفه رحمة الله [illegible] گفت [illegible] فتوی [illegible]
بر خطا [illegible] و جواب به صواب گفتی [illegible] فتوا آورده [illegible] جواب [illegible] ابو حنیفه [illegible] گفت که ای استاد [illegible] جواب [illegible]
[illegible] ابو حنیفه رحمة الله [illegible] استاد [illegible]
و گفت [illegible] که ای استاد بزرگوار این امانت را که حضرت رسالت [illegible] آن امانت [illegible]
امروز در جمع [illegible] آن امانت [illegible] امام اعظم
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] علم [illegible]
فایده [illegible] فتوی [illegible] ایمان مخلوق است یا غیر مخلوق
امام اعظم رحمة الله گفت [illegible] مخلوق است [illegible] تصدیق و اقرار [illegible]

و اقرار [illegible] مخلوق است [illegible] این جواب [illegible] آفرین کردند و امام [illegible] امام اعظم رحمة الله مقتدای عالمیان شد
فصل چهارم در عهد امام اعظم رحمة الله علیه [illegible] ابو جعفر منصور [illegible]
[illegible] ابو منصور [illegible]
[illegible] ابو حنیفه را دشمن داشت از بهر آنکه [illegible] خلیفه [illegible]
خلیفه [illegible] خلافت [illegible] ابو حنیفه رحمة الله علیه [illegible] ابو جعفر [illegible]
شد که ابو جعفر [illegible] خلیفه [illegible] ابو حنیفه [illegible] ابو جعفر [illegible] آن وقت [illegible] خلیفه
[illegible] خلیفه [illegible] ابو جعفر [illegible] ابو حنیفه [illegible] امام اعظم [illegible] حدیث رسول
من جعل قاضیا فقد ذبح بغیر سکین رسول علیه السلام فرموده است [illegible] قضا گرفت [illegible] رسول علیه السلام
قال علیه السلام [illegible] رسول فرموده [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible] امام اعظم [illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible] ابو حنیفه رحمة الله علیه [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible] ابو حنیفه [illegible]

[illegible] ابو حنیفه [illegible] چوب زنند [illegible]
[illegible]
ابو حنیفه [illegible] ابو حنیفه رحمة الله علیه [illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابو حنیفه [illegible] ابو جعفر [illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible] مسئله [illegible] مسئله [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible] ابو حنیفه رحمة الله علیه [illegible]
[illegible] ابو حنیفه رحمة الله [illegible] یعقوب بن ابراهیم [illegible]
الانصاری [illegible] ابو یوسف القاضی و عالم ربانی محمد بن الحسن الشیبانی و عالم زاهد داود طائی
و عافیت القاضی [illegible] بن مریم [illegible] ابراهیم بن یعقوب [illegible] بن حفص [illegible] زفر [illegible]

و ابو حنیفه [illegible] انس بن مالک [illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] ده هزار حدیث [illegible]
و ابو جعفر را وزیری بود [illegible] امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه [illegible] امام اعظم
[illegible] ابو جعفر [illegible] امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله
[illegible]
[illegible] ابو حنیفه [illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت ای امیر المومنین [illegible] ابو حنیفه رحمة الله علیه [illegible]
[illegible] روزی در مسجد
[illegible] ابو حنیفه رحمة الله
[illegible] نماز تمام کرد [illegible]
تمام کرد [illegible] امام سرخسی رحمة الله علیه آورده است که آن مار را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام اعظم رحمة الله علیه
[illegible] امام اعظم [illegible]
ای امام [illegible]
[illegible]

نقره بازار رسانیده خطها را بستانید بیاورید امام گفت همچنین کنم آن جوان برو و طلب آن نقره ها رفت باز آمد و گفت که [illegible]
خنده بود کشتی بانان بی رضا امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله کشتی بیرون کرده چون امام اعظم رحمة الله بران دیار رسید بازار رفته بود
و نقره ها حاصل کرد و نقره های بوی داد و آن خطها را گرفت و بیاورد چون امام اعظم رحمة الله بسلامت بخانه رسید آن جوان
بار دیگر باز آمد همان جوان فرو باز آمد و گفت ای امام مسلمانان لحظه توقف نمودی تا من آن نقره ها را بیاوردمی تا مرا
با خود بردی و داوری تا دهم من که اروه شدی امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله گفت آن از تعجیل من نبود از کشتیبانان
بود که ایشان از باره بی ادب تر می باشند اما تو اندیشه مدار که من خطها را بستانیدم و آوردم چون خطها بیرون کرد
بوی داد آن جوان برو رفت و آن نقره ها را بیاورد امام اعظم رحمة الله علیه نگرفت آن نقره ها را از وی گفت
من در کتاب مسئله چنین وضع کرده ام که هر که ودیعت کسی بی اجازت وی گذارد آن از وی تبرع بود و تبرع
را حق طلب نبود و این نقره ها مرا نشاید گرفتن جمله سرمایه خود را بیک سطر بی باد داد و این بود سخاوت امام اعظم
ابوحنیفه رحمة الله و علامتش آن بود که شخصی گفت من و [illegible] بودیم همسایه وزیری بود یک ظالم وی را در همسایه علم
من خانه بود وی بطرف دیوار خانه چاه آبی کنده بود و هر چند روزی نم بر میداد و بسبب آن نم دیوار فرو میرفت
وی مرا بظلم میگفت که دیوار این دیوار که مشترک است و من در رنج وی مانده بودم سالها دیر گفتم که این چاه را
مرا میگفت که در ملک خود تصرف کرده ام با امام اعظم رحمة الله علیه مشورت کردم امام اعظم رحمة الله علیه فرموده که
تو نیز طرف دیوار خود در موازی چاه وی چاهی کن و [illegible] کن تا از آن [illegible] بچاه وی سرایت کند آبش
متغیر شود و چاه خود را انباشد تو از ظلم وی خلاص یابی و اگر گوید بلاوی تو نیز همچنین گوی که در ملک خود تصرف
کرده ام همچنان کردم آبش متغیر شد آن چاه را بینباشت من از ظلم وی خلاص یافتم و این بود از علم امام اعظم رحمة
الله علیه و از حلمش آن بود که در همسایگی وی جهودی بود خانه نو و آن جهود علیه اللعنة [illegible] بود همان شد
و از آن [illegible] بطرف خانه امام اعظم رحمة الله علیه سرایت کردی و ابوحنیفه رحمة الله [illegible] طفلی نهادی
آنچه سرایت کردی صبحدم بدست مبارک آن را بیرون انداختی هر روز را نیز حق نهادی آنچه سرایت کرده بودی وقت

وقت نماز خفتن بدست مبارک خود بیرون انداختی و آن جهود را خبر نکردی تا یک روز باعداد دید که رای بدست مبارک خود
بیرون می انداخت آن جهود دید که از خانه بیرون آمده بود دید که امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه آن را بیرون می اندازد
آن جهود گفت ای امام مسلمانان همانا که شما را در خانه [illegible] شده است گفت آری از آن [illegible] رسیدی امام اعظم رحمة الله
با وی گفت از غایت حلم خود که پیغامبر علیه السلام میفرماید اکرموا الجار [illegible] از خانه تو سرایت میکند
جهود گفت [illegible] که همچنین است یا امروز واقع شده است امام گفت تحقیق از شما یافت سالها شد که می [illegible]
واقع میکشم جهود گفت یا امام مسلمانان من شما را آزار نمودم که در دین خود صبر و تحمل شما چه غایت است
چون بر من روشن شد اکنون اسلام عرض کن که این دین تو حق دین حق است که از برای جهودی چنین بد کی سالها
در رنج من بود با وی نه گوید امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله اسلام عرض کرد و آن جهود اسلام آورد ببرکات حلم امام اعظم
امام اعظم رحمة الله علیه از راستی گوید آن بود که شما در فلان وقت از من دیبا خواستید بدین [illegible] و صفت
من از شما شش ماه آن خواستم با زرهان را بردم و شام و پیش فرستادم و نتوانستم حاصل کردن با امام اعظم
رحمة الله علیه مشورت کردم وی گفت که [illegible] چنین دیبا برفت و دیبا حاصل [illegible] دیدم که به ازان بود که شما خواسته
بودید گفتم ای امام مسلمانان مرا بیاید که این را بهر بها بمن فروشید گفت همچنین کنم گفتم چه مقدار باید گفت
یک دینار گفتم ای امام مسلمانان بر من افسوس میکنی گفت العیاذ بالله که با هیچ کسی افسوس کنم [illegible]
مسلمانان فاما من از زر و بیا ده خریده بودم شد را باز فروختم و این یکی را بیک دینار ماند و است از من همان یک دینار است
شد گرفت نه زیاده این بود از راست گوی امام اعظم رحمة الله و از تقوی آن بود که روزی به [illegible] ایشان رفته بودم
در [illegible] ماه گرم حجاز بود همه در سایه درخت آسوده بودیم الا امام اعظم که وی همچنان در آفتاب نشسته بود گفتم ای
امام مسلمانان چرا در سایه این درخت نمی نشینی گفت مرا از خصم این درخت چیزی [illegible] است [illegible]
رسول علیه السلام فرموده است کل قرض جر نفعا فهو ربا هر که از غریم گرفته بود وجهی که چیزی نفع آن در معنی ربا شود
مرا از خصم این درخت چیزی باید ستدن من در سایه درخت وی بیاسایم تا ربا در معنی نشود این بود از تقوی امام اعظم

و از ورعش آن بود که چون بسفر قبله رفت و حج اسلام بیاورد آنگاه که خواست از مجاوران درخواست کرد تا او را شبی
در کعبه گذارند مجاوران گفتند ای امام مسلمانان ما کلید این خانه را بکسی ندادیم اما حق شما بزرگ است کلید خانه بوی
دادند و در خانه را گشادند همه خانه بمحاسن مبارک خود جاروب و روبل کرد آنگاه در میان ستون بایستاد و دو رکعت
نماز شروع کرد و در رکعت اول پای چپ را بر پای راست نهاد و نیمه قرآن را خواند و در رکعت دوم [illegible]
بر پای راست نهاد و نیمه قرآن را خواند و در رکعت دوم پای راست را بر پای چپ نهاد و قرآن را ختم کرد چون نماز تمام کرد
صبح دمیده آنگاه گریست و مناجات کرد الهی ما عبدک هذا العبد الضعیف حق عبادتک ولکن عرفک حق معرفتک فهب
نقصان خدمته لکمال معرفته فسمع هاتف من جانب البیت یا ابا حنیفة قد عرفت فاخلصت المعرفة و خدمت
فحققت الخدمة فقد غفرنا لک ولمن اتبعک وکان علی مذهبک الی قیام الساعة یعنی مناجات کرد که الهی [illegible]
ابوحنیفه تو را بسزا شناختن نشناخت و لیکن بسزا پرستید نتوانست پرستیدن [illegible]
کعبه که هم بسزای شناختن و هم بسزای پرستیدن ترا امرزیدیم و تا بقیامت هر که بر مذهب تو [illegible] آمرزیدیم
این بود از زهد امام اعظم رحمة الله قال علیه السلام من استوی یوماه فهو مغبون رسول علیه السلام فرموده است
هر که امروز وی با دیروز وی برابر است وی مغبون است یعنی زیان رسیده شده است و هر که امروز وی کم از دیروز است
وی ملعون است و هر که امروز وی به از دیروز است وی مرحوم است یعنی رحمت کرده شده است علما در این تامل کرده اند که
چه کار کنیم که امروز ما به دیروز شود هر کسی چیزی اختیار کردند بعضی گفتند امروز دو رکعت نماز کنیم روز
دیگر چهار رکعت باید گذارد و در روز دیگر شش رکعت باید گذارد و این را هم پایان ندیدند بعضی گفتند [illegible]
[illegible] این را هم پایان ندیدند و بعضی گفتند [illegible] قرآن [illegible] این را پایان ندیدند و بعضی گفتند [illegible]
روزه [illegible] اتفاق علما بدین افتاد که همه علم آموزیم که امروز چیزی بیاموزیم که دیروز نیاموخته باشیم
پس امروز ما به دیروز بود نقل است که از امام اعظم رحمة الله سوال کردند که از چه معنی که همه عمر در علم
فقه صرف کردی و در آموختن و استخراج مسایل وی مبالغه نمودی و در علم های دیگر [illegible] گفت [illegible]
فقه را دوست دارد [illegible] سبب در علم های دیگر شروع نکردیم و دیگر [illegible] علم [illegible] کردیم

کردیم چون تامل کردم و در هر یکی آفت دیدم اول در علم طب نظر کردیم که در وی تن انسان منفعت دنیا است چنانچه العلم علمان
علم الابدان و علم الادیان چون تامل کردم گفتم که اگر بیمار بود که وی را قضا اجل نزدیک رسیده باشد هر چند که من وی را دارو
دهیم هیچ منفعت نکند پس من عمر و مال خود را ضایع کرده باشم و دیگر آنکه طب حرفت ترسایان است [illegible]
ترسایان متابعت کردن [illegible] باشد و دیگر در کسب غنا شروع کردیم که کسب [illegible] هم سنت
انبیاست علیهم السلام قال النبی علیه السلام ان الله تعالی یبغض الشاب الفارغ رسول علیه السلام فرموده اند که خداوند عز و جل
خشم میکند جوان را و روزگار فسق گذارنده را دشمن دارد و قال النبی علیه السلام ان الله تعالی یبغض الصحیح الفارغ
رسول علیه السلام فرموده اند که خداوند عز و جل تندرست فارغ را دشمن دارد یعنی کسی باشد که [illegible]
[illegible] بسیار کردم و کسب حاصل کردم [illegible] از زمین [illegible] کرده باشم [illegible] دنیا [illegible] و لیکن دل
نهادم که دوستی دنیا اصل همه خطاهاست قال علیه السلام حب الدنیا راس کل خطیئة و ترک الدنیا راس کل عبادة
و دیگر در علم اصول مبالغت نه کردم که در وی لغزیدن و یا لغزانیدن است ترسیدم که کار صعب است از راه باید
احتراز واجب و دیگر در علم مناظره مبالغت نکردم که [illegible] است در وی و خطا [illegible] آورده اند که
روزی امیر المومنین علی رضی الله عنه نزدیک رسول علیه السلام رفت بود چون نزدیک رسول علیه السلام آمد آن سوال بر من
پوشیده شد حضرت رسول علیه السلام بنور نبوت بدانست گفت یا علی [illegible] امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت
یا رسول الله علیه السلام بسوال آمده بودم اما آن سوال از من پوشیده است رسول علیه السلام فرموده یا علی [illegible] در راه
از تو چه وجود آمد گفت یا رسول الله علیه السلام از من چیزی در وجود نیامده است رسول علیه السلام فرموده یا علی تامل
کن چون تامل کرد گفت یا رسول الله علیه السلام در راه جهودی [illegible] از من میرفت من از وی به تعجیل درگذشتم
رسول علیه السلام فرمود که یا علی [illegible] امیر المومنین علی رضی الله عنه [illegible]
نزدیک آن پیر جهود آمد و از وی بحلی خواست پیر جهود گفت تو مرا [illegible] که از من بحلی میخواهی امیر المومنین
علی رضی الله عنه گفت که من در راه از تو به تعجیل درگذشتم رسول علیه السلام نزدیک تو فرستاده است
تا از تو بحلی خواهم پیر جهود گفت ترا بحلی کنم بشرط آنکه مرا نزدیک رسول علیه السلام بری تا عتبه مبارک او ببوسم

پس امیر المومنین علی رضی الله عنه جهود را نزدیک رسول علیه السلام آورد چون نزدیک رسول علیه السلام رسید گفت یا رسول الله علم را بیاموز
کن که این دین اخر از دین حق نیست که از برای من چنین نزد ما از دیدن حق اوستادی تا از من بحق احد رسول علیه الصلوة
والسلام بروی اسلام عرض کرد پس جهود اسلام آورد کلمه طیب بزبان براند پیر گفت گفتن دم مبارک علم و قدم امیر المومنین
علی رضی الله عنه چون دانست که این جهود را فرو بد آزردن پیر مسلمان بطریق ولی بود و هم طالب علم که عادت دارد و پیر پیرا
از علم و عمر خود برخورداری نیابد و دیگر در علم قرات مبالغت نه ادم که هر چند مبالغت کنم قرآ خوانند مرا و دیگر در علم ادب
مبالغت نکردم هرچند مبالغت کنم ادیب خوانند مرا و دیگر صحبت با کودکان نکردم زیرا که رسول علیه السلام فرموده است که چند چیز دل را
تباه کنند صحبت کودکان و صحبت زنان و صحبت توانگران و صحبت احمقان و جواب احمقان باز گفتن آورده اند که روزی
جوانی پیری را ایذا میکرد پیر گفت صدقت یا رسول الله علیه السلام جواب الاحمق السکوت راست گفته است رسول علیه السلام که جواب احمق
خاموشی است جوان گفت احمق خود هزار بار تویی پیر گفت این امر در حق همه خاموش باشیدن است نه در حق تو آمده است احمق
من بودم جواب تو باز گفتم جوان گفت چرا خاموش باشم اگر یک گویی هزار بتو باز گویم پیر گفت اگر تو هزار گویی من یکی باز نگویم
پس امام اعظم رحمة الله تعالی علیه گفته است که همه عمر در علم فقه مبالغت کردم که دعوی نفعی دیدم و هیچ حرفی ندارد
یک مسئله را با جهاد و خود جواب یوم الاخطا بیرون آید یک ثواب بود اگر صواب بیرون آید دو ثواب بود و یک روایت
ده ثواب بود پس همه عمر در همین علم شرع کردم که از خطای وی یک ثواب است و از صواب وی ده ثواب است قال
النبی علیه السلام لکل شیء عماد و عماد الدین الفقه قال النبی علیه السلام لکل شیء آفة و آفة الدین ترک الصلوة رسول
علیه السلام فرمود که هر چیز را آفتی است و آفت دین باز ماندن از نماز است روی عن انس بن مالک رضی الله قال علیه السلام
من صلی صلوة خمس فی الجماعة اعطاه الله تعالی اجر الف شهید انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام
هر که این پنج نماز را بجماعت بگزارد خداوند عز و جل ثواب هزار شهید در دیوان وی ثبت کند چهار خلیفه رضی الله عنهم چه
سخن گفته اند که به از دنیاست و آنچه در دنیاست امیر المومنین ابابکر صدیق رضی الله عنه گفت که هر که یک ختم قرآن کند
بعد هر حرفی که در قرآن است خدای تعالی امر فرماید تا بنام آن بنده در بهشت کوشکی بنا کند و اگر من توفیق یابم که
هزار

هزار ختم قرآن کردمی و آن همه از من فوت شدی چندان ازو بر دل من رنج نه رسیدی که یک تکبیر اول از من فوت شدی امیر المومنین
عمر رضی الله عنه گفته است که هر که اسیری را یک روزه و ار سیر اطعام دهد بعدد هر روزه که آن طعام را باشد خداوند تعالی امر فرماید
تا بنام آن بنده در بهشت کوشکی بنا کنند و اگر من توفیق یابم که همه را بسته کارزار و روزه داران عالم را طعام دادمی و آن همه
از من فوت شدی چندان بر دل من از آن رنج نرسیدی که تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین عثمان رضی الله عنه گفته است که
هر که مرده را گور کند بعدد هر موی که بر آن بنده باشد خداوند عز و جل امر فرماید تا بنام آن بنده در بهشت کوشکی بنا کنند و اگر من
توفیق یابم که همه بندگان عالم را قربان کردمی و آن همه از من فوت شدی بر دل من آن رنج نرسیدی که یک تکبیر اول از من
فوت شدی امیر المومنین علی فرموده که هر که کافری را در معرکه بکشد بعدد هر موی که بر اعضای آن کافر باشد خداوند تعالی امر فرماید
تا بنام آن بنده کوشکی بنا کنند در بهشت و اگر من توفیق یابم که همه کافران عالم را بکشتمی و آن همه از من فوت شدی بر دل من چندان
رنج نرسیدی که یک تکبیر اول بحرمت از من فوت شدی بنا بر آن اصل است که رسول علیه السلام فرموده است که قال النبی علیه السلام تکبیرة الاولی
خیر من الدنیا وما فیها رسول فرموده که تکبیر اول به است از دنیا و آنچه در دنیاست پس معلوم شد که فضیلت نماز بجماعت است مسئله
بجماعت نماز و افضل است جابر و اکار ابو بکر رحم گفته است که بجماعت نماز در حال است و حجت قول وی آنست که خداوند تعالی می فرماید قوله تعالی
واقیموا الصلوة واتوا الزکوة به روی دارید نماز را و بدهید زکات را در این نماز بحق تعلق دارد اما این مذهب باطل است مذهب اهل سنت و
جماعت آنست که بجماعت نماز هم بر افضل است و هم باذکار و هم بآیت و هم باخبار و هم باجماع امت قوله تعالی در یک تکبیر و جای دیگر
میفرماید قوله تعالی قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی این روایت در حق تکبیر اول است و نیز رسول علیه السلام فرموده است که تکبیرة الاولی
خیر من الدنیا وما فیها و در حق قرات میفرماید قوله تعالی فاقرؤا ما تیسر منه من القرآن اتفاق است که این امر حاضر است در نماز
بیرون نماز قرآن خواندن فرض نیست قال علیه السلام لا صلوة الا بالقراءة رسول علیه السلام فرموده است که نماز نیست بی قرات
و رسول علیه السلام و صحابه عمر خود با قرات و با تکبیر اول نماز گزارده است و صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین با تکبیر اول
نماز گزارده است پس معلوم شد که بجماعت نماز هم بر افضل است و هم با ذکر است و هم بآیت و هم باخبار و هم باجماع است مسئله
نماز فریضه بر مومن عاقل و بالغ و عاقل واجب نیست و بر حایض و نفسا نیست و بر دیوانه نیست و بر کودکان نیست و بر مرده نیست

و بر کودکی نیست همچنان است که او را نماز بر ایشان نیست قضای نماز نیز بر ایشان نیست و هر مومن زنده که اهل است مر وجوب نماز را و نماز
نه گذارد وی را مرده به ترتیب از برای آنکه اگر از مرده خبر نیاید هم شرع نماید حق اسلام اهلیت مر وجوب نماز را و اما موقوف است بحلیل آوردن
تا غسل نیاید نماز نتوان گذاردن چنانکه گفت ما موقوف است بطهارت این مسئله بر آن رسیده نماز است یا نه که در هفت سالگی است بروی
اتفاق است که نماز نیست و چون هفت ساله شود بروی نماز است از راه استحباب اما از راه فرضیت نه دلیل حدیث رسول علیه السلام
مروا صبیانکم بالصلوة اذا بلغوا سبعا واضربوهم علیها اذا بلغوا عشرا رسول علیه السلام فرموده که کودکان خود را نماز فرمایید چون هفت ساله
شوند اگر نکنند ایشان را بزنید و اگر ده ساله شوند و نماز نکنند بزنید ایشان را از برای آنکه نماز درین از برای آن فرموده تا بر ایشان
عادت کند رسول علیه السلام فرموده است الخیر عادة والشر لجاجة والنفس معتادة رسول علیه السلام فرموده که خیر عادت است و شر عادت است و تن آدمی
خوی پذیر است خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که چوب قرآن چون بچنانی فرمان کند و چوب غسل لا الجنابه چون کودکی ازسده
نماز گزارد و پیرا ثواب بود مادر و پدر را نیز ثواب بود بعلم و نمودن و اگر وی نماز نکند وی را و بال نبود اما مادر و پدر وی را و بال بود که علم
نا نمودن علما رحمهم الله چنین گفته اند که احکام شرع را رستخیز باید عقل و سماع و اسلام تا اگر کافری در حرب اسلام آورد مدتی باشد
و از امر نماز بجای نیاورد قضای آن از او امر گذشته بروی بود یا نه بر قول زفر رحمة الله قضای آن از امر بروی بود و بر قول علمای
ثلثه رحمهم الله بروی نبود اگر یک کسی در دیار حرب بود که چون اسلام آورد و از امر دیگر آورد و نیاورد قضای آن از امر گذشته
بروی بود یا نه اگر آن خبر دهنده عادل است باتفاق علمای ثلثه بروی بود و اگر عادل نیست بر قول ابی حنیفه رحمة الله علیه نبود
بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله بروی بود اصل است مر امام اعظم رحمة الله درین باب که عدل خواهد بود و یا عدد فایده
این خلاف در چند مسئله معدود پدید آید تا اگر مسلمان خانه فروخت یک آنکه وکیل به تو خانه مرا فروخت و وی خاموش ماند
بعد از آن شفیع مطلب شود یا نه اگر آن یک کس خبر دهنده عادل است اتفاق نتواند و اگر عادل نیست بر قول امام ابو حنیفه رحمه الله
نتواند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نتواند دیگر یک بالغه را و لمه بشوی داد و بی اجازت وی یک کس او را خبر کرد که ولی ترا بشوی
داد و وی خاموش ماند بعد از آن خود را اختیار میکند نتواند یا نه اگر یک کس عادل است اتفاق نتواند و اگر عادل نیست بر قول امام اعظم
رحمة الله علیه نتواند و بر قول صاحبین نتواند دیگر مسئله عزل وکالت یکی دیگری را وکیل کرد که فلان را از برای من
بکن

بکن باز وی را معزول کرد یک کس وی را خبر کرد که موکل ترا معزول کرد اگر آن خبر دهنده عادل است باتفاق معزول شود و اگر
عادل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله علیه معزول نشود بر قول ابو یوسف و محمد معزول شود و دیگر عبد ماذون را خواجه وی
محجور کرد و یک کس وی را خبر کرد که خواجه تو ترا محجور کرد محجور شود یا نه اگر آن خبر دهنده عادل است اتفاق محجور شود و اگر عادل
نیست بر قول امام اعظم رحمة الله محجور نشود بر قول امام ابو یوسف و محمد رحمهما الله محجور شود دیگر جنایت عبد است غلامی بکسی جراحتی
کرد و کسی نزد همچنان که ارش لازم آید یک کس خواجه وی را خبر کرد که غلام تو چنین جنایت کرد خواجه غلام را آزاد کرد
ارش بر وی لازم شود اگر آن خبر دهنده عادل است اتفاق است که ارش بر خواجه بود و اگر عادل نیست بر قول امام
اعظم ارش بر غلام بود و بر قول صاحبین بر خواجه بود اگر خواجه غلام را آزاد کرد و درین باب خواجه مختار است اگر خواهد غلام را
بان مجروح بدهد و اگر خواهد ارش قبول کند مسئله اگر ذمی در دار الاسلام اسلام آورد و مدتی بماند و او امر بجای
نیاورد قضای آن او امر گذشته بروی بود یا نه حسن زیاد رحمه الله گفته است که بالقیاس دار حرب بروی نبود اما ظاهر الروایت
آنست که قضا بروی بود زیرا که این جا شنود که مومنان با نگ نماز میگویند و اقامت میگویند و نماز بجماعت میکنند در ماه رمضان
دل میدهند و خواهد وند و حج میروند و روزه ماه رمضان میدارند این همه دیدار و در معنی سماع بود پس قضای این او امر
بود مسئله اگر کافری بر کفر از دنیا بیرون رفت همچنان که عقوبت کفر بود وی را عقوبت باز ماندن او امر هست یا نه بر قول
شافعی رحمه الله باشد که وی عمل را از ایمان میداند و بر قول علمای ما رحمهم الله عقوبت کفر بود وی را عقوبت بندگان
او امر که ایمان اصل است و عمل فرع تا اصل نبود فرع نیز نشود اعمال ایشان که صورت خیر دارند در معنی سراب است
قوله تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء همچنانکه عقوبت کفر بود ثابت اتفاق است که
عقوبت گناه کبیره بود ایشان را از برای آنکه طاعت جز از مومن جایز نیست اما ترک معصیت از همه جایز است مسئله
اگر مسلمان ردت آورد والعیاذ بالله عز و جل اعمال وی حبط شود یا نه بر قول شافعی رحمة الله علیه تا بمیرد بر ردت نمیرد
اعمال وی حبط نشود وی تاویل میکند این آیه قوله تعالی ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک
حبطت اعمالهم اما علمای ما گفته اند که همین که ردت آورد اعمال وی حبط شود قوله تعالی ومن یکفر بالایمان فقد

فقد حبط عمله وهو في الآخرة من الخاسرين فایده این خلاف جائی پدید آید که مسلمانی نماز پیشین گزارده باشد و مرتد شود و باز اسلام آورد و هنوز وقت
نماز پیشین باقی است وی باز اسلام آورد آن نماز را باز گزارد یا نی بر قول شافعی رحمه الله باز نگزارد که اعمال حبط نشده است و بر قول علمای ما رحمهم الله
باز گزارد که اعمال وی حبط شده است مسئله رده از طرف زن فسخ است باتفاق اما از طرف مرد بر قول امام اعظم رحمة الله علیه و ابو یوسف
فسخ است و بر قول امام محمد رحمه الله طلاق است مسئله اگر در آخر وقت نماز دیگر در آخر وقت دیگر اهل شده چنانچه نارسیده رسیده شد و زن
از حیض پاک شده و از نفاس پاک شد یا دیوانه هوشیار شد یا کافر اسلام آورد قضای نماز پیشین امروز بر ایشان بود یا نه بر قول علمای ما رحمهم الله بر ایشان
نبود و از شافعی رحمه الله در این مسئله پنج روایت است یک روایت این است که اگر طهارت و تکبیر میگنجد بر ایشان بود و یک روایت آن است که
اگر یک رکعت نماز میگنجد بر ایشان بود و یک روایت دیگر آن است که اگر طهارت و تکبیر میگنجد بر ایشان بود و یک روایت دیگر آن است که
اگر طهارت و تکبیر و یک رکعت نماز میگنجد بر ایشان بود و یک روایت دیگر آن است که اگر طهارت و تکبیر و پنج رکعت نماز میگنجد بر ایشان
بود چنانچه چهار رکعت از نماز پیشین و یک رکعت از نماز دیگر یا رکعت از نماز پیشین و چهار رکعت از نماز دیگر بنا بر آن اصل است که شافعی رح
وقت نماز پیشین را با وقت نماز دیگر همچنان یک وقت نماز دارد و وقت نماز شام را با وقت نماز خفتن همچون نماز یک وقت نماز
میدارد و قصر و جمع روا دارد اما این مسئله مختلف است میان ابو حنیفه و ابو القاسم رح و ابو العباس رح که ایشان هر دو از اصحاب شافعی
اند رحمهم الله اما بر قول علمای ما رحمهم الله قصر و جمع روا نبود جز در عرفات که آنجا چنان روا است از برای اقامت
سنت و جمع کنند اما جای دیگر نشاید که نماز را از وقت بر دو یا دو نماز را یکجا گزارد که روایت میکند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
از رسول علیه السلام من جمع بین صلوتین فی وقت واحد فکانما زنا مع امه سبعین مرة فی الکعبة روایت میکند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که
پیغمبر علیه السلام گفت که هر که یکبار با مادر خود زنا کند از روی وبال چنان بود که هفتاد بار دختر خانه را به بارگاه زائل کرده است
یک بار دختر خانه را به بارگاه زائل کند از روی وبال چنان بود که هفتاد زنان شوی کرده را زنا کرده است و هر که یک بار زن
شوی کرده زنا کند چون بی توبه از دنیا بیرون رود همچون که در خندق سه صد در از دریای دوزخ بگوروی گشاده شود
عمر رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام الکبر الکبائر ان تجمع بین الصلوتین فی وقت واحد رسول علیه السلام
فرموده است بزرگترین کبائر نزدیک خدای تعالی آن است که دو وقت نماز را در یک وقت گزارد مسئله اگر نارسیده

در میان نماز رسیده شد از حیض پاک شد یا باحتلام اتفاق نماز تباه شود اما اگر آب وی رسیده شود برگزارد و نماز را تمام کند بر قول
علمای ما رحمهم الله تطوع شود و فریضه باز گزارد و بقول شافعی رحمه الله فریضه باز نگزارد و از فریضه نیابت کند مسئله علامت
بلوغ پسران سه چیز است یکی خواب است با بیرون آمدن منی یا کسی را آبستن کند و علامات بلوغ دختران
چهار چیز است حیض است و احتلام است و حمل است و چون مسئله چند سال آید تا حکم بلوغ ثابت شود بر قول صاحبین پانزده سال
تمام شود و سال شانزدهم در آید فرق میان پسر و دختر نیست و بر قول امام اعظم رحمة الله علیه شانزده سال تمام شود که هفدهم
سال در آید دختر را حکم بلوغ ثابت شود و هفده سال تمام شود که هژدهم سال در آید پسر را و بر روایت صدر الشهید امام اجل شمس الائمه
رحمه الله پسران را هژده سال تمام شود نوزدهم سال در آید و بر روایت شرح طحاوی رحمة الله نوزدهم تمام شود و بستم اندر آید
آنگاه حکم بلوغ ثابت شود

بانه کی تنباکو لمحره

الفصل الرابع في حكم شرب دخان التنباكو اعلم ان حدوث التنباك الذي يسمى بالتركية بالتتن بدمشق في سنة
خمسة عشر بعد الالف كما صرح به علاء الدين محمد بن علي في الدر المختار وفي مخزن الادوية للطبيب محمد حسين ما معربه
ان تنباكو بفتح التاء وسكون النون وفتح الباء والالف وضم الكاف وسكون الواو ويقال بالتركية التتن من نبات الارض
الجديدة وجد من نحو ثلث مائة سنة وشاع فيها نحو مائتي سنة قالوا وباعث شهرته في بلاد الايران والتوران
والهند ان طائفة من النصارى افرنجة من الارض الجديدة جاؤا بورقه وبذره في بلاد الهند وغيره فشاع بحيث
لم يبق بلد وقرية لا يستعملونه فيها بشرب دخانه او اكل جرمه او السعوط به وقيل ان بدو شيوعه في ايران كان في عهد الشاه
عباس الثاني وفي الهند في اواخر عهد السلطان واوائل عهد جهانگير شاه انتهى اقول فعلم منه ان التباك من الامور
المحدثة وقيل ان الحكيم بقراط قرر في زمانه لدفع الوباء نباتا يحرق في الخندق الذي حول البلد ليكون دخانه ذريعة
ومانعا لعدم الوصول الوباء الى البلدة وكان ذلك النبات قسما من اقسام القاموس وهذا الاثر موجود في دخان التنباك
ففي كل بلدة شاع فيها الدخان قل الوباء فيها بالتدريج حتى انعدم الوباء فلا يكون شرب التباك داخلا في الحرام
القطعي الذي لم يحصل احد فيه شفاء وايضا شرب التباك ليس مسكرا بالضرورة ان اعتبر في تعريف السكر
ومفترا على تقدير عدم الاسكار لكونه مفترا او مخدرا من حيث طبعه غير مسلم وكونه مفترا للبعض دون غيرهم
وقد صرح من ادعى انه مفتر ان الفتور الواقع فيه يوجد في الاوائل لمن لا يعتاده او لمن من الفتور الواقع
بالحشيشة والبنج ونحوها فعلى هذا لا يكون موجبا للحرمة الا من حيث الاضرار وهو يختلف باختلاف المستعملين
واختلاف الفصول والديار مع ان الفتور الواقع منه كالفتور الواقع من الادوية التي فيها حدة وحرقة لمن
لا يعتادها وهو غير موجب لحرمتها ولذا قال عبد الغني النابلسي في رسالة سماها الصلح بين الاخوان في اباحة شرب
الدخان وتعرض له في كثير من تاليفاته الحسان واقام الطامة الكبرى على القائل بالحرمة او بالكراهة فانهما حكمان شرعيان

لا بد لهما من دليل ولا دليل على ذلك فانه لم يثبت اسكاره ولا تفتيره ولا اضراره بل ثبت له منافع فهو داخل تحت قاعدة
الاصل في الاشياء الاباحة وان فرض اضراره للبعض لا يلزم منه تحريمه على كل احد فان العسل يضر بالصفراوي الغالبة وربما امرضهم مع انه
شفاء بالنص القطعي وليس الاحتياط في الافتراء على الله تعالى باثبات الحرمة والكراهة اللذين لا بد لهما من دليل بل في القول بالاباحة
التي هي الاصل وقد توقف النبي صلى الله عليه وسلم مع انه المشرع في تحريم الخمر ام الخبائث حتى نزل عليه النص القطعي فالذي ينبغي
اذا سئل عنه سواء كان ممن يتعاطاه او لا كهذا العبد الضعيف وجميع من في بيته ان يقول هو مباح لكن رائحته تستكرهها
الطباع فهو مكروه طبعا لا شرعا انتهى كذا في رد المحتار

بتاریخ ٧ ... ١٣٠٢

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد واله واصحابه اجمعین اما بعد میگوید بنده ضعیف
محتاج برحمت پروردگار لطیف بن بابا المشهور بملا مفتی عفی الله عنه و ستر عیوبه که بعضی از طلبه علوم که
بمطالعه فرایض مشغول بودند ازین فقیر حقیر مستمندان التماس نمودند که بعضی از اعمال حساب که در ضبط فرایض
ضرورتست در بیان آن رساله نوشته شود بزبان فارسی تا مبتدیان را فایده باشد و این بیچاره را ارتکاب آن خاطر
ایشان لازم بود بنابرین چند سطری در قلم آورده شد و بالله العصمة والتوفیق بدانکه حساب علمیست که شناخته
میشود باو طریق بیرون آوردن مجهولات عددیه را از معلومات مخصوصه و موضوع این علم عدد است و عدد
کمیتیست که اطلاق کرده میشود بر یکی و بر آنچه مرکب میشود از یکی و نیز بدانکه با آنچه ترکیب میابد از یکی اگر مطلق
یعنی بجمله که بیشتر از دو است مضاف نشده باشد بهیچ نی یکی در دو و ده و مانند اینها آن را صحیح گویند و اگر مضاف
بجمله بیشتر او است که آن جمله را یک جز فرض کرده شود و آن پنج را یک جز بدرستی که یکی جز در صورت اولی یعنی
یکی است بدو نصف است و دو در صورت دوم یعنی دو قیاس به پنج خمس است این مضاف الکسر میگویند و حکما
اختلاف کرده شده اند که یکی عدد هست یا نه اما حق آنست که یکی عدد است و عدد را همچنین تعریف کرده اند العدد
ما یقع فی مراتب العد و بعضی همچنین تعریف کرده اند که العدد نصف مجموع حاشیتیه یعنی عدد آنست که
نصف مجموع طرفین خود باشد یعنی ما فوق و ما دون او را با هم جمع کنی این المجموع باشد مثلا دو عدد است
زیرا که چون ما دون یکی است با فوق او که سه است جمع سازی چهار شود و دو نصف چهار است و ما تحت سه را
دو است چون با فوق سه که چهار است جمع سازی شش حاصل شود و سه نصف شش است پس سه عدد باشد بعد
بدانکه اهل حساب از برای اعداد نه شکل کرده اند باین صورت ١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ چنانکه الف از برای
یکی و ب از برای دیگر و ج و علی هذا القیاس و این اصل است و دیگر همه ازینها نه شکل مرکب شوند و نیز سه مرتبه تعین نموده اند
مرتبه اولی از جانب دست راست آحاد گویند و مرتبه دوم را عشرات گویند و مرتبه سیوم را مات گویند ...

و هر یکی از ارقام مذکوره اگر در مرتبه آحاد واقع شود همان صورت بعینه مراد باشد و اگر در مرتبه عشرات واقع شود از هر یکی ده
مراد باشد مثلا اگر الف در عشرات باشد ده مراد باشد و اگر شکل دوم در عشرات افتد بیست مراد باشد و اگر سه افتد سی مراد باشد
و اگر چهار افتد چهل مراد باشد و اگر پنج واقع شود پنجاه مراد باشد و اگر در مرتبه سیوم افتد از هر یکی صد مراد باشد مثلا اگر الف
باشد صد مراد باشد و اگر رقم دو افتد دویست مراد باشد و اگر سه افتد سیصد مراد باشد و اگر چهار افتد چهارصد مراد باشد
و بعد ازین سه مرتبه دیگر نهاده اند و اول را از سه آحاد الوف و دوم را عشرات الوف و سیوم مات الوف
و در مرتبه اول ازین سه مرتبه از هر یک هزار مراد باشد و در مرتبه دوم از هر یک ده هزار مراد باشد و در مرتبه سیوم صد هزار
مراد باشد و باز سه مرتبه دیگر اول را آحاد الوف الوف گویند و درین مرتبه از هر یک هزار هزار مراد باشد و دوم عشرات
الوف الوف و درین مرتبه از هر یک ده هزار هزار خواهند و سیوم مات الوف الوف گویند و اینجا از هر یک صد
هزار هزار مراد باشد بهمین طریق بعد از هر سه مرتبه سه مرتبه دیگر ملاحظه کنند و در هر یک الوف زیاده نمایند الی
غیر النهایة بعد ازین بدانکه آنچه ضرورتست در فرایض از اعمال حساب شش عمل است و آن را
در شش فصل بیان کرده میشود ان شاء الله تعالی فصل اول در بیان تضعیف و آن عبارتست
از دو چند ساختن هر عددی اگر خواهی که عددی تضعیف کنی آن عدد را رقم زن از جانب دست راست
ابتدا کرده هر رقم را بهمان صورتش قطع نظر از مرتبه کرده تضعیف کن اگر کمتر از ده باشد همان صورت را در تحت
او بنویس و اگر ده باشد در تحت او صفر که عبارتست از دایره صغیره بنویس و آن ده را یکی اعتبار کرده تضعیف
آن رقم که در پهلوی اوست جمع کن اگر کمتر از ده باشد همان عدد را در تحت بنویس و اگر ده باشد صفر بنویس
و ده را یکی اعتبار کرده به تضعیف یسار جمع کن و اگر زیاده از ده باشد زیاده را بنویس و ده را یکی اعتبار کرده به تضعیف
یسار او جمع کن و بهمین طریق عمل کن تا ارقام تمام شود مثلا اگر خواهی که این عدد را ٩٦٨٤٣ تضعیف کنی اول
از جانب یمین دو را تضعیف کن چهار شود در تحت او بنویس بعد از آن شکل چهار را تضعیف کن هشت حاصل
شود در تحت چهار ثبت کن بعد از آن رقم هشت را تضعیف کن شانزده حاصل شود شش را در تحت او
بنویس و ده را یکی اعتبار کرده با تضعیف شش جمع ساز سیزده شود سه را در زیر شش بنویس و ده را یکی
حساب کرده با تضعیف نه جمع ساز نوزده شود نه را در زیر نه ثبت کن و ده را در یسار او بنویس این شکل حاصل

شود ١٩٣٦٨٦ و اگر خواهی که این عدد را ٥٥٨٩ تضعیف کنی اول هشت را تضعیف ساز شانزده شود و
شش را در تحت هشت و ده را در تحت صفر بنویس باین صورت ... بعد ازان ده را یکی حساب کرده با
تضعیف پنج است جمع ساز یازده شود یکی را در زیر پنج و ده را در پهلوی او بنویس باین صورت ١١٨١٦
فصل دوم در بیان تنصیف اگر خواهی که نصف هر عددی را بدانی اول عدد را رقم زن بعد ازان از
جانب دست چپ آغاز کرده رقم را که در آن جانب است تنصیف کن اگر نصف آن عدد صحیح باشد بلا کسر در تحت
همان بنویس و اگر نصف آن صحیح مع الکسر باشد صحیح را در تحت آن رقم زن و کسر را که نصف است پنج اعتبار کرده با نصف
آن رقم که در جانب یمین اوست جمع کن اگر صحیح باشد در تحت آن بنویس و اگر صحیح مع الکسر باشد صحیح آن را بنویس و کسر آن را
بجانب یمین که آینده پنج اعتبار کن و با نصف آن شکل که آنجا است جمع ساز اگر صحیح باشد همان را در تحت آن بنویس
و اگر کسر مع الصحیح باشد صحیح را در تحت آن رقم زن و کسر را پنج اعتبار کرده با نصف آن رقم که در جانب یمین اوست جمع ساز
اگر صحیح باشد در زیر آن بنویس و اگر صحیح مع الکسر باشد صحیح را بنویس و کسر را پنج اعتبار کرده بجانب یمین که آینده با نصف
آن جمع کن تا آنکه رقم را در مرتبه آحاد است تنصیف کنی اگر صحیح باشد در زیر آن بنویس و اگر کسر باشد در بیرون سطر یا زیر
آحاد باین شکل ½ بنویس مثلا اگر خواهی که این عدد را ٨٤٨٥ تنصیف کنی ابتدا از جانب یسار کرده
هشت را تنصیف کن و نصف او را که چهار است در تحت آن بنویس بعد ازان پنج را که تنصیف کنی دو و نیم شود دو را در
زیر پنج بنویس و نیم را پنج اعتبار کرده با نصف هشت که چهار است جمع کنی نه شود در تحت هشت بنویس بعد ازان
نصف چهار که دو است در زیر آن بنویس این شکل میشود ٤٢٩٢ ½ و اگر خواهی که این عدد را ٨٧٥٥٥٤ را
تنصیف کنی اول هشت را تنصیف کن و نصف او را که چهار است در تحت او بنویس بعد ازان هفت را که در یمین
اوست تنصیف کن سه و نیم شود سه را در تحت آن بنویس و نیم را پنج اعتبار کرده در تحت صفر که در یمین اوست
بنویس بعد ازان صفر دیگر بنویس و در زیر صفر و بعد ازان شش را تنصیف کرده سه را در تحت او بنویس بعد ازان
پنج را که در مرتبه آحاد است تنصیف کنی دو و نیم شود دو را در تحت پنج بنویس دو و نیم را در محاذی او بیرون سطر باین
شکل ½ بنویس این شکل حاصل شود ٤٣٧٧٧ ½ فایده بدانکه تضعیف و تنصیف هر یکی میزان دیگر اند که
صحت و فساد هر یک ازین دو عمل از آن دیگر میتوان شناخت مثلا اگر عددی را تضعیف کنی حاصل تضعیف

تضعیف را تنصیف کن اگر عین همان عدد اول حاصل شود عمل صحیح بوده و اگر غیر آن حاصل شود عمل سقیم بوده و اگر عددی را تنصیف کنی حاصل آن را تضعیف کن
اگر همان عدد را موافق باشد عمل صحیح و الا فلا مثلا اگر این ٨٦٤٦ عدد را تضعیف کنی این ١٧٢٩٢ عدد حاصل
شود و چون این ١٧٢٩٢ عدد را تنصیف کنی همین عدد اول حاصل شود باین شکل ٨٦٤٦ فصل سیوم در بیان جمع
جمع اگر خواهی که عددی را با عدد دیگر زیاده کنی آن عدد را مزید علیه و آن دیگر را که زیاده کنی مزید گویند باید که مزید علیه را
بنویسی و مزید را در تحت او آحاد با آحاد و عشرات مقابل عشرات و مات مقابل مات تا آخر بعد ازان از جانب یمین ابتدا
کرده آحاد مزید را با آحاد مزید علیه جمع کن اگر کمتر از ده شود همانرا در تحت آن بنویس بعد ازان خط عرضی که فاصل شود
میان اصل و فرع و اگر ده شود صفر در تحت خط مذکور محاذی آن بنویس و اگر زیاده از ده شود زیاده را بنویس و ده را یکی اعتبار کرده
بجای جمع آن رقم که در عشرات مزید و مزید علیه است جمع کن و اگر کم از ده باشد همانرا در زیر خط محاذی عشرات بنویس و اگر ده باشد
محاذی عشرات در زیر خط مذکور صفر بنویس و ده را یکی حساب کرده با حاصل جمع کن و اگر زیاده از ده باشد زیاده را محاذی عشرات
در تحت خط بنویس و ده را یکی اعتبار کرده بحاصل جمع مات جمع کن و بهمین در مات و الوف و غیر آن عمل کن تا تمام شود مثلا اگر خواهی که
١٢٣٤ را با این عدد ٣٢٤٣ جمع کنی یکی ازین دو عدد را بنویس و آن عدد دیگر را در تحت او بنویس آحاد محاذی
آحاد و عشرات محاذی عشرات و مات مقابل مات الخ باین صورت ١٢٣٤ / ٣٢٤٣ بعد در زیر این عدد خطی عرض بکش
و از جانب دست راست ابتدا کرده یکی با دو جمع کن سه شود آن را در زیر خط مقابل آحاد بنویس بدین صورت ١٢٣٤ / ٣٢٤٣
و بعد ازان دو را با سه جمع کن پنج شود مقابل عشرات در تحت بنویس باین شکل ١٢٣٤ / ٣٢٤٣ بعد ازان چهار را با شش جمع
کرده شود در تحت خط محاذی مات صفر بنویس باین شکل ١٢٣٤ / ٣٢٤٣ / ٤٥٠٦ و آن ده را یکی اعتبار کرده در دل
نگاه دار و بعد ازان پنج را جمع کن ده شود دیگر در دل نگاه داشته را با او جمع کن یازده حاصل شود یکی را بالای ده
و در زیر خط محاذی الوف بنویس باین شکل ١٢٣٤ / ٣٢٤٣ و آن ده را یکی حساب کرده در دل نگاه دار بعد ازان شش
پنجاه جمع کن ده شود و آن یک نگاه داشته را با او جمع ساز یازده شود زیاده را که یک است در زیر خط محاذی شش چهار
بنویس و ده را یکی اعتبار کرده در پهلوی او بنویس چون عدد دیگر نیست که جمع سازی باین شکل ١٢٣٤ / ٣٢٤٣ / ١١٥٠٦ حاصل شود
پس آنچه در زیر خط فاصله حاصل شده حاصل جمع آن عددین مذکورین همان باشد و اگر خواهی که این دو عدد ...
با هم جمع کنی و بدانکه مجموع آن چه میشود ابتدا از جانب یمین کرده پنج را با چهار جمع ساز نه شود در زیر خط فاصل محاذی

فصل دوم در بیان تنصیف
فصل سیوم در بیان جمع

همین پنج و چهار بنویس این شکل ۷۳۵۴ / ۵۵۰۶ صفر بنویس باین صورت ۷۳۵۴ / ۵۵۰۶ بعد از آنهم در تمام مزید و ثبت
بماند که در مآت مزید علیه است در زیر خط مجازی آن بنویس صورت ۷۳۵۴ / ۶۵۵۵ / ۳۰۹ بعد از آنهم شش و هفت
در الوف هر دو واقع شده است باهم جمع کن سیزده میشود سه را در تحت خط مجازی شش بنویس و ده را نیز در پهلوی او
بنویس بصورت الف باین شکل ۷۳۵۴ / ۶۵۵۵ / ۱۳۹۰۹ پس آنچه در تحت خط [illegible] ثبت یافته باشد حاصل جمع آن عدد باشد

فصل ۴ چهارم در بیان تفریق اگر خواهیکه عددی را از عددی کم کنی آن عددی را که کم میشاید منقوص گویند
و آن دیگر را منقوص منه گویند پس منقوص منه را بنویس و منقوص را در زیر او احاد مجازی احاد و عشرات مجازی عشرات
و مآت مجازی مآت تا آنکه تمام شود بعد از آنهم خط حائله در تحت هر دو بنویس و از جانب یمین ابتدا کن و آن مفرد
در احاد منقوص است از احاد منقوص منه کم ساز اگر ممکن باشد و اگر چیزی باقی مانده باشد در زیر خط فاصله مجازی او
بنویس و اگر چیزی نماند صفر در زیر خط و اگر ممکن نباشد اندختن آن مفرد از آنهم مفرد که در احاد منقوص منه واقع
شده است از عشرات آن یکی بعدار باقی را در بالای همان که در عشرات بود بنویس آن یکی برداشته را ده اعتبار کرده
بآن مفرد که در احاد است جمع کن و از مجموع مفرد احاد منقوص ابینداز آنچه باقی ماند در زیر خط بنویس و اگر در عشرات
او چیزی نباشد از مآت یکی بگیر و اگر در مآت چیزی نباشد از الوف بگیر و علی هذا القیاس هرگاه از مفردات الوف یکی
برداشتی آنچه باقی ماند در بالای او بنویس آن یکی برداشته بسبب صفری که در میان او واقع شده ده باشد از ده
یکی را بردار و نه باقی ماند در بالای او صفر بنویس و آن یکی برداشته قیاس بر صفری که در میان آن صفرست ده اعتبار کن و یکی را
بکیر و بقیه را که نه است بر بالای این بنویس و آن یکی گرفته را نظر بصفر دیگر ده ملاحظه کن تا آنکه بصفر کناره رسی و آن مفرد
منقوص را از آنهم ده بینداز و باقی را در زیر خط مقابل این بنویس بعد از آنهم هر مفرد را منقوص که در تحت صفر واقع شده
از آنهم نه که در بالا اوثبت یافته کم ساز مثلاً اگر خواهیکه این عدد را ۲۵۲۵۳ از این عدد ۳۹۸۶۷ کم سازی
باین شکل ۳۹۸۶۷ / ۲۵۲۵۳ بنویس و از جانب یمین ابتدا کرده سه را از هفت کم سازی چهار ماند در زیر خط بنویس بصورت
بعد از آنهم چون در عشرات چیزی نیست همان شش را که در عشرات منقوص منه است در زیر خط بنویس باین صورت

یازده

چهار را از هشت بینداز چهار ماند در تحت خط بنویس باین صورت ۳۹۸۶۷ / ۲۳۳۵۳ / ۴۴ باز پنج را از نه بینداز چهار ماند
در تحت خط بنویس باین صورت ۳۹۸۶۷ / ۲۳۲۵۳ بعد از آنهم دو را از سه انداز یکی ماند در زیر خط بنویس باین صورت
پس آنچه در تحت فاصله حاصل شود مطلوب باشد و اگر خواهی که این عدد را ۱۳۳۲۱ از این عدد ۸۵۵۵۴ کم سازی باین صورت
بنویس و بعد از آنهم در زیر هر دو خط بکش و از جانب یمین یکی را از چهار بینداز سه باقی ماند در تحت خط بنویس که بایدی صورت
باز دو را از پنج بینداز سه ماند در زیر خط مجازی دو بنویس باین صورت ۸۵۵۵۴ / ۱۳۳۲۱ / ۳۳ بعد از آنهم ملاحظه کن در مآت منقوص
چیزی از آنهم هشت که در عشرات الوف منقوص منه است یکی برداری و هفت باقی ماند در بالای هشت بنویس و آن یکی برداشته نسبت
بصفر ده است از آنهم یکی بردار و نه باقی را در بالای صفر بنویس و آن یکی برداشته قیاس بصفر ده باشد سه را از آنهم کم
سازی هفت باقی ماند در زیر خط مجازی سه بنویس باین شکل ۸۵۵۵۴ / ۱۳۳۲۱ / ۷۲۳۳ بعد از آنهم چهار را که از نه کم سازی پنج ماند
مجازی چهار در تحت خط بنویس باین صورت ۸۵۵۵۴ / ۱۳۳۲۱ / ۵۷۲۳۳ بعد از آنهم یک را از هفت کم سازی دو ماند در زیر خط
بنویس باین صورت ۸۵۵۵۴ / ۱۳۳۲۱ / ۲۵۷۲۳۳ پس آنچه در زیر خط حاصل نتیجه این عمل تفریق همان باشد بدانکه جمع و تفریق
میزان یکدیگرند که صحت فساد هر یکی از این دو عمل از دیگری معلوم شود مثلاً اگر عددی را با عددی دیگر جمع کنی
حاصل به بعد از این حاصل یکی از آن دو عدد را تفریق کن اگر آن عدد دیگر باقی ماند عمل صحیح بود و اگر غیر آن باقی ماند سقیم
بود یعنی اگر مزید علیه را تفریق کنی عین مزید ماند و اگر مزید را تفریق کنی عین مزید علیه ماند

فصل پنجم در بیان ضرب و ضرب تکرار یکی از دو عدد است بعدد احادات آن عدد دیگر یعنی اگر خواهی که دو را به سه ضرب کنی
دو را بعدد احادات که آن سه است تکرار کن سه بار دو حاصل شود دو سه بار دو شش است یا سه را باندازه دو تکرار
دو بار سه شود و دو بار سه همان شش است و یکی از آن دو عدد را مضروب خوانند و آن دیگر را مضروب فیه اما تعریف بهتر
ضرب این است که گویم ضرب عبارت است از تحصیل عددی که نسبت او بهر یکی از مضروبین همچون نسبت آن مضروب دیگر
باشد با واحد مثلاً اگر سه را در چهار ضرب کنی دوازده حاصل شود و نسبت دوازده با چهار همان نسبت است که با واحد
یعنی سه امثال واحد و همچنین دوازده ثلثه امثال چهار است و اگر دوازده را با سه نسبت کنی اربعه امثال باشد
و همچنین آن مضروب دیگر چهار است اربعه امثال واحد است و اگر چهار را در پنج ضرب کنی نسبت حاصل شود و نسبت

با چهار خمسه امثال است و همچنین اگر بیست را با پنج ملاحظه کنی اربعه امثال باشد همچنین نسبت آن مضروب دیگر که چهار است
با واحد اربعه امثال باشد بدانکه ضرب بر دو نوع است یعنی بر دو قسم است ضرب صحاح است و ضرب کسور الطرح
اضافت میباشد یعنی ضرب بمعنی اضافه مراد باشد چنانکه نصف ادر هر چه ضرب کنی نصف آنچه مراد باشد چنانکه کسور
نصف در دو مراد نصف دو باشد که یکی است و اگر گویند نصف در سه مراد نصف سه باشد که یک و نیم است و اگر گویند
ثلث در سه مراد ثلث سه باشد و اگر گویند ربع در چهار مراد ربع چهار باشد که یکی است و علی هذا القیاس و ضرب
صحاح بر دو قسم است قسم اول اعداد مفرده است و مراد از مفرد آن است که از یک مرتبه باشد یعنی از یک مرتبه احاد
یا از عشرات یا از مآت یا از الوف قسم دویم ضرب اعداد مرکبه مرکب آن است که از دو مرتبه باشد یا زیاده چون
یازده که از احاد و عشرات و صد و بیست و پنج که از سه مرتبه است قسم اول بر دو نوع است یکی آن است که با و لفظ الف
نباشد همچون سه مرتبه اول که احاد و عشرات و مآت است و نوع دیگر آن است که با او لفظ الف نباشد همچون مراتب
بعد از این خواهد نوع اول شش صنف است یکم ضرب احاد در احاد دویم ضرب احاد در عشرات سیوم ضرب احاد
در مآت چهارم ضرب عشرات در عشرات پنجم ضرب عشرات در مآت ششم ضرب مآت در مآت و دانستن این صنف
اخیر موقوف است بر دانستن و حفظ صنف اول اما صنف اول بدانکه یکی در عدد یک ضرب کنی همان عدد مراد
و در این ضرب یکی را هیچ تأثیر نیست اما دو را در هر عددی که کنی ضعف آن عدد حاصل یا مجموع العدد و یا مثل او خواه
هیچ نیست قاعده اما شش در شش سی شش میشود و شش در هفت چهل و دو و شش در هشت چهل و هشت
و شش در نه پنجاه و چهار میشود و هفت در هفت چهل و نه و هفت در هشت پنجاه و شش و هفت در نه شصت و سه
هشت در هشت شصت و چهار میشود و هشت در نه هفتاد و دو و نه در نه هشتاد و یک میشود و این معنی را از جهت
اختصار در صورت نظم گفته اند بیت [illegible]
[illegible] و در این نظم ترتیب هر دو حرف که مسطور است
حاصل ضرب آن است تا آنجا که فا است و ما بعد آن از ضرب و خلی است و معنی مراد معنی این که گفته شد ضرب
کم از ده است و لیکن از پنج بالا است و کلمه ها از برای تشبیه است یعنی آگاه باش بسوی این که راه نمودیم با دفتا
و دیگر از برای فوق خمسه تا تسعه است که در نظم مذکور است بیت احاد به احاد وفا را [illegible]

ده گشتی تمام از هر طرف بنگر که تا ده چند است و در یک دگرش ضرب کن ساز تمام یعنی اگر خواهی که شش را در شش ضرب
کنی هر دو شش را باهم جمع ساز دوازده شود ده را بینداز دو ماند هر یکی را ده اعتبار کن بیست شود بعد از آن هر
مضروب و مضروب فیه نظر کن که تا ده چند است از هر طرف چهار است چون چهار در چهار ضرب کن شانزده حاصل شود و چون
این حاصل با آن بیست جمع ساز سی و شش شود پس حاصل ضرب شش در شش سی و شش باشد و اگر شش را در هفت ضرب
کنی شش با هفت جمع کن سیزده شود ده را بینداز سه ماند هر یکی را ده اعتبار کن سی شود بعد از آنهم تا ده چهار است و از
هر طرف هفت تا ده سه است چهار را در سه ضرب کن دوازده شود چون این دوازده را با سی جمع کنی چهل و دو شود
پس حاصل ضرب شش در هفت چهل و دو باشد و قس علی هذا القیاس و الله اعلم قاعده دیگر در ضرب با و ق
خمسه و ما فوق عشره آن است که جمع سازی زیادتی آن مضروب را بر خمسه یا زیادتی مضروب فیه بر خمسه مجموع را در ده ضرب
کنی بر این طور که از این مجموع زیادتی یکی را ده چند کنی و نگاه دار بعد از آنهم بالا هر یک از مضروب و مضروب فیه
تا ده بگیر و [illegible] آنرا ضرب کنی و حاصل را با آنکه نگاه داشته افزای حاصل ضرب همان مثلاً اگر خواهی که شش را در هفت
ضرب کنی زیادتی شش را بر پنج که یکی است بگیر و نیز زیادتی هفت را بر پنج که دو است بگیر و باهم جمع ساز سه شود و در ده
ضرب کن سی شود و این سی را نگاه دار بعد از آنچه بالای شش است تا ده که آن چهار است و در هفت تا ده آنچه است تا ده
ضرب کن دوازده شود و این دوازده را با سی جمع کن چهل و دو شود پس حاصل ضرب شش در هفت چهل و دو باشد
اگر خواهی که شش را در هفت ضرب کنی زیادتی شش بر پنج که یکی است بگیر و با زیادتی هفت که سه است جمع ساز چهار شود در
ده ضرب کن چهل میشود و این را نگاه دار بعد از آنهم بالای شش تا ده که چهار است بگیر و آنچه بالای
هشت تا ده که دو است ضرب کن هشت شود با آن چهار نگاهداشته جمع ساز چهل و هشت خواهد شد پس حاصل ضرب شش
در هشت چهل و هشت باشد و اگر خواهی که هفت را در هشت ضرب کنی از هفت دو بالای پنج را بگیر و نیز از هشت
سه بالا بگیر هر دو را جمع ساز پنج شود و در ده ضرب کن پنجاه حاصل شود نگاهدار بعد از آنهم دوی بالای هشت را که
در سه بالای هفت ضرب کن شش حاصل آید با پنجاه نگاهداشته جمع پنجاه و شش خواهد پس حاصل هفت در هشت پنجاه
شش باشد

صنف دویم ضرب احاد و عشرات است و در این صنف ضرب کرده میشود احاد و در عقود عشرات
و آنچه حاصل شود از هر یک آنهم ده مراد باشد مثلاً اگر خواهی که سه را در چهل ضرب کنی از چهل عشر بگیر و عشر چهل
چهار است و سه را در چهار ضرب کنی دوازده شود و از هر یک از این حاصل که دوازده است ده مراد باشد پس حاصل ضرب
سه در چهل صد و بیست شود و اگر خواهی که پنج را در شصت ضرب کنی بگیر عشر شصت را که شش است و پنج را در این ضرب

سی شود و از هر یک ده اراده کن سیصد شود پس حاصل ضرب پنج در شصت سیصد باشد صنف سوم ضرب آحاد و در مآت است
و درین صنف آحاد را در عقود مآت ضرب کرده میشود و از هر یک از آنها حاصل گرفته میشود مثلاً اگر پنج در سیصد ضرب کنی
از هر کدام یک بر یک سه شود و پنج را در سه ضرب کن پانزده شود هر یکی را صد شمار هزار و پانصد شود پس حاصل پنج در سیصد
هزار و پانصد شود صنف چهارم ضرب عشرات در عشرات و درین صنف ضرب کرده عدد عقود مضروب را در عدد عقود
مضروب فیه و آنچه حاصل شود از هر یک صد مراد باشد مثلاً اگر خواهی که سی را در چهل ضرب کنی از سی سه و از چهل چهار
بگیر و سه را در چهار ضرب کن دوازده شود از هر یک صد بگیر هزار و دویست شود پس حاصل ضرب سی در چهل هزار و دویست باشد
صنف پنجم ضرب عشرات در مآت است و اینجا نیز ضرب کرده میشود عدد عقود مضروب را در عدد عقود مضروب فیه و آنچه حاصل
شود از هر یک هزار مراد باشد و از عشرات هر ده یک عقد باشد و از مآت هر صد یک عقد باشد مثلاً اگر خواهی که پنجاه را
در هفتصد ضرب کنی عقود پنجاه که پنج است در عدد عقود مضروب فیه که هفت است ضرب کنی سی و پنج شود و از هر یک
هزار مراد باشد پس حاصل ضرب پنجاه در هفتصد سی و پنج هزار شود صنف ششم ضرب مآت در مآت است و درین ضرب
کرده میشود عدد عقود مضروب در عدد عقود مضروب فیه و از هر یک از آنچه حاصل شود ده هزار اراده کرده شود مثلاً
اگر دویست را در سیصد ضرب کنی دو که عدد عقود مضروب است در سه که عدد عقود مضروب فیه است ضرب کنیم شش
میشود از هر یک ده هزار گیریم شصت هزار شود و مطلوب همین است افاده دوم آن است که هرگاه در لفظ الف
باشد و طریق ادای آن است که الف گفته شود لفظ الف سالم از هر جا که باشد خواه از طرف مضروب و خواه از طرف مضروب فیه
و خواه از دو هر طرف و آن محذوف تمام نگاه داشت و بعد از آن بر شش الفها بازمیگردد و بیگر از ...
مذکوره پس حاصل عمل اول این شش صد کرده شده بود باید که آنچه نگاه داشته را با آن جمع باید کرد و مثلاً اگر خواهی
پنجاه هزار را در شصت هزار ضرب کنیم چهار پنج لفظ که در طرفین است میبریم و از ما نگاه میداریم پس نصف
پنجم بازمیگردد و بعد از آن عدد عقود عشرات که پنج است در عدد عقود مآت که شش است ضرب کنیم سی میشود و از
هر یک هزار اراده میکنیم سی هزار هزار هزار هزار هزار میشود و بر این قیاس عمل کن هرگاه که طریق عمل را
دانستی در انواع و اصناف قسم اول آسان میشود و طریق عمل نوع دوم نیز بر این وجه که هر یک مضروب با کل
مفردات مکرر کنی و مرکب مضروب فیه نیز ... حل کنی و آنچه حاصل شود با هم جمع کنی حاصل مرکب
و مرکب هم باشد اگر خواهی که دوازده را در هزار و دویست ضرب کنی ده را در هزار ضرب کنی ده
هزار شود و همین ده را در دویست ضرب کن دو هزار حاصل شود بعد از این دو را در هزار ضرب کن دو هزار

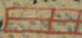
صنف سیوم

صنف چهارم

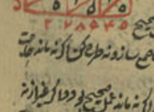
صنف پنجم

صنف ششم

در بیان ضرب شبکه

دو هزار دیگر حاصل شود بعد از آن دو را در دویست ضرب کن چهار صد حاصل شود و حاصلها را با هم جمع کن چهارده هزار و چهار صد شود
این است حاصل ضرب دوازده در هزار و دویست و طریق اسهل در ضرب اعداد ما فوق عشره شبکه و شبکه را علت دام
چه این شکل بدام مشابهت دارد شبکه گفته اند اگر خواهی که شبکه را اول بکشی اول شکل مربع بکش و عدد
مضروب را در بالای آن بنویس بیرون ترتیب طبیعی اعداد و بعد از آن مضروب فیه در جانب یسار آن مربع
بنویس و خطها بیرون برین وجه آحاد را پائین تر از هم بنویس و عشرات را فوق آن و مآت را فوق آنها و الوف را فوق آن
تا آنکه تمام شود بعد از آن خط ضلعی که در جانب فوق این مربع است بعدد مفردات قسمت کن برین وجه که از میان هر دو مفرد
خطی بکش تا بخط اسفل برسد و همچنین خط یسار این مربع را بعدد مفردات مضروب فیه قسمت کن و از پهلوی هر مفردی
خط مستقیم بکش تا بخط جانب برسد در درون این مربع مربعات صغار حاصل شود بعد از آن هر مربعی را مثلث کردن
برین وجه که از سر فوقانی جانب یمین هر مربعی خطی بکش تا بسر تحتانی جانب یسار آن مربع پس در هر مربعی دو مثلث
حاصل شود یکی فوقانی و یکی تحتانی و مثلث تحتانی را آحاد گویند و مثلث فوقانی را عشرات گویند بعد از آن هر مفردی
از مضروب را در هر یک از مفردات مضروب فیه ضرب کن و حاصل آن را در هر مربعی که ملتقای هر دو مفرد است بنویس آحاد را
مثلث تحتانی و عشرات را در مثلث فوقانی مربع مذکور که محاذی هر دو مفرد باشد همچنین مفردات مضروب فیه ضرب کرده شود
بهمین طریق بعد از آن آنچه در مثلث تحتانی از مربع برسر تحتانی جانب یمین واقع شده باشد گرفته در تحت شبکه
بنویس بعد از آن آنچه در میان دو خط ریب که در پهلوی این مثلث است نوشته شده جمع ساز اگر کم از ده شود
همانجا در تحت این مثلث عدد مذکور در زیر شبکه بنوشته شده بنویس و اگر ده شود صفر بنویس و از برای ده یکی را نگاه دار
و اگر زیاده از ده شود از برای هر ده یکی نگاه دار یعنی از برای ده یکی و از برای بیست دو و از برای سی سه و از برای چهل چهار
و از برای پنجاه پنج ... بعد از آن نگاه داشته را با جمع آنچه در میان دو خط ریب که در پهلوی آن است جمع ساز و آحاد آن را
آنچه در زیر شبکه نوشته شده است بنویس و عشرات را هر ده یکی اعتبار کرده نگاه دار و با آنچه در میان دیگر
نوشته شده است جمع کن تا آنکه تمام شود و آنچه در تحت شبکه ثبت شود حاصل ضرب همان باشد مثلاً اگر خواهی که
این عدد را ۴۳۲ در این عدد [illegible] ضرب کنی مربع بکش باین شکل  بعد از آن مربعات
صغار را مثلث کرده باین شکل حاصل گردد و مضروب را در بالای شکل ... مفردی



محاذی فرجه میان خط طولی واقع از جانب یمین ابتدا کرده دو را در مقابله فرجه اول و سه را در مقابله فرجه دوم و چهار را
مقابله فرجه سیوم بعد از آن مضروب فیه را جانب یسار شبکه بنویس پنج را در محاذی پائین ترین فرجهای میان عرض واقع شده
و چهار را محاذی فرجه بالاتر از دو است و شش را فوق او بعد از آن چهار را در شش ضرب کن بیست و چهار شود در مربع ...
هر دو است چهار را در مثلث تحتانی او بیست را بشکل دو در مثلث فوقانی بنویس بعد از آن سه را در شش ضرب کن هژده
شود و در مربع دوم هشت را در مثلث تحتانی و ده را بصورت الف در مثلث فوقانی بعد از آن دو را در شش ضرب کن
دوازده شود در مربع سیوم دو را در مثلث تحتانی و ده را در مثلث فوقانی بنویس بعد چهار را در چهار ضرب کن شانزده
شود در مربع که در پهلوی چهار مضروب فیه است شش را در مثلث تحتانی و ده را در مثلث فوقانی بنویس بعد از آن سه را در
ضرب کن دوازده شود در مربع پهلوی او دو را در مثلث تحتانی و ده را در مثلث فوقانی بنویس بعد از آن دو را در چهار ضرب
کن هشت شود در مثلث تحتانی مربع پهلوی او بنویس بعد از آن چهار را در پنج ضرب بیست حاصل بشکل دو در مثلث فوقانی
مربع پهلوی پنج بنویس بعد از آن سه را در پنج ضرب کن پانزده حاصل شود و در مربع پهلوی آن پنج را در مثلث تحتانی و ده را
در مثلث فوقانی بنویس بعد از آن دو را در پنج ضرب کن ده شود در مثلث فوقانی پهلوی آن بنویس بعد از آن در مثلث تحتانی مربع اسفل
از جانب یمین است اگر چون این مثلث خالی است در تحت صفر بنویس بعد از آن آنچه در میان دو خط ریب که در پهلوی او است
و آن هشت و یک و پنج است چون با هم جمع کنی چهارده شود چهار را در پهلوی صفر بنویس و ده را یک اعتبار کرده نگاه دار و آن را با دو
جمع کن سه شود و این سه را با دو و یکی که در میان همین خط ریب واقع شده است جمع کن و در پهلوی چهار بنویس بعد از آن
یک و هشت و یک و شش و دو بعد اگر در میان دو خط ریب دیگر است جمع کن هژده شود هشت را در پهلوی شش بنویس و ده را یک اعتبار کرده
نگاه دار و چهار و یک که در میان دو خط ریب دیگر است جمع کن هفت شود در پهلوی هشت بنویس باین شکل 
حاصل شود و آنچه در زیر شبکه است حاصل همان باشد پس حاصل ضرب چهار صد و سی و دو در ششصد و
چهل و پنج دویست هفتاد و هشت هزار و ششصد و چهل باشد اگر خواهی که بدانی که عمل صحیح
واقع شده است یا خطای در او رفته است صورت مفردات مضروب را با قطع نظر از مرتبه اعداد جمع ساز و نه نه طرح کن اگر نه مانده است
بشمار مضروب فیه نیز صورت حاصل شبکه را نیز قطع نظر از مرتبه کرده جمع کن و نه نه بیفکن اگر نه مانده عمل صحیح بود و اگر ...
مانده ... که خطا رفته است و از شمار مضروب اگر نه ماند آن را نگاه دار و مضروب فیه را نیز جمع و نه نه بیفکن اگر غیر نه مانده است

و آنچه نگاه داشته را در این مانده ضرب کن و حاصل ضرب را نه نه کم ساز اگر ما بقی با بقیه حاصل شبکه موافق باشد عمل صحیح و الا خطا
و اگر بقیه مفردات مضروب فیه نه باشد و بقیه حاصل شبکه نیز نه باشد عمل صحیح و اگر غیر نه باشد خطا خواهد بود و طریق دیگر از برای امتحان
صحت عمل این است که حاصل شبکه را بر مضروب قسمت کن حاصل قسمت اگر عین مضروب فیه شود عمل صحیح باشد و الا فاسد بود و یا حاصل شبکه
بر مضروب فیه علی این قسمت کن اگر حاصل قسمت عین مضروب باشد عمل درست باشد و الا خطا باشد قاعده دیگر از برای
ضرب آن است که مضروب را بنویس و مضروب فیه در تحت آن آحاد محاذی آحاد و عشرات محاذی عشرات بنویس و در تحت هر دو خطی
بکش بعد از آن ابتدا از جانب یمین کرده آحاد مضروب را در آحاد مضروب فیه ضرب کن اگر کمتر از ده در تحت خط محاذی آحاد
بنویس و اگر ده شود صفر بنویس و ده را یک اعتبار کرده نگاه دار و اگر زیاده از ده باشد زیادتی را بنویس و ده را یک اعتبار
کرده نگاه دار بعد از آن همان آحاد مضروب را در عشرات مضروب فیه ضرب کنی اگر کمتر از ده شود تحت خط در پهلوی آنچه
نوشته بنویس و اگر ده شود صفر بنویس و اگر زیاده از ده شود زیادتی را بنویس و ده را یک اعتبار کرده نگاه دار بعد از آن
همان آحاد را در مآت و بعد از آن همان آحاد را در مآت و بعد از آن در الوف الی آخر ضرب کنی بعد از آن عشرات مضروب را
در آحاد مضروب فیه ضرب کنی اگر کم از ده باشد در زیر نوشته تحت الخط محاذی عشرات آن بنویس و اگر ده باشد و اگر زیاده
از ده باشد زیادتی را بنویس [illegible]
ضرب همان طریق اگر کم از ده باشد همان را بنویس و اگر ده باشد صفر بنویس و اگر زیاده از ده باشد زیادتی را در پهلوی آن
نوشته بنویس و بعد از آن در الوف الی نهایت طریق ضرب کن بعد از آن مآت مضروب را در آحاد مضروب فیه بعد از آن
در عشرات او و بعد از آن در مآت او الی آخر ضرب کن بهمان طریق عمل مثلاً اگر خواهی که این عدد را [illegible] در این عدد [illegible]
ضرب کنی هر دو را باین صورت [illegible] بنویس بعد از آن در تحت هر دو خطی بکش بعد از آن سه را در چهار ضرب کن دوازده
شود دو را در زیر خط باین صورت [illegible] بنویس و ده را یکی نگاه دار بعد از آن همان سه را در دو ضرب کن شش شود
یکی نگاه داشته را با آن جمع کن هفت ... بنویس باین صورت [illegible] بعد از آن ... در شش ضرب کن هژده شود هشت را
در پهلوی هفت بنویس و ده را یکی نگاه دار بعد از آن سه را در هفت ضرب کن بیست و یک شود یکی نگاه داشته را با آن
جمع کن بیست و دو شود دو را در محاذی پنج و ده را در پهلوی او بنویس باین صورت [illegible] بعد از آن
یکی را در دو ضرب کن همان دو باشد در پهلوی چهار در تحت هشت بنویس و بعد از آن یکی را در چهار ضرب کن همان
چهار باشد در تحت هفت بنویس بعد از آن یکی را در شش ضرب کن همان شش باشد پس بقیه ارقام مضروب فیه را

بهمان ترتیب بنویس باین شکل ۲۳۴ بعد از آن چهار را در چهار ضرب کن شانزده شود شش در زیر ده بنویس
و ده را یکی نگاه دار بعد از آن چهار را در دو ضرب کن هشت شود یکی نگاه داشته را با او جمع ساز نه شود در تحت
شش ثبت کن بعد از آن چهار را در شش ضرب کن بیست و چهار شود چهار را در تحت هفت بنویس و بیست را دو نگاه دار
و بعد از آن چهار را در هفت ضرب کن بیست و هشت شود با دوی نگاه داشته جمع ساز سی شود در پهلوی چهار صفر و پهلوی
صفر شکل سه بنویس باین صورت ۲۳۴ بعد از آن پنج را در چهار ضرب کن بیست حاصل شود در تحت نه صفر بنویس
و بیست را دو نگاه دار و بعد از آن پنج را در دو ضرب کن ده حاصل شود با دوی نگاه داشته دوازده شود
دو را در پهلوی صفر بنویس و یکی را نگاه دار بعد از آن پنج را در شش ضرب کن سی با یکی نگاه داشته سی و یک شود یک را
بنویس و سه را نگاه دار بعد از آن پنج را در هفت ضرب کن سی و پنج شود با سه نگاه داشته سی و هشت شود هشت را بنویس
و سه را در پهلوی او باین صورت بعد از آن خط دیگر بکش و در تحت همه و از جانب پایین بنیاد کن
آنچه باین خطین است جمع ساز برین وجه که دو را که در زیر خط اول است در تحت خط ثانی بنویس بعد از آن چهار و هفت را با هم
جمع ساز یازده شود یکی او در پهلوی دو بنویس و ده را یکی نگاه دار با هشت و دو و شش جمع ساز هفده شود هفت را در
پهلوی یک بنویس و ده را یکی نگاه دار با نه و سه و صفر جمع ساز ده شود ... را بنویس و ده را یکی اعتبار کرده
با دو و هفت و چهار و دو جمع ساز شانزده شود شش را بنویس و ده را یکی حساب کرده با یکی در تحت صفر جمع کن دو شود بنویس
بعد از آن سه را با هشت جمع ساز یازده شود یکی را بنویس و ده را یکی حساب کرده با سه جمع کن چهار شود باین صورت
آنچه در تحت خط دوم حاصل شده مطلوب همان است **فصل ششم در بیان قسمت**
و آن عبارت است از طلب عددی که نسبت او با واحد همچون نسبت مقسوم باشد با مقسوم علیه و مقسوم
و مقسوم علیه یا متساوی باشند درین هنگام خارج قسمت یکی خواهد بود و عمل حاجت نخواهد بود یا یکی از آن دیگر
زیاده است اگر مقسوم کمتر باشد از مقسوم علیه پس مقسوم را با مقسوم علیه نسبت باید کرد و حاصل نسبت خارج
قسمت باشد مثلاً اگر خواهیکه دو را بر سه قسمت کنی ده را با سی نسبت کن ثلث می باشد پس خارج قسمت ثلث
باشد و اگر شش را با سی قسمت کنی شش را با سی نسبت کن خمس می باشد خارج قسمت خمس باشد و اگر پنج را
با سی قسمت کنی نسبت پنج با سی سدس است خارج قسمت سدس باشد و اگر مقسوم بیشتر از مقسوم علیه باشد اعظم
مفرد طلب باید کرد که هرگاه او را در مقسوم علیه ضرب کنی حاصل ضرب با مقسوم مساوی یا کمتر از او مساوی باشد

فصل ششم در بیان قسمت

باشد چه این مفرد اعظم خارج قسمت باشد و اگر کمتر باشد حاصل را از مقسوم اسقاط کنیم بعد از آن نظر باقی کنیم اگر از مقسوم علیه
زیاده باشد باز اعظم مفردی اعظم طلب باید کرد که در مقسوم علیه ضرب کرده از مقسوم اسقاط کنیم اگر از مقسوم چیزی نماند مجموع
مفردین خارج قسمت باشد و اگر چیزی ماند و از مقسوم علیه بیشتر باشد باز اعظم مفرد طلب کرده در مقسوم علیه ضرب کرده از مقسوم تواند انداخت
اگر از مقسوم چیزی نماند پس آن سه مفرد اعظم خارج قسمت باشد و اگر چیزی ماند و از مقسوم علیه زیاده باشد اعظم مفردی
دیگر طلب باید تا تمام به سابق عمل کنیم و اگر زیاده کمتر از مقسوم علیه شد او را با مقسوم علیه نسبت کنیم همان نسبت با مجموع مفردات
عظیم خارج قسمت باشد مثلاً اگر خواهی که این عدد را ۸۵۵۴۵ برین عدد ۲۴ قسمت کنی دو خط مستقیم عرضی
بکش بالای هم چنانکه فاصله در میان باشد و مقسوم فوق این خطین بنویس و مقسوم علیه را تحت این خطین به وجهی
که مرتبه مقسوم علیه مجازی آخر مرتبه مقسوم افتد هر مفردی مجازی هر مفردی تا آنجا که باین صورت ۸۵۵۴۵ / ۲۴
بعد از آن اعظم مفردی طلب که در دو ضرب کرده از مجازی خویش که هشت است و نیز در چهار ضرب کرده از مجازی خویش تواند
توان انداخت و این اعظم مفرد را بین الخطین مجازی آحاد مقسوم علیه بنویس چه این اعظم مفرد اینجا سه است زیرا که اگر چهار
فوق سه است در دو ضرب کنی هشت خواهد شد او را که انداختی دیگر چیزی نمی‌ماند که چهار را بر او در این چهار ضرب کرده
از این اندازی پس سه را باید گرفت و در دو ضرب کرده شش شود چون از هشت بیندازی دو ماند فوق هشت با
نوشت بعد از آن باین سه را در چهار ضرب کن دوازده شود در مقابل جزئی نیست از این دو که در عشرات اوست و نسبت
با و بیست است بینداز چون دوازده از بیست رود هشت ماند در بالای صفر مجازی چهار بنویس بعد از آن مقسوم علیه
یک جانب دست راست یک مرتبه نقل کن چنانکه دو در تحت چهار نوشته شود و چهار در پهلوی چهار مجازی صفر دوم
باین صورت ۲۸۵۵۴۵ / ۲۴ / ۳ بعد از آن اعظم مفردی دیگر طلب کن که در یک از مفردات مقسوم علیه ضرب کرده
از مقسوم تواند انداخت و آن اعظم مفرد نیز سه است در مقابله آحاد مقسوم علیه که در پهلوی سه اول بین الخطین
بنویس و این سه را در دو ضرب کن شش حاصل شود و از هشت بینداز دو ماند بالای هشت بنویس باز سه را
در چهار ضرب کن دوازده حاصل شود و از بیست بینداز هشت ماند در بالای دوم بنویس باز مقسوم علیه را نقل کن
بهمان طریق سابق باین صورت ۲۸۵۵۴۵ / ۲۴۴ باز اعظم مفردی طلب کن در هر یک از مفردات مقسوم علیه

ضرب کرده از مقسوم تواند انداخت و آن اعظم مفرد اینجا نیز سه است در میان دو مجازی آحاد مقسوم علیه بنویس بعد از آن
سه را در دو ضرب کن شش شود از هشت بینداز دو ماند فوق آن بنویس بعد از آن سه را در چهار ضرب کن دوازده شود
دو را از چهار که مجازی اوست بینداز فوق چهار دو و ده را از بیست که عشرات اوست بینداز ده ماند فوق آن الف بنویس که مقسوم را
با مقسوم علیه انتقال کن و اعظم مفردی طلب کن که در ضرب کرده انداز دو از ده توان انداخت آن مفرد پنج است باین الخطین
مجازی آحاد بنویس بعد از آن پنج را در دو ضرب کن ده شود از عشرات آن الف را محو کرده هر عددی که محو شود فوق الف نقطه
نه بعد از آن پنج را در چهار ضرب کن بیست شود از مقسوم علیه بینداز هیچ نماند بر بالا که دو نیز نقطه نماند این شکل حاصل شود باین صورت
و اگر خواهی که شصت و هزار و چهل و شش را بر بیست و چهار قسمت کنی باین شکل بنویس و بهمان سابق عمل نما این صورت حاصل و اینجا
نیز حاصل قسمت همان سی هزار و سیصد و سی و پنج باشد با ربعی زیرا که شش هیچ مانده از مقسوم اثنا با بیست و چهار که مقسوم علیه است
نسبت کنی شش ربع بیست و چهار است اگر خواهی که این عدد را ۷۸۶۵۴۷ برین عدد ۲۷۷ قسمت کنی دو خط عرض
بر وجه مذکور بکش مقسوم را بر بالای آن بنویس و مقسوم علیه را در تحت هر دو خط بر وجهی که دو مجازی شش و پنج مجازی
و پنج دیگر مجازی صفر نوشته شود و بعد از آن اعظم مفردی پیدا ساز که در هر یک از مفردات مقسوم علیه ضرب کرده از مقسوم
توان انداخت و آن دو است زیرا که سه را که اگر در دو ضرب کنی از مجازی خویش شش است بیرون رود او در پنج ضرب کنی پانزده خواهد
شد و پانزده از بیست نمی‌رود و در عشرات نیز چیزی نیست پس دو را مجازی اول بنویس باین صورت ۷۸۶۵۴۷ / ۲۷۷
بعد از آن دو را در دو ضرب کن چهار شود و از شش بینداز دو ماند فوق شش بنویس باز دو را در پنج ضرب کن
ده شود و از بیست که عشرات است بینداز ده ماند الف بر بالای آن بنویس بعد از آن دو را در پنج ضرب کن یازده
شود و در مجازی این پنج چیزی نیست از هشت که در عشرات اوست یکی برو از هفت مانده فوق هشت بنویس این صورت
بعد از آن مقسوم علیه را نقل کن و باز اعظم مفردی طلب که در هر یک مفردات مقسوم علیه ضرب کرده از مقسوم توان
انداخت و آن مفرد شش است در میان دو خط مجازی مقسوم علیه بنویس و شش را در دو ضرب کن دوازده شود
الف را محو کرده و از هفت دو بینداز پنج ماند بالای هفت بنویس باز شش را در پنج ضرب کن سی حاصل شود
و سی را از پنجاه بینداز بیست ماند در بالای پنج بنویس باز شش را در پنج ضرب کن سی شود در مقابله او چیزی نیست

نیست یکی را بردار یکی ماند بالای او بنویس آن یکی که برداشته‌ای سی را از ده بیند از پنجاه و ماند در عشرات هفت بنویس تا این شکل حاصل شود
باز مقسوم علیه را نقل کن و اعظم مفرد طلب کن که در هر یک از مفردات مقسوم علیه ضرب کرده از مقسوم توان انداخت باز شش است
در میان دو خط مجازی پنج آخر بنویس بعد از آن دو در دو ضرب کن دوازده شود ده را محو کرده از هفت دو بینداز پنج ماند
بالای هفت بنویس باز شش را در پنج ضرب کن سی از دویست بینداز صد و هفتاد و تا الف بالای دو و بر بالای هفت صفر بنویس
باین صورت باز مقسوم علیه را ضرب کرده از مقسوم توان انداخت آن نیز شش در پهلوی آن شش بنویس و بعد از آن شش را
در دو ضرب کن دوازده شود ده را محو کرده و دو را از هفت انداز پنج ماند بالا در هفت بنویس باز شش را در پنج ضرب کن
سی شود و از چهل انداز یکی ماند بالای چهل بنویس باین صورت پس حاصل قسمت دو هزار و ششصد و شصت و شش بود
و دویست و پنجاه که او را یک اعتبار کرده هرگاه مقسوم تنگ باشد بهمین طریق قسمت کن آنچه در میان دو خط حاصل شود
نصیب هر یک از افراد و آنچه باشد اگر مقسوم چیزی نماند و اگر مقسوم چیزی ماند که کمتر از مقسوم علیه باشد دینار را باید شکست و قسمت
کرد اگر مستقیم آید فبها و اگر چیزی ماند از دانگ باید ساخت اگر مستقیم آید فبها و اگر چیزی ماند طسو باید ساخت و بهمان
طریق حبه و جو و خردل و فلس و فتیل و نقیر و قطمیر و ذره و هبا باید چنانکه درین نظم مذکور است: بدانکه هر دانگ ۲
کان چار طسوست: طسوی را نهی بود دو حبه ای پسر: و زانی هر حبه باشد دو تا جو: کم و پیش ندارد هیچ تا کبر:
جوی شش خردل است هر خردلی را: ده و دو فلس و زانها روی تقدیر: بود و هر فلسی از آنها شش فتیله: قبیلی شش
نقیر است ای جهانگیر: نقیری شش قطمیر است و آنگه: ده و دو ذره آید وزن قطمیر: هبا هفت است از آنها هر ذره لیکن
مجانب بشمار از او تقدیر: ز هیچ عقلت فرمایه شد یکی جو: تو وزن یکدم زانجا برون گیر: تمت الرسالة بعون الملک المعبود

والله اعلم بالصواب

۱۳۱۶ شهر ... قمر

[illegible]

باب دوم در حساب کسور

بسم الله الرحمن الرحیم و آن مشتمل است بر مقدمه و دوازده فصل **مقدمه** در تعریف کسر و کیفیت
وضع آن هرگاه که یک صحیح را با جزوی متساوی تجزیه کنند عدد آن اجزا را مخرج گویند و بعضی از آن اجزا را کسر گویند و اقل مخارج
دو باشد و این مخرج را جزو یک کسر نامند که آن نصف است بعد از آن سه باشد و یکی ثلث آن باشد و دو ثلثان آن باشد
و بعد از آن چهار و برین قیاس اما کیفیت وضع کسور آن است که کسر را در تحت صحیح با یک نویسند و مخرج را در تحت کسر و اگر
با وی صحیح نباشد بجای صحیح صفر باید نوشت و مخرج را در تحت کسر پس صورت یک و نصف چنین باشد $\begin{smallmatrix}1\\1\\2\end{smallmatrix}$ و صورت ثلث
$\begin{smallmatrix}0\\1\\3\end{smallmatrix}$ و صورت ثلثه اخماس این $\begin{smallmatrix}3\\5\end{smallmatrix}$ و باید دانست که نسبتی که میان کسر و مخرج او است در اعداد بی نهایت یافته میشود و لکن
معتبر اقل عددیست که برین نسبت باشد **فصل اول** در بیان موافقت و تداخل و تباین میان اعداد هر دو عددی که
باشد غیر واحد اقل عد اکثر میکند یا نه مراد با عد آن است که هر گاه اقل از اکثر نقصان کنند مرة بعد اخری از اکثر چیزی
باقی نماند قسم اول را متداخلان گویند چون دو و ده و اگر اقل عد اکثر نکند از دو حال بیرون نیست یا عدد ثالث غیر واحد
یافت میشود که عد هر دو کند یا نه پس اگر یافته شود آن دو عدد را متشارکان گویند و متوافقان نیز گویند و عدد ثالث را عاد ایشان
گویند و کسری که عدد ثالث مخرج آن کسر باشد وفق خوانند مثل چهار و شش که اگر چه چهار عد شش نمیکند اما دو عد هر دو میکند
و اگر عدد ثالث غیر واحد یافت نشود که عد هر دو بکند آن دو عدد را متباینان گویند مثل نه و چهار و هفت پس اگر خواهیم که تداخل
و تباین و تشارک میان دو عدد بدانیم اکثر را بر اقل قسمت کنیم اگر چیزی باقی نماند متداخلان باشند و اگر عددی باقی ماند غیر واحد
مقسوم علیه را برین باقی قسمت کنیم و همچنین تا آنکه چیزی باقی نماند یا یکی باقی ماند بر تقدیر یکه چیزی نماند آن دو عدد متشارک
باشند در مقسوم این مقسوم علیه اخیر عد هر دو میکند و اگر یکی باقی ماند آن دو عدد متباینان باشند مثلا خواستیم بدانیم که
چهار با ثلث تداخل دارند یا تشارک یا تباین ثلث را با چهار قسمت کردیم یک چیز باقی ماند معلوم شد که میان ایشان تباین است
شش را با هشت خواستیم که بدانیم چه حالت است هشت را بر شش قسمت کردیم دو باقی ماند باز مقسوم علیه را بر دو قسمت کردیم چیزی
باقی نماند معلوم شد که میان ایشان موافقت است و دو عد هر دو میکند و وفق ایشان نصف است و شش را با سه خواستیم که بدانیم چه

فصل اول در موافقت و تداخل و تباین

حالت است سه را بر شش قسمت کردیم هیچ باقی نماند یا شش را بر سه قسمت کردیم هیچ باقی نماند معلوم شد که میان ایشان تداخل است **فصل دوم** در
پیدا کردن مخرج مشترک کسور مختلف را یعنی یافتن اقل عددی که هر یک از مخارج کسور مفروضه عد او کند طریقش آن است که
کسور مختلفه بگیریم و تداخل و تباین و موافق میان ایشان معلوم کنیم پس مخارج متباینه را بعینه داریم و از متوافق وفق یکی را نگاه داریم و از متداخل
نگاه داشته ایم یکی را در دیگری ضرب کنیم و حاصل را در ثالث ضرب کنیم باز این حاصل را در رابع ضرب کنیم و همچنین تا آنکه منتهی
شود پس حاصل ضرب اخیر مخرج مطلوب باشد مثال خواستیم که اقل عددی پیدا کنیم که او را نصف و ثلث و ربع و خمس
و سدس و ثمن باشد مخرج این کسور که دو و سه و چهار و پنج و شش و هشت است گرفتیم و پنج چون مباین این همه
بود بعینه نگاه داشتیم و دو و چهار و هشت چون متداخل بودند دو و چهار را گذاشتیم و هشت نگاه داشتیم و نیز میان سه و شش
تداخل بود بر شش اقتصار نمودیم و چون میان شش و هشت موافقت بود از شش وفق او که سه است نگاه داشتیم
و شش را گذاشتیم پس نگاه کردیم که چند عدد نگاه داریم سه و پنج و هشت یافتیم سه را در پنج ضرب کردیم پانزده شد حاصل را
در هشت ضرب کردیم صد و بیست شد و او مخرج کسور مطلوب است **فصل ٣ سیوم** در تجنیس کسور
و آنرا بسط نیز میگویند و این چنان بود که عدد صحیح را الجنس سازند بان طریقه که صحاح را در مخرج کسر ضرب کنند و اگر
با صحاح کسر باشد این کسر را الصورتش به حاصل ضرب افزایند مثالش خواستیم که شش را و ثلثه ارباع را از ارباع سازیم
ضرب کردیم شش را در چهار و سه را بر حاصل ضرب افزودیم بیست و هفت ربع شد **فصل چهارم** در رفع کسور و آن چنان
باشد که چند کسری باشد از یک جنس که مجموع از مخرج خود زیاده باشند و خواهند که با صحاح سازند بدین طریق که
عدد آن کسور بر مخرج قسمت کنیم خارج قسمت صحاح باشد و باقی کسر این مخرج بود مثالش خواستیم که بیست و یک خمس را
رفع کنیم بیست و یک را بر مخرج خمس که پنج است قسمت کردیم چهار صحیح و یک خمس حاصل شد **فصل پنجم** در
تضعیف کسور و طریقش آن است که اگر مخرج کسر فرد باشد صورت کسر را تضعیف کنند اگر کمتر از مخرج شود
بمخرج نسبت کنند اگر کمتر از مخرج شود بمخرج نسبت کنند حاصل نسبت کسر مضاعف باشد مثالش خواستیم که

فصل دوم در پیدا کردن مخارج مشترک

فصل سیوم در تجنیس کسور

$\frac{3}{24}=\frac{3}{6\times4}=6\frac{3}{4}=\frac{27}{4}$

فصل چهارم در رفع کسور

$\frac{21}{5}=21\div5=4\frac{1}{5}$

فصل پنجم در تضعیف کسور

چهار تسع را تضعیف کنیم صورتش را که چهار است تضعیف کردیم هشت شد کمتر از مخرج بود بمخرج نسبت کردیم هشت تسع شد و اگر زیاده
از مخرج شود مثل مخرج را واحد گیرند و باقی را بمخرج نسبت کنند مثالش خواستیم که هشت تسع را تضعیف کنیم صورتش که هشت است
تضعیف کردیم شانزده شد مثل مخرج را که نه است یکی گرفتیم و باقی که هفت است بمخرج نسبت کردیم یکی و هفت تسع حاصل شد و اگر مخرج
زوج باشد تنصیف کنیم مخرج را اگر نصف مساوی صورت کسر شود حاصل تضعیف یکی صحیح باشد و اگر زیاده از تنصیف کردیم دو
صورت کسر را اگر یکی است با او نسبت کردیم نصف شد و اگر کمتر از صورت کسر شود مثل او از صورت کسر واحد گیریم و باقی را با او نسبت
کنیم مجموع واحد و حاصل نسبت مضعف کسر باشد مثالش خواستیم که پنج سدس را تضعیف کنیم شش را تنصیف کردیم سه شد
و از صورت کسر سه را یکی گرفتیم و دو که باقی ماند بسه نسبت دادیم ثلثان شد پس حاصل یکی و ثلثان باشد **فصل ششم**
در تنصیف کسور و آن چنان بود که اگر صورت کسر زوج باشد تنصیف کنند و بعد از تنصیف بمخرج نسبت کنند دادیم ثلث
حاصل شد و اگر صورت کسر فرد باشد مخرج را تضعیف کنیم و صورت کسر را با او نسبت دهیم مثالش خواستیم که سه ربع را
تنصیف کنیم مخرج را که چهار است تضعیف کردیم هشت شد صورت کسر را با او نسبت دادیم سه ثمن شد **فصل**
هفتم در جمع کسور طریقش آن است که اگر کسور از یک جنس باشد صور این کسور را جمع کنیم و اگر اجناس مختلفه باشد مخرج
مشترک بطریقی که در فصل دوم مذکور شده پیدا کنیم صور کسور را از مخرج مشترک جمع کنیم طریق ضرب بار ان پس اگر حاصل
کمتر باشد بمخرج نسبت کنیم و اگر مساوی مخرج باشد حاصل جمع یکی صحیح باشد و اگر زیاده از مخرج باشد بر مخرج قسمت کنیم
خارج قسمت صحاح بود و باقی را از قسمت بمخرج نسبت دهیم و حاصل نسبت را با خارج قسمت جمع کنیم حاصل جمع القدر ...
و این کسر شد مثالش خواستیم سدس را با ثلث و نصف و ثلثان را جمع کنیم صورت این کسور را از مخرج مشترک که شش است
جمع کردیم ده شد چون از مخرج مشترک بیشتر بود بر مخرج قسمت کردیم یک شد چهار باقی ماند بمخرج نسبت کردیم ثلثان
شد پس حاصل این جمع یک صحیح و ثلثان شد **فصل هشتم** در تفریق کسور هر یک از کسر منقوص
و منقوص منه را از مخرج مشترک بگیریم پس صورت کسر منقوص را از صورت کسر منقوص منه نقصان کنیم و باقی را بمخرج

فصل ششم در تنصیف کسور

فصل هفتم در جمع کسور

فصل هشتم در تفریق کسور

بمخرج مشترک نسبت دهیم پس حاصل نسبت مطلوب باشد مثالش خواستیم که ثلثان را از ثلثه ارباع نقصان کنیم بعد از مخرج مشترک
که دوازده است صورت ثلثان که هشت است از صورت ثلثه ارباع که نه است نقصان کردیم یک ماند پس حاصل نصف سدس شد و اگر صورت
منقوص بیشتر باشد از صورت کسر منقوص منه نقصان کردن ممکن نیست یکی را که با منقوص منه صحیح باشد یکی از آن صحیح را در مخرج
مشترک ضرب کنیم و از حاصل ضرب کسر منقوص را نقصان کنیم و باقی را با کسر منقوص منه جمع کرده مجموع را با مخرج مشترک نسبت دهیم
مثالش خواستیم که نصف را از یک و ثلث نقصان کنیم یکی را گرفته در مخرج مشترک ضرب کردیم شش شد نصف را که سه است از او نقصان
کردیم و سه باقی را با ثلث که دو است افزودیم پنج شد پنج را بشش نسبت دادیم خمسه اسداس شد **فصل نهم** در تحویل کسور
از مخرجی بمخرجی دیگر اگر کسر را از مخرجی معلوم باشد و خواستیم که همین کسر را از مخرج دیگر معلوم کنیم که چند است طریقش آن است که صورت
کسر را در مخرج محول الیه ضرب کنیم و حاصل ضرب را اگر مساوی یا زیاده از مخرج آن کسر محول بود بر مخرج آن قسمت کنیم و حاصل قسمت را
بمخرج محول الیه نسبت دهیم مطلوب آنچه حاصل آید و اگر حاصل ضرب کمتر از مخرج کسر باشد بمخرج کسر نسبت دهیم حاصل نسبت محول الیه کسر
از کسر محول مثالش خواستیم بدانیم که پنج سبع دینار چند دانق است صورت کسر را که در شش که مخرج دانق است ضرب کردیم سی
شد و حاصل را بر هفت که مخرج کسر است قسمت کردیم خارج قسمت چهار شد و دو باقی ماند پس پنج سبع دینار چهار دانق
باشد و دو سبع دانق باز اگر خواهیم که بدانیم که این دو سبع از دانق طسوج چند است صورت کسر را که دو است
در چهار که مخرج طسوجات دانق است ضرب کنیم و حاصل که هشت است بر هفت که مخرج کسر است قسمت کنیم خارج قسمت یکی شود
و یکی باقی ماند پس دو سبع دانق طسوجی باشد و سبع طسوجی باز اگر خواهیم که بدانیم که این سبع طسوجی از شعیرات
چند است یکی که صورت کسر است در چهار که مخرج شعیرات طسوج است ضرب کنیم حاصل چهار شود و چون کمتر از
مخرج است بهفت که مخرج کسر است نسبت دهیم چهار سبع شعیر شود پس پنج سبع دیناری چهار دانق و یک طسوج و چهار سبع
شعیر باشد **فصل دهم** در ضرب کسور و آن دو قسم بود یکی ضرب کسور در صحاح دوم ضرب کسور
در کسور طریق در قسم اول آن است که صورت کسر را در صحاح ضرب کنند اگر با کسر صحاح باشد اول ابا صحاح
تجنیس کنند بعد از آن تجنیس را در صحاح مضروب فیه ضرب کنند و حاصل ضرب را اگر کمتر از مخرج بود بمخرج نسبت کنند

فصل نهم در تحویل کسور

فصل دهم در ضرب کسور

برمخرج قسمت کننده مخرج نسبت یا خارج قسمت مطلوب باشد مثالش خواستیم که ربع را در چهار ضرب کنیم صورت کسر را که یکی است
در چهار ضرب کردیم چهار شد بر مخرج کسر که هم چهار است قسمت کردیم خارج قسمت یکی شد و آن مطلوب است و اما قسم دوم طریق
عمل درین قسم که صورت کسر مضروب در صورت کسر مضروب فیه ضرب کنیم و این حاصل ضرب را نگاه داریم و مخرج کسر مضروب را در مخرج کسر
مضروب فیه ضرب کنیم پس بنگریم با آنچه نگاه داشته ایم اگر کمتر از این حاصل ضرب باشد حاصل نسبت کنیم و الا بر این حاصل ضرب قسمت
کنیم حاصل نسبت یا خارج مطلوب باشد مثالش خواستیم که دو ثلث را در سه خمس ضرب کنیم صورت هر دو کسر را در یکدیگر ضرب کنیم
شش شد مضروب مخرجین که پانزده است نسبت کردیم دو خمس شد و هو المطلوب و اگر با احد المضروبین یا با هر دو مضروب صحیح
باشد آن صحیح را با کسر خود پس مجنس باید کرد و بعد از آن تجنیس بجای صورت کسر نگاه باید داشت مثالش خواستیم که یکی و ربع را در
چهار خمس ضرب کنیم مجنس یکی و ربع را که پنج است در صورت چهار خمس که چهار است ضرب کردیم و نسبت به مضروب مخرجین کردیم که بیست است
قسمت کردیم خارج قسمت یکی باشد پس حاصل ضرب چهار خمس در یکی و ربع یکی صحیح باشد مثال خواستیم که پنج و ثلث را در سه و ربع
ضرب کنیم مضروب که شانزده است در مجنس مضروب فیه که سیزده است ضرب کردیم دویست و هشت شد بر مضروب مخرجین قسمت
کردیم خارج قسمت که هفده و ثلث مطلوب باشد **فصل** یازدهم در قسمت کسور این دو قسم بود یکی آنکه کسر در هر دو
جانب مقسوم و مقسوم علیه باشد دوم آنکه کسر در یک جانب بیش نباشد و طریق عمل در قسم دوم آن است که هر یک از مقسوم
و مقسوم علیه را در مخرج کسر ضرب کنند و حاصل ضرب مقسوم را با حاصل ضرب مقسوم علیه نسبت کنند اگر حاصل ضرب مقسوم
کمتر باشد از حاصل ضرب مقسوم علیه نسبت کنند و الا بر حاصل ضرب مقسوم علیه قسمت کنند حاصل نسبت یا خارج قسمت
مطلوب باشد مثالش خواستیم که ثلثه ارباع را بر دو قسمت کنیم مقسوم را که سه ربع است در مخرج کسر که چهار است ضرب کردیم
سه صحیح شد یعنی صورت کسر ثلثه ارباع و مقسوم علیه را که دو است هم در چهار که مخرج کسر است ضرب کردیم هشت شد پس حاصل
ضرب مقسوم را که سه است با حاصل ضرب مقسوم علیه که هشت است نسبت کردیم سه ثمن حاصل شد و هو المطلوب و اگر خواهی که

فصل یازدهم در قسمت کسور

و اگر خواهی که دو را بر ثلثه ارباع قسمت کنیم بر این تقدیر هشت حاصل ضرب مقسوم شود و سه حاصل ضرب مقسوم علیه هشت را بر
سه قسمت کنیم حاصل قسمت دو صحیح و دو ثلث باشد مثال دیگر خواستیم که شش و دو خمس را قسمت کنیم بر هفت مقسوم را در مخرج کسر
که پنج است ضرب کردیم سی و دو شد مقسوم علیه را نیز در مخرج ضرب کردیم حاصل نسبت سبع و دو خمس سبع و هو المطلوب و اگر هفت را
خواهیم که بر شش و دو خمس قسمت کنیم بر این حاصل ضرب مقسوم سی و پنج شود و حاصل ضرب مقسوم علیه سی و دو پس سی و پنج را بر
سی و دو قسمت باید کرد خارج قسمت یک صحیح و ثمن و ارباع ثمن باشد و اما در قسم اول هر دو کسر مقسوم و مقسوم علیه را در مخرج مشترک
بگیریم پس هر یک از مقسوم و مقسوم علیه را در مخرج مشترک ضرب کنیم و بطریق مذکور در قسم دوم بپایان رسانیم مثالش خواستیم
ربع را قسمت کنیم بر ثمن مخرج مشترک ربع و ثمن گرفتیم هشت است و در مقسوم ضرب کردیم دو شد و در مقسوم علیه ضرب کردیم
یک شد و حاصل اول را بر حاصل دوم قسمت کردیم حاصل قسمت دو شد و هو المطلوب مثال دیگر خواستیم که دو و دو خمس سدس را قسمت
کنیم بر سه ربع مخرج مشترک گرفتیم دوازده شد مقسوم را در وی ضرب کردیم سی و چهار شد و مقسوم علیه را ضرب نه شد حاصل ضرب اول
بر حاصل ضرب دوم قسمت کردیم خارج قسمت سه صحیح و هفت تسع باشد و اگر خواهیم که سه ربع را بر دو و پنج سدس قسمت کنیم بر این
تقدیر حاصل ضرب مقسوم نه باشد و حاصل ضرب مقسوم علیه سی و چهار نه را با سی و چهار نسبت کنیم مطلوب حاصل آید **فصل** دوازدهم
در استخراج جذر کسور طریقش آن است که صورت کسر را در مخرج ضرب کنیم و جذر حاصل ضرب بگیریم و به مخرج قسمت کنیم
یا با او نسبت کنیم حاصل نسبت یا خارج قسمت جذر مطلوب باشد مثالش خواستیم که جذر نه جزو از شانزده جزو بدانیم صورت
کسر را که نه است در مخرج که شانزده است ضرب کردیم صد و چهل و چهار شد جذرش گرفتیم دوازده شد این را با مخرج نسبت دادیم سه ربع حاصل
شد و این جذر مطلوب است و اگر با کسر صحیح باشد تجنیس کنیم و حاصل تجنیس را بجای صورت نگاه داریم و عمل را بپایان رسانیم مثالش
خواستیم جذر شش و ربع را بدانیم مجنس کردیم بیست و پنج شد در مخرج که چهار است ضرب کردیم صد شد جذر او گرفتیم ده شد بر مخرج که چهار است
قسمت کردیم دو و نیم حاصل شد و این جذر مطلوب است و معلوم **فصل** در میزان که نقد اعمال مذکوره اهل حساب با
میزان در لغت ترازو را گویند

فصل دوازدهم در استخراج جذر کسور

فصل در میزان که نقد اعمال مذکوره

میزان است که هر گاه که این میزان درست باشد عمل نیز درست باشد غالباً و اگر میزان درست نباشد عمل بتحقیق غلط باشد و طریق میزان
گرفتن چنان است که مثلاً عدد را به اعتبار مراتب جمع کنیم و نه نه از او طرح کنیم تا کمتر از نه بماند آنچه باقی ماند میزان آن عدد باشد مثالش
خواستیم که میزان بگیریم این عدد را ۲۱۸۷۹ نه و هفت و هشت و یک و دو را جمع کردیم و از مجموع نه نه طرح کردیم پنج باقی ماند و این
میزان عدد است و طریق میزان گرفتن عمل آن است که میزان مضروب و میزان مضروب فیه را ضرب کنیم و از حاصل ضرب نه نه طرح کنیم آنچه باقی ماند اگر موافق
میزان حاصل ضرب بود درست باشد و اگر مخالف میزان حاصل ضرب بود خطا بود و اگر احد المضروبین بعد از طرح نه نه هیچ باقی نماند
باید که از حاصل ضرب نیز هیچ باقی نماند تا عمل درست باشد و الا خطا بود و میزان قسمت چنان بود که میزان خارج قسمت را در میزان
مقسوم علیه ضرب کنیم و بر وی میزان کسر را زیاده کنیم اگر چیزی باقی مانده و از وی نه نه طرح کنیم باقی باید مثل میزان
مقسوم بود و اگر از مقسوم علیه یا خارج قسمت بعد از طرح نه نه هیچ باقی نماند باید که از مقسوم نیز بعد از طرح نه نه هیچ باقی نماند
تا عمل صحیح باشد و الا خطا بود و میزان جذر آن است که میزان جذر را در نفس خود ضرب کنیم و بر وی میزان کسر از جذر
زیاده کنیم اگر چیزی باقی مانده باشد نه نه از وی طرح کنیم اگر این باقی مناسب میزان عدد مجذور بود عمل صحیح باشد و الا خطا و الله اعلم

تمت الرسالة الشریفة منسوبة الی ...

امتحان قسمة عملك فخذ میزان المقسوم قبل القسمة واحفظه ثم اقسم المقسوم علی المقسوم علیه فاطلب الخارج
من القسمة عدداً صحیحاً ثم خذ میزانه واضرب فی میزان المقسوم علیه فما بلغ فخذ میزانه وقابله بمیزان المحفوظ فان وافقه
فالعمل صواب والا فخطأ وان وقع فی الخارج من القسمة کسر فاضرب فی میزان المقسوم علیه فما بلغ فزد علیه میزان الکسر فما بلغ
فخذ میزانه وقابله بمیزان المحفوظ فان وافقه فصواب والا فخطأ مثال الاول میزان المقسوم ستة ومیزان حاصل القسمة
الخارج ستة فضربنا الستة فی میزان المقسوم علیه وهو سبعة حصل ۴۲ میزانه ستة مثال النوع الثانی ۷ میزان المقسوم
ومیزان الخارج من القسمة اربعة ضربنا الاربعة فی میزان المقسوم علیه وهو ستة حصل ۲۴ میزانه ستة ثم زدنا علیها اربعة فکان عشرة
فمیزانه واحد

تمت الکتاب بعون الملك الوهاب

